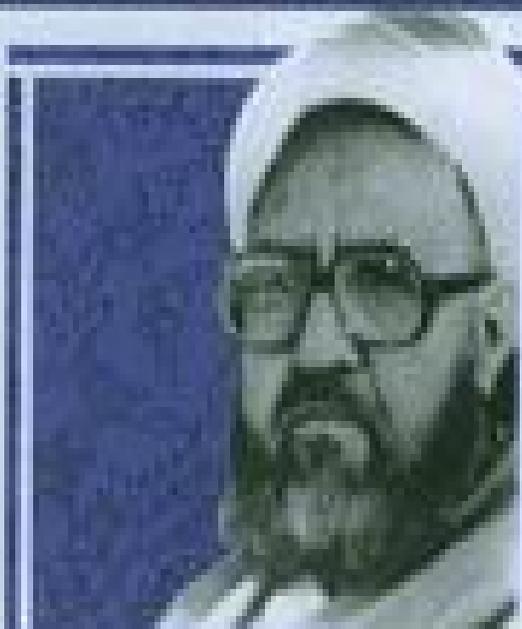


۷



یادداشت‌های استاد مطهری

« جلد دوم از بخش الفبا »

حروف : ب ، پ ، ت ، ج

انتشارات صدرا

کتابخانه
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
شماره ثبت: ۰۰۶۲۹۱
تاریخ ثبت:

۲

یادداشت‌های استاد مطهری

جلد دوم: حروف ب، پ، ت، ج



مطهری، مرتضی، ۱۲۹۹-۱۳۵۸.

یادداشت‌های استاد مطهری. - تهران: صدرا، ۱۳۷۸ -

ج.

ISBN 964-5600-61-8 (دوره) - ISBN

964-5600-66-9

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۹).

ISBN 964-7299-01-X : ۱۳۰۰۰ ریال

۱. مطهری، مرتضی، ۱۲۹۹ - ۱۳۵۸ - یادداشت‌ها. ۲. اسلام. ۳. فلسفه اسلامی.

الف. عنوان.

۲۹۷/۹۹۸

BP ۲۳۳/۷/م ۶ ی ۱۵

م ۷۸-۱۹۵۲۸

کتابخانه ملی ایران



یادداشت‌های استاد مطهری (۲) ﴿حروف ب، پ، ت، ج﴾

چاپ اول: آبان ۱۳۷۹ مطابق شعبان ۱۴۲۱

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ فجر (۱۰۰۱۳۹۵). تلفن: ۳۱۱۹۷۹۶

ناشر: انتشارات صدرا (با کسب اجازه از شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید)

کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص ناشر است.

○ تهران: خیابان ناصرخسرو، مقابل دارالفنون، کوچه دکتر مسعود، تلفن: ۳۹۱۵۱۳۰، دورنگار: ۳۱۱۹۷۹۶

○ سم: خیابان ارم. تلفن: ۷۳۱۵۲۲

شابک: ۸-۶۱-۵۶۰۰-۹۶۴ (دوره) ISBN: 964-5600-61-8 (Vol.Set.)

شابک: X-۰۱-۷۲۹۹-۹۶۴ (جلد ۲) ISBN: 964-7299-01-X (Vol.2)

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه ناشر
حرف «ب»	
۱۵	بانک
۲۰	بت پرستی
۲۰	بت پرستی و ریشه های آن
۲۰	بخت و شانس
۲۱	بدبینی و خوشبینی به جهان و تأثیر دین در خوشبینی
۲۲	منشأ بدبینی، بدنفسی و خبث طینت است
۲۳	بدبینی
۲۳	بدر
۲۳	برکت
۲۳	برنارد شاو و اسلام
۲۳	بلایا و شداید و سختیها
۲۵	بلایا - تأثیر سختی و مصیبت در نبوغ و بروز آثار عالی وجود انسان
۲۷	بلایا و شداید - فواید سختیها
۲۷	بلایا و شداید
۲۹	بلایا - سختی و بلا برای خود خریدن
۲۹	بلا و سختی
۲۹	بلا و سختی و مرارت و اثر آن

۳۰	بلايا و شداید
۳۱	بن بکلا
۳۱	بودیزم

حرف «پ»

۳۹	پوچی در نسل جدید ایران
۳۹	پیر و جوان - احترام پیران و سپیدمویان
۳۹	پیری و جوانی
۴۱	پیغمبران و فیلسوفان

حرف «ت»

۴۵	تاریخ - نقش انبیا در تحول تاریخ
۵۳	تاریخ فقه و فقها
۵۳	تاریخ هجری - مسأله تغییر تاریخ هجری به مسیحی و نقد آقای محیط طباطبایی
۵۳	تبلیغ و هدایت و نقش مستقل آن
۵۳	تبلیغ و هدایت و نقش مؤثر آنها
۵۴	تبلیغ
۵۵	یادداشت روش تبلیغ
۷۳	تبلیغ و دعوت
۷۴	تبلیغ
۷۴	تبلیغ - حسینیه هدایت شیراز (۹ و ۱۰ و ۱۱ فروردین ۵۱)
۷۶	راه و روش تبلیغ دین
۷۷	تجمل
۷۷	تحریفات
۷۷	تحریف کلمه
۸۲	تحمل و سعه صدر نسبت به عقاید و سلیقه‌های دیگران
۸۴	تحولات اجتماعی
۸۴	تربیت آدمکش در آمریکا
۸۵	تربیت اسلامی
۸۶	تربیت و ایدئولوژی
۸۶	تربیت کودکان و جوانان در آلمان - هدف
۸۷	تربیت و اخلاق و هماهنگی
۸۸	تربیت و فطرت و فرق تربیت با صنعت
۸۹	تربیت و شکفتگی روح، ماهیت تربیت
۹۱	ترس و دلهره
۹۲	تربیت - اثر معکوس - تربیت متناسب با زمان - قوه نقادی
۹۲	تربیت از راه میلها و رغبتها نه از راه ترس

۹۳	تربیت نااهلان
۹۴	تربیت و اصلاح نفس - تربیت شعور باطن
۹۴	تربیت اولاد - مدارک
۹۵	مراحل تربیت
۹۶	تربیت کودک
۱۰۱	تربیت مبنی بر ترس، خرس مآبانه
۱۰۲	تربیت - نرمی در جای درشتی و درشتی در جای نرمی
۱۰۲	تربیت
۱۰۳	تربیت ملی
۱۰۳	تربیت اسلامی
۱۰۳	تربیت - عوامل سوء تربیت
۱۰۴	ترک
۱۰۴	تزکیه نفس - میله‌های خفته
۱۰۶	تزکیه نفس، بدبینی به نفس
۱۱۲	تزکیه نفس، انسان سالم
۱۲۲	تزکیه نفس - اثر سختگیری‌های افراطی
۱۲۳	تزکیه نفس - معنی ترک خودپرستی - تفاوت تعبیر قرآنی و تعبیر مزدایی
۱۲۴	یادداشت تزکیه نفس
۱۲۹	تزکیه نفس
۱۲۹	تزکیه نفس - نفس اماره - لزوم حکومت عاقله
۱۲۹	تزکیه نفس فلسفی و تزکیه نفس عرفانی
۱۳۱	تزکیه نفس و احتیاج به مربی و مرشد در نزد صوفیه یا احتیاج به روانپزشک
۱۳۲	تزکیه نفس
۱۳۲	تزکیه و جهاد نفس - مدارک و منابع
۱۳۳	تزکیه نفس
۱۴۳	تزکیه نفس - حق بدن
۱۴۳	تزکیه نفس - روایات
۱۴۶	تزکیه و جهاد نفس - روایات
۱۴۹	تزکیه نفس - اخلاص
۱۴۹	تزکیه نفس
۱۵۰	راههای اصلاح اخلاق و تزکیه نفس
۱۵۰	تزکیه نفس - علل فساد اخلاق
۱۵۱	تزکیه نفس و ترک دنیایی که نیرو و آزادی است
۱۵۳	مسائل مربوط به تزکیه نفس
۱۵۴	تزکیه نفس
۱۵۵	تزکیه نفس - جهاد با نفس
۱۵۵	تسلیم

۱۵۵	تسلیم در برابر حقیقت...
۱۵۶	تسلیم به راه هر مقصد.....
۱۵۶	تصوف، کتب عرفانی ..
۱۵۷	تصوف چیزی پیش از تجلیات یک روح نابسامان و پریشان است
۱۵۸	تصوف - چینه فقر ..
۱۵۸	تعصب.....
۱۵۸	تعلیم و تربیت اسلامی
۱۶۰	تضاد ..
۱۶۱	تعارف.....
۱۶۱	تعاون ..
۱۶۳	تعزب بعد الهجرة ..
۱۶۳	تعصب دینی از نظر سید جمال ..
۱۶۳	تعلیم و تربیت اسلامی (خرمشهر، حسینیه اصفهانیها، شبهای ۱۱-۱۴ فروردین ۵۲)
۱۸۱	تعلیم و تربیت اسلامی ..
۱۸۳	تعلیم و تربیت اسلامی (یادداشت شب ۴ فروردین ۵۳، خرمشهر)
۱۸۴	تعلیم و تربیت اسلامی (منزل صادقی - شب دوم)
۱۸۶	یادداشت تعلیم و تربیت اسلامی (منزل صادقی - شب هفتم)
۱۸۹	تعلیم و تربیت مکانیکی.....
۱۸۹	تعلیم و تربیت اسلامی ..
۱۸۹	مسائل تعلیم و تربیت ..
۱۹۰	مسائل تعلیم و تربیت اسلامی ..
۱۹۳	یادداشت تعلیم و تربیت اسلامی (جلسه شب سوم خرمشهر).....
۱۹۴	تعلیم و تربیت اسلامی - عامل زمان
	تفاهمات اسلامی
۲۰۳	درس اول: حسن تفاهم
۲۰۸	درس دوم: آیات و احادیث
۲۱۲	درس سوم: نقش حج در وحدت و تفاهم مسلمانان ..
۲۱۷	تفاهمات اسلامی ..
۲۱۸	تفتیش عقاید، مدارک ..
۲۱۸	تفتیش عقاید در مسیحیت ..
۲۱۹	تفسیر سوره حمد - صراط مستقیم
۲۲۰	مقدمه تفسیر حمد - جواد صابر ..
۲۲۵	تفقه و تفکر ..
۲۳۷	تفقه و بصیرت ..
۲۳۷	تفکر ..
۲۳۷	تقلید ..
۲۳۷	آیات ذمّ تقلید ..

۲۴۰	تقلید.....
۲۴۱	تقوا و آرزو و سعادت.....
۲۴۲	تقیه سیاسی.....
۲۴۲	تقیه و پیروزی ..
۲۴۴	تقیه و نفاق ..
۲۴۵	تقیه .. دو تفسیر برای تقیه ..
۲۴۵	تقیه ..
۲۴۶	تقیه .. امر به معروف و نهی از منکر.....
۲۴۶	تقیه.....
۲۴۶	تقیه .. خروج بالسیف ..
۲۴۷	تقیه.....
۲۴۷	راز تکامل ..
۲۴۷	تکامل تاریخی انسان ..
۲۴۸	تکامل تاریخ و مفهوم آن ..
۲۴۸	تکفیرها.....
۲۴۹	تمدن غرب .. جنایت در آمریکا ..
۲۴۹	تمدن ..
۲۴۹	تمدن جدید .. آمار جنایت در آمریکا ..
۲۴۹	تمدن و خودکشی ..
۲۵۰	تمدن جدید و مشخصات آن ..
۲۵۰	تمدن خارجی ..
۲۵۲	تمدن .. هدف تمدن چیست؟.....
۲۵۳	تمدن و دین ..
۲۵۳	تمدن، علل انحطاط تمدنها، اسلام و مقتضیات زمان ..
۲۵۳	تمدن و علل انحطاط آن ..
۲۵۴	تمدن امروز ..
۲۵۴	تمدن اسلامی.....
۲۵۴	تمدن اسلام .. مدارک ..
۲۵۴	انگیزه‌های تمدن اسلامی ..
۲۵۵	تمدن اسلامی .. علت انحطاط مسلمین از نظر سید جمال ..
۲۵۵	تمدن اسلامی .. علل انحطاط مسلمین از نظر کواکبی ..
۲۵۵	تمدن جدید .. آمریکا ..
۲۵۵	تمدن و اعتیاد.....
۲۵۵	تمدن جدید، آثار ماشین ..
۲۵۶	تمدن .. عناصر تمدن و فرهنگ ..
۲۵۶	تمدن معاصر .. مشکلات امروز ..
۲۵۶	تمدن ماشینی و انقلاب صنعتی، یا خطای فرزند آدم ..

۲۵۷	تمدن اسلام - انگیزه‌ها و عواملش ..
۲۵۷	تمدن امروز و گرسنگی دو سوم مسکنه جهان ..
۲۵۸	تنهایی ..
۲۵۸	تواضع ..
۲۵۸	توتم و تابو ..
۲۵۹	توکل ..
۲۷۲	توکل - مدارک ..
۲۷۲	توکل و کار و تحصیل رزق ..
۲۷۳	اتقوا مواضع التهم ..
۲۷۴	تهمت و فحاشی ..

حرف «ج»

۲۷۷	جاذبه و دافعه علی <small>علیه السلام</small> - چاپ دوم ..
۲۷۷	جامعه و تاریخ - مبارزه حق و باطل و غلبه حق ..
۲۷۷	جامعه و تاریخ - جامعه دو قطبی ..
۲۷۸	جاه و مقام از نظر اسلام ..
۲۸۱	جاه طلبی ..
۲۸۲	جاهلیت ..
۲۸۲	جاهلیت قرن بیستم ..
۲۸۲	جاهلیت و اسلام ..
۲۸۲	جاهلیت ..
۲۸۳	جاهلیت و اسلام ..
۲۸۳	جباری روزگار ..
۲۸۳	جبر و اختیار از نظر ماتریالیسم تاریخی ..
۲۸۳	جبر تاریخ ..
۲۸۴	جذب و دفع ..
۲۸۶	جمال ..
۲۸۶	جمال و زیبایی ..
۲۸۶	سید جمال ..
۲۸۷	سید جمال - دردها و کمبودهای جامعه اسلامی ..
۲۸۷	سید جمال - راه اصلاح و استراتژی ..
۲۸۹	سید جمال - آنچه بر حذر می داشت ..
۲۸۹	سید جمال - نوع فعالیتها ..
۲۸۹	سید جمال - مزایا ..
۲۹۰	جمال ..
۲۹۱	جن در عقیده معتزله ..
۲۹۱	جنگهای صلیبی ..

۲۹۲	جوانان، پوچی و پوچ‌پنداری در جوانان
۲۹۲	جوانی و پیری
۲۹۲	نسل جوان
۲۹۴	نسل جوان یا نسل جدید
۳۱۴	جهاد از نظر اسلام
۳۱۴	جهاد اسلامی و آزادی عقیده
۳۲۰	جهاد اسلامی
۳۲۲	جهاد اسلامی - ارجحیت صلح
۳۲۲	جهاد
۳۲۳	ماهیت جهاد اسلامی
۳۲۴	جهاد و توسل به زور از نظر سید جمال
۳۲۵	جهاد - مسائل
۳۲۸	جهاد، جنگ و صلح در اسلام
۳۲۹	جهاد
۳۲۹	جهاد و آزادی
۳۲۹	جهاد نفس
۳۲۹	جهاد در اسلام
۳۳۰	جهاد و مبارزه با دشمن
۳۳۰	جهاد - آیات قرآن، سیره رسول خدا
۳۳۲	جهاد
۳۳۶	جهان‌بینی الهی و توحیدی - وضع ثابت فکری و غیرمتزلزل
۳۳۷	جهان‌بینی و خوشبینی و بدبینی نسبت به آن
۳۴۱	جهان طبیعت و جهان ماوراء طبیعت
۳۴۱	جهان
۳۴۲	جهان و دنیا
		فهرست مسائل جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی:
۳۴۳	سمینار دبیران علوم دینی - جلسه دوم
۳۴۴	سمینار دبیران علوم دینی - جلسه سوم
۳۴۵	سمینار دبیران علوم دینی - جلسه چهارم
۳۴۷	سمینار دبیران علوم دینی - جلسه پنجم به قلم یکی از دبیران
۳۴۸	سمینار دبیران علوم دینی - جلسه ششم
۳۵۴	جهان‌بینی، علمی است یا فلسفی؟
۳۵۶	جهان‌بینی علمی و جهان‌بینی فلسفی
۳۵۶	جهان‌بینی مذهبی و جهان‌بینی غیرمذهبی
۳۵۷	یادداشت جهان‌بینی اسلامی
۳۶۹	توحید، مکتب، جهان‌بینی
۳۷۴	جهان‌بینی خوب، مشخصات

۳۷۹ جهان‌بینی اسلامی
۳۸۵ ارکان جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی
۳۸۸ جهان‌بینی - مدارک
۳۸۹ جهان‌بینی اسلامی
۳۹۰ مواد جهان‌بینی اسلامی
۳۹۱ جهان‌بینی اسلامی، مدارک
۳۹۱ جهان‌بینی
۳۹۱ جهان‌بینی مذهبی
۳۹۲ جهان‌بینی - تعریف، کلمه مرام و کلمه مسلک
۴۰۰ جهان‌بینی اسلامی - جامعه
۴۰۸ جهان‌بینی - از نظر اجتماع
۴۰۹ جهان و انسان از دیدة علی <small>علیه السلام</small>
۴۱۴ یادداشت جهان و انسان از دیدة علی <small>علیه السلام</small>
۴۲۲ جهان از دیدة علی <small>علیه السلام</small>
۴۳۳ فهرستها

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

جلد دوم یادداشتهای استاد مطهری شامل یادداشتهای آن متفکر و مجاهد فرزانه در بخش حروف الفبایی ب، پ، ت و ج و همچون جلد اول مشتمل بر مطالب گوناگونی است که از نظر اختصار و طولانی بودن مختلفند، به طوری که گاه در حد فیش برداری است و اجمالاً به مطلبی اشاره شده است و گاه به صورت یک مقاله است. استقبال خوانندگان محترم از جلد اول به گونه‌ای که چاپ اول آن به سرعت نایاب شد حاکی از مقبول واقع شدن این سلسله کتابهای استاد مطهری است. لذا «شورای نظارت» ترتیبی اتخاذ نمود که مجلدات بعدی با سرعت بیشتر منتشر شوند. از خداوند توفیق بیشتر مسألت می‌کنیم.

۲۲ آبان ۱۳۷۹

برابر با ۱۵ شعبان ۱۴۲۱

شورای نظارت
کتابخانه مطهری
تهران

ز



بانک

۱. چرا به بانک احتیاج است و کارهایی که بانک انجام می‌دهد چیست؟ احتیاج به بانک یکی از آن نظر است که بانک خزانه عمومی است و اموال و اشیاء قیمتی را حفظ و نگهداری [می‌کند]، یعنی مرکز قابل اعتماد حفظ و نگهداری است. از این نظر می‌تواند اموال مردم را قرض بگیرد و سود بدهد و با آن پول معاملات انجام دهد و هم می‌تواند حق‌الحفظ و حق‌الاختزان بگیرد. اما در این صورت حق ندارد که با آن پول معامله کند یا به غیر قرض بدهد. معمولاً بانکها قرض می‌گیرند و سود می‌دهند و قرض می‌دهند و سود می‌گیرند.

۲. کار دیگر بانک این است که وسیله رساندن پول است و افراد پول خود را به وسیله بانک به طرف خود حواله می‌دهند و بانک حق‌العمل می‌گیرد؛ از این نظر نظیر پست است، با این تفاوت که پست عین نامه را می‌رساند و بانک مثل پولی که می‌گیرد به طرف می‌رساند.

۳. کار دیگر بانک اعتبار دادن است. اعتبار دادن نوعی ضمانت است، یعنی به کسی که مثلاً صد هزار تومان سرمایه دارد صد هزار تومان دیگر اعتبار می‌دهد و تا این مبلغ، او می‌تواند معامله کند و به بانک حواله بدهد. بانک به ازای اعتباری که داده سود می‌گیرد.

۴. کار دیگر بانک مسأله تنزیل چک و سفته است. چکها و سفته‌ها را به قیمت کمتری می‌خرد و در موقع مقرر تمام پول را از طرف وصول می‌کند.

۵. کار دیگر بانک رهن است. در مقابل پولی که می‌دهد چیزی را گرو می‌گیرد ولی آن چیز را تحت تصرف خود نمی‌آورد بلکه سود معینی روی آن می‌کشد. به هر حال از لحاظ قرض، قرض به سود است. ولی عمل رهن اختصاص دارد به بعضی بانکها مثل عمل کارگشایی.

۶. بسیاری از فقهای معاصر و از آن جمله صاحب کتاب البحوث الفقهية (صفحه ۷۵) عمل قرض به بانک و سود گرفتن از آن را تحت عنوان اینکه خرید و فروش است نه قرض، و اسکناس جنس ربوی نیست، تصحیح می‌کنند.

۷. در کتاب بحوث فقهیه بین سپرده مدت‌دار (شاید سپرده موقت اصطلاحاً) و بین پس‌انداز که هر وقت بخواهد می‌تواند پس بگیرد فرق می‌گذارد، اولی را قابل تنزیل بر بیع می‌داند ولی دومی را قابل نمی‌داند.

۸. بانک پولی را که می‌گیرد سه جور فرض می‌شود: یکی اینکه اصلاً سودی ندهد. شاید حساب جاری از این قبیل است. بانک در این گونه موارد نه سودی می‌دهد و نه حق‌العمل می‌گیرد. دوم آنکه پول را برای مدت معینی می‌گیرد و صاحبش قبل از انقضای مدت نمی‌تواند از بانک مطالبه کند. در این صورت بانک سود با درصد معینی که شاید حداکثر درصدهایش باشد به صاحب پول می‌دهد. سوم اینکه پول را به عنوان پس‌انداز می‌گیرد و سود می‌دهد و صاحب پول در هر وقتی حق مطالبه دارد ولی بانک سود کمتر از سپرده‌های

مدت دار می دهد. حالا باید دید چرا در مواقعی مثل حساب جاری هیچ سود نمی دهد و در مواردی مثل صندوق پس انداز سود می دهد؟

۹. ظاهراً یکی از راههای درآمد بانکها ضمانتهای بانکی است که کسانی که وثیقه ندارند بانک از آنها ضمانت می کند و وجه الضمان می گیرد. در عربی امروز علی الظاهر به آن کفالت می گویند - البحوث الفقهیة، صفحه ۷۶.

۱۰. از جمله کارهای بانکی حواله است، یعنی شخصی پولش را در شهری به بانک می دهد که در شهر دیگر از او بگیرد، حواله [را در] شهر دیگر از او می گیرد و بانک در مقابل این عمل پولی می گیرد.

۱۱. یکی دیگر برات است. برات این است که طلبکار که مدیون در شهر دیگری است [و] مثلاً هزار تومان حساب دارد، این هزار تومان را یک مبلغ کمتر از بانک می گیرد و بانک را حواله می دهد که تمام پول را از طرف در شهر دیگر به نفع خود وصول کند. البته اگر وصول نشد، یا از برات دهنده و یا از مدیون سود تأخیر و دیرکرد می گیرد.

۱۲. یکی دیگر تحصیل چک است، یعنی کسی چکی به دیگری داده است که در این شهر یا شهر دیگر از بانک بگیرد. بعد بانک دیگر یا خود این بانک قبل از وقت چک را برای این شخص نقد می کند و مقدار کمتری می دهد و بعد خودش تمام آن را وصول می کند.

۱۳. یکی دیگر سفته است. سفته هم این است که دینی که مدیون در وقت معین باید پردازد، بانک با مبلغی کسری می پردازد و در سر وقت تمام آن را وصول می کند.

۱۴. یکی دیگر تحصیل اوراق تجاریه است، یعنی یک قبض تجاری را طلبکار امضا می کند و به بانک می دهد و بانک عهده دار وصول می شود و در مقابل مزدی می گیرد.

۱۵. یکی دیگر وساطت در فروش سهام شرکتهاست.

۱۶. مسائل مورد بحث دو قسم است: فعالیتهای بانکی لازم که مبتنی بر با نیست و فعالیتهای ربوی. اما قسمت اول عبارت است از:

الف. حواله

ب. برات

ج. حساب جاری و امانتداری

د. تحصیل اوراق تجاریه

ه. وساطت در فروش سهام شرکتهای

و. خرید سفته

ز. تحصیل چک

اما قسمت دوم:

الف. اعتبار و ضمانت در مقابل سود

ب. سپرده مدت دار. سود می دهد.

ج. صندوق پس انداز. سود می دهد.

مسائل کلی که با عملیات بانک تماس دارد:

معاملات مستحدث، مالکیت دولت، ربا گرفتن دولت، ربای
معاملی در غیر مکیل و موزون، آیا شارع قرض را به تنهایی خواسته
که حسنه باشد و جلو ربا را گرفته یا مطلقاً خواسته جلو ربا گرفته
شود؟

۱۷. در جزوه پللی کپی شده به نام «اصول بانکداری» تألیف دکتر
عباس صدقی (اواخر جزوه) تحت عنوان عملیات بانکی می گوید:

«... قوانین بانکداری معمولاً عملیات بانکی را به دو دسته
اصلی تقسیم می کنند: عملیات مجاز و عملیات ممنوع.
عملیات مجاز:

۱. تنزیل اوراق تجاریه از قبیل برات و سفته

۲. نقل و انتقال وجوه در داخله کشور

۳. خرید و فروش سهام و اوراق بهادار برای مشتریان

۴. انجام معاملات ارزی با رعایت مقررات مربوط

۵. وصول مطالبات اسنادی و سود سهام مشتریان به حساب

آنها

۶. پرداخت بدهی مشتریان در صورت درخواست آنها
۷. قبول امانات و نگهداری سهام و اوراق بهادار و اشیاء قیمتی مشتریان
۸. صدور اعتبارنامه و چکهای مسافرتی با اجازه شورای پول و اعتبار
۹. گشایش اعتبارات اسنادی و صدور ضمانت نامه
۱۰. اجاره صندوق امانات
۱۱. همکاری و کمک به تأسیس و توسعه مؤسسات کشاورزی، رهنی، صنعتی، بازرگانی، ساختمانی و معدنی یا مشارکت در امور فوق در حدود قانون بانکی و پولی کشور
۱۲. انجام وظایف قیمومت، وصایت، وکالت برای مشتریان طبق قوانین و مقررات مربوط
- ... عملیات ممنوع:
- ماده ۶۵ قانون بانکی و پولی کشور عملیات ذیل را برای بانکها ممنوع می نماید: «...»



بت پرستی

راجع به مبدأ و انواع بت پرستی‌ها رجوع شود به جلد اول تاریخ تمدن ویل دورانت از صفحه ۸۹ به بعد و لذات فلسفه صفحه ۴۰۸ و ۴۲۳.

□

بت پرستی و ریشه‌های آن

رجوع شود به کتب تاریخ ادیان؛ از قبیل الملل والنحل، و تاریخ ادیان علی اصغر حکمت، بخش اول ص ۱۴ - ۳۱ و بخش دوم ص ۶۳ - ۱۸۵ و تفسیر المیزان جلد اول صفحه ۱۹۵ و جلد سوم صفحه ۳۳۵ و جلد ۷ صفحه ۱۸۰ و ۲۴۸ و جلد ۱۰ صفحه ۲۸۰.

□

بخت و شانسی

رجوع شود به کتاب متنبی و سعدی، ص ۲۶۲ اشعار سعدی در

بخت. ایضاً رجوع شود به سخنرانی شب ۲۲ رمضان ۸۱ راجع به اینکه فلسفه بخت مولود فقدان عدالت اجتماعی است.

□

بدبینی و خوشبینی به جهان و تأثیر دین در خوشبینی

آقای فروزانفر در مقدمه احادیث مثنوی می‌گوید: «از قرن پنجم به بعد بیشتر شعرا تحت تأثیر تعلیمات اسلامی قرار گرفتند و نفوذ معنوی اسلام بیشتر شد.»

به همین جهت است که اثر تعلیمات دینی در سعدی به مراتب بیشتر است از رودکی مثلاً. به همین جهت در سعدی خوشبینی بیشتری است تا رودکی. رودکی در اشعار ذیل پس از بیان رنج و ناملایمات دنیا و ناهمواریهای گیتی، یگانه راه را تخدیر اعصاب و به کاربردن داروی بیهوشی می‌داند، نظیر بیمار سرطانی غیرقابل‌علاجی که مرفین به او تزریق کنند، برخلاف سعدی. رودکی می‌گوید:

ای آن‌که غمگنی و سزاواری	وندر درون سرشک همی باری
رفت آن‌که رفت و آمد آن‌که آمد	بود آن‌که بود خیره چه غم داری
هموار کرد خواهی گیتی را	گیتی است کی پذیرد همواری
مستی مکن که نشنود او مُستی	زاری مکن که نشنود او زاری
شو تا قیامت زاری کن	کی رفته را به زاری باز آری
آزار بیش زین گردون بینی	گر تو به یک بهانه بیازاری
گویی گماشته است بلایی او	بر هر که دل بر او تو بگماری
ابری پدید نی و کسوفی نی	بگرفت ماه و گشت جهان تاری
فرمان کنی و یا نکنی ترسم	بر خویشتن ظفر ندهی باری
تا بشکنی سپاه غمان بر دل	آن به که می بیاری و بگساری
اندر بلای سخت پدید آید	فضل و بزرگمردی و سالاری

رجوع شود به ورقه‌های «جهان».

مقایسه شود اشعار رودکی و خیام با این شعر حافظ که

خوشبینی در آن موج می‌زند:

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد
 زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما
 ایضاً:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
 آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
 ایضاً:

ساقی به نور باده برافروز جام ما
 مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
 ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم
 ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما
 هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
 ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما
 چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان
 کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما

□

منشأ بدبینی، بدنفسی و خبیث طینت است

متنبی، ص ۴۵۶:

إذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه و صدق ما یعتاده من توهم
 سعدی، مواعظ:

در مرد چو بد نگه کنی زن بینی
 حق باطل و نیکخواه دشمن بینی
 نقش خود توست هر چه در من بینی
 با شمع درآ که خسانه روشن بینی
 رجوع شود به ورقه‌های «توحید».

ناصرخسرو در اشعاری که در جامع‌الحکمتین است و در
 ورقه‌های «جهان و دنیا» ثبت شده، خطاب به جهان می‌گوید:
 چو آلوده‌ای بیندُت آلوده‌ای ولیکن سوی شستگان شسته‌ای

□

بدبینی

رجوع شود به ورقه «اگزستانسیالیسم، بدبینی».

□

بدر

رجوع شود به شرح ابن ابی الحدید، جلد سوم، ص ۴۷۴... ذیل نامه ۹ که خطاب به معاویه است و این طور شروع می شود: فاراد قومنا قتل نبینا و اجتیاح اصلنا و هموا بنا الهموم...

□

برکت

رجوع شود به المیزان جلد ۷، ص ۲۹۶: کلام فی معنی البرکة فی القرآن.

□

راجع به تفسیر برکت، عمر بابرکت و مال بابرکت رجوع شود به دفتر ۳۵ شماره ۱۰۴ در بحث از وقت و برکت آن.

□

برنارد شاو و اسلام

رجوع شود به ورقه «نظریات بیگانگان درباره اسلام».

□

بلايا و شداید و سختیها

۱. منطقی هست در قرآن که خداوند در معرض امتحان قرار می دهد بندگان را.
۲. شداید را نباید قهر الهی شمرد، لطف است، بستگی دارد به کیفیت استفاده از آنها.
۳. نهج البلاغه حکمت ۹۳: لایقولن احدکم اللهم انی اعوذ بک

من الفتنة...

۴. تعینات باید بشکنند. فلسفه تعینات چیست؟ محدودیت باید از بین برود. این صرفاً عدم نیست. همان طوری که در سخنرانی شب ۲۵ رجب ۸۲ گفتیم هر موجود در هر حالتی که هست یک محفظه و قشری دارد که او را حفظ می کند، قفس اوست؛ قفس باید در راه تکامل بشکند. هر کدام از جاه و مال و اولاد و غیره تعینی هستند، بلکه یک تعین کلی هست؛ تعین خودی. باید دید چه چیزی این تعین خودی را می شکند.

۵. اصطلاحی هست در میان شعرا که تعبیر می کنند به قفس شکستن یا خود شکستن یا مردن قبل از مرگ یا از چاه درآمدن و زندان شکستن. سنایی می گوید: قفس بشکن چو طاووسان یکی برپر بر این بالا.

۶. اخباری که در سفینه در ماده «بلا» راجع به فواید بلا ذکر کرده است.

۷. شعر مولوی: عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد. ایضاً شعر: هست حیوانی که نامش اسغر است.

۸. اموری که مکمل نفس و مهذب اخلاق و تصفیه کننده روح می باشند چند چیز است:

الف. تمرینهای عبادی، صبر بر عبادت (خواه بدنی باشد یا روحی) مثل روزه و جهاد و غیره

ب. شداید و سختیها و مشکلات. ملتهایی که از بوتۀ شداید بیرون آمده اند، محکمتر و قویترند.

رجوع شود به ورقه های «زندان و حبس» و دفتر ۳۵، صفحه ۷۵ و اشعار مثنوی: ما نداریم از رضای حق گله...

۹. شداید و سختیها محرک عزم و اراده است، مقوی و تقویت کننده است. برخلاف جمادات که سختیها آنها را می کاهد، نبات و حیوان و انسان به طور مشعور به و غیر مشعور به طبیعت خود را آماده مقابله می کنند. به هر حال سختی محرک اراده و همت است.

۱۰. فان مع العسر يسراً، ان مع العسر يسراً.
۱۱. برای غلبه بر سختیها راهی بهتر از مواجهه و مقابله (نه فرار و وحشت و خودباختگی) نیست.
۱۲. امتحان الهی نه برای کسب علم امتحان کننده بلکه برای باوراندن به امتحان شده و دیگر تکمیل جوهر اوست. حقیقت امتحان پختن و رساندن خامها و کالهاست، الا و ان الشجرة البرية... الذين اذا اصابتهم مصيبة...
۱۳. مصائب برای روح مانند ورزش برای بدن است، قهرمان می آفریند، معلم است، مقوی و محرک است.
۱۴. ان الله يتعاهد المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الرجل اهله بالهدية.
ان الله اذا احب عبداً غته بالبلاء غتاً.
۱۵. دو مطلب کلی [یکی] اینکه خداوند کسی را که دوست دارد برایش بلا یا می فرستد و دیگر موضوع امتحان است.
۱۶. اثر بلا یا فقط طاهر کردن نیست، تکمیل و انقلاب ماهیت ایجاد کردن است. داستان صوفی که آرزوی جهاد داشت. بلا یا خاصیت کیمیا دارد. بلا یا حساسیت و هوشیاری ایجاد می کند.
۱۷. امتحان خدا تعیین وزن نیست، زیاد کردن وزن است.

□

بلا یا - تأثیر سختی و مصیبت در نبوغ و بروز آثار عالی وجود انسان

۱۸. ابوتّمّام می گوید:
- لولا اشتعال النار فيما جاورت ما كان يعرف طيب عَرَف العود
سعدی، طیبیات، غزلیات، ص ۵۹۲:
- قول مطبوع از درون سوزناک آید که عود
چون همی سوزد جهان از وی معطر می شود
ایضاً طیبیات، ص ۶۰۳:

این حدیث از سر دردی است که من می‌گویم
تا بر آتش نسنهی بسوی نیاید ز عبیر
ایضاً مواعظ:

سعیم این است که در آتش اندیشه چو عود
خویشتن سوخته‌ام تا به جهان بو برود
ایضاً مواعظ:

و حرقة قلبی هیجتنی لنشرها كما فعلت نار المجامر بالعطر
رودکی در اشعار معروفی که در ورقه‌های «بدبینی» گذشت
می‌گوید:

اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگمردی و سالاری
رجوع شود به ورقه‌های «بلا یا و شداید» و ورقه‌های «زندانی» و
به سخنرانیهای ۲۵ و ۲۶ رجب ۸۲.
۱۹. سعدی، بدایع، ص ۷۰۷:

آن را که جای نیست همه شهر جای اوست
درویش هر کجا که شب آمد سرای اوست
... کوتاه‌دیدگان همه راحت طلب کنند
عارف، بلا که راحت او در بلای اوست
بگذار هر چه داری و بگذر که هیچ نیست
این پنج روز عمر که مرگ از قفای اوست
هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد
گو غم مخور که ملک ابد خونبهای اوست
از دست دوست هر چه ستانی شکر بود
سعدی رضای خود مطلب چون^۱ رضای اوست

□

۱. تا(ظ) [منظور از «ظ» ظاهراً می‌باشد].

بلایا و شداید - فواید سختیها

رجوع شود به ورقه‌های «خیر و شر، فواید شرور». در آن ورقه‌ها گفته‌ایم یک نوع تلازم میان خیر و شر وجود دارد که هر کدام دیگری را به دنبال خود می‌کشاند.

□

در اینجا اگر بخواهیم به مطلب رنگ فلسفی و پایه فلسفی بدهیم باید مسأله معروف تلازم حرکت طبیعی و قسری را [بیان کنیم] که همان طوری که هر حرکت قسری معلول طبیعت است هر حرکت طبیعی نیز معلول قسر است. اگر طبیعت مقسور نباشد و از مرکز خود دور نیفتاده باشد حرکت به سوی غایت می‌کند. رجوع شود به اسفار، ج ۱، ص ۲۲۴ و طبیعیات شفا، صفحه ۱۴۳.

□

بلایا و شداید

گوهر قیمتی از کام نهنگان آرند
آن که او را غم جان است به دریا نرود

□

خلاصه دو سخنرانی شبهای ۲۵ و ۲۶ رجب در رادیو:

۱. اشعار علی بن الجهم و اشعار مولوی در اثر زندان
۲. تشبیه حضرت کاظم علیه السلام به حضرت یوسف
۳. زندان عار نیست. زندان اثر تکمیلی دارد، تشبیه به گندم در زیر خاک.

۴. اصل تضاد و تصادم و گفته حکما: «لولا التضاد ما صح دوام الفیض عن المبدأ الجواد» و اینکه هر موجودی به حسب مرحله‌ای که هست احتیاج به تعین و قشر و پوسته‌ای دارد و به حسب مرحله‌ای که باید به آن برسد باید آن پوسته و آن تعین را در هم بریزد.

۵. زینب کبری در اثر شداید کربلا پولاد آبدیده شد.

۶. جریان نقل و انتقالهای حضرت موسی بن جعفر در زندانها

۷. وضع روحی محکم و خردکننده موسی بن جعفر که دشمن را به زانو درمی آورد. داستان مأموری که با سندی بن شاهک به احوالپرسی آمده بود و داستان فضل بن ربیع که از طرف هارون پیغام آورده بود.

سخنرانی دوم:

۸. آیات و اخبار در مدح ابتلا

۹. دو سؤال: چگونه دوستی خدا بنده‌ای را، سبب می‌شود که او را با شداید مواجه کند؟ دیگر اینکه امتحان از طرف خدا یعنی چه؟
۱۰. جواب سؤال اول: ابتلا و مواجه ساختن با شداید لطف است به صورت قهر، زیرا اثر کیمیا دارد یعنی فلزی را به فلز دیگر تبدیل می‌کند. جواب سؤال دوم این است که امتحان الهی از آن نظر که مربوط به خداست به معنی به کار بردن مقیاس نیست، به معنی از قوه به فعل درآوردن و تصفیه و تکمیل از راه وسیله تمرین و ورزش فراهم کردن است.

۱۱. جمله مولا: «الا و ان الشجرة البرية اصلب عوداً»، ایضاً جمله «اللهم انى اعوذ بك من مضلات الفتن»

۱۲. تشبیه بلایا به آب دریا و تشبیه ایجاد بلایا به وارد کردن کسی در آب برای شناوری و مثال به بعضی پرندگان که تعلیم پرواز به جوجه خود می‌دهند

۱۳. سخن روسو در آثار سوء نازپروردگی در تربیت اطفال

۱۴. خداوند دو جور وسیله برای تکمیل بندگان فراهم کرده و می‌کند: یکی از راه بلایا و شداید تکوینی و یکی از راه شداید تکلیفی و تمرینهای عبادی. مثال به جهاد و حج و سخن علی علیه السلام در فلسفه حج.

۱۵. جواب اجمالی این سؤال درباره شداید تکلیفی که پس موضوع «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» چه می‌شود و اینکه فرق است بین نازپرور و ضعیف‌پرور کردن و بین کلفت و مشقت و حرج و

مزاحم ایجاد نکردن. تکلیف برای تقویت وجود است نه برای
ضعیف کردن از راه نازپروری و یا از راه ایجاد مانع و مزاحم کردن.

□

بلایا - سختی و بلا برای خود خریدن

در سخنرانی ۲۵ رجب سال ۸۲ در رادیو گفتیم که بعضی از
نفوس سختی و ماجرا برای خود می‌سازند. مستتبی می‌گوید: «فاذا
كانت النفوس كباراً - تعبت في مرادها الاجسام». رجوع شود به
ورقه‌های «سیدالشهداء علیّه السلام» ذیل همین بیت.

□

بلا و سختی

سعدی می‌گوید:

هر که را با گل آشنایی هست گو برو با جفای خار بساز
ادیب نیشابوری می‌گوید:

دل به دام تو رفت و نامد باز چه کند خسته بود و راه دراز
چه دل است این دلی که من دارم هر دمی با غمی شود دمساز
بارها گفتم ز خطه طوس رو کنم در عراق یا که حجاز
چه کنم در کمند زلف توام مرغ پریند کی کند پرواز
گفته بودم نهان کنم غم تو چه کنم آب دیده شد غماز
گل رویت بپژمرد آخر با چنین گل شاید اینهمه ناز
بشــنو از ادیب نیشابور نغز شعری ز سعدی شیراز
گر تو را با گل آشنایی هست گو برو با جفای خار بساز

□

بلا و سختی و مرارت و اثر آن

سعدی در قسمت «طبیات» غزل معروفی که با این بیت آغاز
می‌شود: «اگر لذت ترک لذت بدانی - دگر لذت نفس لذت نخوانی»

می‌گوید:

همه عمر تلخی کشیده است سعدی

که نامش برآمد به شیرین‌زبانی

□

بلایا و شداید

در کتاب الجزایر و مردان مجاهد صفحه ۸ از آلفرد دوموسه شاعر معروف قرن ۱۹ فرانسه نقل می‌کند: «هیچ چیز مانند یک درد بزرگ، آدمی را بزرگ نمی‌کند.»

در قرآن کریم سوره «الم سجده» می‌خوانیم: و لنذیقنهم من العذاب الأدنى دون العذاب الأكبر لعلهم يرجعون... پس از چند آیه می‌فرماید: وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لئلا یصبروا. پس از ذکر عذاب ادنی و دنیایی که به منظور بازگشت به مسیر اصلی است که همانا حرکت به سوی کمال مطلق است، ذکر این مطلب که قومی در اثر شکیبایی در برابر مظالم دستگاه فرعون و از پادرنیامدن به جایی رسیدند که گروهی از آنها سمت پیشوایی در اثر این شکیبایی پیدا کردند خیلی جالب است، یعنی درد بزرگ و رنج بزرگ اگر متوجه آدم بزرگ یعنی آدمی که زنده است و روحش نمرده است^۱ بشود، آن مردم بزرگ می‌شوند، آبدیده می‌شوند، خالص می‌گردند، موانع و سدها در وجودشان خراب می‌شود، حجابها دریده می‌شود، اما روح حیات و نشاط حیات تجلی می‌کند، آزاد واقعی می‌شوند، در اثر فشارها بسیاری از افکار خشک و متحجرکننده مانند یک دیوار کهنه خراب می‌شود و همان ملت به مقام پیشوایی می‌رسد. در عصر ما ملت فلسطین در اثر رنج بزرگ اسرائیلی در حال بپاخاستن، خالص شدن، زنده شدن، شکستن موانع و خراب شدن دیوارهای

۱. برخلاف ملت‌های مرده که اثر رنج و دردها متلاشی شدن شخصیت پوشالی آنهاست، و البته این زندگی به این است که یک عشق و ایمانی (نه علم فقط)، یک ایدئولوژی در روحش وجود داشته باشد خواه عشق دینی، مسلکی، وطنی و غیره.

عادات است زیرا روح اسلامی‌اش زنده است و قطعاً پیشوای سایر ملل مسلمان خواهد شد، همچنان‌که در چندی پیش دیدیم که یک نفر از اینها نخست وزیر انقلابی لیبی شد و به کمک عده‌ای دیگر لیبی را وارد کشورهای انقلابی کردند.

این فلسطینی‌ها همان مردم سست و بی‌حس و جاهل و بی‌سواد بودند که سرزمین خود را از دست دادند، اکنون از همینها افرادی شجاع و انقلابی [به وجود آمده‌اند] که یک دخترشان هواپیمایی را وادار به تسلیم می‌کند، باسواد و دانشمند که در میان آنها صدها مهندس، دکتر و متخصص در رشته‌های گوناگون وجود دارد.

□

بن‌بلا

راجع به گفتگوی بن‌بلا با خروشچف راجع به اینکه اسلام می‌تواند در شمال آفریقا نیروی محرک اجتماع باشد، رجوع شود به ورقه‌های «فلسفه تاریخ» ص ۳، شماره ۸، ص ۷ (نقل از اطلاعات مورخه ۱۵/۲/۴۴، ص ۳).

□

بودیزم

رجوع شود به کتاب سرگذشت دینهای بزرگ.

۱. کتاب سرگذشت دینهای بزرگ، ص ۱۵:

«محل تولد بودا: در پای کوههای هیمالیا و در دشت رودخانه گنگ از میان دسته‌ای از هندیها که ساکیاها خوانده می‌شدند و پدر بودا «سوزودانا گائوتاما» بر آنها پادشاهی می‌کرد...»

۲. در پنجاه سالگی پدر که از غم بی‌فرزندگی رنج می‌برد به دنیا

آمد.

۳. ص ۱۸:

«در دوازده سالگی طبق معمول نوار مقدس را به او آویختند و آن در آئین هندوئیسم علامت تولد جدید (بلوغ شرعی) بود و سوگندش دادند که شاگرد جدی و درستکار دین پدر باشد. پس از آن نزد معلم مذهبی فرستاده شد که ادبیات، دستور زبان، ریاضیات، ستاره‌شناسی و بیشتر اصول دین بیاموزد. زبان سنسکریت را که زبان دینی بود آموخت و پس از آن به تعلم وداها و شروح آنها پرداخت.»

۴. اعتقاد به روح جهان و به «کستها» یعنی نژادهای متفاوت که برهمنها در صدر قرار دارند از تعلیمات هندوئیسم بود: ص ۱۹.

۵. اعتقاد به روان جاوید و به تناسخ در هندوئیسم

۶. اصل و قانون «از نیکی نیکی و از بدی بدی می‌زاید»: ص ۲۱

۷. تناسخ، بالارفتن یا پایین آمدن در کستها و مرتبه بالا فنا و

نیستی و به نیروانا رسیدن

۸. ص ۲۳: ازدواج بودا و پیدایش فرزندی از او

۹. ص ۲۴: انقلاب روحی بودا از دیدن بیمار، پیر، مرده و تأمل

او در راز دردها و رنجها و شک بودا

۱۰. برخورد بودا با فقیر پیر و اندیشه او که اگر می‌شد من نیز

مانند یکی از مالاها (فقیرها) زندگی کنم و پیوسته به تفکر بپردازم،

آنوقت ممکن بود بر این راز پی ببرم که رنج و درد از کجا برای

آدمی زادگان فرود آمده است و چگونه آدمیان می‌توانند زندگی

سعادت‌مندانه‌ای پیشه سازند. راستی را تا من بر این راز دست نیابم

آسوده نخواهم بود: ص ۲۵ - ۲۶.

۱۱. ص ۲۷: انزوا و خلوت بودا و تفکر او

۱۲. در جستجوی خرد بزرگ و اندیشه بزرگ و کشف بزرگ

حقیقت و سعادت و راز زندگی: ص ۲۸

۱۳. ریاضتهای بودا: ص ۲۹

۱۴. انصراف از ریاضت: ص ۲۹
۱۵. بودا در زیر درخت انجیر وحشی و تأمل او
۱۶. کشف اینکه از درون آدمی باید حقیقت را جست: ص ۳۰
۱۷. کشف نخستین قانون زندگی: از نیکی باید که نیکی پدید آید و از بدی باید که بدی پدید آید.
۱۸. لغت بودا = فرزانه، روشنفکر: ص ۳۱
۱۹. تصمیم بودا به هدایت خلق: ص ۳۲
۲۰. انکار قربانی، دعا، زاری، و انکار خدایان و ایمان به قانون طبیعت: ص ۳۳
۲۱. انکار مقدس بودن کتاب ودا که به مردم راه و رسم دعا کردن و قربانی دادن را می آموزد، و می آموزد که برهما مردم را به کستهای گونه گونه آفرید: ص ۳۴
۲۲. آدمیان دو گروه بیشتر نیستند: نیک و بد.
۲۳. جهان، ازلی و ابدی است و آفریدگار ندارد: ص ۳۴
۲۴. پرهیز از لذت و رنج، و راه میانه و اعتدال
۲۵. هشت قانون بزرگ: ص ۳۴
۲۶. پنج قربان: ص ۳۵
۲۷. پیروی پنج فقیری که ابتدائاً بودا را در اثر انکار ریاضت تکفیر کرده بودند: ص ۳۵
۲۸. برادری ملایان (فقیران): ص ۳۶
۲۹. بازگشت بودا به سوی پادشاه موگارا که قبلاً از او خواسته بود چون به حقیقت رسیدی به من بگو: ص ۳۶
۳۰. بودیزم با همه اختلافات، تحولی در هندوئیسم است.
۳۱. ایمان پادشاه موگارا به بودا
۳۲. بازگشت بودا پس از هشت سال جستجو به کشور پدرش و ایمان مردم کشور پدرش به او: ص ۳۷
۳۳. زندگی رنج است، و رهایی از رنج با به کار بردن دستورهای هشتگانه است: ص ۳۸

۳۴. سخنان بودا پس از وی - که در هشتاد سالگی (در سال ۴۸۳ قبل از میلاد) مرد - گردآوری و به نام «تری پیتاکی» یعنی سه سبد دانش خوانده شد.

۳۵. اعتقاد عجیب بودائیان به بودا: ۵۳ بار به دنیا آمده در قالبهای مختلف خدا، شاه، شاهزاده، دانشمند، راهزن، قمارباز، برده، شیر، غزال، اسب، عقاب، گاومیش، مار، وزغ: ص ۳۹

۳۶. هندوئیسم، ملی و نژادی بود ولی بودیزم جهانی و انسانی است: ص ۴۱

۳۷. اختلافات در بودیزم: ص ۴۲

۳۸. پرستش مجسمه بودا برخلاف تعلیمات اصلی او: ص ۴۳

۳۹. پیروان بودا در سراسر آسیا پرستشگاههای بزرگ ساختند که در هر کدام از آنها پیکره‌ای از بودا برپا شده است. پیروان بودا به یاد وی در پای پیکره‌ها گل می‌ریزند و عود می‌سوزانند و بودا را چنان می‌پرستند که پنداری خدا بوده است و سه زنبیل خرد (کتاب) او را چون کتاب دینی خویش گرامی می‌دارند: ص ۴۳

□

۴۰. کتاب تاریخ جامع ادیان تألیف [جان ناس، ترجمه] علی اصغر حکمت ص ۷۲:

«... هم‌اکنون افزون از چهارصد و سی میلیون نفوس بشری در ممالک وسیعه خاور دور و جنوب آسیا و در سرزمینهای عدیده مانند سیلان و برمه و سیام و ویتنام و جزایر فورمز و ژاپن و کره و چین و تبت و مغولستان پیرو کیش آن مرد بزرگند که بودایی خوانده می‌شوند.»

۴۱. ص ۷۳: تاریخ تولد او را در ۵۶۳ قبل از میلاد دانسته‌اند.

۴۲. تشابه داستان ابراهیم ادهم و بودا: ص ۷۶ (خصوصاً با توجه به اینکه ابراهیم اهل بلخ بوده و آنجا قبلاً بودایی نشین بوده است).

اشعار مولوی، ص ۳۴۳:

ملک بر هم زن تو ادهم وار زود تا بیابی همچو او ملک خلود
خفته بود آن شه شبانه بر سریر حارسان بر بام اندر دار و گیر
ص ۳۴۶:

خفته بر تختی شنید آن نیکنام
طق طقی و های و هویی شب ز بام
گامهای تند بر بام سرا
گفت با خود اینچنین زهره کرا؟
بانگ زد بر روزن قصر او که کیست؟
این نباشد آدمی، مانا پری است
سرفرو کردند قومی بوالعجب
ما همی گردیم شب بهر طلب
هین چه می جوید، گفتند اشتران
گفت اشتر بام بر، کی جست هان؟
پس بگفتندش که تو بر تخت و جاه
چون همی جویی ملاقات اله؟

۴۳. ص ۷۵:

«(دین بودا) مدت هفت قرن تمام در مهد تولد خود رو به اوج و
اعتلا بود و پس از آن اگرچه در آن سرزمین خاموش شد و
برهمنان و مسلمانان هر دو طایفه به نوبت برخلاف بودایی‌ها
برخاسته و به قلع و قمع دین ایشان همت گماشتند ولی پس از
اینکه در آن سرزمین محو و منقرض شد در عوض در بلاد
مجاور نفوذ یافت و دین عام مردم آن ممالک شد.
آشوکا، امپراطور بزرگ هند (۲۷۳ ق م - ۲۳۳ ق م) در زمان
سلطنت باعظمت به این دین آمد و آن را در جهان منتشر
ساخت. دیرهای بسیار به سبک دیر اصلی بودا به امر او در
سراسر ممالک هند برپا کردند و از آنجا به اطراف ممالک آسیا

انتشار یافت و همه جا معهد و صومعه و مدرسه راهبان بودایی
برپا بود.»

□

کتاب تاریخ جامع ادیان تألیف جان ناس، ترجمه علی اصغر
حکمت، ص ۱۲۱.

□

حرف



پوچی در نسل جدید ایران
رجوع شود به ورقه بریده شده از کیهان ۵۲/۳/۲۷ تحت عنوان
«شیرهای جوان بی یال و کوپال» به قلم خانم شکوه فرهنگ.

□

پیر و جوان - احترام پیران و سپیدمویان
وسائل، جلد ۲، صفحه ۲۱۴.

□

پیری و جوانی
ابن الدهان، متوفی در سال ۶۱۶ هجری، به نقل ریحانة الادب،
جلد پنجم، صفحه ۳۴۳:
و عهدی بالصبی زماً و قدی حکى أَلْفَ ابن مقله فى الکتاب
فصرت الآن منحنياً کانتسى افْتش فى التراب على شبابى

در مجله رادیو، شماره ۶۵، این اشعار را به آذر بیگدلی نسبت می‌دهد:

پسیرم و عادت طفلان دارم
به من این شوخی طبع ارزانی
گاه از خنده کنم گلریزی
گاه از گریه گلاب افشانی
گر کنم خنده نه از بی‌خردی است
گر کنم گریه نه از نادانی
اولم خنده ز بسی دردی بود
آخرم گریه ز بی‌درمانی
رجوع شود به ورقه‌های «خنده و گریه».

در موضوع پیر و جوان یک موضوع همان است که در قدیم گفته می‌شد که از عقل پیران و بازوی جوانان باید استفاده کرد ولی امروز می‌گویند که عقل پیر کهنه [است] و از فکر نوجوانان باید استفاده کرد و جوانان را «اولوا بقیة» می‌دانند. طریق جمع این است که عقل تجربی [پیر] بیشتر است ولی پیر کمتر حاضر است با وضع تکامل، خود را آشنا کند. پس موارد فرق می‌کند.

□

جوانی بر سر راه است دریاب این جوانی را
که شهری باز کی بیند غریب کاروانی را
خمیده قد از آن گشتند پیران جهان‌دیده
که اندر خاک می‌جویند ایام جوانی را
به باطل می‌دهی بر باد عمر نازنین کز وی
به حاصل می‌توان کردن حیات جاودانی را
نظامی گر دلی داری نوای عاشقی برکش
سماع ارغنونی را شراب ارغوانی را

□

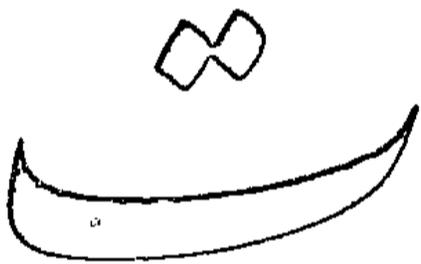
فارغی از قدر جوانی که چیست
 تا نشوی پیر ندانی که چیست
 گر چه جوانی همه چون آتش است
 پیری تلخ است و جوانی خوش است

□

پیغمبران و فیلسوفان

رجوع شود به ورقه‌های «نیاز به دین - خدا و عدالت» و
 ورقه‌های «سیره نبوی».

□



تاریخ - نقش انبیا در تحول تاریخ

۱. به طور کلی دین و مذهب، خصوصاً ادیان توحیدی (ادیان واقعی) چه نقشی در تاریخ داشته‌اند؟ اساساً نقشی داشته‌اند یا نداشته‌اند و اگر داشته‌اند مثبت بوده یا منفی؟ ممکن است گفته شود نظر به اینکه انبیا مردم را به آخرتگرایی و ترک دنیا و به درونگرایی و انصراف از بیرون دعوت می‌کرده‌اند و به این وسیله مردم را از زندگی دلسرد و منصرف می‌کرده‌اند و نشاط زندگی را می‌گرفته‌اند و زندگی را بی‌ارزش و بی‌اعتبار می‌دانسته‌اند، پس اساساً نقش صریح آنها نقش منفی بوده است یعنی بدون هیچ‌گونه لفافه و پرده‌ای، همچنان‌که در برخی مکاتب فلسفی نیز چنین است نظیر مکتب کلیبی یونانی و بودایی هندی و بلکه عرفان و تصوف. لهذا در هر دوره‌ای که بیشتر عرفان و تصوف حاکم بوده است دورهٔ انحطاط است، خواه به نحو علت و یا معلول، یعنی خواه تصوف علت انحطاط بوده است و یا معلول آن و رشدیابنده در زمینهٔ انحطاطها و ناامیدیها و ناکامیها از

مواهب زندگی (ر.ک: نمره ۴).

بنابراین طبیعت دین و عرفان و زهد و ریاضت و بالاخره معنویت اقتضا می‌کند روگرداندن از زندگی را و در نتیجه نه تنها توقف را بلکه انحطاط و تأخر را. تحولات تاریخی و انتقالات از دوره پست‌تر به دوره عالیتر و بالاخره توسعه و گسترش وسایل زندگی همه مولود تمرّد از تعلیمات آخرتگرایانه و معنی‌گرایانه است.

این منطق، منطق کسانی است که آشنایی‌شان با دین فقط در این حد است که دین همان چیزی است که دعوت به آخرت و ترک دنیا می‌کند. شک نیست که دین دعوت به ترک دنیا پرستی می‌کند اما اگر همه تعلیمات دینی همین بود و بس، قهراً لوازمی هم داشت از قبیل آنچه گفته شد. اما دین دعوت به آخرت و اصلاح نظام دنیا می‌کند. اصلاح نظام دنیا از یک نظر یکی از دو هدف دین است (لیقوم الناس بالقسط) و از نظری هدف ثانوی آن است، یعنی امری است که بدون آن وصول به هدف اصلی دین که خداشناسی و خداپرستی است به هیچ وجه حاصل نمی‌شود. البته منافاتی نیست که همه آن چیزهایی که هدف ثانی و ثالث شمرده می‌شوند، در عین حال خود نوعی کمال هم باشند و خود فی حد ذاته مطلوب هم بوده باشند؛ یعنی ارزش عدالت، آزادی، دانش، عفت، پاکی، قوّت اراده، عدالت، محبت، صرفاً ارزش مقدّمی نیست که قطع نظر از اینکه در طریق هدف اولی واقع شوند با ضد خود برابر باشند، بلکه همه اینها در عین اینکه کمالات مطلوبی هستند در مسیر هدف اصلی قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر همه اینها اخلاق خدایی است؛ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ (ر.ک: نمره ۳).

این است حل مشکل معروفی که می‌گویند دین توجهش به خدا و آخرت است و همه چیز دیگر [را] که در دنیا صورت می‌گیرد متعلق به دنیا می‌داند و پست و منحط؛ پس حق، عدالت، آزادی،

محبت به خلق، خدمت [و] امثال اینها در دین تحقیر می‌شود و در قلمرو دنیا. و بعضی که تا اندازه‌ای تخفیف می‌دهند، می‌گویند درست است که احیاناً دین به اینها امر می‌کند ولی ارزش مقدّمی صرف برای این امور قائل است نه ارزش ذاتی. جواب این است که اینها همه جزء هدفهای ثانوی دین است یعنی هم هدف است و هم مقدمه هدف، علیهذا دوارزشه است. بعضی دیگر در نقطه مقابل نظر داده و به دین جنبه دنیایی صرف داده‌اند، گفته‌اند هدف اصلی دین سعادت و رفاه دنیایی انسانها و رهایی آنها از بدبختی است^۱، عبادت و معرفت خدا وسیله و مقدمه‌ای است برای این امور زیرا خداوند احتیاجی به معرفت و عبادت بندگان ندارد. گاهی تا آنجا پیش می‌روند که انبیا را مصلحان و خیرخواهانی می‌دانند که موضوع خدا و آخرت را وسیله قرار دادند برای رهایی و نجات انسانها از رذایل اخلاقی و مظالم اجتماعی.

پس در اینجا چندگونه دید است:

الف. دید افرادی که نگاهشان را محدود کرده‌اند به تعلیمات زهدگرایانه ادیان و ادیان را ضد زندگی، ترمز پیشرفت و تکامل خوانده‌اند و مدعی شده‌اند حق و عدالت در قلمرو دنیا قرار گرفته و تحقیر شده است.

ب. دید گروهی که اصلاحات زندگی را، مبانی عالی اخلاقی و انسانی را در ادیان دیده‌اند و پیغمبران را عامل اصلاح و پیشرفت دانسته‌اند ولی گفته‌اند ارزشهای انسانی در مکتب انبیا اصالت ندارد، صرفاً مقدمه است زیرا جزء دنیا است.

ج. دید گروهی که برای ارزشهای اخلاقی و اجتماعی دین

۱. به تعبیری که در کتاب مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی آورده‌ایم توحید نظری و توحید عملی اخلاقی همه مقدمه توحید عملی اجتماعی یعنی ساختن جامعه بی‌طبقه است.

ارزش و اصالت قائلند و برای معرفت و عبادت و معنویات خاص دینی جنبهٔ مقدّمی قائلند، در عین حال پیامبران را حامل رسالت الهی می‌دانند. اینها نقطهٔ مقابل دستهٔ دوم هستند.

د. دید گروهی که به نوعی ثنویت قائلند و به دو هدف مستقل برای انبیا که هیچ‌کدام مقدمهٔ دیگری نیست قائلند. می‌گویند پیغمبران برای دو هدف مستقل آمده‌اند و دو کاره‌اند.

ه. دید گروهی که به یک هدف اصلی و کلی ناشی از فطرت و آفرینش قائلند و آن اتصال دو سر حلقهٔ هستی است، ولی معتقدند که کمالات اخلاقی و فضایل اجتماعی فی حد ذاته کمال و سعادت انسان می‌باشند و همان کمال و سعادت‌ها شرط رسیدن به کمال نهایی است. به عبارت دیگر: راه خدا و آخرت از دنیا می‌گذرد و به عبارت بهتر: ارزشهای اخلاقی و اجتماعی، اخلاق خدایی هستند؛ تخلّقوا باخلاق الله. اخلاق عالی از قبیل عدالت، کرامت، جود، عفو، اخلاق خدایی است و خداگونگی است و لهذا اگر فرضاً از معرفهٔ الله هم منفک شود و جحودی در کار نباشد در آخرت مفید واقع می‌شود، آنچنانکه در مورد حاتم و غیره گفته شده است.

۲. اکنون نوبت آن است که بدانیم نقش انبیا در تحولات تاریخی چگونه نقشی بوده است؟ این مطلب مربوط است به بخش فواید و آثار اجتماعی دین.

در اینجا از آنچه ویل دورانت در کتاب درسهای تاریخ بخش مربوط به دین گفته است به علاوهٔ مطالب دیگر در این زمینه [استفاده می‌شود] و این بحث ضمناً زمینه‌ای است برای بحث «آیندهٔ دین و مذهب»:

الف. یاری در تعلیم و تربیت. ویل دورانت در درسهای تاریخ، صفحهٔ ۵۵ می‌گوید:

«... معلمان و پدران و مادران را در تأدیب جوانان یاری کرده است.»

ب. تحکیم میثاقها. می‌گوید:

«... به مدد شعارهای خود میثاقهای بشری را به صورت روابط بامهابت انسان و خدا درآورده و از این راه استحکام و ثبات به وجود آورده است.»

ج. پشتوانه اخلاق. (صفحه ۵۶) می‌گوید:

«... از آن وقت (نه از اول) که پیشوایان دینی این تربیتها و شعائر مربوط به آنها را به سود اخلاق و قانون به کار بردند، دین برای دولت (حکومت، جامعه) نیرویی شد حیاتی و در عین رقیب و همورد (دولتها).»

د. مبارزه با برده‌داری. می‌گوید (صفحه ۵۷):

«کلیسای کاتولیک رومی در تقلیل برده‌داری و کاستن از خصوصت‌های خاندانی و کشمکشهای ملی، در برقراری صلح و آشتی و ترویج قضاوت در محاکم ثابت به جای داوری باور و جنگ تن به تن کوشش بسیار کرد.»

ه. مبارزه با شدت مجازاتها و توسعه تشکیلات خیرات و مبرات و اخلاق برتر از قدرت:

«... کلیسا گرچه در خدمت دولت بود، مدعی تفوق بر تمام

دولتها شد، به این دلیل که اخلاق باید برتر از قدرت باشد. در تعالیم خود می‌گفت که وطن‌پرستی اگر در نظارت وفا و صداقت بزرگتری نباشد ممکن است که وسیله‌ای در دست طبع و جنایت باشد.»

ز. آزادی عقول از خرافات اولیه، که «ویضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت علیهم». داستان ابراهیم با تعبیر عجیب «فرجعوا الی انفسهم» نمونه بسیار عالی است^۱.

ح. آزادی انسان از اسارت هوا و هوس انسانی
ط. آزادی اجتماعی از اسارتهای اجتماعی؛ و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین... و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون. خلاصه [حمایت] از مستضعفان و مبارزه با ستمگران و گردنکشان و رهایی بخشیدن اجتماعی به انسانها. و کاین من نبی قاتل معه ریون کثیر...
۳. رجوع به کتاب جهانی از خود بیگانه، مقاله‌های دین و دنیا، نظریه رودنسون.

۴. در اینکه دین در تاریخ گذشته نیروی عظیم ملی بوده بحثی نیست، و همچنین انبیا قدرت عظیم معنوی بوده‌اند و ملی نه زوری، بحثی نیست. سخن در این است که این نیرو در چه جهتی عملاً به کار گرفته شده است، مقتضای طبیعت این نیرو چه بوده است؟ بحثی که در نمره ۱ کردیم مربوط به این جهت بود.

۵. بحث دیگر این است که فرضاً این نیرو در گذشته عملکرد خوبی داشته است، آیا در آینده نیز می‌تواند به صورت یک نیرو وجود داشته باشد؟ یا [در] آینده در اثر غلبه علم، دین نمی‌تواند به صورت یک نیرو درآید و شخصیت‌های مذهبی، دیگر آن قدرت سابق

۱. خلاصه با آزاد کردن از قید پرستش غیر حق به انسان شخصیت داده است.

را نخواهند داشت، یک رهبر مذهبی در آینده نمی‌تواند رهبر اجتماعی بشود؟ این مطلب مربوط است به بحث «آینده دین و مذهب».

۶. خلاصه آنچه در دو نمره پیش گفته شد این است: در اینکه دین در گذشته قدرتی شگرف و عظیم بوده و پیامبران مظاهر این قدرت، بحثی نیست، بزرگترین قدرت ملی یعنی قدرت ناشی از اعتقاد و ایمان عموم بوده است، همچنان که قومیت و ملیت و ناسیونالیسم نیز تاحدی چنین بوده ولی تحت الشعاع بوده است. در عصر ما یک قدرت دیگر اینچنین نیز پا به میدان گذاشته و آن قدرت مسلکی و ایدئولوژیکی منهای مذهب است نظیر سوسیالیسم و کمونیسم و حتی فاشیسم. در مقابل این قدرتهای ملی، قدرتهای ناشی از زر و زور بوده است که بر منافع نه بر ایمان و عقیده‌ای متکی بوده است. ابراهیم و مخصوصاً موسی و عیسی و رسول اکرم مظهر یک قدرت ملی مذهبی بوده‌اند همچنان که نمرود و فرعون و ابوسفیان مظهر یک قدرت متکی بر زر و زور.

سخن در این است که این قدرت در چه جهت عمل کرده است، در جهت آزادی فکری و روحی و آزادی اجتماعی و در جهت صفا و صلح و امنیت و استحکام میثاقها یا در جهت خلاف همه اینها؟

برخی مدعی شده‌اند که فلسفه دین اقتضا می‌کرده و می‌کند که مردم را در جهت اعراض از زندگی و پلید شمردن زندگی دنیاوی و تقدس زندگی اخروی و امور غیبی [حرکت دهد] و در نتیجه نه تنها نمی‌توانسته منشأ تحولی در تاریخ شود، همواره منشأ توقف و رکود و بلکه انحطاط بوده است. گروهی دیگر که نخواسته‌اند چشم‌پسته بر اساس فلسفه‌ای که خود تراشیده‌اند و فقط برای گول زدن نوجوانان و نوآموزان خوب است سخن بگویند، توجهی به متن تعلیمات دینی بالخصوص اسلامی کرده‌اند و اصلاح نظام دنیا و عناصری از قبیل

عدالت، آزادی و غیره و بالاخره ارزشهای اخلاقی و اجتماعی را دیده‌اند، ناچار گفته‌اند دین از نظر هدف توحیدی است، همه اینها ارزش مقدّمی دارند و فاقد اصالتند. قومی دیگر قائل به ثنویت هدفی برای دین شده‌اند و دو هدف در عرض یکدیگر قائل شده‌اند (داعیاً الی الله - ليقوم الناس بالقسط). و برخی از نظر هدف قائل به توحید شده ولی اصلاحات اجتماعی را هدف اصلی فرض کرده‌اند به بهانه اینکه معرفت و عبادت ما چه فایده‌ای به حال خدا دارد، و اگر نبود که این معرفت و عبادت در تربیت اجتماعی انسانها و در اصلاح اجتماع آنها مؤثر است خداوند اساساً خود را به بندگان نمی‌شناساند. بعضی هم ملحدانه گفته‌اند که اساساً انبیا مصلحانی بودند که موضوع خدا و آخرت را برای منظور عالی خود خلق کردند. ولی حقیقت همان است که ما گفتیم که در فلسفه دین، ارزشهای انسانی خود اصالت دارند و کمال واقعی انسانند و همین کمالات اصیل و واقعی مقدمه کمال نهایی می‌باشند.

۷. در اینجا دو بحث باید مطرح شود (ر.ک: کتاب مقدمه جهان‌بینی اسلامی): یکی نقش انبیا در تحول تاریخ که در آن چند نظریه است:

- الف. منفی مطلق، زیرا آخرت‌گرایانه بوده است.
- ب. منفی مطلق، از آن نظر که دین همواره مولود و در کنار دولت و سرمایه بوده است.
- ج. مثبت، از نظر مفاهیم اخلاقی از قبیل راستی و درستی و مفاهیم اجتماعی از قبیل حق و عدالت، ولی مثبت طفیلی نه اصیل.
- د. مثبت بوده و اصیل، و مفاهیم معنوی مقدمه بوده است و اساساً ماهیت الهی دین هم همین است زیرا معنویات مقدمه مادیات و ذهنیات مقدمه عینیات است.
- ه. مثبت بوده ولی پیامبران مفاهیم معنوی را اختراع کرده‌اند به

منظور اصلاح و خود مصلحان اجتماعی بوده‌اند.
و. مثبت بوده و نقش اصیل داشته در همان حال که دعوت به
آخرت اصیل بوده است.

مطلب دیگر اینکه هدف بعثت چه بوده است؟ اصلاح آخرت یا
اصلاح دنیا یا هر دو به صورت ثنوی یا هر دو به صورت طولی؟ به
عبارت دیگر پیامبران دعوت به توحید نظری و توحید عملی اخلاقی
و توحید عملی اجتماعی کردند. آیا هدف، توحید نظری است و
توحید عملی مقدمه است یا برعکس، توحید نظری و توحید عملی
اخلاقی اصل است و توحید اجتماعی مقدمه است و یا هیچ کدام
مقدمه دیگری نیست، پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده‌اند؟

□

تاریخ فقه و فقها

رجوع شود به ورقه‌هایی تحت عنوان «فقه و فقها».

□

تاریخ هجری - مسأله تغییر تاریخ هجری به مسیحی و نقد

آقای محیط طباطبایی

اطلاعات ۵۴/۸/۴.

□

تبلیغ و هدایت و نقش مستقل آن

راجع به مسأله خودانگیختگی انقلاب و خودانگیختگی بشر در
اثر شرایط مادی و یا نیاز به هدایت و نقش مستقل هدایت و آگاهی،
رجوع شود به ورقه‌های «ماتریالیسم تاریخی - مسائل».

□

تبلیغ و هدایت و نقش مؤثر آنها

رجوع شود به ورقه‌های «ماتریالیسم تاریخی - مسائل»
خصوصاً ص ۴۳ و ظهر آن درباره نقش آگاهی و هدایت که از نظر
اسلام اصالت دارد و از نظر مارکسیسم اصالت ندارد.

□

تبلیغ

رجوع شود به ورقه «عنصر تبلیغ در نهضت حسینی».

□

یادداشت روش تبلیغ

۱. معنی لغوی کلمه تبلیغ (رساندن پیام)، سرنوشت شومی که این کلمه پیدا کرده است، مبارزه با این سرنوشت شوم
۲. قبل از دوره ختمیه دو وظیفه بود که هر دو را وحی، به عبارت دیگر خداوند خودش بدون آنکه بر عهده بشر بگذارد انجام می داد: تشریح، تبلیغ؛ و در عصر ختمیه، علمای امت و بلکه عموم امت به حکم رشد عقلی و به حکم همان مناطی که شریعت پایان یافت، برعهده گرفته اند.

۳. وظیفه تبلیغ که همان پیام رساندن است، هم وظیفه ای عام است که: «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة» و هم به حکم لزوم تخصص و تقسیم کار، یک طبقه خاص باید آن را به عنوان رشته تخصصی انتخاب کنند. قرآن وظیفه عام را در آیه «کنتم خیر امة اخرجت للناس...»، ایضاً «و تواصوا بالمحق و تواصوا بالصبر» و وظیفه

عمومیت
وظیفه تبلیغ

خاص را در آیه «ولتكن منكم امة يدعون الى الخير...» بیان کرده است.^۱
 ۴. علما رساننده پیام پیامبرانند و آنها رساننده پیام الهی. در عهد و عصر ما به حکم اینکه پیامهایی که برای بشر از نواحی مختلف می‌رسد و مسلکها همان کار دیانتها را می‌خواهند انجام دهند کار ابلاغ پیام دشوار است، زیرا قبلاً اجتماع [در] حکم فضای آرامی بود که فقط یک یا چند صدا از آن بلند بود و امروز در حکم فضایی پر از غوغاست. امروز موج‌شکن زیاد است.

۵. جنگ عقاید در گذشته هم سابقه داشته است^۲ و امروز به حکم اینکه بشر از نظر عقل و علم پیشرفته است زندگی‌اش بیشتر جنبه فکری و عقلی پیدا کرده، علیهذا تبلیغ نوعی مبارزه و شرکت در جنگ است و نیازمند به تاکتیک و جبهه‌گیری و مهارت و صف‌بندی و تشکیلات و فرماندهی و انضباط.

۶. همان طوری که در جنگهای نظامی به حکم «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل» در هر زمانی [باید] از وسایل موجود همان زمان استفاده کرد، در مبارزات عقیدتی نیز باید از امکانات و وسایل جدید (البته مقصود ابزارهای جدید است نه دروغ‌پردازی که در عصری شایع می‌شود)^۳ بهره‌برداری کرد. امروز وسایل رساندن پیامها هم تنوع پیدا کرده و انواع وسایل سمعی و بصری پیدا شده و وسایل سمعی از قبیل رادیو و ضبط صوت و

۱. ولی حقیقت این است که تبلیغ که در قرآن آمده است غیر از امر به معروف و نهی از منکر است که آن هم آمده است. تبلیغ مرحله ابلاغ و شناساندن است و امر به معروف و نهی از منکر مرحله اجراست. وعظ از مقوله امر به معروف است چون تذکر و یادآوری است، اما تعلیم از مقوله تبلیغ است. تبلیغ مرحله شناخت است و امر به معروف و نهی از منکر مرحله عمل و اجرا. درست عمل کردن فرع بر درست شناختن است، و درست شناختن فرع بر درست تلقی کردن پیام و درست رساندن پیام.

۲. رجوع شود به ورقه‌های «یادداشت ایدئولوژی اسلامی».

۳. ترک روش دروغ‌پردازی مربوط است به اسلوب تبلیغ که بعداً اشاره خواهد شد ان شاء الله.

وسایل بصری از قبیل فیلم و تلویزیون به میلیونها درجه تقویت شده است. امروز دبگر قناعت کردن به وسایل قدیم عیناً مثل این است که بخواهیم با دشمن مجهز به بمب هیدروژنی با نیزه و شمشیر جنگ کنیم.

۷. موفقیت یک پیام چهار شرط دارد:

الف. قدرت و قوّت و غنای محتوا که: فاما الزید فیذهب جفاء و اما ماینفع الناس فیمکث فی الارض. در ورقه‌های «الاسلام یعلو و لا یعلو علیه» که معانی و منظوره‌های متعدد این جمله را بیان کردیم، از آن جمله قوّت و قدرت محتوا بود چه از جنبه نظری و منطقی و اقناع قوّه عاقله و قابل جذب بودن و بلکه گوارا بودن برای فکر و عقل و منطق، و چه از نظر احساسی و اقناع ضمیر و احساسات و نیازهای قلبی، و چه از نظر عملی و حل مشکلات زندگی. راز اصلی موفقیت اسلام [را] با نداشتن تبلیغات کافی و فقدان شرط سوم امروزی آن بر مسیحیت که واجد آن است و در مقابل یهودیت و بهائیت، باید فهمید. ب. حسن ابلاغ و صلاحیت فنی و اخلاقی مبلغین، به عبارت دیگر عامل پیام‌رسان از نظر صلاحیت فنی، اخلاقی، عملی. بعداً در این باره سخن خواهیم گفت ان شاء الله.

ج. استخدام وسایل و ابزار ابلاغ و رساندن که در شماره ۶ اشاره شد. اینجاست که پای تشکیلات و شبکه‌های ارتباطی و تقسیم کار و بهره‌برداری از مدرنترین وسایل در میان می‌آید. علی علیه السلام در مورد اتفاق و اتحاد می‌فرماید: اما والله لیظهرن هؤلاء القوم علیکم....

د. متد تبلیغ که «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه...» در ورقه‌های «ایمان به گفته‌های پیغمبر و یا به آثار گناهان» در این باره مختصری بحث شده است.

به عبارت دیگر موفقیت تبلیغ مرهون چهار عامل است: محتوای پیام، حامل پیام، وسایل ابلاغ پیام، متد تبلیغ. عامل اول، اسلام است و در دسترس ماست. عامل دوم و سوم و چهارم، مورد تکلیف و وظیفه ماست که باید حامل پیام بسازیم و در استفاده و

بهره‌برداری از وسایل ابتکار و شهامت به خرج دهیم و متد صحیح به کار بریم.

۸. از نظر محتوای پیام، محتوای پیام همان است که اسلام همواره دیگران را به مبارزه طلبیده است که «ان هذا القران یهدی للتی هی اقوم...»، «یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و ینخرجهم من الظلمات الی النور...». پیغمبر فرمود: الاسلام یعلو و لایعلی علیه. گفتیم که سوزدهای عالی اسلام جزء محتوای پیام است.

اسلام
سوزدهای
تبلیغی عالی
دارد

از نظر حامل پیام، علاوه بر علم که در حدیث درباره امر به معروف جاهل آمده است که «ما یفسده اکثر مما یصلحه»، صلاحیت عملی و اخلاقی لازم است. علی علیه السلام می‌فرماید: من نصب نفسه للناس اماماً فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره... و معلم نفسه و مؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم. اینجاست که پای تبلیغ جبری و قهری و بی‌زبان که از زبان رساتر است [به میان می‌آید] و اطلاعات فنی در خود فن تبلیغ داشتن و مسأله امانت و راستگویی و دست نزدن به دروغ برای گرم کردن صحبت، آشنایی با نیازها و دردهای مردم خصوصاً طبقه جوان، شناخت زمان و مقتضیات زمان، عدم دخالت در رشته‌ای که تخصص ندارد، سعه صدر و عصبانی نشدن از شنیدن دردها و عصیانها، ترجیح جانب احتیاج بر منافع خود و کارهای پرسروصدا (اینجا داستان مرحوم حاج شیخ غلامرضا یزدی که گفت امام رضا زائر زیاد دارد، نوکر می‌خواهد، نقل شود)، مسأله تکیه بر حقایق دین نه باورهای مردم، اصلاح نقاط ضعف^۱ اجتماع نه بهره‌برداری از آن، رضای خدا را بر رضای مخلوق مقدم داشتن، دین را در خدمت ظلمه قرار ندادن که هزار درجه از ظالم بودن خطرناکتر است، چیزی بگوید که مصلح مردم است نه چیزی که مردم را خوش آید که آنوقت مانند طبیبی است که نسخه‌ای می‌دهد که مریض را

۱. رجوع شود به ورقه‌های «سیره رسول اکرم» شماره‌های راجع به محکومیت اصل «الغایات تبرر المبادی» و به تفسیر المیزان، جلد ۶، ص ۲۱۷...

خوش آید، و همچنین مسأله شناخت محیط و عوامل موجود محیط و عواملی که در حال به وجود آمدن است و به استقبال حوادث رفتن، بدعتها را از سنتها تمیز دادن. اینها همه مربوط می شود به شخصیت حامل پیام (رجوع شود به شماره ۲۸).

از نظر استفاده از وسایل و امکانات فنی، پای مسأله استفاده از جراید، نشریات مختلف روزانه، هفتگی، ماهانه، سالانه، کتاب، فیلم، کتابخانه، نایش، تعلیم زبانهای زنده، برگرداندن کتابهای مسفید به زبانهای اسلامی به میان می آید.

۹. از نظر محتوای پیام^۱ شناسایی و آشنایی لازم است^۲، یعنی بداند حامل چه پیامی است، برای عقل و اندیشه مردم و جهان بینی مردم چه آورده است، برای دل و ضمیر و احساس مردم، برای آرامش بخشی به قلب مضطرب و متزلزل و نگران بشر چه آورده است، برای نیازهای مادی مردم و احتیاجات اقتصادی مردم چه پیامی دارد، برای طبقه رنجبر و ستمکش در برابر طبقه ستمگر چه پیامی آورده است؟ آیا آن طور است که مسیحیت پس از هزار و هفتصد سال اعتراف می کند؟ (کیهان، ص ۶، ۵۱/۱/۹ تحت عنوان «نطق پاپ به مناسبت عید پاک»)

در این مقاله کیهان پس از نقل قسمتی از نطق پاپ که زیرکانه خواسته است هم به خواسته جوانان پاسخ گوید و هم گناه را به گردن زندگی مادی بیندازد، می گوید:

«در کلیسای کاتولیک در حالی که مقامات بالای کلیسا

۱. غنای محتوای پیام و نیرومندی آن یکی از جهت قدرت منطقی و عملی است و دیگر از نظر داشتن سوزهای عالی عملی که تاریخ و سیره پیغمبر اکرم که متروک است و سیره علی علیه السلام و حکومت علی و قیام حسینی و زندگی ائمه اطهار و تاریخچه مسلمین صدر اسلام سوزهای بی نظیر و تابلوهایی است تکان دهنده و متأسفانه ما از آنها بهره نمی بریم.

۲. این شرط درحقیقت شرط حامل پیام است.

همچنان طرفدار مطلق سنتها و شیوه‌های قدیمی مذهبی و اجتماعی و اقتصادی هستند، نسل جوان کشیشها و روحانیون طالب بازگشت کلیسا به رسالت اولیه مسیح هستند. آنها می‌گویند: مسیح یک انقلابی بود که با رنجهای انسانها و بی‌نواییهای آنان همدردی می‌کرد، مسیح با ظلم و بیداد مخالف بود. بنابراین کلیسا باید پس از قرن‌ها خاموشی و سکوت به این روحیه انقلابی و مبارزه‌جویی با ظلم انسانها علیه انسانها بازگردد، راه خود را از راه افراد و سازمانهایی که فقر و جهل و بیماری را بر انسانها تحمیل می‌کنند جدا کند و در کنار انسانهای فقیر و دردمند قرار گیرد. به عقیده آنان کلیسا قرنهای طولانی است که از رسالت اصلی عیسی مسیح بدور افتاده است و به همین جهت روشنفکران و کسانی را که به ریشه دردها و رنجهای بشری وقوف کامل دارند و می‌دانند که بدبختی انسانها معلول آزمندی و حرص انسانهاست از خود دور ساخته است، زیرا کلیسای کاتولیک در دامن سیل خروشان از ظلم و بیداد و فقر و جهل در طی قرون، انسانها را به محبت و سازش و گذشت و بردباری دعوت می‌کند، حال آنکه عیسی به نظر کشیشهای جوان یک قیام‌کننده و برپاخاسته بود و در این هنگام است که سولژنیتسین نویسنده بزرگ شوروی نیز رئیس کلیسای ارتدکس روسیه را در نامه پرسروصدای خود مورد سرزنش شدید قرار می‌دهد و او را به مناسبت تسلیم و تمکین کلیسای ارتدکس در برابر نظام اداری و سیاسی کشور شماتت می‌کند زیرا همان‌طور که کلیسا در نظام سرمایه‌داری به صورت جزئی از تأسیسات رسمی و پذیرفته‌شده اداری و اجتماعی درآمده است، در نظام سوسیالیستی نیز کلیسا بخشی از این نظام است و وظیفه‌اش محدود به انجام مراسم محدود مذهبی و نه فعالیت مستقل روحانی می‌باشد. به این ترتیب وقتی رئیس کلیسای کاتولیک

جهان اعتراض جوانان را در برابر اغفالگریهای زندگی دنیوی و پوچی پیشرفتهای مادی تأیید می‌کند، به تلویح این نکته را هم قبول می‌نماید که کلیسای کاتولیک با دورشدن از هدفهای اصلی مسیحیان اولیه به صورت یکی از سازمانها و تأسیسات این زندگی دنیوی و مادی درآمدی است. تضاد کلیسا در روزگار ما در این نکته است که با اینکه از نظر اداری و سیاسی و اجتماعی یکی از سازمانهای حاکمه جوامع مسیحی به شمار می‌رود ولی عملاً پرداختن به رسوم و تشریفات مذهبی و فرار به مسائل محض و انتزاعی روحانی و دوری از واقعیت مسائل اجتماعی زندگی انسانها را برای اجتناب از درگیری با علت و ریشه دردها ترجیح می‌دهد. حال آنکه نسل جوان به روحانیت و معنویت عقیده دارد که خود را در وسط معركة زندگی انسان و واقعتهای آن قرار دهد، همان‌گونه که رهبران و پیشوایان اصلی هر مذهبی رستخیز خود را از متن همین زندگی روزانه و در داخل کوچه و بازار و تضادهایی که از همین کوچه و بازار در قلمرو زندگی انسانها و روابط آنها ایجاد می‌شود آغاز کردند.»

از این مقاله پرمغز چند مطلب استفاده می‌شود:

الف. روحانیت آنگاه که به وسیله رهبران اصلی هدایت می‌شد، سازمانی بود مستقل از تأسیسات حاکمه موجود و نه به صورت جزئی از آن و انجام‌دهنده نقشی از آن. حاکم و محکوم دو طبقه‌اند. روحانیت در اصل در کنار طبقه محکوم و استثمارشده و انسانهای فقیر و دردمند و جاهل بود و دستی بود برای کمک آنها و فرشته‌ای برای نجات آنها و از سازمان حاکم که همواره فقر و جهل و بیماری و بدبختی را به توده مردم تحمیل می‌کند حسابش جدا بود.

ب. دعوت روحانیت در عصرهای اخیر به محبت و سازش و بردباری و صبر و رضا، مفهومی سکوت از احقاق حقوق است و با

نام دین و خدا و قضا و قدر می‌خواهد اذهان را از اینکه توجه کند ریشهٔ بدبختی آنها آزمندی انسانهای آزمند است^۱ منصرف سازد و به همین جهت علت فاصله گرفتن طبقهٔ روشنفکر که ریشهٔ دردها و رنجهای بشری را آزمندی انسانهای دیگر می‌دانند گردیده است. به عبارت دیگر: افکار و اخلاق و تربیت کلیسا جنبهٔ تسلی‌بخشی از یک طرف و اغفال فکری و حتی توجیه هیئت حاکمه از طرف دیگر بوده است.

ج. دعوت به تشریفات مذهبی و عبادات نباید این‌گونه تلقی شود که برای فرار از برون‌گرایی و واقعیت‌گرایی به درون‌گرایی و سرگرمی به مسائل انتزاعی است و برای این است که انسانها را از درگیری با علل و ریشهٔ دردها اجتناب دهد. خلاصه، عبادت نیز جنبهٔ سرگرمی و انصراف توجه به دردهای اجتماع و محرومیتها و مسؤولیتها داشته باشد، بلکه برعکس...

د. نسل جوان تقاضا و خواسته‌اش از روحانیت این است که خود را در وسط معرکهٔ زندگی انسانها و واقعیتهای آن قرار دهد و از حاشیه‌روی اجتناب ورزد و در واقع خواسته‌اش بازگشت روحانیت به اصل و منشأ خودش است.

۱۰. نتیجه از همهٔ اینها اینکه پیام‌رسان دین باید بداند چه پیامی برای بشر از نظر اندیشه، از نظر دل، از نظر نیازها و واقعیتهای زندگی و از نظر تضاد طبقاتی و اصول حاکم و محکوم آورده است؛ مخصوصاً از نظر اخیر آیا پیامش این است که کار قیصر را به قیصر واگذارد و کار خدا را به خدا و هر یک از عبادات و تشریفات مذهبی از یک طرف و مسائل زندگی از طرف دیگر به دنیای جداگانه تعلق دارد یا خیر؟ آیا رسالتش و مفهوم پیامش از این نظر، بردباری و سازش و سکوت در برابر اوضاع موجود است و مانند کلیسا باید

۱. به عبارت دیگر به صورت توجیه و تکیه‌گاه اعتقادی نظام حاکم جابر درآمده است.

جزئی از تشکیلات قدرتهای حاکمه و توجیه کننده آنها باشد^۱ و نقشی از مجموع آن دستگاه را برعهده داشته باشد و یا رسالتی مستقل دارد، نه برخاسته از توده است و عکس‌العملی از فشار توده‌هاست (برخلاف تصور امثال علی‌الوردی) و نه جزئی از تأسیسات اداری اجتماع نظیر روزنامه دولتی و رادیو دولتی و غیره.

۱۱. مبلغ باید بداند که کافی نیست که تنها سخن صحیح و درست بگوید و توجه به عکس‌العمل روحی افراد و به عبارت دیگر توجه به تعبیرها و تفسیرها نداشته باشد. از این رو لازم است دقیقاً روانشناسی عملی و تجربی نسبت به اجتماع خود داشته باشد. (این مربوط است به حامل پیام.)

تسوجه به
تعبیرها و
تفسیرها

مثلاً در اجتماع امروز ما در اثر جوّی که برخی تبلیغات ایجاد کرده‌اند، این زمینه روحی در بسیاری از جوانان به وجود آمده که تعلیمات دینی جزئی از طرح طبقات حاکمه است برای ادامه و تحکیم وضع خود مبنی بر تحمیل اراده خود و تحمیل بدبختی و جهل و فقر و بیماری و اختناق بر جامعه. جامعه مورد استثمار و بهره‌کشی نیازمند به توجیه فکری وضع موجود و ایدئولوژیی که وضع موجود را صحیح و لابدمنه تفسیر کند (مشیت خدا، قضا و قدر، حکمت بالغه) و به تسلی‌های روحی است که دعوت به محبت و سازش و بردباری و صبر و رضا در برابر آزمندان کند و یک سلسله سرگرمیها برای فرار از توجه به ریشه دردها و رنجها که همان آزمندی انسانهای دیگر است، یک سلسله تشریفات به نام عبادات به وجود آورده است، اخلاقش تسلی‌بخشی است و عباداتش سرگرمی؛ و البته این تسلی‌بخشی‌ها و این سرگرمیهای عملی نیازمند تکیه‌گاههایی اعتقادی است. اصول دین یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد برای اینکه تکیه‌گاهی برای این تسلی‌بخشی‌ها و این سرگرمیها وجود داشته باشد وضع شده است. نتیجه این می‌شود که سه بخش دین: اصول

۱. رجوع شود به ورقدهای «عنصر تبلیغ در نهضت حسینی».

عقاید، اخلاق، احکام (عبادات) اولی توجیه نظام حاکم است و دوم تسلی بخشی محکومان و سوم سرگرمی آنها.

یک مبلغ وارد و جامعه شناس، به اصطلاح طلاب «دفع دخل کن» است، دفع دخل مقدر می کند یعنی اعتراضی را که طرف نگفته او می داند که این اعتراض از او برمی خیزد. لهذا قبلاً مطلب را طوری می گوید که دفع دخل مقدر کرده باشد.

۱۲. گفتیم که شرط چهارم موفقیت، متد صحیح است. متد صحیح یعنی اسلوب صحیح، روش صحیح، سبک صحیح. مسأله سبک صحیح غیر از سخن صحیح و مدعای صحیح است. سبک و اسلوب مربوط است به کیفیت و چگونگی تبلیغ و پیام رسانی.

امروز مسأله سبک و متد در تعلیم، در تحقیق، در تربیت، در معالجه بیماران جسمی و در معالجه بیماران روحی اهمیت فراوانی یافته است. اگر سبک، صحیح باشد انسان از کار خود حداکثر نتیجه با حداقل صرف نیرو می برد، و اگر سبک، صحیح نباشد کمتر نتیجه می برد و احیاناً در بعضی موارد مانند تربیت و تبلیغ نتیجه معکوس می گیرد.

فقط به سبک تحقیق مثال می زنم: بحثی است درباره نقطه عطف در علوم که علوم را به دو قسم قدیم و جدید تقسیم کرد و از روزی که علم وارد مرحله جدیدش شد سرعت گرفت که علت چه بود؟ مثلاً آیا علتش این بود که علمای دوره جدید نبوغی بیشتر داشتند، مثلاً دکارت و بیکن و یا پاستور و ادیسون از ارسطو و افلاطون و ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی نبوغ بیشتری داشتند یا علت دیگری در کار بوده است؟

جواب صحیح این است که در دوره اخیر چیزی کشف شد که کلید همه سرعتها و شتابها بود و آن اینکه سبک و متد تحقیق و مطالعه تغییر کرد. قدما عیب اساسی کندی کارشان در سبک و متد کارشان بود که همه نتیجهها را از روش استدلال قیاسی می خواستند

و حال آنکه این سبک و روش فقط در عقلیات محض مانند الهیات و ریاضیات مفید است نه در طبیعیات از قبیل پزشکی، گیاه‌شناسی. سبک تغییر کرد و روش استقراء و تجربه در طبیعیات جای آن را گرفت.

یا مثلاً قدیم مردم همه هنرها را از حافظه می‌خواستند، در مطالعه نقش اصلی را فقط قوت و نیرومندی حافظه داشت. ولی امروز روشهایی برای مطالعه و استفاده حداکثر از حداقل صرف نیرو برای مطالعه کشف شده که نتیجه را یک بر صد بالا برده است.

متد و اسلوب^۱ و سبک تبلیغ و پیام‌رسانی هم همین‌طور است. همان‌طوری که در ورقه‌های «ایمان به آثار گفته‌های پیغمبران» نیز مختصراً گفته‌ایم، بعضی از تبلیغات نتیجه معکوس می‌دهد:

الف. ملامت و تحقیر زیاد و جریحه‌دار ساختن شخصیت طرف، به قول ابونواس: دع عنک لومی فان اللوم اغراء. داستان حسنین علیهما السلام در حالی که هر دو کودک بودند و مشاهده کردند که پیرمردی وضو می‌گیرد و غلط وضو می‌گیرد معروف است. آنها راه توجیه غیرمستقیم را انتخاب کردند. همچنین است داستان امام صادق علیه السلام و شقرانی که از ربیع‌الابرار زمخشری نقل شده که امام صادق به او فرمود: کل شیء حسن ولکن منک احسن لمکانک منا، و کل شیء قبیح ولکن منک اقبح لمکانک منا.

ب. خشونت و سختگیری که به قول مولانا:

سختگیری و تعصب خامی است

در جنینی کار خون‌آشامی است

پیغمبر اکرم به معاذبن جبل هنگامی که عازم یمن بود، بنا به نقل سیره ابن‌هشام فرمود: یسر و لاتعسر، و بشر و لاتنفر. داستان پیغمبر و عربی که به آن حضرت دشنام داد و همچنین آیه کریمه «فبا رحمة من الله لنت لهم...» و همه احادیث امر به رفق، مؤید این معنی است. حتی

۱. رجوع شود به ورقه‌های «عنصر تبلیغ در نهضت حسینی».

دربارهٔ نفس خود نیز نباید با خشونت رفتار کرد که پیغمبر اکرم به جابر فرمود: ان هذا الدين لمتين فاوغل فيه برفق و لا تبفض الى نفسك عبادة الله. ايضاً آیه قرآن می فرماید: ولا تستوی الحسنه ولا السيئه ادفع بالتي هي احسن...

ج. امر و نهی‌ها نباید به صورتی باشد که عملاً دعوت به خلاف باشد، یعنی به صورتی دعوت به یک کار خوب کنیم که از اول طرف خیال کند یک بدبختی را به ازاء خوشبختی آخرت می خواهیم به او تحمیل کنیم، و همچنین نباید به صورتی از کار بدی نهی کنیم که طرف خیال [کند] می خواهیم برای او محرومیتی به وجود آوریم که در آخرت محروم نباشد.

د. باید به صحت و درستی گفتهٔ خودمان که مثلاً آیه قرآن است یا حدیث نبوی است و یا قال الصادق و قال الباقر است اکتفا نکنیم. وظیفه، گفتن فقط نیست، وظیفه راغب کردن و مؤمن کردن است. پس باید به زمینهٔ روحی افراد واقف باشیم، جامعه‌شناس عملی مردم خود باشیم، [به] تعبیرات و تفسیراتی که آنها از گفتهٔ ما می‌کنند نیز آگاه باشیم، به عبارت دیگر دفع دخل مقدر کنیم.

مسألهٔ دفع دخل مقدرکردن و توانایی بر آن بسیار مسألهٔ مهمی است که قبلاً اشاره شد و در نمرهٔ ۱۴ نیز گفته خواهد شد.

۱۳. رجوع شود به ورقه‌های «سیرهٔ نبوی در تبلیغ» نوشتهٔ آقای شریعتمداری^۱ و به ورقه‌های «سیرهٔ نبوی، روشن بینی رسول اکرم، سخنرانی در مسجد جواد در ۲۸ صفر ۹۲».

۱۴. عطف به آنچه در آخر نمرهٔ ۱۲ گفته شد، مسألهٔ توجه به زمینهٔ روحی افراد برای مبلغ فوق‌العاده مهم است. همچنان که قبلاً گفتیم در عصر ما در اثر تبلیغات ماتریالیستی و ضد دینی، این زمینهٔ فکری در جوانان پیدا شده که روحانیت و دین به طور کلی جزئی و

۱. [حجة الاسلام محمدتقی شریعتمداری که مدت ده سال نزد استاد شهید تحصیل نموده و اکنون از اساتید مدرسه مروی تهران می‌باشند].

قسمتی از تشکیلات قدرتهای حاکمه و برای تأمین آزمندیهای آن طبقه است، روحش تلقین پاره‌ای اخلاقیات تسلی‌بخش مبنی بر سکوت و سازش به نام محبت و رضا و توکل و زهد و غیره است و عبادات یک سلسله سرگرمیها برای تخدیر است و اعتقادات مذهبی تکیه‌گاهی اعتقادی برای این اخلاقیات و این عبادیات است. گروهی دیگر برعکس، می‌گویند دین وسیله‌ای است که طبقه توده اختراع کرده است و به عبارت دیگر عکس‌العمل توده‌ها در برابر این آزمندیهاست و به عبارت دیگر تجلی روح توده مردم است. می‌گویند اسلام دین توده‌ها و تشیع اسلام توده‌هاست.

مبلغ امروز باید با هر دو انحراف مبارزه کند و با توجه به چنین زمینه‌های روحی سخن بگوید و عملاً ثابت کند که دین مافوق طبقات حاکم و محکوم هر دو است.

۱۵. آیه کریمه «الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لایخشون احداً الا الله...» یک شرط اساسی پیام‌رسان را بیان می‌کند که جرأت و شهامت و از غیرخدا ترس نداشتن است. همین یک شرط کافی است که ۹۹٪ رفوزه شویم.

۱۶. امروز در جهان، یکی از تأسیسات مهم و حرفه‌ای، مؤسسات تبلیغاتی است که داخل در باب معاملات شده است، مبلغهای کرایه‌ای و تبلیغات پولی. به میزان پولی که می‌گیرد راست یا دروغ جور می‌کند، هرچه پول بیشتر تبلیغات وسیعتر. درست نظیر نوحه‌سراها و سوگوارهای کرایه‌ای قدیم که اجیر می‌شدند که خود را به جای صاحب عزا و یا در کنار او مهموم و مغموم نشان می‌دادند و احیاناً گریه‌های سوزناک و آههای دردناک از دل برمی‌کشیدند و بسا که اصلاً در عمر [خود] متوقفاً را ندیده بودند. در زمان ما تبلیغات روغن نباتی که خوشبختانه اخیراً کم شده از این نمونه بود.

۱۷. یکی از شرایط تحقق معنی و مفهوم تبلیغ این است که پیام از منزل روح مبلغ عبور کرده باشد، یعنی اول پیام به اعماق روح گوینده رسیده باشد و آنگاه برای دیگران صادر شده باشد، نه مثل

یک کالای بسته‌بندی شده‌ای که یک بازرگان می‌خرد و به قیمت بیشتری همان بسته‌بندی شده را می‌فروشد بدون آنکه محتوا را دیده باشد.

۱۸. ابلاغ عملی و ابلاغ قولی و تفاوت میان آنها

۱۹. نهضت حسینی یا پیامی که با خون نوشته شد. امروز آنچه به ما الهام می‌بخشد، کتابهای کسانی که اسلام را توصیف کرده‌اند نیست بلکه سرگذشت آنهایی است که پیام اسلام را عملاً با جهادها و هجرتها و خونهای پاک خود نشان داده‌اند.

۲۰. تبلیغ و ابلاغ با ایصال این تفاوت را دارد که در «ایصال» مفهوم رساندن به محل و یا به دست و بالاخره رساندن به حوزه اختیار ملحوظ است و در تبلیغ رساندن به روح و عقل و دل، و چون موصل‌الیه و مبلغ‌الیه متفاوت است طبعاً موصل و مبلغ و همچنین مبدأ ایصال با مبدأ تبلیغ هم متفاوت است (ولی این بیان قابل خدشه است، به مفردات راغب مراجعه شود).

۲۱. همان‌طوری که دوختن یک پارچه نو ساده‌تر است تا دوختن یک کت و شلوار از نو، یعنی بازکردن و از نو دوختن دشوارتر است و همچنین سایر بازسازی‌ها، رساندن پیامی که معکوس در اذهان جا گرفته بسی دشوارتر است از رساندن آن به اذهانی که آن پیام را برای اولین بار تلقی می‌کنند؛ و این است مشکل مبلغ در جامعه ما.

۲۲. ارسال در مورد اشیاء و اشخاص صادق است، (انی مرسله الیهیم بهدیه فناظره بم یرجع المرسلون) ولی کلمه رسالت ظاهراً همان مفهوم پیام را دارد که وسیله رسول ارسال می‌شود. کلمه «پیامبر» ترجمه دقیق کلمه «رسول» است. کلمه «رساله» هم از کلمات تحریف شده است که در مورد هر کتاب کوچک به کار برده می‌شود، مثلاً رساله‌ای در لباس مشکوک و یا رساله‌ای در ریشه فلان لغت. ولی کلمه «رسالت» در عصر اخیر مفهوم نزدیکی به مفهوم قرآنی‌اش دارد، زیرا مشتمل بر مفهوم وظیفه است که باید انجام دهد. همچنین

تبلیغ رسالت، خود یک وظیفه است، ولی معمولاً کلمه رسالت را درباره انجام یک وظیفه اجتماعی به کار می‌برند.

۲۳. هر مسلمانی باید بداند که حامل پیام اسلام است و موظف است که این پیام را قولاً و عملاً صحیح برساند.

۲۴. راجع به آیه کریمه «الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه...» مراجعه شود به آیه ۷۷ سوره النساء: الم تر الى الذین قیل لهم کفوا یدیکم و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشية الله. ایضاً سوره احزاب، آیه ۳۷: و تخشى الناس والله احق ان تخشیه.

۲۵. گفتیم که موفقیت یک پیام وابسته به چند شرط است: غنا و قدرت محتوا، رسایی و کمال وسیله، شخصیت ویژه پیام‌رسان، متد تبلیغ و پیام‌رسانی. درحقیقت علاوه بر غنای محتوا سه چیز دیگر لازم است که یکی مربوط است به وسیله، دیگری به رساننده، سوم به کیفیت رساندن.

۲۶. راجع به وسیله باید گفت که از آن جمله است زیبایی و فصاحت بیان، و اینجا باید بحثی [بشود] درباره فصاحت قرآن و تأثیرش، فصاحت نهج البلاغه و تأثیرش^۱، نقش شعرهای حماسی، وعظ و اندرزی، اعتقادی و توحیدی و عرفانی، رثائی، مخصوصاً رثاهای امثال دعبیل و کمیت و تفاوتشان با رثاهای امثال محتشم و جودی، و همچنین مسأله فیلم و نمایش در عصر ما، بلندگو، رادیو، تلویزیون، وسایل ارتباط جمعی.

بحثی دیگر اینکه از وسایل نامشروع استفاده نشود، نقدی از شبیه‌خوانیهای قدیم و از نمایشهایی که به نام مولوی می‌دهند که یک عده رقاص از خدا بی‌خبر را می‌آورند و وسیله شهوترانی فراهم می‌کنند به نام مجلس سماع، همچنین شبیه‌خوانیهای قدیم خودمان.

۱. بوعلی در نظم نهم اشارات درباره عوامل تطويع نفس اماره برای نفس مطمئنه می‌گوید:... ثم نفس الکلام الواعظ من قائل زکى بعبارة بلیغة و نعمة رخیمة و سمت رشید.

استخدام وسیله (رجوع بشود به ورقه‌های «سیره نبوی - مسجد جامع» شماره ۹)

مسأله استخدام وسایل مسأله مهمی است از دو نظر: یکی اینکه از وسایل نامشروع استفاده نشود که علاوه بر نامشروع بودن، گاهی خود همان امر نامشروع هدف می‌شود و هدف اصلی پرده‌ای می‌شود بر روی این هدف که به نام وسیله از آن استفاده می‌شود.

در شبیه‌خوانیهای قدیم، خود نمایش شبیه‌سازی از جنبه تفنن، آوازخوانی، موسیقی و احياناً صورتبازی هدف بود به نام عزاداری امام حسین علیه السلام همچنانکه مجالس نمایش امروز به نام مولوی، خود هدف است و شهوترانی است به نام معرفی مولوی.

یکی دیگر اینکه جمود بیجا بر وضع و کیفیت خاص نشود، مثل آنهایی که با بلندگو، رادیو و امثال اینها مبارزه می‌کردند و بلندگو را بوق شیطان می‌خواندند و بلکه از فرصتهایی که زمان ایجاد می‌کند برای بهتر رساندن پیام الهی باید استفاده کرد و اگر نه، دشمن از این فرصتها استفاده می‌کند و مبارزه تبلیغاتی ما شکل مبارزه شمشیر و توپ را به خود می‌گیرد.

فرقی میان جنگ گرم و جنگ سرد از این نظر نیست. «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوّة» (لا اقل ملاکاً) شامل جنگ تبلیغاتی هم می‌شود.

علیهذا استخدام وسیله گاهی از نوع استخدام صنعت و تکنیک و ماده و انرژیهای مادی است و گاهی از نوع استخدام هنر و زیبایی و گاهی هر دو. استخدام فصاحت و لطف بیان، صوت و آواز و آهنگ که شرعاً مستحب است مؤذن صیّت (خوش آواز) باشد، مستحب است تغنی قرآن، ترتیل قرآن، و هم فصاحت و زیبایی خود قرآن، دعاها، نهج البلاغه، همه از قبیل استخدام مقوله هنر و زیبایی و جاذبه روحی است.

بوعلی در نمط نهم اشارات (مقامات العارفین) راجع به ریاضت می‌گوید: هدف سه چیز است: دور ساختن ماسوای حق از جاده ایشار و آنچه به آن کمک می‌کند زهد حقیقی است، دوم مطیع ساختن نفس اماره برای نفس مطمئنّه و آنچه کمک می‌کند به آن سه چیز است:

عبادت مشفوعه به فکر، استخدام الحان مناسبه، کلام واعظ از قائلی پاک با عباراتی بلیغ و نغمه‌ای رخیم و سمتی (قیافه‌ای) رشید.
 ۲۷. در استخدام وسیله تبلیغ گفته شد که از نامشروع نباید استفاده کرد، یعنی اصل بی‌اساس «الغایات تبرّر المبادی» را نباید مبنا قرار داد.

در گذشته خود ما علاوه بر شبیه‌سازی، موضوع دیگر، دروغ‌پردازی برای تبلیغ دین است که دین خراب‌کن است، مثل آنکه ثوابها برای تلاوت سوره‌های قرآن از قول پیغمبر بیان کرد و بعد گفت خواستم مردم را بیشتر متوجه قرآن کنم و از توجه به شعر و یادآوری حوادث جاهلیت منصرف سازم، و همچنین کسانی که برای گریاندن [بر] امام حسین دروغ را جایز می‌دانند. مرحوم حاجی نوری در لؤلؤ و مرجان صفحه ۱۸۳ می‌گوید:

«گفته‌اند در اخبار مدح ابکاء ننوشته‌اند که به چه وسیله مردم را بگریانید و از این ذکر نکردن معلوم می‌شود از هر سببی می‌شود استفاده کرد و هر چه سبب سوزانیدن دلها و ریختن اشکها باشد ممدوح و مستحسن است. پس اخبار منع کذب، محمول است به غیر عزاداری و گریاندن سیدالشهدا.»^۱

و هم ایشان (از ص ۱۸۶) از یکی از ثقات اهل علم یزد نقل می‌کند که در بین راه یزد و مشهد در دهی تصادف کرده با مجلس روضه‌ای در یک مسجد که پس از آنکه آخوند روضه‌خوان بالای منبر رفت، خادم مسجد رفت یک دامن سنگ جمع کرد و آورد و به آخوند داد. ناقل تعجب می‌کند که سنگ برای چیست؟ موقع روضه که می‌رسد چراغها را خاموش کردند و یکمرتبه آخوند شروع کرد به سنگ‌پرانی و فریاد آخ سرم، آخ دستم بلند شد و پس از آنکه ناقل از

۱. رک: ورقه‌های «یادداشت تحریفات در واقعه تاریخی عاشورا».

آخوند فلسفه این کار را می‌پرسد او می‌گوید: من امتحان کرده‌ام این مردم را، یگانه راه گریاندن اینها همین است.

۲۸. عطف به نمره ۸، درباره حامل پیام:

الف. شناسایی ماهیت پیام که خود آن پیام چیست و برای کیست و دست کی را می‌خواهد بگیرد و بالا ببرد و دست کی را می‌خواهد بگیرد و پایین بکشد و خلاصه مشخصات مکتب را کاملاً باید بداند.

ب. شناسایی وسایلی که لازم است استخدام کند و آنها که باید طرد کند

ج. شناسایی متد، به عبارت دیگر متدشناسی یا متدلوژی تبلیغ که مبتنی است بر مهارتهای فنی و روانشناسی و جامعه‌شناسی و مدیریت

د. در تبلیغ دین، بالخصوص صلاحیت اخلاقی، متأثر بودن و متأدب بودن خود و از دل برآمدن تا بر دل نشیند

□

۲۹. ترتیب صحیح بحث برای شرایط توفیق یک پیام:

الف. غنا و قدرت محتوا و به تعبیر قرآن حقانیت پیام

ب. استخدام از همه وسایل مشروع تکنیکی و وسایل طبیعی

ج. متد و سبک صحیح و علمی (مربوط می‌شود به علوم انسانی و بالخصوص مدیریت). رجوع شود به ورقه‌های «رهبری و مدیریت».

د. حامل و رساننده پیام:

برای یک نفر پیام‌رسان لازم است اولاً شناخت مکتب، ثانیاً شناخت متد تبلیغ (متدلوژی تبلیغ)، ثالثاً شناخت وسایل و امکانات.

۳۰. اهمیت تبلیغ در اسلام در آیه «رب اشرح لی صدری و یسر لی

امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیراً من اهلی هرون

اخى... و اشركه فی امری (تبلیغ اجتماعی و گروهی) کی نسبحک کثیراً»

ایضاً آیه «انا سنلق علیک قولاً ثقیلاً»

ایضاً «الم نشرح لك صدرک...»

۳۱. در جامعه ما بعضی مقامات مذهبی عظمت خود را حفظ کرده است که چه شرایطی دارد، مثلاً مقام افتاء و مرجعیت. اما تبلیغ که در همان حد است به جایی رسیده که یک آواز گرم کافی است که انسان را از مقام مداحی به مقام عمدةالواعظین با استناد به صدرالواعظین و لسانالذاکرین برساند.

۳۲. برخی تبلیغها برای آگاهی و اطلاع است، یعنی رسالت در حد اطلاع و آگاهی تمام می شود. تبلیغات بازرگانی از این قبیل است. برخی یک مقداری بالاتر است، استدلال و اقناع عقلی هم لازم است، مثل استدلالهای اخلاقی فلسفی و اجتماعی فلسفی. اما برخی دیگر علاوه بر همه اینها برای ایجاد علاقه و ایمان و گرایش و کشش و ایجاد حس گذشت و فداکاری است.

در تبلیغ نوع اول، مبلغ باید همه هنرش در این باشد که به چه وسیله مردم [را] از وجود کالا آگاه کند، هنر زبانی و چرب زبانی لازم است. در نوع دوم علاوه بر کسین بودن، قوت منطق و استدلال و اقناع لازم است؛ و در نوع سوم ایمان قلبی که: ناله مرغ گرفتار نشانی دارد... نه گرفتار بود هر که فغانی دارد. امن الرسول... باید پیام دل باشد که به دل برسد. پیام زبان به گوش می رسد، پیام عقل به عقل می رسد و پیام دل به دل.

این است که از مهمترین شرایط مبلغین مذهبی، کمال ایمان و اعتقاد و تأثر خود آنهاست و الا اثر معکوس می بخشد.

□

تبلیغ و دعوت

راجع به اینکه بسیاری از تبلیغها اثر معکوس می بخشد، رجوع شود به ورقه های «ایمان به گفته های پیغمبر یا به آثار گناهان». رجوع شود به ورقه های «عنصر تبلیغ در نهضت حسینی» و ورقه های «راه و روش تبلیغ».

□

تبلیغ

رجوع شود به ورقه‌های «سیره نبوی، روش تبلیغی آن حضرت»، ایضاً ورقه‌های آقای شریعتمداری «سیره نبوی، تبلیغ، خصایص تبلیغ انبیا». ایضاً ورقه‌های «عنصر تبلیغ در نهضت حسینی».



تبلیغ - حسینیة هدایت شیراز (۹ و ۱۰ و ۱۱ فروردین ۵۱)

۱. «ان هذا القران یهدی للتی هی اقوم» (اسراء، آیه ۹)، «و من احسن قولاً عن دعا الی الله و عمل صالحاً و قال اننی من المسلمین» (سورة فصلت، آیه ۳۳)، «الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احداً الا الله و کنی بالله حسیباً» (احزاب، آیه ۳۹)، «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» (مائده، آیه ۶۷)، «فهل علی الرسل الا البلاغ» (نحل، آیه ۳۵)، «ما علی الرسول الا البلاغ» (عنکبوت، آیه ۱۸)، ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن (این آیه مربوط است به متد تبلیغ).

۲. بحث ما به مناسبت این مرکز جدید التاسیس دینی - که سه چهار ماهی بیشتر از عمر آن نمی‌گذرد و امیدواریم خداوند به آن عمر طویل و پربرکتی عنایت فرماید و آن را به صورت یک مرکز عالی و بسیار مفید تبلیغ اسلام قرار دهد - درباره اصل تبلیغ از نظر دین مقدس اسلام است.

پیغمبران خدا عموماً عهده‌دار تبلیغ پیام الهی به مردم بوده‌اند، اعم از آنهایی که مشرع و صاحب شریعت و قوانین بوده‌اند و یا صرفاً رسالتشان رسالت تبلیغ شریعت یک پیغمبر صاحب شریعت بوده است. علی علیه السلام درباره فلسفه رسالت پیامبری انبیا می‌فرماید: فیبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیائه لیستأدوهم میثاق فطرته و یدکروهم منسی نعمته و یثیروا لهم دفائن العقول و یحتجوا علیهم بالتبلیغ.

پیامبران
تشریحی و
پیامبران
تبلیغی

بعثت فیهم
رسله...

در عصر شریعت ختمیه همان طوری که نیازی به پیامبر تشریحی

نیست، نیازی هم به پیامبر تبلیغی نیست. اما پیامبر تشریحی به واسطهٔ ختم نبوت به موجب فلسفه‌ای که در مقاله «ختم نبوت» گفته‌ایم و اما پیامبر تبلیغی به واسطهٔ اینکه این وظیفه بر عهدهٔ افراد خود امت - که در دورهٔ ختمیه افراد رشد یافته در عقل و علم چنین صلاحیتی را دارند - گذاشته شده است و در آن مقاله به تفصیل بیان شده است.

بلاغ و وصول

۳. کلمهٔ تبلیغ، کلمه‌ای ساده از مادهٔ بلاغ است که به معنی رساندن پیام یا سلام و امثال اینها یعنی یک فکر و یا یک احساس است (نه هر رساندن از قبیل رساندن امور مادی مانند پول که جای کلمهٔ ایصال است)^۱. بلاغت را از آن جهت بلاغت می‌گویند که کلام و سخن [باید] قادر باشد منظور و منوی و پیام گوینده را و بالأخره فکر و احساس او را به شنونده ابلاغ کند، فکر را به عقل و اندیشهٔ او ابلاغ کند و احساس را به ضمیر و احساسات او، یعنی هم حامل پیام عقل به عقل باشد و هم حامل پیام دل به دل. پیامبران رسانندهٔ پیام الهی به مردمند (و قال یا قوم لقد ابلغتکم رسالهٔ ربی و نصحت لکم و لکن لاتحبون الناصحین) و مردم عادی و مخصوصاً حضرات مبلغین اسلام در مقام پیامبران پیام رسانان پیام رسان خدا هستند.
الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احداً الا الله و کفی بالله حسیباً.

بلاغت

پیامبران پیامبر

۴. این کلمه جزء کلمات خوبی است که سرنوشت شومی پیدا کرده است، مانند کلمهٔ استعمار و کلمهٔ صداقت و صداقتی در عرف امروز ما، برعکس کلماتی مانند رعنا که مفهوم زشتی را می‌رساند و در عرف ما مفهومی مرادف مفهوم «زیبا» پیدا کرده است. حافظ شما می‌گوید:

سرنوشت
کلمات

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را

که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را

در عرف امروز وقتی که می‌گویند تبلیغات یعنی پرپاکاند کردن و

۱. رجوع شود به مفردات راغب. آنچه در متن گفته شده قابل مناقشه است.

راست و دروغ جور کردن و کم و زیاد کردن و فریبکاری، به طوری که خود ما وقتی که می‌خواهیم یک شایعه‌ای را تکذیب کنیم می‌گوییم ای آقا اینها همه تبلیغات است یعنی دروغ است. بعضی کلمه وزارت تبلیغات را مرادف با وزارت دروغ پراکنی می‌دانند. این سبب شده که بعضی از متدینین اخیراً از این کلمه خوششان نیاید، مثلاً خوششان نمی‌آید که گفته شود تالار تبلیغ، انجمن تبلیغات، کانون تبلیغات. ولی همان طوری که من در حضور عده‌ای از رفقا گفتم، نباید ما این کلمه را که خود هیچ تقصیری ندارد و تقصیر از مردم است رها کنیم، خصوصاً با توجه به اینکه این کلمه با همان مفهوم صحیحش در قرآن مجید آمده است.

لزوم مبارزه با مفهوم غلط بعضی کلمات

امروز ضرب‌المثل تبلیغات فریبکارانه، تبلیغات روغن نباتی است که گاهی می‌گویند یک گرم روغن نباتی تو را از آهو دونده‌تر، از فیل نیرومندتر و از شیر شجاعتر می‌کند.

می‌دانیم که در جوامع امروز جهان، مؤسسات حرفه‌ای برای تبلیغ پیدا شده، به میزان پولی که می‌گیرند راست و دروغ جور می‌کنند و از این نظر نظیر نوحه‌سراها و سوگوارهای کرایه‌ای و اجاره‌ای قدیم هستند که اجیر می‌شوند خود را به جای صاحب‌عزا مغموم و مهموم نگه دارند و احیاناً گریه کنند و اشک بریزند.

تبلیغ، یکی از شرایطش این است که از منزل روح و دل خود انسان عبور کرده باشد، یعنی اول پیام به اعماق روح خود مبلّغ رسیده باشد و آنگاه از آنجا برای دیگری صادر شود.

□

راه و روش تبلیغ دین

رجوع شود به ورقه بریده شده از کیهان، مورخه ۵۱/۱/۹، ص ۶، مقاله «پاپ و جوانان» که ضمیمه ورقه‌های «تبلیغ» است.

□

تجمل

رجوع شود به روح‌القوانین صفحات ۲۱۴ - ۲۳۲.

□

تحریفات

۱. راجع به اخبار مجعوله و یا محرّفه، رجوع شود به کتاب نفیس الاخبار الدخیله علامه شیخ محمد تقی شوشتری معاصر.

□

تحریف کلمه

۱. تغییر و تبدیل در یک نوشته یا گفته را تحریف گویند. تحریف یا لفظی است و یا معنوی. تغییر لفظی تصرف در لفظ است، مثل اینکه کلمه‌ای را عوض یا جابجا کنند یا جمله‌ای را عوض یا جابجا کنند، یا کلمه یا جمله یا شعری (در شعر) کم یا زیاد کنند. در آثار علمی و ادبی، تحریف زیاد است. یکی از مستتبعین زمان ما می‌گوید: از قوم ایرانی بی‌امانت‌تر (در حفظ آثار ادبی و علمی) وجود ندارد. لهذا در همه دواوین اشعار [تحریف صورت گرفته است] مثل مولوی و اشعار «از محبت تلخها شیرین شود - از محبت مس‌ها زرین شود» که بر آن افزوده شده است:

از محبت دردها صافی شود	از محبت دُردها صافی شود
از محبت سرکه‌ها مل می‌شود	از محبت خارها گل می‌شود
وز محبت بار بختی می‌شود	از محبت دار تختی می‌شود
بی‌محبت روضه گلخن می‌شود	از محبت سجن گلشن می‌شود
وز محبت دیو حوری می‌شود	از محبت نار نوری می‌شود
بی‌محبت موم آهن می‌شود	از محبت سنگ روغن می‌شود
وز محبت غول هادی می‌شود	از محبت حزن شادی می‌شود
وز محبت شیر موشی می‌شود	از محبت نیش نوشی می‌شود
وز محبت قهر رحمت می‌شود	از محبت سقم صحت می‌شود

از محبت مرده زنده می‌شود وز محبت شاه بنده می‌شود
فقط باقی مانده که بگوید: از محبت استکان نعلبکی می‌شود،
آفتابه لگن می‌شود، کاسه بشقاب می‌شود، زردآلو خربزه می‌شود،
هندوانه پیاز می‌شود!!!

به هر حال این یک نوع تحریف است که از کتب تاریخی و ادبی
و علمی گرفته تا کتب حدیث هست. ابی‌الخطاب گفت: ولقد دست
فی اخبارکم اربعة الاف حدیث.

تحریف معنوی، تصرف در تفسیر و توجیه مقصود لفظ است با
حفظ لفظ، نظیر تفسیر و توجیهی که معاویه در داستان معروف
«تقتلک الفئة الباغية» در مورد قتل عمّار یاسر کرد. این تحریف معنوی
بود. همچنین داستان «ان الحکم الا لله» که خوارج را به وجود آورد و
شعار «لا حکم الا لله» بلند شد و علی فرمود: «کلمة حق یراد بها
الباطل»، یک نوع تحریف و تفسیر غلط از آیه قرآن بود که به عمد یا
جهل شد و آنهمه مصیبتها در عالم اسلام به وجود آورد. و همچنین
داستان حدیث «اذا عرفت فاعمل ما شئت».

۲. در قرآن تحریف لفظی نشده و نخواهد شد، اما تضمینی نشده
که از تحریف معنوی مصون بماند. از قضا قرآن کریم از لحاظ تحریف
معنوی مصیبتها دیده از طرف ارباب مذاهب و نحله‌ها که در محل
خود مسطور است، مخصوصاً از طرف کسانی [که] خود را اهل باطن
و تأویل می‌دانند مثل متصوفه و باطنیه و تا اندازه‌ای بعضی شیعه.

۳. منطقیین یکی از صناعات خمس را باب مغالطه می‌دانند که
برای شناختن و احتراز از آن، دانستن آن را لازم می‌دانند و بلکه اهم
فواید منطق، شناختن راه مغالطه است؛ همان مقام را در منطق دارد که
معرفت بیماریها و میکربها برای طبیب نافع است. تحریف لفظی و
معنوی، داخل در انواع سیزده گانه مغالطه است (رجوع شود به
سخنرانیهای دهه سوم صفر در مسجد تجریش در سال ۱۳۷۷
[قمری]).

۴. قرآن کریم در آیات زیادی از تحریف نام می‌برد (بحرّ فون

الكلم عن مواضعه) و ظاهراً شامل هر دو قسم تحریف است و باید به همه آن آیات یا تفسیر آنها مراجعه شود.

۵. «کلمه» که قابل تحریف است و در قرآن تحریف آن نکوهش شده اعم است از کلمه اصطلاحی، جمله و سطرها و یک مطلب کامل جامع، همان طوری که اعم است از عبارت و شخص و حادثه.

گاهی مقصد و معنی یک شخص یعنی روحیه و افکار او تحریف می شود، یعنی یک شخصیت برخلاف آنچه هست معرفی می شود، و این یک نوع تحریف معنوی است، کما اینکه تحریف در نفس خود که در قرآن «تدسیس» خوانده شده از نوع تحریف [معنوی] است.

به هر حال تحریف گاهی در عبارت است و گاهی در شخص و گاهی در حادثه. تحریف در حادثه این است که یا در کیفیت آن کم یا زیاد شود و یا در تفسیر و توجیه آن کم و زیاد شود. اول، شبیه تحریف لفظ و قالب و ظاهر است و دوم از قبیل تحریف روح و معنی و باطن است. و تحریف باطن بیشتر شبیه به مسخ است که دگرگونی و تغییر ماهیت می آورد و قلب می کند حقیقت را از بعضی تحریفات [معنوی].

حادثه عاشورای امام حسین از حوادثی است که تحریف در آن زیاد راه یافته، هم از لحاظ لفظ و صورت و هم از لحاظ معنی. از لحاظ لفظ و ظاهر به جهت اینکه اینقدر حشو و زواید و بندوبیل به آن بسته اند که در هیچ جا دیده نمی شود، از عروسی قاسم و وجود لیلی و دعای او در کربلا و قصه فاطمه صغری و مرغ پیام رسان^۱ گرفته تا داستان زعفر جئی و امثال اینها و قضیه را بکلی به صورت خرافه و افسانه و موهوم درآورده، در صورتی که یک حادثه تاریخی است و همه متون معتبر تاریخی آن را ضبط کرده اند و اینهمه بندوبیل ندارد. خود دروغهای روضه ها اگر جمع شود کتابی می شود بس بزرگ و

۱. و مرغهای وای حسین کشته شد و شفای دختر یهودی. رجوع شود به ورقه های «تحریفات در حادثه تاریخی عاشورا» که مفصل بحث شده است.

پرحجم، بعضی مثل کتاب اسرار الشهاده در بندی.

قصه‌ها از آمدن حضرت زهرا در شب یازدهم و آمدن حضرت رسول و از طفل امام حسین به نام رقیه که در شام مرده و بعد برایش ضریح ساخته‌اند اخیراً به هم بافته‌اند و حتی جمله معروف «استقونی شربة من الماء فقد تفتت کبدی من الظماء» هنوز در یک مقتل صحیح دیده نشده است.

و اما تحریف معنوی این حادثه که بالاتر است؛ هدف این حادثه و هدف دستور عزاداری امام حسین بکلی از بین رفته. برای مرثیه‌خوانها حالت حرفه و کسب پیدا کرده و برای بعضی مردم جنبه سرگرمی و تئاتر و تفریح و برای بعضی دیگر صرفاً جنبه کارگشایی دارد، [برای] بعضی هم حالت یک عادت و رقابت بر سر آن دارد، برای بعضی وسیله استفاده‌های اجتماعی و سیاسی است.

هم فلسفه و روح قیام سیدالشهدا تحریف شده و به جای اینکه مقصد و روح نهضت آن حضرت را از کلمات خودش به دست آورند آن را کفاره گناهان امت فرض کرده‌اند نظیر آنچه مسیحیان درباره مسیح گفته‌اند، و هم فلسفه عزاداری که زنده‌نگه داشتن مکتب حسینی است دچار تحریف شده است و اساساً برای حسین، این مردم مکتب و مقصدی نمی‌شناسند.

۶. تحریف مطلقاً زشت است و خیانت است. چیزی که هست گاهی خیانت به فرد است مثل تحریف در یک شعر و گاهی خیانت به اجتماع است مثل تحریف در تاریخ یک قوم، گاهی تحریف در امور عادی است و گاهی در اسناد است. سند نیز گاهی از قبیل اسناد معاملات^۱ و ازدواجها و گاهی از قبیل قرارداد و عهدنامه‌های مهم است. از همه خطرناکتر تحریف در اسناد اخلاقی و معنوی است، یعنی تحریف در گفتارها یا کردارهایی است که برای میلیونها نفر سند

۱. از نظر قوانین مدنی تحریف در اسناد رسمی، جنایی شمرده می‌شود نه جنحه، و مجازات شدید دارد.

و حجت است مثل تحریف در گفتار یا سیرت پیغمبر یا امام، و از این قبیل است تحریف معنوی حادثه سیدالشهدا. و لهذا کذب بر پیغمبر و امام بزرگتر و مبطل روزه است.

تحریف این حادثه نظیر تحریف در یک آیه قرآن است، بلکه خود این حادثه آیه‌ای است از آیات حق در کتاب تکوین، آیه محکمه‌ای است که باید از آن پیروی شود، سوره‌ای است از سوره‌های یک کتاب مقدس ناطق آسمانی، و تحریف‌کننده و تفسیرکننده به رأی و هوا در این حادثه، مشمول حدیث معروف است: ... فلیتوبوا مقعده من النار.

۷. سوره نساء، آیه ۴۶:

من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه و یقولون سمعنا و عصینا و اسمع غیر مسمع و راعنا لیا بألسنتهم و طعنا فی الدین ولو انهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع و انظرنا لکان خیراً لهم و اقوم و لکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون الاّ قليلاً.

سوره مائده، آیه ۱۳:

فما نقضهم (بنی اسرائیل) میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیةً یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا حظاً مما ذکرنا به و لاتزال تطلع علی خائنة منهم الاّ قليلاً منهم فاعف عنهم و اصفح ان الله یحب المحسنین.

ایضاً سوره مائده، آیه ۴۱:

یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا امناً بانفواهم و لم تؤمن قلوبهم و من الذین هادوا سماعون للكذب سماعون لقوم اخرین لم یأتوک یحرفون الکلم من بعد

مواضعه يقولون ان اوتيتهم هذا فخذوه و ان لم تؤتوه فاحذروا و
من یرد الله فتنته فلن یملك له من الله شیئاً اولئك الذین لم یرد الله
ان یتطهر قلوبهم لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم.

سورة بقره، آیات ۷۵ - ۷۹:

اقتطمعون ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله
ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون. و اذا لقوا الذین
امنوا قالوا امنا و اذا خلا بعضهم الی بعض قالوا اتحدثونهم بما
فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون. اولاً یعلمون
ان الله یعلم ما یسرون و ما یعلنون. و منهم امیون لایعلمون
الکتاب الا امانی و ان هم الا یظنون. فویل للذین یکتبون
الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قليلاً
فویل لهم مما کتبت أیدیهم و ویل لهم مما یکسبون.

□

تحمیل و سعه صدر نسبت به عقاید و سلیقه‌های دیگران
آدمی هرچه مربوط به خودش [باشد] برایش شیرین و هم
سبک و آسان و قابل تحمیل است (مثل معروف: آب دهان هر کس به
دهان خودش شیرین است) اما هرچه مربوط به دیگران است بر
دوشش سنگینی می‌کند. اخلاق و سلیقه و عادات و عقاید دیگران
برای ما چون مربوط به خود ما نیست، تلخ و سنگین و غیرقابل تحمیل
است.

لهذا در هر کسی لازم است سعه صدری پیدا شود و قدرت
«تحمیل» پدید آید. انسان نباید انتظار داشته باشد که همه مردم
هم سلیقه و همفکر او باشند. مردم طبعاً همان طوری که از لحاظ شکل
و قیافه و اندام مختلف آفریده شده‌اند و نمی‌توان دو نفر یافت که از
هر جهت کاملاً مثل هم باشند، از لحاظ روحيات و عقاید و سلیقه نیز

مختلف آفریده شده‌اند. در حدیث است: لو علم الناس کیف خلقوا لم یلم احد احداً. مبادی و رشته‌های سرشت مردم و همچنین مبادی تربیت مردم مختلف است. درست است که روح و قلب بیش از جسم و تن قابل قالب‌گیری و تغییر است ولی این طور نیست که روحیه مثل قطعه‌های گِل باشد که به آسانی بتوان آنها را در قالبی مثل قسالب خشت یا قالب فلزات ذوب‌شده ریخت و هر طور که خواست از آن صورتی و شکلی پدید آورد، حتی در اختیار خود شخص هم نیست. مگر ممکن است خود شخص با تصمیم و اراده، هر شکلی را که میل دارد به روح خود بدهد؟! البته نه.

مردم در عین‌اینکه باید در یک صراط مستقیم و یک شاهراه حرکت کنند، هر کدام راهی از وجود خودشان مخصوص به خودشان دارند و به قول آقای طباطبایی در تفسیر سوره حمد: صراط یکی است اما سبیل، مختلف و متفاوت است.

شرط هادی و راهبر، سعه صدر و قدرت تحمل است که در عین‌اینکه همه مردم را می‌خواهد به یک شاهراه هدایت کند توجه داشته باشد که «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق»، توجه داشته باشد که سبیل متفاوت است. همچو شخصی بهتر می‌تواند مردم را هدایت کند، برخلاف اشخاص تنگ‌نظر و ضیق‌المشرب که حتی در جزئیات زندگی مردم نیز می‌خواهند دخالت کنند و تضییق به عمل آورند.

از همین جا می‌توان فهمید که خوبی یک آئین به این نیست که حتی در جزئیات بخواهد بر مردم تضییق کند و همه را در راه فرعی واحد ببرد. خوبی به این است که راههای فرعی و تعدد آنها را به رسمیت بشناسد، یعنی در حقیقت اختلافات لایتناهی فردی و اختلافات و تفاوت‌های اقلیمی و منطقه‌ای قومی و حتی اختلافات زمانی و عهدی را به رسمیت بشناسد، در عین‌اینکه همه بشر را به یک شاهراه هدایت می‌کند.

اگر پدر و مادر نسبت به فرزندان و رئیس یک اداره نسبت به زیردستان و معلم نسبت به شاگردان و رئیس یک کشور نسبت به

عموم مردم و بالأخره مربی دینی نسبت به مردم سعه صدر و قدرت تحمل داشته باشد، بهتر می تواند آنها را اداره و تربیت کند. شرط اساسی اداره افراد بشر تاب تحمل و سعه صدر است (آلة الرئاسة سعة الصدر).

عفو و اغماض و خطابخشی از لغزشهای عملی و فکری مولود سعه صدر، و برعکس کینه توزی و تعصب و انتقام جویی و تکفیر و تفسیق مولود تنگ نظری و ضیق صدر است.

□

تحولات اجتماعی

رجوع شود به ورقه های «حرکتهای و جنبشهای جدید دینی» و ورقه «انقلاب حقیقی».

□

تربیت آدمکش در آمریکا

رجوع شود به ورقه ضمیمه تحت عنوان «نیروی دریایی آمریکا آدمکش خونسرد تربیت می کند»، بریده شده از اطلاعات ۵۴/۴/۱۶:

«لندن - خبرگزاری فرانسه - هفته نامه سندی تایمز چاپ لندن در شماره دیروز خود گزارشی چاپ کرد که در آن از جزئیات برنامه ای که برای تربیت کردن افراد آدمکش در نیروی دریایی آمریکا اجرا می شود پرده برداشته شده است.

این جزئیات را دکتر «پتروآتسون» دانشمند روانشناسی که در استخدام نیروی دریایی آمریکاست هفته گذشته در کنفرانسی که به ابتکار مقامات پیمان ناتو برای گروهی از دانشمندان در اسلو برپا شده بود فاش کرده است.

یکی از افسران نیروی دریایی آمریکا به نام «تامسون ناروت»

که در عین حال متخصص روانشناسی است و در مرکز پزشکی منطقه‌ای نیروی دریایی آمریکا در ناپل کار می‌کند درباره جزئیات شیوه کار خود برای تربیت کردن آدمکشانی که بتوانند بدون احساس ترحم با خونسردی و شقاوت مرتکب قتل نفس شوند به تفصیل صحبت کرده است.

طبق توضیحاتی که «ناروت» در اختیار دکتر «واتسون» گذاشته است افرادی که در نیروی دریایی آمریکا برای آدمکشی تربیت می‌شوند غالباً از کسانی هستند که در ابتدا به طور فطری تمایلی به آدمکشی ندارند. برنامه آموزشی که نیروی دریایی آمریکا اجرا می‌کند هدفش دگرگون کردن اکراه فطری افراد تحت تعلیم از آدمکشی است.

«ناروت» اضافه کرده است که روانشناسان نیروی دریایی آمریکا افرادی را که باید به آدمکشان ماهر و خونسرد تبدیل شوند مخصوصاً از میان خدمه زیردریایی‌ها و چتربازان و در پاره‌ای موارد از قاتلانی که به جرم ارتکاب آدمکشی در زندانهای نظامی آمریکا پسر می‌برند دستچین می‌کنند و این افراد بعد از گذراندن دوره آموزش ممکن است در پاره‌ای مأموریت‌های کماندویی از طرف نیروی دریایی آمریکا مورد استفاده قرار گیرند.»

□

تربیت اسلامی

عمده مسأله این است که ما بتوانیم روش خاص تربیت اسلامی یعنی مکتب تربیتی اسلامی را از لحاظ هدف و وجهه و شکل و از لحاظ وسایلی که برای شکل دادن مطلوب و ایده‌آل خود در نظر گرفته، به دست آوریم و ترسیم نماییم.

ما در ورقه‌های «عبادات» از آن نظر که چرا اسلام عبادات را سرلوحه تعلیمات خود قرار داده است کمی بحث کرده‌ایم.

رجوع شود به کتاب منهج التریبۃ الاسلامیة محمد قطب.

□

تربیت و ایدئولوژی

در ورقه‌های «یادداشت ایدئولوژی» شماره ۷ نقل کردیم (از بعثت و ایدئولوژی) که عقیده و اخلاق جامعه (نوع اندیشه و تفکر و نوع خواسته‌ها و آرزوها) و عامل انسانی نقش اصلی را در انقلاب و ادارهٔ اجتماع بازی می‌کند و همهٔ حکومتها اعم [از] دموکراسی و کمونیسم و فاشیسم، مساعی عظیمی صرف تربیت و توجیه نسل در توافق با ایدئولوژی انتخابی مبذول می‌دارند.

□

تربیت کودکان و جوانان در آلمان = هدف

۱. رجوع شود به ورقه‌های «کار و تربیت».

۲. در شمارهٔ پنجم و ششم «نامهٔ فرهنگ» (دو شماره در یک شماره است) صفحه ۱۳ مقاله‌ای تحت عنوان «تعلیم و تربیت در آلمان غربی» (به قلم دکتر محمد مشایخی) منتشر شده. در صفحهٔ ۱۴ تحت تیتر «هدف تعلیم و تربیت در آلمان غربی» می‌نویسد:

«هدف تعلیم و تربیت در آلمان غربی به شرح زیر خلاصه می‌شود:

۱. کودکان باید ستایش خداوند و احترام همگنان را بیاموزند و برای زندگی اجتماعی آماده شوند.
۲. جوانان باید با روح آزادی و دموکراسی آشنا شوند و به عقاید دیگران احترام گزارند و تحمل کافی برای عقاید مخالفان داشته باشند (عدم تعصب و آزادی عقیده)، وطن و هموطنان خود را دوست داشته باشند و در راه صلح و صفای بین‌المللی قدم بردارند.

۳. مدارس باید جسم و روح و ذهن کودکان را پرورش دهند و میراث فرهنگی غرب را به آنان بسپارند و جوانان را با واقعیات اجتماعی و اقتصادی زمان معاصر آشنا سازند و آنان را برای کار و زندگی آینده مهیا نمایند.

۴. جوانان باید برای انجام وظایفی که خانواده یا انجمن محل یا ملت یا دولت به عهده آنها می‌گذارد آماده شوند، تعلیمات مدنی در تمام مدارس باید اجباری باشد و اداره مدرسه به طریقی صورت گیرد که جوانان بتوانند به طرز مفید و مؤثری برای انجام خدمات عمومی مهیا شوند.»



تربیت و اخلاق و هماهنگی

در ورقه‌های «اخلاق اسلامی» گفته‌ایم که یک تفاوت بین روح و جسم این است که روح یک مرحله از جسم عقب است، یعنی مرحله جنینی روح مرحله کمال جسم است. و هم گفته‌ایم که یک فرق انسان با سایر مخلوقات این است که تکوینش و ترسیم کیان و شخصیتش به دست خودش صورت می‌گیرد، قلم ترسیم و تکوین به دست خود او است. هر موجودی آن است که هست، مگر انسان که آن است که بخواهد باشد.

اکنون می‌گوییم یک نکته مهم در تربیت و اخلاق این است که بین عوامل تربیت هماهنگی باشد. روحیه انسان حالت صورت نقاشی را دارد. صورت نقاشی آنگاه درست از آب درمی‌آید که تمام به دست یک نفر صورت بگیرد یا به دست چند نفر که تربیت یافته یک مکتب باشند و هنرشان نیز به یک اندازه باشد یا بعضی تابع بعضی باشند، یکی استاد باشد دیگران شاگرد. اما اگر مکتبی در جامعه در کار نباشد و هماهنگی در میان نباشد و مجموعاً [به] صورت دستگاه واحد دارای هدف واحد نباشد بلکه هر نوشته و هر فیلم و هر گفته‌ای هدفی داشته باشد، یکی اخلاق بگوید و یکی ضد

هماهنگی میان عوامل

ضرورت مکتب برای هماهنگی

اخلاق، یکی تصوف بایزیدی بگوید و یکی اگزستانسیالیسم، وای به حال آن جامعه. در قدیم می گفتند بچه‌ای که مامایش دوتا باشد سرش کچل^۱ درمی آید. وای به حال نقاشی [ای] که دست هزار نقاش مختلف السلیقه در آن کارگر باشد، یکی طرفدار کویسم است، یکی نقاشی کلاسیک الی آخر.

عین این قضیه در افراد از لحاظ اجتماع هست. همان طوری که جنبه‌های مختلف روحیه یک فرد باید هماهنگ باشد، روحیه‌های افراد نیز همه باید باهم هماهنگی داشته باشد، که در ورقه‌های «ذوق اجتماعی» بحث کرده‌ایم.

□

تریت و فطرت و فرق تربیت با صنعت

رجوع شود به دفتر ۸۹، مبحث تربیت.

تریت باید براساس تکوین و استفاده از مقررات دقیق و صراط باریک تکوین و خلقت باشد و به این ترتیب است که استعدادها به فعلیت می‌رسد؛ یعنی تربیت از قبیل صنعت نیست که پیراستن و آراستن و ساختن و وصل و پیوند و فصل و قطع باشد، مثل اینکه کسی از گوهری نگینی می‌سازد و از قطعات آهن و فنر و سیم و لاستیک و چوب و غیره اتومبیل می‌سازد. تربیت به فعلیت رساندن استعدادی است که در موجود نامی یا حیوان یا انسان هست^۲. فرض کنید غنچه را که می‌خواهید تربیت کنید تا گل بشود، او یک صراط دارد، صراط باریک. او را با زور دست و با چکش و با پتک نمی‌شود شکوفاند و باز کرد. او عوامل نرم و لطیفی مخصوص لازم دارد. او با دست نسیم و شعاع نور و آب آبیاش و گرمای معتدل در حالی که شرایط زمینی و خاک او درست باشد، شکفته می‌شود و باز می‌شود. تربیت شکوفاندن است. لهذا اطفالی که از اول با زور و تشر و تشدید

تربیت
شکوفاندن
است

۱. [ظاهراً باید «کج» باشد و سهوالقلم صورت گرفته است.]

۲. رجوع شود به اسفار، فصل بیان فرق بین صنعت و...

زور و ارباب و ترس در تربیت
 روپرو می‌شوند غنچه‌هایی هستند که از اول پرپر می‌شوند، بلکه همیشه به حال غنچه بودن می‌مانند، بلکه آثار سوء روحی و پس‌رانی‌ها و عقده‌ها در روح آنها پیدا می‌شود^۱ و بعدها به صورت جانی و شقی در می‌آیند.

رجوع شود به ورقه «نرمی در معاشرت و تربیت» و به ورقه‌های «معاشرت».



تربیت و شکفتگی روح، ماهیت تربیت

روح از نظر اینکه از نوع حیات است و جسمانی‌التعلق و ممکن‌الحركة و التکامل است، خاصیت گل و گیاه را دارد که باید رشد کند و شکفته شود و بار بدهد. باید دید آن عواملی که سبب شکفتگی گلها و شکوفه‌ها می‌شود چیست^۲، و این شکفتگی چیست؟ رجوع شود به کتب گیاه‌شناسی. عیناً همین حالت برای

روحیه هست. فصل جوانی واقعاً باید فصل شکفتگی روحیه‌ها و استعدادها باشد. دوران مدرسه و دبستان و دبیرستان و دانشگاه واقعاً دوره شکفتگی است. طلاب علوم دینی نیز حس می‌کنند که دوران تحصیلشان دوره شکفتگی و باز شدن و ظهور استعداد آنها بوده، دوره خرمی و نشاط بوده است. بهترین و شیرین‌ترین و روحانی‌ترین یادگارها را از آن دوره دارند. بسیار جای تأسف است که طفلی دوره شکفتگی نبیند، دوره دبستان و دبیرستان و دانشگاه یا چیزی شبیه اینها که موجب شکفتگی روحیه‌اش بشود نبیند، به همین دلیل افسرده و گرفته می‌شود. و به حکم اینکه روح انسان از آن جهت

دوره دبستان، دبیرستان و دانشگاه

دوره جوانی و طلبگی

بیماریهای روحیه‌های نشکفته

۱. مخصوصاً زیان ترسانیدن طفل که خودش فلسفه تهدید را نمی‌داند، مثل بچه‌ای که روی دامن کسی ادرار می‌کند و کتک می‌خورد و خیال می‌کند که اصلاً نباید ادرار کند.

۲. رک: ورقه «تربیت و فطرت»

که دارای شعور باطن است با روح نبات فرق دارد، این افسردگی و محرومیت موجب بیماریهای روانی و جنایتها و فساد اخلاقها می‌گردد.

یک نوع شکفتگی، شکفتگی غریزی و طبیعی حیوانی است که کم و بیش در همه افراد در اثر عوامل طبیعی پیدا می‌شود. چون عوامل شکفتگی هر استعداد متناسب با خود اوست و عوامل طبیعی همه جا کم و بیش موجود است، این استعدادها دیر یا زود در همه کس شکفته می‌شود برخلاف استعدادهای علمی و اخلاقی و دینی و زیبایی و ظرافت و غیره که [عوامل شکفتگی آنها] در همه جا موجود نیست. محیطهای علمی از مدرسه و دانشگاه و محیطهای مذهبی از مسجد و محفل دینی و محیطهای تربیتی و موزه‌ها و سفرها و دیدن مظاهر لطف طبیعت و مظاهر ذوق انسانی، عوامل شکفته شدن استعداد زیبایی و ظرافت انسان است.

شکفته شدن
غرایز طبیعی
جانوانی و
ناشکفته ماندن
غرایز عالی

ناشکفته ماندن
استعدادهای
علمی، دینی،
جمال و
ظرافت

ضمناً دانسته شود که اگر عوامل شکفتگی استعدادی خصوصاً استعدادهای جسمانی زیادتر و زودتر به کار بیفتند، قبل از وقت انسان استعدادهايش می‌رسد و قوايش تحليل می‌رود همان طوری که اگر گلها را در زمستان در گلخانه به وسیله بخاری گرم نگه‌دارند در همان جا شکفته می‌شود و در فصل بهار قوه و نیروی برای او باقی نمی‌ماند.

چند مطلب دانسته شد:

خلاصه

۱. روحیه انسان مانند حیات گلها شکفتگی دارد.

۲. تربیت باید براساس شکوفانیدن روحیه‌ها باشد. به همین دلیل تربیت مبنی بر ترس مفید نیست، باید مبنی بر شوق و تحریک داخلی و حرارت داخلی باشد.

۳. مقایسه عوامل شکفتگی گلها و عوامل شکفتگی روحها

۴. دبستان و دبیرستان و دانشگاه و مدارس طلاب و هنرستانها و صنعتگاهها عملاً تا حدی دوره شکفتگی است و باید هر چه بیشتر در این جهت اقدام شود. انسان محروم آن است که از این دوره شکفتگی

محروم باشد.

۵. همان طوری که یک گل محروم از عوامل شکفتگی (نور، حرارت، آب، هوای سالم) افسرده می شود روح نیز چنین است، با این فرق که روح از جهت محتوی بودن شعور و باطن مبتلا به یک نوع بیماریها و در نتیجه نوعی جنایتها می شود.

۶. شکفتگی هر استعداد تابع عوامل اوست. شکفتگی طبیعی در همه جوانها پیدا می شود به حکم اینکه عوامل طبیعی غریزه جنسی همه جا هست. اما بعضی استعدادهای دیگر (و از آن جمله استعداد قهرمانی) عواملش در همه جا نیست، لهذا ناشکفته باقی می ماند.

۷. عوامل طبیعی یک استعداد اگر زیاد از حد باشد، موجب فرسودگی قوای طبیعی می گردد. این جهت در عوامل تشویقی علم و ریاضت دینی نیز هست که سبب خرابی بدن می گردد. در عصر ما پیریهای زودرس پیدا شده در اثر اینکه عوامل تحریک جنسی و تحریک ذائقه و تحریک حس تفریح و خنده و بی خوابی، زیادتر از حد احتیاج است.

□

ترس و دلهره

در کتاب وهبر نژاد نو صفحه ۱۲۴، به مناسبتی می گوید:

«ترس را که قاتلترین سموم حیات است به تدریج از خود دور سازیم. تقریباً دو ثلث از قوای حیاتی ما را ترس می بلعد و نابود می کند؛ زیرا ترس از بعضی حیوانات، ترس از ناخوشی، ترس از فقری، ترس از گناه و خطا، ترس از آفات سماوی و ارضی، ترس از مرگ و حتی ترس از خدای عادل که بی پایه ترین ترسهاست (!) تخمهای قوه حیات را می سوزاند و حجره (سلول) های بدن ما را مسموم می کند و اعصاب ما را منقبض و ضعیف می سازد... گویند وقتی پادشاهی بره ای به

وزیر خود داد و گفت: این بره را چهل روز باید طوری
نگهداری که نه یک مثقال از وزنش کم شود و نه زیاد...»



تربیت = اثر معکوس = تربیت متناسب با زمان = قوه نقادی
۱. راجع به اینکه برخی تبلیغها و تربیتهاست که اثر معکوس
می‌بخشد، رجوع شود به ورقه‌های «ایمان به گفته‌های پیغمبر یا به
آثار گناهان».

۲. راجع به اینکه آیا تربیت فرزند باید مطابق روز بلکه مطابق
آینده باشد به حکم «لا تؤدبوا اولادکم باخلاقکم لانهم خلقوا لزمان غیر
زمانکم»، رجوع شود به ورقه‌های «زمان و مقتضیات آن» و ورقه‌های
«خانواده».

۳. یکی از مسائل مهم در باب تربیت کودک که به قوه عاقله او
مربوط می‌شود این است که قوه انتقاد یعنی تشخیص خوب و بد او را
بیدار کنیم، مخصوصاً در مقابل مظاهر جدید که نه مانند بعضی
خشک مغزان با هر نوبی مخالفت کند و نه هر حماقتی و جنایتی را به
نام تجدد و مد روز بپذیرد. این مطلب نیز از بحث «زمان و مقتضیات
آن» استفاده می‌شود^۱. راجع به لزوم و حسن انتقاد، رجوع شود به
دفتر شماره ۸۶، نمره ۶۵ و ۷۰ و ۹۳ و ۱۲۲.



تربیت از راه میلها و رغبتها نه از راه ترس
نهج البلاغه حکمت ۱۹۳:

ان للقلوب شهوة و اقبالاً و ادباراً فأتوها من قبل شهوتها و
اقبالها، فان القلب اذا اكره عمى.

۱. و نیز رجوع شود به ورقه‌های «شخصیت».

ایضاً حکمت ۱۹۷:

ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان، فابتغوا لها طرائف الحكمة.

رجوع شود به شرح ابن ابی الحدید.

حکمت ۳۱۲:

ان للقلوب اقبالاً و ادباراً فاذا اقبلت فاحملوها على النواقل و اذا ادبرت فاقصروا بها على الفرائض.

□

تربیت ناهلان

عن المستطرف ج ۱، ص ۱۷۰ و المحاسن و الاضداد ص ۳۱:

اصاب اعرابی جرو ذئب فاحتمله الى خبائه و قرب له شاة،
فلم يزل يمتص من لبنها حتى سمن و كبر ثم شد على الشاة فقتلها،
فقال الاعرابی يذكر ذلك:

غذتك شويتهى و نشأت عندى

فمن ادريك ان اباك ذئب

فجعت نسية^{كدا} و صفار قوم

بشاتهم و انت لها ريب

اذا كان الطباع طباع سوء

فليس بِنافع ادب الاديب

سعدى مى گوید:

يكى بچه گرگ مى پروريد

چو پرورده شد خواجه را بردريد

ايضاً:

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمى بزرگ شود

ایضاً شعر عربی اشاره به داستان کسی که امّ عامر (کفتار) را از تعقیب صیادان پناه داد، کفتار چون بیاسود او را در خواب فرو درید و خورش بخورد:

و من یصنع المعروف مع غیر اهله

یلاقی الذی لاقی مسجیر ام عامر

(این داستان به مسأله احسان به نااهل مناسبتر است از مسأله

تربیت نااهل).

ایضاً در کتاب قساویوسنامه ضمن داستانی آمده است: حرام

على النفس الخبيثة ان تخرج من الدنيا الا وان تسيء الى من احسن اليها.

□

تربیت و اصلاح نفس = تربیت شعور باطن

رجوع شود به ورقه‌های «معجزه و خرق عادت» آنچه از کتاب

تداوی روحی کاظم‌زاده ایران‌شهر نقل کرده‌ایم، مخصوصاً دستورات

مسیو کوئه که در صفحه ۱۸ و ۱۹ آمده است.

□

تربیت اولاد = مدارک

۱. رجوع شود به ورقه‌های «خانواده».

۲. ایضاً طهارة الاعراق ابن مسکویه، فصل مربوط

۳. ایضاً وسائل جلد ۳

۴. منهج التربية الاسلامية محمد قطب

۵. تعلیم و تربیت اسلامی، دکتر عزتی، نشریه دانشگاه تبریز

۶. کتاب کودک فلسفی

۷. کتاب در تربیت راسل

۸. با دنیای کودک آشنا شویم، اقتباس و ترجمه خلیل خلیلیان

۹. آزادی و تربیت دکتر صناعی

۱۰. تعلیم و تربیت در جهان امروز شاپور راسخ

□

مراحل تربیت

مراحل تربیت مطابق آنچه در ورقه‌های «تربیت کودک» گفته‌ایم - مراجعه شود - پنج مرحله است:

۱. مرحله عکس‌العمل‌های ناخودآگاه که مربوط است به دوران شیرخوارگی و عدم تمیز کودک. طبق تحقیقات روانکاوی و غیر روانکاوی روشن شده است که روان کودک در همین دوره شکل می‌گیرد، خوشبینی و بدبینی نسبت به جهان خارج در همین دوره پیدا می‌شود، و سایر قسمتها رجوع شود به کتاب در تربیت برتراند راسل و به کتاب دنیای کودک و کتاب کودک آقای فلسفی.

۲. مرحله دوم تقلید و محاکات است. پدر و مادر به عنوان قهرمانهای زندگی کودک، اعمالشان مورد تقلید کودک است. روح کودک مانند دستگاه فیلمبرداری حرکات پدر و مادر را منعکس می‌کند و با حرکات خود براساس تأثیر عمل در روح شکل می‌گیرد. در این مرحله کودک فقط رفتار والدین را تقلید می‌کند و رفتار خودش برایش تدریجاً عادت می‌شود.

۳. مرحله تلقین است. در این مرحله روحیات والدین به فرزند القا می‌شود. در ورقه‌های «تربیت کودک» اندکی به تفصیل بحث شده است.

۴. مرحله چهارم مرحله آموزش و تعلیم است. در این مرحله هوش و فکر کودک در کار است. مطالبی که والدین به صورت قصه و افسانه و یا به صورت دیگر و مطالبی که مدرسه و کودکستان می‌گویند، طفل را در مراحل تعلیم و از نظر ذهنی رشد می‌دهند.

۵. مرحله پنجم مرحله تکرار و تمرین و ممارست و ریاضت وسیله خود فرد است. افرادی که از طریق علمی در صدد اصلاح و تهذیب نفس برمی‌آیند و همچنین عرفا در سیر و سلوک، این مرحله تربیت را دارند.



تربیت کودک

۱. در دفتر ۸۹، ص ۱۵۶، بحث روزه به مناسبت بحث از اینکه تکرار هر عملی در ملکه آن عمل مؤثر است، تکرار ورزش بدن برای نیرومندی، عمل تیراندازی یا خط نویسی یا موسیقی برای تیراندازی و خطاطی و موسیقیدانی، تکرار عمل پرهیزکاری (روزه سی روزه) نیز برای ملکه پرهیزکاری مفید و مؤثر است، گفته‌ایم:

«در بعضی ملل قدیم (مثل اسپارت) کودکان خود را از کودکی مشق سربازی می‌دادند.»

برای این مطلب رجوع شود به تاریخ تربیت، مثلاً در ایران باستان، یونان باستان، مصر باستان، عرب جاهلیت، عصر جدید. شاعر می‌گوید:

غازیان طفل خویش را پیوست تیغ چوبین از آن دهند به دست
 که چو آن طفل مرد کار شود تیغ چوبینش ذوالفقار شود
 ۲. بعضی خیال می‌کنند که تربیت کودک از زمانی آغاز می‌شود که کودک آماده تعلیم است، یعنی تعلیم و تربیت را همزمان فرض می‌کنند و حال آنکه تربیت چند مرحله مقدم بر تعلیم است، و شاید یک علت تقدم جمله «یزکیهم» بر «یعلمهم» در آیه کریمه قرآن (با توجه به اینکه مفهوم «یزکیهم» بنا بر آنچه در المیزان آمده یرببهم و نیمبهم است) همین باشد.

اولاً به یک معنی تربیت طفل از دوران جنینی و حتی قبل از جنینی او آغاز می‌شود. در دستوره‌های اسلامی یک سلسله آداب و مقررات برای قبل از مباشرت و حین مباشرت و دوره حمل آمده است.

ثانیاً آنچنانکه امثال راسل در کتاب در تربیت و دیگران درباره روانشناسی کودک گفته‌اند، طفل در دوران شیرخوارگی و قبل از یکساله شدن هم آماده نقش‌پذیری و شکل‌پذیری و آماده برخی بیماریهای روانی است و لازم است بهداشت روانی او رعایت شود.

بهداشت روانی چندین مرتبه از بهداشت بدنی دقیقتر است و نیازمند تخصص بیشتر.

می‌گویند کودک برحسب غریزه از دو چیز می‌ترسد: صدای بلند و وحشتناک، دیگر سقوط و خالی شدن زیر پایش. علیهذا کسانی که از روی عدم توجه بیخ گوش فرزند کوچک فریاد می‌کشند باید بدانند که منشأ نوعی ترسها و اضطرابهای روانی در کودک می‌گردند که تا آخر عمر ممکن است باقی بمانند، و یا کسانی که کودک را به شوخی و یا از روی عصبانیت پرت می‌کنند ناراحتیهای روانی و اضطرابهای روحی و وحشتناکی در کودک ایجاد می‌کنند.

روان کودک از نظر اعتدال در رعایت و ترتیب اثر دادن به گریه‌هایش فوق‌العاده حساس است. بی‌اعتنایی به ناراحتیهای او روح او را بیمار و بدبین می‌کند، همچنانکه ترتیب اثر دادن به بهانه‌های بیجای او نیز روح را پرتوقع و بهانه‌جو می‌کند. نظم در رساندن غذا بسیار ضروری است. ساکت کردن بچه وسیلهٔ پستان یا پستانک گذاشتن به دهان او بسیار خطرناک است. در این باره رجوع شود به فصل چهارم کتاب در تربیت تألیف راسل.

پس ما در واقع چند مرحله داریم:

مرحلهٔ قبل از پیدایش و تکوّن یا مرحلهٔ آمادگی، و آداب و وظایفی که مربوط به این مرحله است.

مرحلهٔ دوم، مرحلهٔ دورهٔ گیاهی یا جنینی کودک است که مانند گیاه متصل است از ریشه به وجود مادر و از آب و هوا و زمین وجود مادر تغذیه می‌کند ولی در عین حال بالاتر از گیاه است؛ یعنی مادر در مرحلهٔ جنین تنها در جسم کودک مؤثر نیست، در روح کودک نیز مؤثر است. حتی ممکن است ترسها و وحشتها و اضطرابهای مادر در دورهٔ رحم در روان کودک اثر بگذارد همچنانکه اندیشه‌ها، فکرها، نیکخواهیها، بدخواهیها، تصور خیر و خدمت یا شرارت و جنایت، همهٔ اینها مؤثر است. در این مرحله، تأثیر از نوع تأثیر زمین در گیاه است.

مرحله سوم، مرحله عکس العمل های قهری و غیر مستشعر است که کودک خواه ناخواه بدون آنکه خود آگاه به کار و عکس العمل خود باشد انجام می دهد و آنها مربوط به دوره شیرخوارگی است. حتی محکم بسته شدن به قنناق ممکن است عکس العمل روانی نامطلوب داشته باشد. در این مرحله مخصوصاً مهر و نوازش مادر کار خود را می کند.

مرحله چهارم، مرحله آگاهی تقلیدی و یا تلقینی است که در کودک معمولاً از دوسالگی به بعد پیدا می شود. در این مرحله کودک آماده تقلید و حکایت و شبیه سازی کارهای پدر و مادر است که قهرمان دنیای کودکان، یعنی هرکاری آنها بکنند کودک میل دارد تکرار کند. برای کودک مسأله آیا صحیح است یا صحیح نیست مطرح نیست، البته صحیح است ولی نه به معنی اینکه تصویری هم از ناصحیحی می تواند داشته باشد. در این مرحله است که پدر و مادر به عنوان «الگو» های قهری، مسؤلیت فراوانی در تربیت کودک دارند. معلوم است که پسری که می بیند پدرش نماز می خواند، تقلید نماز خواندن پدر را درمی آورد و همچنین دختری که مادر را در حال نماز می بیند؛ برعکس پسری که پدر را در حال شراب خواری و بدمستی می بیند و یا دختری که مادرش را در حال رقص و انداختن خود در آغوش این و آن می بیند^۱.

حس تقلید، حس عجیبی است در انسانهای رشدنیافته. این حس در حیوانهای کم شعور نظیر مرغ، الاغ، گاو و حتی اسب وجود ندارد ولی در حیوانات به اصطلاح راقی نظیر میمون و خرس و شاید فیل وجود دارد. و انسان هر اندازه که قوه تمیز و اندیشه و عاقله اش رشد کند و استقلال بیابد، از تقلید آزاد می شود. البته اینجا مقصود این است که سایه وار و آیینه وار کار دیگری را پیروی می کند بدون هیچ دلیلی و این غیر از تبعیت جاهل از عالم است که کاری منطقی است.

۱. ر.ک: کتاب دنیای کودک، فصل نقش پذیری

اما تلقین. تلقین از مرحله عمل و رفتار تجاوز می‌کند و به مرحله روح و احساس و اندیشه مربوط است. تلقین پذیری و القا پذیری روح انسان فوق‌العاده عجیب و در عین حال خطرناک است.^۱

در مسأله تقلید می‌گویند جلو تقلید کودک را به عنوان عملی شیطنت‌آمیز نباید گرفت، بلکه باید مراقبت کرد که همواره در برابر کودک و روحیه طوطی‌صفت او کارهایی انجام داد که شایسته است کودک تقلید کند و عادت نماید و مهارت پیدا کند. مبارزه با اعمال مقلدانه کودک به عنوان اینکه اینها شیطنت است، کار خطرناکی است.
جمله نهج البلاغه:

و انما قلب الحدث كالارض الخالية ما التی فیها من شیء قبلته،
فبادرتک بالادب قبل ان یقسو قلبک و یشتغل لبک.

در کتاب دنیای کودک، صفحه ۶۹، درباره تلقین ترس یا شجاعت می‌گوید:

«فرض کنیم مادری دست فرزند سه ساله خود را گرفته و از کوچه‌ای می‌گذرد. ناگهان سگی به طرف او پارس می‌کند. کودک، بهت‌زده می‌ایستد و نگاه خود را به طرف مادر می‌دوزد تا ببیند چه واکنشی مادر در برابر عوعو سگ از خود نشان می‌دهد. حال اگر مادر ترسو باشد و رنگ ببازد و لرزه بر اندامش افتد و آنگاه در صدد فرار برآید، عیناً نظیر همین حالت در کودک هم ظاهر می‌شود. ولی اگر مادر با خونسردی بر سر جا بایستد و با بی‌اعتنایی به جانب سگ نگاه کند، کودکش نیز در شرایط عادی سر جای خود می‌ایستد و ابدأ دستپاچه و مضطرب نمی‌شود...»

۱. رجوع شود به کتاب دنیای کودک، فصل مربوط به تلقین پذیری، صفحه ۶۱.

از حس تلقین پذیری کودک چگونه می‌شود بهره‌برداری کرد؟ با استفاده از همین حس تلقین پذیری کودک می‌توان کودک را به هرگونه‌ای که دوست داریم تربیت کنیم. مادر و همچنین پدر و سایر افرادی که با کودک سر و کار دارند باید بدانند که کودک به موجب حس تلقین پذیری خود، یک آینه صاف و گیرایی است که هرچه در برابرش قرار دهند آن را گرفته، به خوبی انعکاس می‌دهد. پس باید در مقابل او حالات متعادل و رویه‌های نرم و مثبتی داشته باشید تا کودک عیناً همانها را در وجود خود پیاده کند.»

از جمله «کل مولود یولد علی الفطرة الا ان ابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه» حدود مسؤلیت پدر و مادر را می‌توان به دست آورد که با فراهم کردن موجبات عکس‌العمل‌های ناروای روحی در دوران ماقبل تمیز کودک و موجبات تقلید و تلقین و بعد هم تعلیم، چه نقش مؤثری دارند.

ضمناً معلوم شد که محیط خانواده بیشتر محیط عکس‌العمل‌های اولیه و دیگر تقلید و تلقین است و مدرسه محیط تعلیم، ولی البته هم در خانه تعلیم هست و هم در مدرسه آن سه عامل دیگر.

و هم معلوم شد که اثر تلقین از برخی تعلیمها اگر بیشتر نباشد کمتر نیست.^۱

□

۱. دو مرحله دیگر نیز تربیت دارد. یکی مرحله تعلیم است. در این مرحله، انسان آگاهانه و با دخالت فکر مقاصد دیگری را دریافت می‌کند و البته همچنانکه می‌دانیم نفس تعلیم نوعی پرورش است ولی پرورش ذهن، و ضمناً شرط پرورش روح و اراده برای ورود در عمل است.

مرحله دیگر مرحله تکرار و تمرین و ممارست و ریاضت و ورزش است که مستقیماً وسیله خود فرد صورت می‌گیرد. در ورقه‌های «اخلاق اسلامی» نقش عادت و تکرار و ممارست را بیان کرده‌ایم. این مرحله است که نامش خودسازی است. در این جهت سیر و سلوک عرفا در حد اعلاست.

فرزندان بر والدین خصوصاً پدر حقوقی دارند؛ برخی مادی است و برخی معنوی. حقوق مادی از قبیل: حق تغذیه، حق لباس، حق مسکن، حق محافظت از خطر، حق بهداشت و حتی حق تزویج. غالباً به این حقوق به طور کلی و مبهم توجه هست، گو اینکه کیفیت آن را درست نمی‌دانند خصوصاً حق تغذیه را. اما یک سلسله حقوق دیگر هست که اینها حقوق معنوی است از قبیل: حق [تعلیم] کتابت، حق تعلیم حلال و حرام (که ظاهراً شامل حق تعلیم اصول معارف هم هست)، حق تعلیم سباحت، حق تعلیم رمایت، حق عدالت و عدم تبعیض نسبت به سایر اولاد، حق اکرام و احترام، حق تأدیب و تعلیم و تدریب آداب، حق تحسین اسم، حق محبت و نوازش، حق پاسخگویی به سؤالات و پرسشها. همه این حقوق و سایر حقوق (از قبیل عدم استقراء امّ) مربوط است به حق تعلیم و تربیت، یعنی همه اینها در تعلیم و تربیت صحیح کودک مؤثر است.

□

تربیت مبنی بر ترس، خرس مآبانه راسل در کتاب زناشویی و اخلاق ص ۱۲۵، می‌گوید:

«حس گناه، پشیمانی و ترس نباید بر حیات کودک مستولی شود. کودکان باید شاد، خندان و خوشبخت باشند و نباید از شناخت امور طبیعی روگردان شوند. چه بسا که تربیت را مانند تعلیم خرسها در سیرک شمرده‌اند. می‌دانسیم چطور به این خرسها رقص می‌آموزند: آنها را روی یک صفحه آهنین داغی می‌گذارند و برای ایشان فلوت می‌زنند، آنها می‌رقصند زیرا اگر دائماً بایستند کف پایشان می‌سوزد. نظیر این وضع برای کودکانی پیش می‌آید که مورد ملامت بزرگتران به علل مربوط به اعضای جنسی خود قرار می‌گیرند. این ملامتها بعدها آنان را مشوش کرده و در زندگی جنسی بدبخت می‌سازد.»

البته سخن راسل از این نظر درست است که ترس و ارعاب عامل پرورش نیست و هم اینکه کودک را که به فلسفه کار آگاه نیست نباید تحت فشار و ارعاب درآورد، ولی نباید نتیجه گرفت که برای تربیت طفل مطلقاً و یا اجتماع، از عامل ترس به عنوان یک رادع طغیان (نه عامل پرورش) هم نباید استفاده کرد.
رجوع شود به کتاب در تربیت، تألیف راسل.

□

تربیت = نرمی در جای درشتی و درشتی در جای نرمی

در تربیت و همچنین در معاشرت، هم نرمی لازم است و هم درشتی ولی هر کدام در جای خود و محل خود خوب است. علی عليه السلام راجع به رسول اکرم می فرماید: طیب دوار بطبه... یضع من ذلک حیث الحاجة الیه.

متنی، ص ۳۶۱:

و وضع الندی فی موضع السیف بالعلی

مضر کوضع السیف فی موضع الندی

سعدی، گلستان:

نکوئی با بدان کردن چنان است که بد کردن بجای نیکمردان
ترحم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسفندان
رجوع شود به ورقه «تربیت و فطرت و فرق تربیت و صنعت».

□

تربیت

آقای موسوی زنجانی در مقاله «حق طلاق» (ماهنامه مکتب تشیع، شماره ۳) می گوید:

«اگر حیوانی را بخواهند محدود کنند به زنجیرش می کشند ولی انسان را تربیت کرده، به وجدان و ایمانش می سپارند.»

□

تربیت ملی

رجوع شود به ورقه‌های «شخصیت». سه شرط برای ایجاد و تکوین شخصیت ملی:

الف. تعظیم شعایر ملی (مقصود شعایری است که روحیه ملت به آنها بستگی دارد، مثل اسلام در ایران).

ب. بیدار کردن قوه نقادی

ج. پرهیز از تحقیر افراد

□

تربیت اسلامی

رجوع شود به ورقه‌های «تعلیم و تربیت اسلامی - خرمشهر - فروردین ۵۳».

□

تربیت - عوامل سوء تربیت

در^۱ ورقه‌های «عبادات، سرلوحه تعلیمات اسلامی» گفتیم عواملی که سبب می‌شود تربیت فاسد شود و اختلالاتی در ادراکات یا احساسات پیدا شود چند تا است:

الف. قیود بیجای اجتماعی که مزاحم تجلی استعدادها و غرایز انسانی می‌شود که منتهی به سرکوفتگی غرایز می‌گردد.

ب. تربیتهای مبتنی بر وحشت و ترس بی‌منطق خصوصاً در کودکی، مثلاً طفل را از ادرار ترساندن بدون آنکه طفل بتواند منطقاً آن را درک کند. این گونه ترسها اشباحی از وحشت در روح طفل به وجود می‌آورد.

۱. [از اینجا تا محل ستاره صفحه بعد مطالبی است که در نسخه اصل دستنویس بر روی آنها یک خط طولی کشیده شده است. علت خط خوردگی معلوم نیست. نظر به اینکه به حذف این قسمت از یادداشتها از طرف استاد یقین نداشتیم، با بیان این توضیح به درج آن مبادرت ورزیدیم.]

ج. نازپروردگی که روح را پرتوقع و در مقابله با حوادث، ناتوان و در نتیجه مأیوس و بدبین و غیر متکی به نفس بار می آورد.

د. بیکاری

ه. کار بیش از ظرفیت جسمی و روحی

و. برخورد با حوادث هیجان آور و متأثرکننده یا محرک شهوت به وسیله روزنامه‌ها و رادیوها و تلویزیونها که به هر حال آدمی را آرام نمی‌گذارد، همیشه در حال تحریک شهوانی یا غضبی [نگه می‌دارد که محصول تمدن جدید است و نتیجه‌اش کم‌حوصلگی، تندخویی، عصبانیت، پیری زودرس و احياناً بیماریهای عصبی و مالیخولیاست. رجوع شود به آن ورقه‌ها از لحاظ تأثیر عبادات در رفع آنها (رجوع شود به ورقه «تزکیه نفس، علل فساد اخلاق»)*.

□

ترک

در کتاب متنبی و سعدی ص ۱۲۳ از تذکرة الموضوعات ص ۱۱۴ این جمله را به صورت حدیث نقل می‌کند: اتركوا الترك ما ترکوکم. سعدی در غزلیات می‌گوید:

نگفتمت که به ترکان نظر مکن سعدی

چه ترک ترک نگفتی تحملت باید

□

تزکیه نفس = میلهای خفته

مولوی در جلد پنجم مثنوی صفحه ۴۴۵ می‌گوید:

میلهها همچون سگان خفته‌اند

اندر ایشان خیر و شر بنهفته‌اند

چون که قدرت نیست خفتند آن رده

همچو هیزم پاره‌ها و تن زده

تسا که مرداری درآید در میان
 نفخ صور حرص کوبد بر سگان
 چون در آن کوچه خری مردار شد
 صد سگ خفته بدان بیدار شد
 حرصهای رفته اندر کتم غیب
 تاختن آورد و سر بر زد ز جیب
 موبه موی هر سگی دندان شده
 وز برای حيله دُم‌چنبان شده
 صد چنین سگ اندر این تن خفته‌اند
 چون شکاری نیستشان بنهفته‌اند
 یا چو بازانند دیده دوخته
 در حجاب از عشق صیدی سوخته
 تا کله برداری و بیند شکار
 آنگهان سازد طواف کوهسار
 ایضاً داستان معروف مارگیر که ازدهایی یخ‌زده را به نمایش در
 شهر آورد و ازدها پس از گرم شدن و نیرو گرفتن به خود جنبید و
 مارگیر را بلعید و استخوانهایش را خرد کرد و روانه کوه شد.
 نفست ازدرهاست او کی مرده است
 از غم بی‌آلتی افسرده است
 ایضاً جلد اول، چاپ میرخانی، صفحه ۲۸ سطر ۲۰:
 آدمی را دشمن پنهان بسی است
 آدمی با حذر عاقل کسی است
 خلق خوب و زشت هست اما ننهان
 می‌زند بر دل به هر دم کوبشان
 بهر غسل ار در روی در جویبار
 بر تو آسیبی زند در آب، خار
 گرچه پنهان خار در آب است پست
 چونکه در تو می‌خلد دانی که هست

خار، خار حسها و وسوسه
از هزاران کس بود نی یک کسه
ایضاً راجع به پیچیدگی دستگاه روح می گوید...

□

تزکیه نفس، بدینی به نفس

از جمله شرایط مقدماتی توفیق در تزکیه نفس و ایجاد انسان سالم و درحقیقت شرط اجرایی طبق آنچه در آثار اسلامی آمده است، بدینی به نفس است که مسأله مراقبه النفس را به دنبال خود می آورد. بدینی به نفس و لزوم مراقبه

سفینه البحار، ماده «نفس» از عدة الداعی نقل می کند: قال امیرالمؤمنین علیه السلام:

واعلموا عبادالله ان المؤمن لا یسی و لا یصبح الا و نفسه ظنون عنده، فلا یزال زارياً علیها و مستزیداً لها، فکونوا کالسابقین قبلکم و الماضین امامکم، قوضوا من الدنیا تقویض الراحل و طورها طی المنازل.^۱

ایضاً سفینه، ماده «نفس»؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

من مقت نفسه دون مقت الناس أمنه الله يوم الفزع الاکبر.

مقت و ملامت ایضاً سفینه، ماده «نفس»؛ عن ابی الحسن علیه السلام:

ان رجلاً فی بنی اسرائیل عبد الله اربعین سنة ثم قرّب قرباناً فلم یقبل منه. فقال لنفسه: و ما أتیت الا متک و ما الذنب الا

۱. ایضاً نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

منک. فارحی الله الیه: ذمک لنفسک افضل من عبادتک
اربعین سنة.

وعظ و اندرز در احادیث وارد شده است: من لم يجعل الله له واعظاً من نفسه لم ينفعه موعظة غيره^۱. اینکه در قرآن آمده است که «ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء» خود تلویحاً دستور به سوءظن داشتن به نفس است.

سعدی می گوید:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب

دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی آنکه در جمع بدبین مباش

دگر آنکه در نفس خودبین مباش

اگرچه سعدی کلمه «خودبین» [آورده است] ولی به قرینه اینکه

در مقابل «بدبین» آمده است مقصود از خودبینی، خودنیک بینی است

نه خودبدبینی، چنانکه واضح است.

چرا انسان باید بر نفس بدبین باشد؟ آیا جزئی از وجود ما که

چرا نفس دشمن است؟

نفس ماست (برخلاف عقل) شر و پلید بالذات است؟ آیا نفس واقعاً

ذاتاً دشمن و خائن و شریر است؟ مانند یک نوکر یا کلفت دزد و

خائن است در داخل خانه؟ شاعر می گوید:

دزدی اندر نیمه شب ناگه درآمد در سرای

چون چراغ افروختم دیدم که صاحب خانه بود^۲

ممکن است گفته شود که اینها یعنی بدبینی، مقت و ملامت، وعظ

۱. جمله رسول خدا: «اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک» نیز تلقین این است که به نفس به چشم یک دشمن باید نگاه کرد.

۲. (اینجاست که مسأله مراقبه النفس مطرح می شود) و یا اینکه ذاتاً شریر به معنی دشمن بدخواه نیست، بلکه شریر است به معنی شر بالعرض، یعنی او به مقتضای طبیعت خودش برای خودش کار می کند که منتج می شود به زیان جوهر انسان که عقل و فطرت اوست، نظیر شر بالعرض بودن مرکوب انسان (حیوان) اگر به خود وا گذاشته شود.

و اندرز، دشمن دانستن، نوعی سوءظن بی‌جهت به طبیعت انسان است و نه تنها راه و شرط مقدماتی اصلاح روح و روان و تزکیه نفس نیست بلکه خود منشأ بیماری است؛ انسان باید به سرشت کلی انسانی و سرشت فردی خود خوشبین باشد تا موفق شود، با بدبینی که توفیق پیدا نمی‌شود. در ابتدا گفتیم که سوءظن به نفس شرط توفیق در اصلاح و تزکیه نفس شناخته شده است، ولی ممکن است گفته شود به هیچ وجه شرط موفقیت در تربیت و پرورش سالم انسانها (به عبارت دیگر برای ایجاد انسان سالم) این نیست که به آنها تلقین کنیم که به نفس خودتان بدبین باشید، پس این چه تعلیمی است؟ برعکس باید تلقین خوشبینی کنیم تا بتوانند اعتماد به نفس پیدا کنند و بدبینی مستلزم عدم اعتماد به نفس است.

جواب این است که منظور این نیست که ما باید به سرشت خودمان بدبین باشیم و یا معتقد باشیم که جزئی از وجود ما نفس است و جزئی عقل، آن جزء که نفس است باید به عنوان یک مزاحم شریر بکلی نیست و نابود شود تا جزء دیگر که عقل است و خیر محض است بدون مزاحم به کار خود مشغول شود. البته گاهی این سوء تعبیرها هست ولی قطعاً با اصول تعلیمات اسلامی سازگار نیست. مطلب چیز دیگر است.

در روایات وارد شده است:

اجعلوا لانفسکم حظاً من الدنیا باعطائها ما یشتی من الحلال و ما لایثلم المروة و ما لاسرف فیه، و استعینوا بذلک علی امور الدین فانه روی لیس منا من ترک دنیا لدینه او ترک دینه لدنیاه^۱.

ایضاً سفینه، ماده «نفس»، روایت صادقی:

۱. الکاظمی، سفینه، ماده «نفس».

اتقوا الله وانظروا لانفسكم فان احق من نظر لها انتم.

ایضاً صحیح بخاری، جلد ۷، صفحه ۴۰:

عبدالله بن عمرو بن العاص، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يا عبدالله! ألم اخبرك عنك انك تصوم النهار و تقوم الليل؟ فقلت: بلى يا رسول الله، قال: فلا تفعل، صم و افطر و قم و نم، فان لجسدك عليك حقاً و ان لعينك عليك حقاً و ان لزوجك عليك حقاً.

علاوه بر اینها روایات زیادی در منع رهبانیت و ریاضت آمده است که در محل خود مسطور است، مثل روایت معروف عثمان بن مظعون (ر.ک: مسأله حجاب ص ۴۳).

منظور چیز دیگر است، منظور جلوگیری از فساد نفس است. علت بدبینی

الف. مبارزه با خوشبینی غیرواقع بینانه‌ای که ناشی از حب ذات و آثار ذات است و هر کس نسبت به خود و شؤون مربوط به خود دارد. به قول سعدی: هر کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال. حالت تبرئه خود و متهم ساختن غیر خود در همه افراد بشر هست. این دعوت به بدبینی درواقع مبارزه با آن خوشبینی ناشی از حب ذات است که «من احب شیئاً احب اثاره و من عشق شیئاً اعشى بصره» که هر کس از کاسه چشم خودش مجنون وار لیلی نفس خود را می‌بیند. هر جانی خود را عطوف و هر ممسک خود را بخشنده و هر جاهل خود را عالم و هر بدگل خود را خوشگل و طبعاً هر مجرم خود را مبرا می‌بیند. این عینک بدبینی برای خنثی کردن اثر آن عینک خوشبینی است، مثل دو عینکی که یکی بزرگ بسیند و دیگری کوچک، پس این بدبینی واقعاً به معنی این نیست که چون واقعیت نفس شر است و بدی است و نپایستنی است پس این بدبینی عین واقع‌بینی است، بلکه این بدبینی یعنی خنثی کردن اثر خوشبینی تا

انسان واقع بین باشد، و واقع نفس شرّ بالذات نیست، نیمی از وجود انسان شرّ بالذات نیست.

پس این دعوت به بدبینی دعوت به واقع بینی است.

ب. علمای اسلامی تعبیری دارند، می گویند «مکائد نفس»، مقصود مکاریهای نفس، حيله گریهای نفس، فریبکاریهای نفس^۱، ریاکاریهای نفس است، باکی؟ با خود انسان. و این از نظر علم الروح مسأله جالبی است که آدمی خودش نسبت به خودش فریبکاری کند. این مستلزم این است که انسان دو نوع شخصیت داشته باشد: شخصیت فریب دهنده و شخصیت فریب خورده؟ آیا واقعاً چنین است؟ بلی چنین است ولی به این صورت که روان انسان ظهوری دارد و بطونی و مسأله پنهان شدن میلها در اعماق شعور باطن و دیگر مسأله تغییر قیافه دادن و به اصطلاح روانکاوان ماسک به چهره زدن میلهای سرکوفته در کار است، و این حقیقتی است انکارناپذیر.

دقت در مکائد
نفس

ریشه این دو شخصیتی و گریز میلها به باطن و تغییر چهره دادن ها در سرشت انسان نیست^۲، بلکه در بد اداره کردن است. غفلتی مختصر سبب می شود که چنین وضع منافقگرانه خطرناکی به وجود آید. پس نفس در اثر بد اداره کردن، بد و موذی می شود. پس نوعی شریّت برای نفس پیدا می شود، نه اینکه شرّ بالذات باشد و لهذا قابل اصلاح است برخلاف شرّ بالذات.

علمای قدیم هرچند به صورت علمی این مسأله را طرح نکرده بودند ولی قطعاً به این حقیقت توجه داشتند^۳. شیخ انصاری در

۱. در قرآن تعبیر «تسویل» آمده که به معنی «تزیین النفس لما تحرص علیه و تصویر القبیح بصورة الحسن» است.

۲. رجوع شود به ورقه های «یادداشت عالم پس از مرگ» و ورقه های «هجرت و جهاد» راجع به سه چهره انسان و مخفی بودن چهره باطن از باطن و چهره باطن از ظاهر و راههای چهره باطن باطن.

۳. اینکه مولوی می گوید:

نفس از درهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است
یا می گوید: میلها همچون سگان خفته اند... دلیل بر توجه او به آن نکات است.

مکاسب می‌گوید از مکائد نفس نباید غافل بود^۱، گاهی انسان گریه می‌کند مثلاً برای سیدالشهدا و خودش هم خیال می‌کند برای سیدالشهدا گریه می‌کند ولی وقتی که خوب باطن را بشکافی می‌بینید ذکر مصیبت امام حسین بهانه‌ای است برای بروز غمهایی که انسان در فراق دنیا دارد و مجالی برای ظهور نداشته است. در کتاب شرح حال و آثار عین القضاة همدانی ص... می‌نویسد...^۲

این علما معتقدند برای شناخت خود و ملکات خود و بیماریهای خود یک نگاه و معاینه ساده خود کافی نیست. انسان اگر بخواهد زیر و روی روح و روان خود را بشناسد، باید از علامتها بشناسد. مثلاً درجه اخلاص را از آنجا می‌توان فهمید که پست دینی از انسان گرفته شود، محیط عوض شود و یا در اقبال و ادبارهای دنیا و در امتحانات سخت الهی^۳. نفس انسان گاهی از آن جهت آرام است که شرایط و امکانات برایش فراهم نیست، آبی ندارد که شناوری کند و گرنه شناور ماهری است و به قول مولوی از غم بی‌آلتی افسرده است:

علامتها

نفتست از درها بست او کی مرده است

از غم بی‌آلتی افسرده است

و گاهی آرامشش و سکوت و سکونش به خاطر این است که شوکی به اصطلاح بر او وارد نشده است و کفگیری به تهنش زده نشده است. پس بعد از اینکه معلوم شد که نفس شرّ بالذات نیست ولی شرّ بالعرض ممکن است بشود، به عبارت دیگر فساد اخلاق پیدا کند، باید علل فساد اخلاق را به دست آورد، به عبارت دیگر علل بهم خوردن تعادل روحی را به دست آورد.

۱. علمای امروز با آب و تاب و افتخار از حقیقتی به نام «خودفریبی» نام می‌برند، ولی این همان است که قرآن و به تبع قرآن دعا‌های اسلامی آن را «تسویل» می‌خوانند (بل سؤلت لکم انفسکم امرأ فصر جمیل).

۲. [در نسخه اصلی به همین صورت است.]

۳. یا وسیله رؤیاها، چنانکه در ورقه‌های «یادداشت عالم پس از مرگ» گفته‌ایم.

دستگاه عظیم وجود انسانی عیناً مانند یک مملکت است، یک اجتماع بشری است که در اثر اجتماع نیروهای مختلف تشکیل می‌شود و نیاز دارد به قانون و تبیین حقوق و حدود و قوه حاکمه برای اداره و رساندن به حقوق و رعایت حقوق که به عدالت حکمروایی کند. در این صورت است که تعادل و هماهنگی حکمفرماست. و با بهم خوردن تعادل، طغیان و یا عصیان رخ می‌دهد؛ طغیان در مورد قوای زیاد نواخته شده و عصیان در مورد قوای تحقیر شده و محروم مانده.

□

تزکیه نفس، انسان سالم

(سخنرانیهای چهار روزه در انجمن اسلامی مهندسین در مسجد هدایت در رمضان ۱۳۹۲)
ما در ورقه‌های «انسان کامل» این مسأله را طرح کردیم که انسان کامل یعنی انسان آنچنانکه باید و آنچنانکه مورد آرزوست چگونه است؟ بحث درباره انسان یکی درباره انسان است آنچنانکه هست. مسائل تشریح و فیزیولوژی و یا روانشناسی و حتی جامعه‌شناسی و همچنین قسمتی از مسائل زیست‌شناسی مربوط است به انسان آنچنانکه هست یا بوده و احیاناً خواهد بود. ولی قسمتی از مسائل انسان مربوط است به انسان آنچنانکه باید باشد و خوب است که باشد و مورد آرزوست که باشد. اخلاق و تربیت و همچنین دین و مذهب و همچنین پاره‌ای از مکاتب اجتماعی در زمینه اومانیزم، همه مربوط است به انسان آنچنانکه باید باشد و خوب است که باشد و مورد آرزوست که باشد. بعضی مکتبهای اجتماعی از قبیل اگزستانسیالیسم پیش از آنکه درباره انسان آنچنانکه هست بخواهند سخن بگویند، درباره انسان آنچنانکه باید سخن می‌گویند. این مکتبها یعنی مکتبهایی که درباره انسان آنچنانکه باید نظر می‌دهند، مدعی رهبری انسان هستند چون رهبری انسان مربوط [است] به سوق دادن انسان به سوی آنچه باید باشد و خوب

است که باشد. چه خوب علما و حکمای الهی تعبیر کردند که پاره‌ای علوم یعنی اخلاق و سیاست و تدبیر منزل را علوم عملی نام نهادند، در مقابل علوم نظری. همه علوم نظری بحث درباره موضوعات است آنچنانکه هستند و رابطه کشف شده، رابطه «است» می‌باشد ولی علوم عملی روابطی را که کشف می‌کند رابطه «باید» است. علوم نظری درباره همه موجودات ممکن است باشد ولی علوم عملی صرفاً مربوط به انسان است. فرق میان علم‌النفس یا روانشناسی با اخلاق همان فرق میان «است» و «باید» است و لهذا در عین کمال ارتباط، دو علم‌اند.

بحث درباره انسان از نظر آنچه باید، شامل دو قسمت است. قسمت اول مربوط است به آنچه باید تا انسان یک انسان سالم و بی‌عیب و آسیب‌نندیده و آفت‌نخورده باشد، و قسمت دوم مربوط است به آنچه باید تا انسان علاوه بر سلامت اصلی و فطری، یک انسان کامل باشد. اخلاق بیشتر مربوط است به انسان سالم، و عرفان و سیر و سلوک مربوط است به انسان کامل.

ما قبل از آنکه درباره انسان کامل بحث کنیم باید درباره انسان سالم بحث کنیم. تزکیه نفس به معنی تطهیر و تصفیه نفس، مربوط است به انسان سالم.

اینجاست که مسأله مهمی پیش می‌آید و آن اینکه آیا اولاً انسان علاوه بر سلامت بدن که شامل سلامت سلسله اعصاب هم هست، نوعی دیگر سلامت و بیماری واقعی دارد؟ علیهذا ممکن است انسانی از نظر بدن و ساختمان مغز و اعصاب و قلب و کبد و غیره کاملاً سالم باشد ولی از نظر دیگر که مربوط به روح و روان است ناسالم و معیوب و آفت‌خورده باشد و یا بالعکس از لحاظ تن بیمار و از لحاظ روح کاملاً سالم باشد. می‌دانیم که دعوی علمای اخلاق همین است، لهذا طب را تقسیم به طب‌الجسم و طب‌الروح می‌کنند و صحت و مرض را همین‌طور به این دو دسته تقسیم می‌کنند و دوا و معالجه را هم بکلی با آنچه در طب جسد هست مغایر می‌دانند. در قرآن کریم همان‌طور

که از تزکیه نفس سخن رفته که اشعار دارد به نوعی آلودگیهای روحی و غیرجسمی که باید آنها را پاک کرد، از طب و علاج و صحت و مرضی دیگر غیر از جسمی سخن به میان آمده است؛ و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین؛ قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء والذین لایؤمنون فی اذانهم وقر؛ فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً؛ افی قلوبهم مرض ام ارتابوا ام یخافون ان یحیف الله علیهم.

منسوب به حضرت امیر است: دواژک فیک... مولوی می گوید:
 ما طبیبانیم شاگردان حق بحر قلزم خواند ما را فسانقلق
 آن طبیبان طبیعت دیگرند که به دل از راه نبضی بنگرند
 در اینجا سه نظریه هست یا می تواند وجود داشته باشد:

الف. اساساً صحت و بیماری ای جز در ناحیه جسم وجود ندارد. این چیزهایی که بشر نام آنها را صحت یا بیماری روحی گذاشته است یک قراردادهای اجتماعی است که مصالح اجتماعی ایجاب کرده است چنین باشد. بعد بشر برای اینکه افراد بیشتر به این امور پایبند باشند نام آنچه از نظر اجتماعی مصلحت است مثل راستی، سلامت گذاشته و نام نقطه مخالفش یعنی دروغ را بیماری، و حال آنکه هیچ فرقی میان راستی و دروغ نیست جز اینکه یکی موافق مصلحت اجتماعی است و دیگری مخالف. همچنین است قنوع و حرص، عفاف و شره، حلم و غضب، عفو و انتقام و کینه جویی، و الا هیچ فرقی از نظر سلامت و بیماری جسم یا روح میان راستی و دروغ و یا حلم و غضب نیست. و احیاناً در میان این امور بعضی ها بیماری و یا سلامت است که به جسم و سلسله اعصاب برمی گردد از قبیل جبن و ترس که ممکن است ریشه ای در ضعف سلسله اعصاب داشته باشد و با قرص و آمپول چه [بسا] ممکن است معالجه شود. بسیاری از بیماریهای مربوط به ادراکات یعنی توهمات و تجسمات و بعضی بیماریهای مربوط به خواسته ها از این قبیل است.

ب. نظر دوم این است که خیر، روان آدمی خود مستقلاً مکانیسم و جریان منظم و مستقلی از جسم دارد که اگر به طور طبیعی طی شود

روح سالم است و اگر به طور غیرطبیعی طی شود از قبیل اینکه سرخوردگی پیدا کند، یک مسیر انحرافی پیدا می‌کند و تعادل روانی را بهم می‌زند^۱. به هر حال مسائل روانی نیز مانند مسائل جسمی یک فرمول و حالت تعادل مستقل از بدن و سلسله اعصاب دارد که اگر به واسطه عوامل روحی بهم بخورد سلامت و منظم کارکردن روح و روان از بین می‌رود، جهان روان دچار بی‌نظمی و اختلال می‌شود. پاره‌ای از مسائل که بشر به عنوان یک وظیفه اخلاقی و عقلی آنها را واجب و یا ناشایست می‌دانست مربوط است به سلامت روان و یا اختلال نظم روانی، مثلاً محبت به دیگران لازمه سلامت روان است و حسد و کینه و امثال اینها همه از نوعی اختلال در روان پیدا می‌شود و از طریق روانی هم باید معالجه شود و توصیه اخلاقی مفید نیست، یعنی امر و نهی که چنین باش و چنین نباش، در اینجا درست مانند امر و نهی درباره مسائل جسمی است که بی‌اثر است. به یک نفر تسبدار گفتن تب نداشته باش بی‌معنی است، همچنین به آدم حسود گفتن اینکه حسود نباش بی‌معنی است.

ج. نظر سوم این است که انسان نوعی بیماری دارد غیر از ناحیه‌ای که روانشناسی می‌شناسد. آنچه روانشناسی می‌شناسد مربوط است به غرایز ساده انسان، خصوصاً غریزه جنسی و غریزه احترام ذات و مکانیسم آنها. ولی نوعی بیماری در انسان وجود دارد که آنها را بیماری انسانی باید نامید و مربوط است به انسان‌شناسی و مذهب و به حس پرستندگی^۲ که در انسان برخلاف حیوان هست. در حیوان فقط غریزه جستجوی امور مادی مورد نیاز هست و به صورت

۱. همچنان‌که جسم نیازمند به تعادل است که به قول سعدی: چهار طبع مخالف سرکش چند روزی شوند... امروز نیز سخن از اوره و کلسترول خون و ویتامینهای مختلف است که گاهی کم یا زیاد می‌شود.

۲. به عبارت دیگر آنچه در بند «ب» گفته شد مربوط بود به روانشناسی و بیماریهای روانی، و این مطلب مربوط است به انسان‌شناسی و بیماریهای انسانی. انسان‌شناسی در قلمرو مذهب و فلسفه است نه در قلمرو علم.

یک نیاز مادی است و غریزه عامل اعلام و تحریک است. ولی انسان به حکم ظرفیت فوق‌العاده‌ای که دارد همواره عملاً در جستجوی چیزی است که خود را تسلیم او کند و او را حاکم مطلق وجود خویش بسازد و در او جذب شود و گم گردد، و لا اقل در انسان چنین استعدادی وجود دارد و برخی افراد چنین‌اند. دیگر خود را فراموش می‌کند و آن چیز را همیشه در یاد دارد و درست مثل این است که خودش او شده است و به جای آنکه او را برای خودش بخواهد، خودش را برای او می‌خواهد؛ به حسب ظاهر او را برای خودش می‌خواهد اما چنان شخصیتش در آن چیز حل شده و محو شده که او را گویی خودش می‌پندارد و او را به جای خودش محور عمل و فعالیت قرار می‌دهد، مثل آنگاه که آدمی پول پرست و یا زن پرست و یا جاه پرست و بالأخره دنیا پرست می‌شود که مصداق گفته علی علیه السلام است:

۳

عجبت للبخيل يستعجل الفقر الذي منه هرب، و يفوته الغني
الذي اياه طلب، فيعيش في الدنيا عيش الفقراء، و يحاسب
في الآخرة حساب الاغنياء.

انسان از خود، منش واقعی و شخصیت واقعی دارد که آن را باید باز یابد و این فرع بر مستقل نگه داشتن خویش از محو شدن و گم شدن در اشیاء دیگر است و به حکم اینکه:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی ...

و به حکم اینکه:

گر در طلب گوهر کانی کانی

ور در پی جستجوی جانی جانی

من فاش کنم حقیقت مطلب را

هر چیز که در جُستن آنی آنی

وقتی که هدف نهایی از طلب و جستجوی انسان چیزی شد خارج از وجود او، شخصیت واقعی و منش واقعی در آن چیز محو شده و حل شده و دیگر خودش نیست؛ مصداق قول شاعر می‌شود:

از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت

من را بگذاشت جستجوی تو گرفت

دیگر ز منش صبح نمی‌آید یاد

بوی تو گرفته بود و خوی تو گرفت

این است که آن چیز به صورت یک آفت برای انسان درمی‌آید،

آدمی شخصی می‌شود پول‌زده، زن‌زده، جاه‌زده، ماشین‌زده،

شغل‌زده، تجارت‌زده، میز‌زده، پست‌زده، کتاب‌زده، علم‌زده، هنر‌زده

و احیاناً دین‌زده. پس ریشه این آفت این است که انسان را از خودش

می‌گیرد و در خود آن چیز محو و حل می‌کند، مصداق قول خداست

که «و لا تکنوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم» و هم مصداق تعبیرات

دیگری است در قرآن که می‌فرماید: قل ان الخاسرین الذین خسروا

انفسهم. این آفت مستلزم خودفراموشی و خودفروشی و خودباختگی

به معنی صحیح کلمه باختن است (هر سه تعبیر از قرآن است).

ما در مقالات سیری در نهج البلاغه آنجا که درباره زهد بحث

کردیم گفتیم که زهد ریشه‌ای در آزادی دارد، شورشی است علیه

حکومت و تسلط اشیاء بر انسان و اسارت در برابر اشیاء، عصیان

است علیه بردگی مادیات. علی‌الیه در بیانات خود به این نکته

تصریح می‌کند و می‌رساند که او در پرتو زهد، شخصیت واقعی و

مستقل خویش را در برابر تسلط اشیاء بازیافته است، می‌فرماید:

الدنيا دار عمر لا دار مقر و الناس فيها رجلان: رجل باع فيها

نفسه فارتقاها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها.

از همه صریح‌تر و شیرین‌تر آنجاست که در نامه به عثمان بن

حنیف دنیا را مانند یک شخص مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

الیک عنی یا دنیا، فحبک علی غاریک، قد انسلت من مخالفک
و افلتت من حبائلک... فوالله لا اذل لک فتستذیننی و لا اسلس
لک فتقودیننی.

اینها صریح است به اینکه در قید دنیا بودن، استقلال در
شخصیت آدمی را می‌کوبد.

علی که غیرخدا هر چه باشد آن را شایسته اسارت خود در بند
او نمی‌داند حتی بهشت و جهنم را^۱، لهذا خدا را نه برای طمع در
بهشت و ترس از جهنم عبادت می‌کند بلکه به خاطر شایستگی او. در
عبادت علی طمع و ترس حکومت ندارد، فقط عشق حکومت دارد،
آنها عشق به کمال مطلق و جمال مطلق.

در فلسفه‌های اجتماعی امروز نیز روی بازیافتن شخصیت خود
از طریق آزادی از قید هر چیزی و عصیان علیه هر حکومتی (ظاهری
و معنوی) تکیه شده است، همچنان که در عرفان خودمان نیز. از نظر
برخی مکتبهای به اصطلاح اومانیستی، شخصیت انسان مساوی است
با آزادی و آزادی مساوی است با نفی تسلط هر چیز که مساوی است
با عصیان در مقابل همه چیز. ولی از نظر اسلام، وابستگی به هر چیز و
پرستش هر چیز و محوشدن در هر چیز یک بیماری است و یا یک
آسیب‌دیدگی و آفت‌زدگی است جز پرستش خدا و فنای در او شدن
که سلامت است و کمال، چرا؟

در مکتب اگزستانسیالیسم عصیان در مقابل همه چیز تجویز
می‌شود و بلکه به عقیده آنها عصیان مساوی است با هستی انسان
بماهو انسان. من عصیان می‌کنم پس هستم. انسان به هر درجه که
عصیان می‌کند هست و به هر درجه که تسلیم است و انقیاد است،
نیست و معدوم است. دکارت گفت که من می‌اندیشم پس هستم.

۱. و لهذا عبادتی که برای بهشت و جهنم نباشد و برای شکر باشد، عبادة الاحرار
می‌نامد. (حکمت ۲۳۷)

اگزستانسیالیستها گفتند که من عصیان می‌کنم پس هستم. البته اگر نظر به مقام اثبات باشد صرفاً تنوع در تعبیر است، ولی نظر به مقام ثبوت است یعنی دکارت هستی انسان را مساوی با اندیشیدن می‌داند و به هر اندازه که انسان بیندیشد هست و به هر اندازه که نیندیشد معدوم است. علیهذا در اومانیسم دکارت، انسان مساوی است با اندیشیدن و این یادآور شعر معروف مثنوی است: ای برادر تو همه اندیشه‌ای... و اگزستانسیالیستها نظرشان به این است که واقعاً هستی انسانی یعنی آزادی، و آزادی یعنی عصیان، و تسلیم یعنی اسارت، و اسارت یعنی مرگ و جمود.

علیهذا از نظر این مکتب، بندگی مطلقاً ضد آزادی و ضد عصیانگری است و از جمله بندگی خدا. آنها عصیان در برابر خدا را نیز کمال انسانی می‌دانند و اسلام برعکس، آزادی و عصیان در برابر همه چیز جز خدا را تجویز می‌کند و هرگونه وابستگی و انقیاد نسبت به هر چیزی را بیماری و آفت زندگی می‌داند جز وابستگی و انقیاد نسبت به حق را. چه تفاوتی میان حق و غیرحق هست؟

جواب این است که اولاً به سارتر و سایر اگزستانسیالیستها ایرادی صحیح گرفته‌اند که اصالت عصیان اگر توأم به یک تسلیم و انقیاد نباشد، هرج و مرج است. لزومی ندارد که تسلیم، تسلیم در مقابل شخص یا شیء باشد. بالاخره در مقابل یک قانون، یک سلسله اصول و لو اصول اگزستانسیالیستی باید تسلیم و وفادار بود. اگر هر وفاداری را محکوم کنیم خود اگزستانسیالیسم را نیز به عنوان یک فلسفه و یک راه نمی‌توانیم بپذیریم. به بیان جامعتر: هدف داشتن و راه معین برای آن هدف داشتن مساوی است با نوعی تسلیم و انقیاد نسبت به آن هدف و آن راه وصول، وگرنه هرج و مرج است. مثلاً اگزستانسیالیسم شخصیت انسان را مساوی با انتخاب و آزادی می‌داند. من به آن اندازه آزادم که عصیان می‌کنم و خودم انتخاب می‌کنم. آیا به عصیان و انتخاب باید مقید بود و یا نه، از قید عصیان و انتخاب هم باید آزاد بود؟ اگر تقید است، پس عنصر تسلیم وجود

دارد و این مکتب هم مانند اسلام نفی است و اثباتی، و اگر تقید نیست به انتخاب و عصیان، پس باز هم تسلیم است. نقطه مقابل انتخاب و عصیان این است که دیگری انتخاب کند و من کورکورانه تسلیم شوم و تمرد نکنم.

این گروه به همین جهت هر قیدی را در مذهب اگزیستانسیالیسم کفر می‌دانند، حتی تقید به راستی، امانت، عفاف، وفای به عهد و وعد. باید خود را از قید این مسائل آزاد سازند تا به معنی حقیقی عصیانگر باشند. طبعاً یکی از قیود عقل است. از قید عقل که عقاب است نیز باید آزاد باشند تا اگزیستانسیالیست واقعی باشند، مگر اینکه گفته شود کار به عکس است: اول از قید عقل آزاد شده‌اند، بعد اگزیستانسیالیست شده‌اند.

در این بزم ساغر به آن کس دهند

که داروی بیهوشی‌اش در دهند
و شاید به همین جهت است که مدعی هستند اصول کلی اخلاقی و ارزشهای قبلی وجود ندارد، هر کس در عمل خودش به کار خودش ارزش می‌دهد. رجوع شود به اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، مصطفی رحیمی، بحث و انهادگی.

ثانیاً در قید اشیاء بودن و پرستنده آنها بودن از آن نظر آفت است و بیماری است که انسان را فلج و معیوب و از خود غافل می‌کند، یعنی آدمی خود را همیشه فراموش می‌کند و شیء یا شخص دیگر را در یاد دارد و او را خودش می‌پندارد و تسلیم بلاشرط آن شیء است و به این جهت شخصیتش تعطیل و معیوب می‌شود. ولی در خدا محو شدن و فانی شدن انسان را شکوفا و زنده و شاداب می‌سازد.

اینجا ممکن است گفته شود چه فرقی هست میان خدا و غیرخدا که بندگی خدا مساوی است با آگاهی و باز یافتن خود، و چرا فانی در او شدن و تسلیم او شدن مساوی با نیستی و معدوم شدن و ضعیف شدن نیست ولی فانی در غیر او شدن مساوی است با معدوم شدن و ضعیف شدن.

جواب این است که در اینجا نکته‌ای بسیار دقیق عرفانی و قرآنی هست که تفاوت از همین جا آشکار می‌شود. اما از نظر عرفانی، به خاطر اینکه خدا را به عنوان یک شیء مغایر و مباین و منزه از منش واقعی نباید تصور کرد؛ او حقیقة الحقایق و من همه من هاست، رجوع به او رجوع به من واقعی است و سیر و سلوک عرفانی سیر در مراتب خود و بلکه سیر از ناخود به خود است. لهذا عرفا برخلاف فلاسفه «من» واقعی را عین او می‌دانند. (رجوع شود به گلشن راز در همین مبحث ص ۱۲۱۹) خدا مسیر و مقصد نهایی تکامل «من» است. در خدا فانی شدن درحقیقت به او زنده شدن است و حیات کاملتر پیدا کردن است. محوشدن انسان در خدا، محو جنبه‌های عدمی و تعینات انسان است از قبیل محو شدن قطره در دریا، ولی محو غیرخدا شدن مساوی است با نیستی به معنی محو واقعی؛ نظیر بخار شدن قطره و خاموش شدن نور است.

اما از نظر قرآنی، در قرآن چنین تعبیراتی نیامده است ولی قرآن نسیان خدا را برابر با نسیان خود می‌داند و متقابلاً یاد خدا بودن را ملازم با یاد واقعی خود بودن می‌داند. پس محوشدن در خدا عبارت است از فنای یک خود و زنده شدن خود دیگر و یا محو ناخود و پیدایش خود واقعی که تکامل است. این است که مولوی می‌گوید:

از جمادی مردم و نامی شدم

وز نما مردم ز حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

بار دیگر من بمیرم از بشر

پس بر آرم تا ملائک بال و پر

بار دیگر از ملک پسران شوم

از چه اندر وهم ناید آن شوم

۱. ایضاً ورقه‌های «یادداشت روح، خود واقعی و خود خیالی».

پس عدم گردم عدم چون ارغنون
 گویدم کانا الیه راجعون
 داستان «منطق الطیر» عطار و سیمرغ که مثال می آورد مبین این
 نکته است که سالک در آخرین نقطه سلوک می بیند همه چیز اوست
 یعنی او همه چیز است، می بیند او از خودش به خودش نزدیکتر بوده
 و همه جا قبل از اینکه خودش را ببیند او را می بیند.
 به طور کلی ذکر خدا و در یاد او بودن و غیر او را فراموش کردن،
 از نظری بازگشت به خود واقعی است و فراموش کردن خودهای
 خیالی و وهمی است.^۱

پس خلاصه اینکه اولاً فانی شدن در غیر از آن جهت محکوم
 است که انسان را فلج و بی ثمر می کند، و اگر فرضاً استثنائاً نوعی
 فانی شدن در غیر بود که موجب شکوفاشدن و پرثمر شدن انسان شد
 چه مانعی دارد؟ ثانیاً فانی شدن در خدا به معنی مستلاشی شدن
 شخصیت انسان از جنبه ثبوتی نیست بلکه به معنی...^۲

□

تزکیه نفس = اثر سختگیری های افراطی

مولوی:

چونکه نفس آشفته تر گردد از آن

که کنی بندش به زنجیر گران

مثل معروف: «سگ را هر قدر ببندی هارتر می شود و اسب

جابند سرکش تر».

□

۱. مولوی می گوید:

هست بیداری چو دریندان ما
 وز زیان و سود و از خوف زوال
 نی به سوی آسمان راه مفر
 دارد امسید و کند با او مقال

چون به حق بیدار نبود جان ما
 جان همه روز از لگدکوب خیال
 بی صفا می ماندش بی لطف و فر
 خفته آن باشد که او از هر خیال

۲. [در نسخه اصلی به همین صورت است].

تزکیهٔ نفس - معنی ترک خودپرستی -

تفاوت تعبیر قرآنی و تعبیر مزدایی

در ورقه‌های «آثار عشق و محبت» گفته‌ایم که خودپرستی به مفهومی که باید از بین برود یک امر وجودی نیست، یعنی نه این است که انسان باید علاقهٔ وجودی نسبت به خود را از بین ببرد تا از خودپرستی برهد. معنی ندارد که انسان سعی کند که خودش را دوست نداشته باشد و امکان هم ندارد سعی به این شکل نتیجه بدهد. معنی خودپرستی حصر علائق است به خود و به منافع که به وجود خود آدمی برمی‌گردد، آنهم به شکل یک علاقهٔ افراطی پرستش مانند. پس خودپرستی محدودیت افکار عملی و تمایلات و آرزوهاست. معنی ترک خودپرستی این است که انسان فقط خود را دوست نداشته باشد، فقط در بند خویش نباشد و برای منافع خود کار نکند، دیگران را هم دوست داشته باشد و برای مصالح آنها هم کار کند. راه ترک این خودپرستی مبارزه با علاقه به خود نیست، ایجاد علاقه به غیر است، ایجاد یک کانون دیگر در روح است. به هر نسبت که کانون دوم قویتر و نیرومندتر بشود، انسان بیشتر از خودپرستی می‌رهد و بیشتر خود را فراموش می‌کند، نیروی حیاتی او به سوی یک مرکز دیگر متوجه می‌شود. به عبارت دیگر، ترک خودپرستی عبارت است از پیدایش یک عشق و یک التهاب به حقیقتی غیر از خود فردی.

به عبارت دیگر: ترک خودپرستی یعنی تبدیل «من» به «ما» و اساساً چه تعبیر عالی است اینکه به جای اینکه مثلاً ترک آز و حرص و امثال اینها گفته شده باشد - آنچنانکه می‌گویند در آیین مزدایی ترک آز و دروج توصیه شده است - گفته شده ترک خود، و این تعبیر از قرآن اخذ شده که مسألهٔ نفس را طرح کرده است و کلمهٔ «خود» ترجمهٔ «نفس» است و تفاوت عظیم است میان تعبیر قرآنی و تعبیر مزدایی.



یادداشت تزکیه نفس

۱. تزکیه نفس در خود قرآن آمده است، پس قرآن وظیفه‌ای ایجاب می‌کند به این نام.
۲. اشتباه است اگر خیال کنیم مسأله توجه به نفس و مبارزه با هواهای نفس ریشه هندی دارد.
- آیات قرآن از قبیل «قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها» و آیه «أرأیت من اتخذ الهه هوا» و آیه «و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی» و آیات مشعر به نفس اماره، لوامه، مطمئننه، و آیات مربوط به قلب سلیم و یا قلوب خاشعه و یا قاسیه و غیره دلیل بر مدعاست.
۳. آلودگی نفس یعنی چه؟ مگر ممکن است نفس آلوده باشد یا بشود تا نیازمند به تطهیر و تزکیه باشد؟
۴. سه مطلب:
- آیا نفس ذاتاً شریر است؟
- آیا نفس ذاتاً بر عقل و فطرت علو و تسلط دارد؟
- به هر حال برای مبارزه با شرارت ذاتی یا عرضی و علو ذاتی یا عرضی نفس و بالأخره برای اصلاح نفس چه راهی باید پیش گرفت؟
- راه سنت و استبداد و سختگیری یا راه ملایمت و آزادی و دموکراسی و یا راه وسط میان ایندو، همان‌طور که در هر حکومت صالحه باید باشد؟ رجوع شود به آزادی فرد و قدرت دولت.
۵. دو عقیده قدیم هندی و بودایی و جدید اروپایی برای اصلاح نفس به اندازه هیئت بظلمیوس و هیئت کپرنیک با هم اختلاف دارند یعنی یک دور صد و هشتاد درجه است.
۶. در عصر جدید به موضوع بیماری روان، خواه به شکل عصبی و یا مستقل از بیماری عصبی توجه زیادی شده است.
۷. علمای جدید که برای اصلاح نفس به اصطلاح دموکراسی را پیشنهاد می‌کنند، برای جوانان امروز، هم فال است و هم تماشا، هم شهوترانی است و هم اخلاق. چه از این بهتر؟
۸. دموکراسی غیر از هرج و مرج است. اخلاق جنسی جدید

عملاً آشفتنگی و بی‌نظمی زیادی به وجود آورد. در اطلاعات ۴۷/۹/۶ آمار عجیبی نشان می‌دهد از زناهای به عنفی که در آمریکا اخیراً صورت می‌گیرد.

□

۹. مسأله بدبین بودن به نفس در اسلام هست. آیه کریمه قرآن: «و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی» که مشعر به نوعی بدبینی به نفس است، ایضاً «المؤمن لا یسی و لا یصبح الا و نفسه ظنون عنده»، ایضاً «اعدی عدوک نفسک التي بین جنیک»، ایضاً «سولت لی نفسی» و امثال اینها هست. چرا و به چه جهت باید به نفس بدبین بود؟ عرفای ما گاهی گفته‌اند:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب

دو انسدرز فرمود بر روی آب

یکی اینکه در نفس خوشبین مباش

دگر اینکه در خلق بدبین مباش

مولوی می‌گوید:

نفست از درهاست او کی مرده است

از غم بی‌آلتی افسرده است

لزوم بدبینی برای چه؟ آیا واقعاً نفس دشمن است و سوءنیت

دارد و به عبارت دیگر شریر بالذات است یا علت دیگر دارد؟

به عقیده ما علت این بدبینی دو چیز است:

الف. انسان طبعاً خودخواه است، قهراً هرچه از ناحیه خود است دوست می‌دارد و به عین‌الرضا می‌نگرد. طبعاً انسان با عینک خوشبینی به خود و آنچه از ناحیه خود است می‌نگرد. یک بدبینی اخلاقی و درواقع یک واقع‌بینی در مقابل آن خوشبینی، تعادل به وجود می‌آورد.

و عین‌الرضا عن کل عیب کلیلة

کما ان عین‌السخط تبدی المساویا

پس این بدبینی ضرورت دارد. واقعاً انسان عیب خود را

راز لزوم
بدبینی که
مسنجر به
واقع‌بینی
می‌شود

نمی بیند، مویی را در چشم دیگران می بیند و خاری را در چشم خود نمی بیند.

ب. عظمت و پیچیدگی دستگاہ روانی، اعم از پیچیدگی طبیعی و یا پیچیدگی عارضی که در نتیجهٔ عقده‌ها پدید می آید. از این جهت، قدرت علمی و تشخیص نیرومندی لازم است که انسان خیر را از شر، سود را از زیان تفکیک کند. سعدی می گوید:

دشمن به دشمن آن نپسندد که بی خرد

با نفس خود کند به مراد و هوای خویش

از دست دیگران چه شکایت کند کسی

سیلی به دست خویش زده بر قفای خویش

دزد از جفای شحنه چه فریاد می کند

گو گردنت نمی زند الا جفای خویش

گر هر دو دیده هیچ نبیند به اتفاق

بہتر ز دیده‌ای که نبیند خطای خویش

و در حقیقت منشأش جهل آدمی است. نفس انسان از این لحاظ

مانند کودکی است که نیازمند به حمایت و هدایت و سرپرستی است.

کودک حیوان چندان نیازی به حمایت و هدایت ندارد، برخلاف

کودک انسان. نفس انسان نیز برخلاف نفس حیوان که به زنجیر غریزه

کشیده شده است، آزاد است و جاهل و گمراه در ذات خود و باید

تحت هدایت عقل و دین و تعلیم و تربیت راه خود را بیابد و طی کند.

علی‌هذا از جهالت و رفتار جاهلانۀ نفس و از اینکه در ذات خود

غریزاً به راه صلاح مجبور نیست بلکه باید تحت حکم عقل درآید و

از طرفی آزاد است که سرخود و جاهلانه و مستقل از مربی خود کار

کند باید برحذر بود و از این جهالت ترسید و باید از این جهت بدبین

بود.

ج. علت سوم بدبینی این است که نفس در شرایط خاصی از

قبیل ارضاء زیاد و یا محرومیت، طاغی و سرکش و «امارة بالسوء»

می شود. این همان وقت است که یا در اثر محرومیت عقده پیدا

دشمن به
دشمن آن
نپسندد که
بی خرد...

نفس انسان
مانند کودک
انسان، پیش از
حیوان که به
زنجیر غرائز
کشیده شده
است نیازمند
به رهبری است

می‌شود و یا در اثر تبعیت از او دیوانه می‌گردد، و البته به نفس در این حالت که قطعاً وضع غیرعادی دارد واقعاً باید بدبین بود چون در این وقت فقط عامل شر است و از او جز شر بر نمی‌خیزد.

مخصوصاً این نوع بدبینی از آن جهت است که در نفس در اثر پیدایش عقده‌ها و یا در اثر خودخواهی ذاتی و طبیعی (عامل الف) حقایق گاهی قلب می‌گردد. نمود غیر از بود است. حالات روانی در حالی ظهور می‌کنند که ماسک مخصوص به چهره می‌زنند و ماهیت خود را مخفی نگه می‌دارند. (رجوع شود به روانکاوی خواجه‌نوری) شیخ انصاری می‌گوید: انسان گاهی گریه می‌کند و خود می‌پندارد که برای خدا می‌گرید و حال آنکه برای دنیا گریه می‌کند.

این جهات، یعنی خودخواهی طبیعی و حب به ذات که منشأ حب به آثار ذات است، دیگر فقدان هدایت غریزی نفس و جهالت ذاتی او و نیازمندی به هدایت تشریحی و تربیتی، دیگر نفاق با خود که ظهور غیر از بطون است، سبب می‌شود که انسان واقعاً به نوعی بدبینی به نفس خود نگه کند، او را مانند نوکر یا کلفت یا خدمتکار نامطمئنی فرض کند که اندک غفلت سبب می‌شود که دزدی یا هیزی یا خیانت کند. مسأله مشارطه و مراقبه و محاسبه و معاقبه ناشی از اصل بدبینی است.

گفتیم که یکی از حالات نفس که منشأ بدبینی به اوست نفاق و دورویی با خود است. در اینجا مثلی معروف است و آن اینکه: فلانی آب نمی‌بیند و اگر نه شناگر ماهری است. نفس انسان در وقتی که دسترسی و قدرت و امکان ندارد، نوعی تظاهرات دارد که خود انسان دربارهٔ خودش به اشتباه می‌افتد ولی بعد که آب دید و امکاناتش به دست آمد، خود را طوری نشان می‌دهد که قبلاً هیچ تصور نمی‌رفت. چه خوب می‌گوید مولوی:

نفست از درهاست او کی مرده است

از غم بی آلتی افسرده است^۱
و چه مثل عالی است مثل مرحوم آقا میرزا علی آقا قاضی که
رذائل ته نشین شده در نفس را تشبیه می کرده به فضولات و لایه ها که
در حوض ته نشین می شود، به محض تاییدن آفتاب یک وقت می بیند
یک سیب زمینی منتفخ از قعر حوض بالا آمد و یا به وسیله برهم زدن
آب، لجنها با عفونت غیر قابل تحملی بروز می کنند.

با دو وسیله می توان باطن ناپیدای نفس را کشف کرد: یکی
دسترسی به نعمتها و امکانات هواپرستی، دیگر موجبات خشم و
عصبانیت و آنجا که لطمه به حیثیت و شخصیت و خودی وارد
می شود. در این وقت نیز باطن نفس ظهور می کند و در این وقت است
که مانند حوضی که با یک چوب ته آن را بهم بزنند عفونت و رنگ
تیره اش ظاهر می گردد که هم چشم را اذیت می کند و هم شامه را؛
همچنان که تابش آفتاب بر روی آب و آمدن آب سبک به سطح، سبب
می شود که مثلاً سیب زمینی منتفخ و یا خزه ها به روی آب بیایند.
مثلی است برای تغییر حالت نفس در نعمتها^۲.

مکائد نفس

قدما معتقد بودند به مکائد نفس یعنی حيله گریهای نفس. ریشه
این حيله گریها همان حالت دورویی و نفاق با خود است، این است
که معتقد بودند اخلاص کار مشکلی است و تشخیص مشکل است.
متصوفه گرفتار عشق جنسی هستند و آن را به حساب عشق الهی
می گذارند. به قول سعدی:

چرا طفل یکروزه هوشش نبرد

که در صنع دیدن چه بالغ چه خرد

۱. و نیز خوب می گوید آنجا که می گوید: میلهها همچون سگان خفته اند... مثنوی، ص

۴۴۵. رجوع شود به ورقه «تزکیه نفس، میلههای خفته».

۲. در ورقه های «یادداشت عالم پس از مرگ» و ورقه های «اخلاق اسلامی» گفته ایم

که انسان سه چهره دارد: ظاهر، باطن، باطن باطن. و گفته ایم باطن از ظاهر مخفی

است، و باطن باطن از باطن. و گفته ایم به وسیله سه چیز می توان باطن باطن را

کشف کرد: رؤیا، مطامع قوی یا خدشه به خودخواهی، سوم اشراف نفوس کامله.

مردی سی سال در صف اول جماعت نماز می خواند. یک روز آمد دید جایش را دیگری گرفته. فوق العاده عصبانی شد که چرا جایش را گرفته اند و در واقع به شخصیتش احترام نگذاشته اند. خودش از همین عصبانیت فهمید که آن پست را می پرستیده است، تمام نمازها را قضا کرد.

در حدیث است که اگر دیدید در خلوت حال ندارید ولی در جلوت دارید، بدانید اخلاص ندارید. بسیاری از «حال»هاست که مصنوعی و تقلبی و از مکائد نفس اماره است.

□

تزکیه نفس

وجود انسان مانند دریایی است طوفان خیز. رجوع شود به دفتر

۸۹، ص ۶۵.

□

تزکیه نفس - نفس اماره - لزوم حکومت عاقله

مولوی: نفس را هفتصد سر است...

افلاطون مثلی عالی از هیولایی صد سر در صورت انسان آورده که قابل نقل و استناد است. کتاب آزادی و حیثیت انسانی، صفحات ۱۹۰-۱۹۱.

□

تزکیه نفس فلسفی و تزکیه نفس عرفانی

در کشکول شیخ بهایی، چاپ شرکت طبع و نشر قم، صفحه ۱۲۹ اشعار ذیل را تحت عنوان «للشیخ ابی علی بن سینا و یقال انه لابی علی بن مسکویه» نقل می کند:

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد

نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد

وگر به آب ریاضت برآوری غسلی
 همه کدورت دل را صفا توانی کرد
 ز منزلات هوس گربرون نهی قدمی
 نزول در حرم کبریا توانی کرد
 وگر ز هستی خود بگذری یقین می‌دان
 که عرش و فرش و فلک زیر پا توانی کرد
 ولیک این عمل رهروان چالاک است
 تو نازنین جهانی کجا توانی کرد
 نه دست و پای امل را فرو توانی بست
 نه رنگ و بوی جهان را رها توانی کرد
 چو بوعلی پیر از خلق و گوشه‌ای بگزین
 مگر که خوی دل از خلق واتوانی کرد
 آنگاه اشعار معروف حافظ را نقل می‌کند:
 به سرّ جام‌جم آنگه نظر توانی کرد
 که خاک میکده کحل بصر توانی کرد
 گدایی در میخانه طرفه اکسیری است
 گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد
 به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی
 که سودها کنی ار این سفر توانی کرد
 تو کز سرای حقیقت نمی‌روی بیرون
 کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد
 جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
 غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
 این دو قطعه تفاوت دو دید «فیلسوف = اخلاقی» و «عارف» را
 بیان می‌کند. بعید نیست که حافظ در این غزل ناظر به بوعلی است و
 نظر او را تلویحاً انتقاد می‌کند که جز از راه دستگیری مرشد
 امکان پذیر نیست.

□

تزکیه نفس و احتیاج به مربی و مرشد در نزد صوفیه یا احتیاج به روانپزشک

عطف به آنچه در دفتر ۸۹ فصل «تزکیه نفس» گفتیم که یکی از علل عدم موفقیت در تزکیه نفس این است که تعلیم اخلاقی در میان ما به صورت تعلیم و تدریس وجود دارد ولی به صورت علاج و پزشکی وجود ندارد و گفتیم که تنها در میان متصوفه احتیاج به مرشد و مربی رسمیت یافته. برای عقیده صوفیه در این باب رجوع شود به رساله ولایت نامه ملاسلطان، صفحه ۲۴۱ - ۲۵۸.

ایضاً رجوع شود به بستان السیاحه ملا زین العابدین شیروانی که به یک واسطه از مشایخ ملاسلطانعلی است.

در صفحه ۲۶۱ ولایت نامه، موضوع احتیاج به شیخ و معلم را به قضیه موسی و شعیب در ابتدا تأیید می کند که:
شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمت شعیب کند
و در آخر کار که مقتدا و صاحب تورات بود مأمور شد که از خضر
علم لدنی تعلیم بگیرد، و جمله ای از دعای امام سجاد نقل می کند که:
و وقتی لطاعة من سددنی و متابعة من ارشدنی.

حافظ می گوید: قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن...

مولوی می گوید: هر که او بی مرشدی در راه شد...

دیگری گوید:

بی پیر مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی

دیگری گوید:

بسه کوی عشق منه بی دلیل راه قدم

که گم شد آن که در این ره به رهبری نرسید

دیگری:

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه

قطع این مرحله با سرغ سلیمان کردم

رجوع شود به ورقه های «ولایت و اخذ اجازه از مرشد».

رجوع شود به جلد ۵ محجة البيضاء، کتاب ریاضة النفس.

□

تزکیة نفس

رجوع شود به ورقه‌های «حجاب»، بحثی که با فروید و راسل شده است راجع به اینکه بهترین راه اصلاح اخلاق ارضاء مطلق تمایلات و برداشتن همه قیود اجتماعی در این زمینه است.

□

تزکیه و جهاد نفس = مدارک و منابع

۱. عقاید بودایی و هندی راجع به ریاضت و تزکیة نفس - یادداشتهای «تاریخ الفلسفة من اقدم عصورها» در دفتر شماره...
۲. ایضاً سایر کتب تاریخ فلسفه
۳. ایضاً کتاب ادیان شرق و فکر غرب رادا کریشنان، ترجمه دکتر

شفق

۴. کتاب ادیان و مکتبهای فلسفی هند، تألیف داریوش شایگان
۵. سفینه البحار، ماده «ملک»، ص ۵۵۰
۶. وسائل الشیعه، جلد ۲، صفحه ۴۳۹
۷. بحار، جلد «اخلاق»، باب ۸ و باب ۵۰
۸. وسائل، جلد ۲، ص ۴۴۷، باب وجوب غلبة العقل علی الشهوة و تحریم العکس
- وسائل، جلد ۲، ص ۴۵۰، باب استحباب ذم النفس و تأدیبها و مقتها
- وسائل، جلد ۲، ص ۴۵۸، باب وجوب انصاف الناس ولو من النفس
- وسائل، جلد ۲، ص ۴۵۸، باب استحباب اشتغال الانسان بعیب نفسه عن عیب الناس
- وسائل، جلد ۲، ص ۴۶۰، باب وجوب اصلاح النفس عند

میلها الی الشر

وسائل، جلد ۲، ص ۴۸۵، باب وجوب محاسبة النفس

۹. قصة الفلسفة اليونانية، ص ۱۳۷، الکلبیون

۱۰. به ماخذ عقاید مانوی نیز رجوع شود.

۱۱. ایضاً امیدهای نوراسل

□

تزکیه نفس

۱. قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها.

و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء.

۲. در قرآن کریم، هم تعبیر تزکیه نفس و هم تعبیر نفس امّاره آمده است. ظاهراً هر دو تعبیر از مختصات قرآن کریم است. تعبیر تزکیه می‌رساند که نفس انسان کدورتها و آلودگیهایی پیدا می‌کند که احتیاج به تزکیه و تطهیر دارد. اما تعبیر به نفس امّاره بالسوء می‌رساند که نفس، انسان را به بدی و شر وای می‌دارد. قرآن نمی‌گوید نفس داعیه بالسوء، زیرا می‌خواهد بفرماید که نفس امر و فرمان می‌دهد و چنانکه می‌دانیم امر و فرمان در جایی صادق است که علوّ و تسلطی در کار باشد. بعلاوه صیغه مبالغه به کار رفته است که شدت قدرت و استبداد و دیکتاتوری را می‌رساند.

اینجا سه پرسش پیش می‌آید:

یکی اینکه چگونه است که نفس به بدی فرمان می‌دهد؟ آیا نفس ذاتاً شریر است و جز شر چیزی نمی‌خواهد و یا اینکه ذاتاً این‌طور نیست بلکه در حالت خاص و به علل خاصی این‌طور می‌شود و می‌توان کاری کرد که فرمان بدی ندهد؟

دیگر اینکه چگونه است که نفس، علوّ و تسلط پیدا می‌کند و زمام را به دست می‌گیرد؟ آیا ذاتاً مسلط بر انسان آفریده شده است یا نه، به علل خاصی طغیان می‌کند و زمام قدرت را به دست می‌گیرد و با دیکتاتوری تمام حکم می‌راند؟

و ثالثاً چه آنکه نفس را ذاتاً شریر بدانیم و چه بالعرض و خواه آنکه ذاتاً مسلط باشد یا به علل خاصی زمام را به دست بگیرد، از نظر تربیت سعادت‌مندان چه راهی باید پیش گرفت؟ آیا باید به نام لزوم پرورش استعدادهای طبیعی جلو نفس را باز گذاشت، یا باید مطلقاً آن را طرد کرد، یا راه وسطی در کار است؟ اول، راه طرفداران آزادی اخلاقی خصوصاً اخلاق جنسی است مثل فروید و راسل، دوم راه ریاضت‌کشان است و سوم راه اسلام است.

اما پرسش اول، اگر فرض کنیم که نفس ذاتاً شریر است، قهراً وظیفه انسان از نظر کسب سعادت این خواهد بود که نفس را بکشد، آن را به اصطلاح اعدام کند و یا لااقل با او مانند یک دشمن محکوم، مانند یک برده‌ای که از دشمن گرفته می‌شود، مانند مجرمی که به حبس و اعمال شاقه محکوم می‌شود و در اردوگاههای کار اجباری از او بهره‌برداری می‌شود رفتار کند. این عقیده‌ای است که در حکمت و فلسفه هندی و مانوی و کلبی یونانی و برخی از رشته‌های فلسفی اروپای جدید مثل فلسفه شوپنهاور دیده می‌شود.

عقایدی که براساس زجر و شکنجه نفس و ریاضتهای شاقه پیدا شده غالباً از همین فکر سرچشمه می‌گیرد، یعنی هدف کشتن و معدوم کردن و لااقل اسیر و برده و محکوم کردن (نه مانند محکومیت رعایا نسبت به حکومت بلکه مانند محکوم بودن زوری دشمن به حال اسارت) وجود مزاحم است. وظیفه انسان را در خلقت این دانسته‌اند که با این مزاحم بجنگد و آن را بکشد. اگر او را کشت و یا اسیر کرد زهی سعادت، و اگر به دست او اسیر و گرفتار شد بدآ به حالش. پس مسأله مسأله یک جنگ صلح‌ناپذیر است و تزی همزیستی مسالمت‌آمیز در آن محکوم است و مانند دو جبهه و دو اردوی کمونیسم و امپریالیسم است که طبق عقایدچینی‌های امروز آشتی‌ناپذیرند.

و اما اگر نفس را شریر بالذات ندانستیم بلکه گفتیم که نفس در حالات خاص و تحت تأثیر علل خاص است که فرمان شرارت

می‌دهد، نفس شریر و گناهکار بالفطره نیست، وظیفه بشر غیر آن چیزی است که در بالا گفته شد؛ راه نجات، مراقبت و اصلاح و تربیت نفس است نه کشتن آن^۱ (فرضاً کشتن ممکن باشد).

آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود اصلاح و تزکیه و تهذیب نفس است نه کشتن آن. قرآن همان‌طور که تعبیر نفس امّاره دارد، تعبیر به نفس لوّامه و مطمئنّه نیز دارد. این خود می‌رساند که نفس انسان ممکن است امّارة بالسوء باشد، ممکن هم [هست] لوّامه و مطمئنّه باشد. به رسول اکرم منسوب است که فرمود: شیطان‌ی اسلم پیدی. بعلاوه تعلیمات اسلام هرگز براساس زجر نفس و ریاضت‌های شاقه نیست. در اسلام تعبیر جهاد نفس آمده است، اما جهاد معنی قتل نمی‌دهد. جهاد، کوشش و مبارزه است. از متن اسلام هرگز نمی‌توان این مطلب را استفاده کرد که مخالفت با خواسته‌های نفس از آن جهت که خواسته نفس است لازم است. هر جا که باید با خواسته نفس مخالفت کرد جایی است که علت خاصی، فردی یا اجتماعی، ایجاب کرده است^۲.

یکی از مسائلی که قابل انکار نیست، این است که متصوفه و زاهد مآبان ما کم و بیش تحت تأثیر عقاید هندیان و مانویان و یونانیان کلبی واقع شده‌اند و فلسفه زجر نفس را اشاعه داده‌اند.

۱. بعداً خواهیم گفت که این اصلاح منحصر است به اینکه انسان به مرحله عالیتر و حیات عالیتر ارتقاء پیدا کند و در اینجا است که اماتة نفس به معنی عبور به مرحله عالیتر نه به معنی از حیات نفس کاستن و به مرحله پایین‌تر سقوط کردن صادق است. یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم. قد احیا عقله و اماتة نفسه.

مولوی بسیار خوب موضوع این موت را تشریح کرده است: از جمادی مردم و نامی شدم... اماتة نفس از نظر معارف اسلامی تکامل و صعود به حیات عالیتر و ترک حیات دانی‌تر است، اما ترک دانی حذف و اعدام آن نیست بلکه اشتداد و سلب جنبه‌های عدمی و نقصی است.

۲. همان‌طوری که در ورقه‌های «اخلاص» خواهیم گفت، هر جا که مجاهدت لازم است آنجا نفس را از لحاظ هدف و تصعید و متوجه بالا کردن باید ورزش و ریاضت داد.

کشتن نفس و نفس‌کشی یک تعبیر رایج و شایعی شده. ولی توجه دقیق در کلمات بزرگان می‌رساند که مقصود آنها از کشتن نفس شکنجه‌دادن و زجر دادن تا حدی که قوای نفس بکلی تحلیل برود نیست، بلکه مقصودشان موت نسبی است یعنی تکامل، همان‌طوری که مولوی مراتب موت و حیات را در اشعار معروف خود بیان می‌کند و می‌گوید:

از جمادی مردم و نامی شدم
از نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
بار دیگر من بمیرم از بشر
پس برآرم از ملائک بال و پر
بار دیگر از ملک پَران شوم
آنچه اندر وهم نباید آن شوم
پس عدم گردم عدم، چون ارغنون

گویدم کائا الیه راجعون
مولوی و امثال او همواره دم از عشق و حرکت می‌زنند، کمال را در پیمودن راه عشق می‌دانند نه در زجر و ریاضت. تصور آنها این نیست که سعادت در گرو کشتن یک وجود مزاحم است به نام نفس. سعادت را در سیر صعودی و طی اطوار وجود می‌دانند. از این‌رو میراندن نفس مفهوم عبور از عالم نفس به عالم جان را می‌دهد^۱. در کلمات امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است: قد اجیا عقله و امات نفسه.

۱. این‌گونه تزکیه و میراندن نفس مفهوم از میان بردن قوه‌ای را نمی‌دهد، بلکه مفهوم رفع مانع و برداشتن و آزاد شدن از قیود و پابندهای مادی از قبیل جاه و مقام و پول را می‌دهد، انسان حالت نیرویی را پیدا می‌کند که آزاد شده باشد (رجوع شود به ورقه «تزکیه نفس و ترک دنیایی که نیرو و آزادی است»). به عبارت دیگر مربوط است به عرضه داشتن هدفهای بالاتر و متوجه کردن نفس به هدفهای عالیتر که نامش تقرب و قصد قربت و اخلاص الله است.

همچنین وارد شده: «موتوا قبل ان تموتوا» و همچنین: اخرجوا من الدنيا قلوبكم من قبل ان تخرج منها ابدانكم.

اما پرسش دوم که چگونه می شود نفس استعلا و تسلط پیدا می کند؟

جواب این پرسش از بحثهای آینده روشن خواهد شد که نفس بالذات علو و تسلط ندارد، به واسطه سوء رفتار با آن طاغی و مسلط می گردد.

پس از آنکه قبول کردیم که نفس قابل اصلاح است، این بحث پیش می آید که چه عواملی سبب انحراف و شرارت نفس می گردند و چه عواملی سبب اصلاح و تزکیه آن می شوند؟

قدمای اخلاقیون بیشتر توجهشان به این بود که آزاد گذاشتن نفس و میدان دادن به آن سبب فساد و انحراف و هم سبب تسلط آن بر انسان می گردد. آنها برای اینکه نفس فرمان شرارت ندهد و تسلط پیدا نکند، همواره به ضعیف نگه داشتن نفس توصیه می کردند.

نظریه اصلاح
نفس به واسطه
ضعیف نگه-
داشتن

ولی امروز عقیده دیگری در اخلاق و تزکیه و اصلاح نفس پیدا شده است که به نظر آشنایان به اخلاق قدیم خیلی غریب می آید و آن اینکه راه اصلاح نفس و مطیع و آرام نگه داشتن آن، آزادی دادن به آن است.

نظریه آزادی
دادن به آن

اختلاف و تباین آن نظر با نظر اولی همان قدر است که عقیده کپرنیک با عقیده بطلمیوس در هیئت و عقیده فلاسفه با عقیده سوفسطائیان درباره حقایق اشیاء اختلاف داشت، یعنی درست در نقطه مقابل هم قرار دارند و به اصطلاح باید گفت نظر علمای اخلاق جدید نسبت به عقیده علمای اخلاق قدیم یک گردش ۱۸۰ درجه کرده است.

به عقیده علمای جدید همان طوری که در اداره و مدیریت اجتماع بهترین راه، دموکراسی و آزادی دادن است نه فشار و اختناق و استبداد و ضعیف نگه داشتن، در اخلاق و رفتار انسان با غرائز و تمایلات نفسانی نیز دموکراسی را باید رعایت کرد و این خود بهترین

وسیله آرام نگه داشتن غرائز و حکومت بر آنها و اطاعت آنها از فرمان عقل است. به عقیده علمای قدیم ارضاء و اشباع و تسلیم شدن به خواسته های نفس است که آن را طاغی و یاغی و اماره بالسوء می کند و اما به عقیده این دسته از علمای جدید، محرومیت و بی نصیب ماندن است که تشکیل عقده ها می دهد و بی اختیار آرامش روح را بهم می زند و هماهنگی قوا و تمایلات روحی را از میان می برد. آنها می گویند اعتنا نکن و تحقیر کن تا سر جای خود بنشیند، زیرا اگر به گرد رو دادی با کفش روی فرش می نشیند، و اینها می گویند آزادش بگذار تا آرام بگیرد.

امروز این فکر جدید زیاد باد داده می شود، زیرا چه از این بهتر که [انسان] خود را در اختیار دل و دل را در اختیار هوا و هوس بگذارد و این خود عین اخلاق و یا لااقل وسیله تهذیب نفس و اصلاح اخلاق باشد، همان طوری که برخی از متصوفه به بهانه مقدمه عشق پاک تسلیم عشقهای به اصطلاح مجازی می شدند. این دیگر هم فال است و هم تماشا، هم هوسرانی است و هم اخلاق.

برتراند راسل از کسانی است که طرفدار این آزادی است و معتقد است که مخصوصاً در امور جنسی و اخلاق جنسی قیود و محدودیتهای بی موردی وضع شده است و راه اصلاح اخلاق این است که این قیود برداشته شود. وی این گونه اخلاق را اخلاق تابو که مبتنی بر ترس و وحشت بیجایی است می داند.

۳. خلاصه و فشرده مطلب چنین می شود:

الف. آیا اسلام طرفدار جلوگیری از رشد استعدادهاست و آیا اسلام که نفس را اماره بالسوء و تزکیه آن را لازم می شمارد، از آن نظر است که طبیعت نفسانی بشر را شریر بالذات می داند؟ یعنی آیا فلسفه نظری اسلام مبتنی بر شرارت ذاتی طبیعت بشر است و قهراً فلسفه عملی آن براساس مبارزه و تحت فشار شدید قراردادادن و ضعیف کردن و حبس کردن و زجر دادن است یا نه؟ بلکه نفس را در حالات خاصی (همچنان که روان شناسی جدید نیز می گوید) منشأ

شرارت می‌داند^۱ و قهراً نفس را قابل اصلاح می‌داند نه شایسته قتل و اماته و حبس و زجر؟ البته به عقیده ما اسلام طرفدار نظر دوم است.

ب. معنی میراندن نفس که احیاناً در بعضی تعبیرات اسلامی آمده، یکی از دو مطلب است: یکی جلو طغیان نفس را گرفتن، یعنی نفس امّاره را میراندن و نه نفس مطلق را و به عبارت دیگر رام کردن نفس و به فطرت سوق دادن آن. معنی دیگر، آن چیزی است که در صفحه [۱۴۱] تحت شماره «ی» خواهد آمد.

ج. راه این نوع میراندن و آرام کردن از نظر اسلام به این است که در مواقعی با آن مخالفت شود و در مواقعی ارضاء و اشباع شود، یعنی در حدود طبیعی ارضاء شود و در خارج از حدود طبیعی با آن مخالفت شود. اسلام نه فلسفه مبارزه با طبیعت را در حدود اقتضای طبیعی می‌پذیرد و نه موافقت با آن را در حدود محرکات و مشوّقات بی‌منطق می‌پذیرد، و اسلام تدابیری به کار می‌برد که آن محرکات وجود پیدا نکند.

د. رشد طبیعی استعدادها تنها به طریقی که اسلام پیشنهاد می‌کند میسر است. اخلاق نو آزادانه امروز در زمینه اخلاق جنسی به جای آنکه موجب رشد استعدادها بشود، سبب آشفتگی و بی‌نظمی و انحراف استعدادها بالأخص استعداد عشقی می‌گردد.

ه. می‌گویند دموکراسی در اخلاق. ما هم طرفدار دموکراسی در اخلاق هستیم، طرفدار آزادی دادن به استعدادها هستیم، طرفدار این هستیم که استعداد جنسی فی حد ذاته استعداد پاک و شریفی است و باید پرورنده شود و بارور گردد. ولی دموکراسی در اخلاق غیر از هرج و مرج اخلاقی است، همان طوری که دموکراسی در سیاست نیز

۱. در ورقه‌های «اخلاق جنسی» نمره ۱۷ گفته‌ایم که مورد قبول همه است که ضمیر انسان مانند ترکیبات بدنی او اختلال‌پذیر است. لهذا انسان اغلب از ناحیه خود، بیش از دیگران آزار می‌بیند. چیزی که هست باید موجبات آن را کشف کرد، نباید گمان کرد که تنها محرومیت است که اختلال ایجاد می‌کند.

غیر از هرج و مرج است^۱. در سیاست سه نوع حکومت ممکن است: حکومت مستبدانه، هرج و مرج، دموکراسی. در اخلاق نیز چنین است. این مسأله انسان را به یاد مسأله آزادی فرد و قدرت دولت در فلسفه سیاسی می‌اندازد. آزادی افراد به جای خود، قدرت و استیلاي اجتماع و دولت قانونی نیز به جای خود، دموکراسی باید توأم با انضباط افراد و قدرت و تسلط اجتماع یا دولت که نماینده عموم است بوده باشد.

و. معلوم شد سعادت بشر از نظر اسلام در کشتن و اعدام یا حبس و شکنجه نفس نیست، در اصلاح و تهذیب نفس است. در ورقه‌های «اخلاق جنسی»، نمره ۱۷ به تفصیل گفته‌ایم که ضمیر انسان مانند ترکیبات بدنی اختلال پذیر است - رجوع شود.

ز. معلوم شد جنگ و ستیز عقل و نفس یک جنگ مسالمت‌ناپذیر نیست؛ همزیستی مسالمت‌آمیز ممکن است، بلکه برای هر دو طرف لازم و واجب است.

ح. ما می‌گوییم اخلاق جنسی با اخلاق اقتصادی که مربوط به غریزه تملک است و با اخلاق سیاسی که مربوط به غریزه قدرت و برتری طلبی است تفاوت نمی‌کند. همچنان‌که در آن دو نوع اخلاق کسی آزادی مطلق نمی‌گوید و تحریکات و تهییجات را جایز نمی‌شمارد، اصل قناعت به حد و حق خود را توصیه می‌کند و آن را مانع رشد این استعدادهای طبیعی نمی‌داند، در اخلاق جنسی نیز همین‌طور باید حکم کند. نمی‌دانیم چرا امثال فروید و راسل این گشاده‌دستی را تنها در زمینه اخلاق جنسی جایز می‌شمارند. آیا این نه از آن جهت است که تاراج دادن سرمایه اقتصادی و سیاسی ممکن نیست زیرا مدعی خصوصی دارد، دیگران به حمایت آن قیام می‌کنند، اما به تاراج دادن سرمایه اخلاق جنسی چندان حامی ندارد،

۱. رجوع شود به ورقه‌های «اخلاق جنسی»، آنجا که راسل در کتاب در تربیت خود عقاید سوسیالیستی خود را در این مسأله دخالت می‌دهد.

یعنی جنبهٔ اصالت فردی آن کمتر و جنبهٔ اصالت اجتماع آن قویتر است، یعنی بیش از آنکه به فرد تعلق داشته باشد به اجتماع تعلق دارد و از همین جهت حامی و مدعی خصوصی ندارد، مدعیان عمومی چندان اهمیت موضوع را درک نمی‌کنند.

ما در ورقه‌های «اخلاق جنسی»، نمرهٔ ۱۱ و ۱۲ گفتیم ما در اخلاق اقتصادی و سیاسی، یکسان معتقدیم که استعدادهای بشری در این زمینه‌ها باید پرورش یابد و مهمل گذاشته نشود. در عین حال معتقدیم که تحت نظم بسیار دقیقی باید اینها را پرورش داد، نباید با اینها بازی کرد و در اثر محرکات و مهیجیات آنها را به صورت یک عطش بی‌منطق روحی که پایان‌پذیر نیست درآورد. خود راسل اعتراف دارد در کتاب زناشویی و اخلاق که تقاضای جسمی با عطش روحی دوتاست و ما در ورقه‌های «اخلاق جنسی»، نمرهٔ ۱۹ گفته‌ایم که «پر دادن» به استعدادها غیر از پرورش استعدادهاست^۱. همچنین خود راسل در زناشویی و اخلاق اعتراف دارد که بوالهوسی غیر از عشق است.

ط. مطلب مهم دیگر این است که حضرات از قبیل ویل دورانت و راسل اعتراف کرده‌اند که ابتذال‌گشوندهٔ عشق است، عشق با دوری و دست‌نارسی ارتباط دارد. شاعر می‌گوید:

چندی گزیده یار ز من دوری افزوده شود سخت مرا شوری
آری، مجرّب است که در هر باب مشتاقی است مایهٔ مهجوری.
عکس مطلب هم صادق است: مهجوری است مایهٔ مشتاقی.

ی. مطلب دیگر اینکه مسألهٔ شخصیت مافوق تمایلات و احساسات را نباید فراموش کرد. آیا انسان در این جهان نباید هدفهای عالی و معنوی و ایده‌آلهای به اصطلاح اجتماعی داشته باشد؟ و آیا انسان اسیر احساسات عشقی یا پولی یا مقامی می‌تواند شخصیت عالی انسانی داشته باشد؟ خود راسل تسلیم شدن به هوا و

۱. رجوع شود به ورقه‌های «اخلاق جنسی»، نمرهٔ ۱۹، توضیح خوبی داده شده است.

هوس را مخالف شخصیت می‌داند. ما در ورقه‌های «اخلاق جنسی» گفتیم انسان نوعی از آزادی را که آزادی اخلاقی می‌نامیم یعنی آزادی از پول‌پرستی و زن‌پرستی و مقام‌پرستی که مرادف است با شخصیت اخلاقی داشتن و کمال مطلوب‌دار بودن باید برای خود حفظ کند. آیا فقط غریزه جنسی باید آزاها باشد و آیا منش و شخصیت واقعی اگر اسیر و زندانی احساساتی از نوع پول‌دوستی یا مقام‌دوستی یا زن‌پرستی بود مانعی ندارد؟ ما در ورقه‌های «اخلاق جنسی» گفته‌ایم که از نظر اسلام، انسان نباید هم و توجه خود را محدود کند به قدرت‌پرستی یا پول‌پرستی یا زن‌پرستی که یکی معبود نیچه و دیگری معبود مارکس و سومی معبود فروید است. بشر معبود خود را در مافوق خود مادی و فردی، در غیر عضلات بازو و شکم و پایین تر از شکم باید جستجو کند.

هـرگونه
پسرستشی از
قبیل زن‌پرستی
و پول‌پرستی و
قدرت‌پرستی
بسر ضد
شخصیت سالم
داشتن است.
رجوع شود به
ورقسه‌های
«تزکیه نفس،
انسان سالم»

یا. گفتیم اسلام طرفدار رشد استعدادهاست و گفتیم که میراندن نفس از نظر اسلام جنبه تعالی و عبور از مرحله‌ای به مرحله دیگر دارد یعنی تطور است، از قبیل تطور از جماد به نبات و از نبات به حیوان؛ آزاد شدن نیروها و استعدادهای عالی و ذخیره شده است. ترک دنیا ترک ترک آخرت است و ترک آخرت مساوی ترک دنیا نیست.

اکنون به این مناسبت باید فرق اخلاق و تربیت را بشناسیم. فرق اخلاق و تربیت در این است که اخلاق جنبه گذشت از خود دارد، به همین دلیل جنبه تقدس دارد. به همین دلیل، اخلاقی که امثال راسل پیشنهاد می‌کنند عقیم است. به همین جهت است که ویل دورانت، هم در مقدمه کتاب لذات فلسفه و هم در فصل «اخلاق» تصریح می‌کند که اخلاق نوین هنوز نتوانسته است برای خود پایگاه محکمی تهیه کند، و ما می‌گوییم هرگز هم نخواهد توانست. ما می‌گوییم که تنها مذهب است که قادر است خودی را به شکل موت نسبی و تطور از بشر بگیرد و او را به سوی تعالی بکشد، در عین اینکه استعدادهای مادی را به کار انداخته استعدادهای عالی وجود او را نیز احیا کند.

تنها مذهب قادر به این است که تربیت مقدس یعنی اخلاق ایجاد کند.
یب. عطف به نمره «ج» معلوم شد که اسلام نه اصل «جلوش را
بگیر تا طغیان نکند» را صدرصد می پذیرد و نه اصل «آزادش
بگذار» را.

یج. نوبت به بحثی طولانی می رسد که در دفتر ۸۹ تحت عنوان
«تزکیه نفس» ذکر کرده ایم و آن اینکه موجبات آلودگی و طغیان نفس
و اختلال ضمیر چیست و اسباب پاکیزه کردن و آرام کردن نفس و
تعادل ضمیر چیست؟

□

تزکیه نفس - حق بدن

صحیح بخاری، جلد ۷، صفحه ۴۰:

عبدالله بن عمرو بن العاص قال: قال رسول الله ﷺ: يا عبدالله
الم اخبر عنك انك تصوم النهار و تقوم الليل؟ قلت: بلى يا
رسول الله. قال: فلا تفعل، صم و افطر، و قم و نم، فان لجسدك
عليك حقاً و ان لعينك عليك حقاً و ان لزوجك عليك حقاً.

□

تزکیه نفس - روایات

رجوع شود به جلد ۱۵ بحار، جزء اخلاق، باب ۸: باب مراتب
النفس و عدم الاعتماد عليها و محاسبة النفس و مجاهدتها. ايضاً باب
۹، باب ترك الشهوات و الالهواء. ايضاً جلد ۱۵، جزء اخلاق، باب ۵۰:
باب من ملك نفسه عند الرغبة و الرهبة و الرضا و الغضب و الشهوة.
۱. سفینه، ماده نفس: عدة الداعی قال امیر المؤمنین علیه السلام:

واعلموا عباد الله ان المؤمن لا يمسی و لا یصبح الا و نفسه ظنون

عنده فلايزال زارياً عليها^۱ و مستزیداً لها، فكونوا كالسابقين
قبلکم و الماضين امامکم، قوّضوا من الدنيا تقويض الراحل و
طورها طى المنازل.

ايضاً سفينه، مادة نفس: قال رسول الله ﷺ:

من مقت^۲ نفسه دون مقت الناس آمنه الله من فزع يوم القيامة.

ايضاً سفينه، عن ابى الحسن عليه السلام:

ان رجلاً فى بنى اسرائيل عبد الله تعالى اربعين سنة ثم قرّب قرباناً
فلم يقبل منه، فقال لنفسه: و ما أتيت الا منك و ما الذنب الا
منك. فاوحى الله اليه: ذمك لنفسك افضل من عبادتك
اربعين سنة.

ايضاً سفينه، مادة نفس، الكاظمي:

اجعلوا لانفسكم حظاً من الدنيا باعطائها ما يشتهى من الحلال و
ما لا يثلم المروة و ما لا سرف فيه و استعينوا بذلك على
امور الدين فانه روى: ليس منا من ترك دنياه لدينه او ترك
دينه لديناه.

صحيح بخارى، جلد ۷، صفحه ۴۰:

عبدالله بن عمرو بن العاص قال: قال رسول الله ﷺ: يا عبدالله الم

۱. زرى عليه عمله: عاتبه او عابه عليه - المنجد
۲. مقت يمقت مقتاً الرجل: ابغضه اشد البغض.

اخبرك عنك انك تصوم النهار و تقوم الليل؟ قلت: بلى يا رسول الله. قال: فلا تفعل، صم وافطر و قم و نم فان لجسدك عليك حقاً و ان لعينك عليك حقاً و ان لزوجك عليك حقاً.

ايضاً سفينه، ماده نفس، الصادقى:

اتقوا الله و انظروا لانفسكم فان احق من نظر لها انتم.

٢. بحار، جلد ١٥، جزء اخلاق، باب ٥١: باب «من ملك نفسه عند الرغبة و الرهبة و الرضا و الغضب و الشهوة»:
امالى صدوق: عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال:

من ملك نفسه اذا رغب و اذا رهب و اذا اشتهى و اذا غضب و اذا رضى حرّم الله جسده على النار.

ايضاً خصال:

ذكر رجل المؤمن عند ابي عبد الله عليه السلام فقال: انما المؤمن الذى اذا سخط لم يخرج منه سخطه من الحق، و المؤمن [الذى] اذا رضى لم يدخله رضاه فى باطل، و المؤمن الذى اذا قدر لم يتعاط ما ليس له.

٣. نهج البلاغه، خطبة ٨٥:

عباد الله، انّ من أحبّ عباد الله اليه عبداً اعانه الله على نفسه فاستشعر الحزن و تجلبب الخوف فزهر مصباح الهدى فى قلبه و اعدّ القرى ليومه النازل به فقرب على نفسه البعيد و هوّن الشّديد، نظر فأبصر و ذكر فاستكثر و ارتوى من عذب فرات

سهلت له موارد فشر ب نهالاً و سلک سببلاً جدداً، قد خلع سراييل الشهوات و تخلى من الهموم الالهياً واحداً انفراد به، فخرج من صفة العمى و مشاركة اهل الهوى، و صار من مفاتيح ابواب الهدى و مغاليق ابواب الردى، قد ابصر طريقه و سلک سبيله و عرف مناره و قطع غماره و استمسك من العرى بأوثقها و من الحبال بأمتنها، فهو من اليقين على مثل ضوء الشمس، قد نصب نفسه لله سبحانه في أرفع الامور من اصدار كلّ وارد عليه و تصيير كلّ فرع الى أصله، مصباح ظلمات، كشاف عشوات، مفتاح مبهات، دقّاع معضلات، دليل فلوات، يقول فيفهم، و يسكت فيسلم، قد أخلص لله فاستخلصه، فهو من معادن دينه و أوتاد أرضه، قد ألزم نفسه العدل فكان أوّل عدله نقي الهوى عن نفسه، يصف الحقّ و يعمل به، لا يدع للخير غايةً الالهياً و لا مظنةً الالهياً قصدها، قد أمكن الكتاب من زمامه فهو قائده و امامه، يحلّ حيث حلّ ثقله و ينزل حيث كان منزله.

□

تزكيه و جهاد نفس - روايات

وسائل، جلد ٢، صفحه ٤٣٩:

الكافي عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله بعث سرية فلما رجعوا قال: مرحباً بقوم قضوا الجهاد الا صغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر. فقيل: يا رسول الله و ما الجهاد الاكبر؟ قال: جهاد النفس.

٢. ايضاً ص ٤٣٩ الكافي: قال ابو عبد الله عليه السلام:

احمل نفسك لنفسك، فان لم تفعل لم يحملك غيرك.

٣. ايضاً ص ٤٣٩ الكافي:

قال ابو عبد الله عليه السلام لرجل: انك قد جعلت طيبب نفسك و بين
لك الداء و عرفت آية الصحة و دلت على الدواء، فانظر كيف
قيامك على نفسك.

٤. ايضاً ص ٤٣٩ الفقيه [من لا يحضره الفقيه]: و من الفاظ
رسول الله صلى الله عليه وآله: الشديد من غلب نفسه.
٥. ايضاً ص ٤٣٩ الفقيه: عن المفضل بن عمر قال الصادق جعفر
بن محمد عليه السلام:

من لم يكن له واعظ من قلبه و زاجر من نفسه و لم يكن له قرين
مرشد استمكن عدوه من عنقه.

٦. ايضاً ص ٤٣٩ المجازات النبوية: عنه صلى الله عليه وآله انه قال: المجاهد من
جاهد نفسه.
٧. ايضاً ص ٤٤٧ فى العلل:

عن عبد الله بن سنان قال: سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام
فقلت: الملائكة افضل ام بنو آدم؟ فقال: قال امير المؤمنين عليه السلام: ان
الله ركب فى الملائكة عقلاً بلا شهوة و ركب فى البهائم شهوة
بلا عقل و ركب فى بنى آدم كليهما، فمن غلب عقله شهوته فهو
خير من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم.

٨. ايضاً حكمت ٣٥١ نهج البلاغة:

يا اسرى الرغبة أقصروا، فان المعرج على الدنيا لا يروعه منها الا
صريف انياب الحدثان. ايها الناس، تولوا من انفسكم تأديبها و
اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها.

۹. نهج البلاغه حکمت ۷۰:

من نصب نفسه للناس اماماً فعليہ ان يبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره... و معلم نفسه و مؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم.

۱۰. وسائل، جلد ۲، ص ۴۵۸، النبوی: ... کفی بالمرء شغلاً بنفسه عن الناس.

۱۱. وسائل، جلد ۲، ص ۴۵۸، النبوی: طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب المؤمنين.

۱۲. وسائل، جلد ۲، ص ۴۶۰:

عن أبي خديجة قال: دخلت على أبي الحسن عليه السلام فقال لي: ان الله تبارك و تعالى ايد المؤمن بروح منه تحضره في كل وقت يحسن فيه و يتقى، و تغيب عنه في كل وقت يذنب فيه و يعتدى، فهي معه تهتز سروراً عند احسانه و تسيخ في الثرى عند اسائه، فتعاهدوا عباد الله نعمه باصلاحكم انفسكم تزددوا يقيناً و ترجوا نفيساً ثميناً، رحم الله امرءاً هم بخير فعله او هم بشر فارتدع عنه. ثم قال عليه السلام: نحن نزيد الروح بالطاعة لله والعمل له.

۱۳. نهج البلاغه خطبة ۸۹:

... زنوا انفسكم من قبل ان توزنوا و حاسبوها من قبل ان تحاسبوا.

۱۴. سفينة البحار، مادة نفس، الرضوى عليه السلام:

سألني رجل عما يجتمع خير الدنيا والاخرة، فقلت: خالف نفسك.

۱۵. سفینه، ماده ملك، عن الصادق عليه السلام قال:

من ملك نفسه اذا رغب و اذا رهب و اذا اشتهى و اذا غضب و
اذا رضى، حرّم الله جسده على النار.

سفینه، ماده ملك، عن ابى جعفر عليه السلام:

انما المؤمن الذى اذا رضى لم يدخله رضاه فى اثم ولا باطل، و اذا
سخط لم يخرججه سخطه من قول الحق، والمؤمن الذى اذا قدر
لم يخرججه قدرته الى التعدى و الى ما ليس له بحق.

سفینه، قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

ثلاث خصال من كنّ فيه استكمل خصال الايمان: الذى اذا رضى
لم يدخله رضاه فى اثم ولا باطل، و اذا غضب لم يخرججه الغضب
من الحق، و اذا قدر لم يتعاط ما ليس له.

□

تزكية نفس - اخلاص

رجوع شود به ورقه هاى «اخلاص»، اينكه تزكية نفس اسلامى
بالا بردن هدفها يعنى اخلاص است.

□

تزكية نفس

رجوع شود به جلد ۱۶ بحار، جزء ۲، باب ۸، ص ۳۹: مراتب
النفس و عدم الاعتماد عليها و ما زيّنتها و ما زيّن لها و معنى الجهاد

الاکبر و محاسبة النفس و مجاهدتها و النهی عن ترک الملاذ و المطاعم.



راههای اصلاح اخلاق و تزکیه نفس

۱. عبادت و ذکر - دفتر ۸۹، ص ۳۰۵. ما لکم لا ترجون لله وقاراً...
۲. معاشر خوب داشتن
۳. روان پزشکی داشتن
۴. جهاد و مواجهه با مشکلات و خطر مرگ - دفتر ۸۹، ص ۳۰۹
۵. سختیها و مصائب و از آن جمله زندان
۶. عشق و محبت و ارادت - رجوع شود به ورقه‌های «آثار عشق و محبت».

۷. اصل تمرکز و فرار از تشتت قوای روحی از فکری و خیالی و از ارادی؛ شغل‌های زیاد، معاشرتهای زیاد و شرکت در همکاریهای زیاد، خواندن حوادث مختلف روزنامه، گوش دادن به رادیوها. شعر مولوی - دفتر ۸۹، ص ۳۲۱



تزکیه نفس - علل فساد اخلاق

۱. محیط و زمان فاسد
۲. معاشرتها و مجالستها - و مجالسه اهل الهوی منسأة للایمان
۳. محرومیت شدید و احساس غبن - در بسیاری از روحها
۴. ترف و نعمت و استفاده از لذت فراوان - ان الانسان لیطغی...
هما رضیعا لبان... ایضاً [دفتر] ۸۹ ذیل ص ۶۵
۵. کار زیاد، بیکاری - دفتر ۸۹ ص ۳۱۵، کافی جلد ۵، ص ۸۴ و

۸۵

۶. بی نظمی و عدم تقسیم وقت
۷. نفس عمل فاسد - لایستقیم ایمان عبد حق یستقیم قلبه
۸. بی مربی‌ای و بی طبیبی

۹. فقر و احتیاج - یا بنی استعد بالله من الفقر - دفتر ۸۹، ص ۸۳
مقدمتاً رابطه مسائل اخلاقی با مسائل اجتماعی. هرچند ما منکر
نسبیت اخلاق می‌باشیم اما رابطه را منکر نیستیم.
راجع به فقر و اخلاق، رجوع شود به کافی جلد ۵، کتاب
المعیشه، صفحه ۷۰ - ۱۰۰.

۱۰. عدم تمرکز خیال و تشتت فکر از راه تشتت شغلها،
خواندننها و گوش کردنها سبب لگدکوب شدن به خیال^۱ می‌گردد - دفتر
۸۹، ص ۳۲۱

۱۱. رجوع شود به ورقه «تربیت، عوامل سوء تربیت».

□

تزکیه نفس و ترک دنیایی که نیرو و آزادی است

تزکیه نفس اگر به صورت آزادی از قیود و علائق مادی و
اسارت شهوات و جاه و مقامها باشد یعنی به صورت پاره کردن این
افسارها باشد، حالت آزاد شدن یک نیرو را به خود می‌گیرد، نظیر
آزاد شدن نیروی اتم یا نیروهای مادی دیگر که در جهان است، به
شکل یک قدرت تجلی می‌کند. لهذا دیده می‌شود اشخاصی مانند
مولوی یا حاج میرزا حبیب رضوی که ترک علائق کردند و از جاه و
مقام گذشتند و به آنها تپیا زدند، از حالت جمود و خمود و افسردگی و
رخوت درآمدند و بر نیروی معنوی و عرفانی آنها افزوده شد، به قول
خودشان دیوانه شدند. در اشعار عرفانی آنها یک نوع موج و حرکت
و طغیان و قدرت دیده می‌شود که در کلمات یک حکیم مثلاً دیده
نمی‌شود، برخلاف آنکه تزکیه نفس به صورت سرکوب کردن علائق
یعنی میلها باشد که حالت مردگی به خود می‌گیرد.

همان طوری که در باب دنیای مذموم گفته‌ایم، خود حب و علاقه
به امور کمال است ولی بند شدن و بسته شدن به این امور و رضا و

۱. [یعنی لگدکوب شدن انسان به وسیله خیال]

اطمینان و اخلاص در آنها مذلت است، قید است و مهار است و افسار است، باید پاره بشود. پس اینکه گفته می‌شود «غلام همت آنم که زیر چرخ کبود - ز هر چه رنگ تعلق بگیرد آزاد است» باید توضیح و تفسیر شود که نفس علائق، حیات است و کمال^۱؛ آنها مهار و قید نیست، بندشدن به آنها و محدود شدن به آنهاست که قید است. ترک و میراندن علائق به شکل کلبی و هندی موت و نقص است، ولی تزکیه نفس که به معنی قطع قید و محدودیت است نیرو و آزادی و حیات است. پس این طور نیست که محبت و علاقه بذاته قید است، بلکه آنچه قید است بسته شدن دل است به دنیا. معنی بسته شدن، اقتضار و اکتفا و رضا و اطمینان به دنیا و عدم تجاوز از آن است. اساساً این حرف درست نیست که انسان از چیزی دل بکند و به چیز دیگر دل بیند مگر در امور هم عرض؛ از شهری دل می‌کند و به شهر دیگر دل می‌بندد، از زنی دل می‌کند و به زن دیگر دل می‌بندد. اما در اموری که مثل و مانند هم نیستند و از دو گزینه سرچشمه می‌گیرند درست نیست؛ یعنی آدم ممکن نیست علاقه‌ای را که به مقام بسته از مقام بکند و به مال بیند و بعکس، یا علاقه به دنیا که از طبیعت مخصوص سرچشمه گرفته بکند و همان را به آخرت بیند. آن چشمه روح که متوجه به دنیاست غیر از آن چشمه است که متوجه به آخرت است. در امور مقدّمی که تابع عقل و فکر است این طور است، یعنی انسان برای مقصد گاهی به این وسیله دل می‌بندد و گاهی به وسیله دیگر. در حقیقت یک علاقه است که گاهی متوجه به این وسیله است و گاهی به آن وسیله. اما در اموری که همه برای انسان مقصد می‌باشند مثل خواب و خوراک و علم و غیره این طور نیست. بلی، گاهی روح

آنچه قید است بسته شدن به علائق مادی است نه صرف علاقه و حب

مبارزه با خود غرایز به شکل کلبی و هندی مرگ و ضعف است ولی مبارزه با بسته شدن به آنها آزادی و نیرو است

آن چشمه روح که به سوی دنیاست غیر از آن چشمه است که به سوی آخرت است

۱. به عبارت صحیح‌تر، میان دو چیز باید فرق گذاشت: یکی علاقه به معنی ارتباط با خارج که کمال است و شرط حیات است. هر میل طبیعی به منزله یک کانال ارتباطی است با بیرون. نبودن این کانالها مساوی است با مرگ. و دیگر علاقه به معنی تعلق یعنی بسته بودن به اشیاء. آنچه نباید، بسته بودن است نه ارتباط روحی. اولیای حق در عین کمال ارتباط و شدت عواطف، بسته نبودند.

بتمامه بیشتر متوجه یکی از مقاصد است که در اصطلاحات دینی گفته شده: «همه دنیا» یا «و لا تجعل الدنيا اكبر همًّا».

هر میلی در انسان نیرویی است. تا آن میل تحریک نشده، آن نیرو بسته و مهار شده است، با تحریک و زنده کردن آزاد می‌شود. پیغمبران نیامده‌اند نیروهایی را مهار کنند و ببندند، آمده‌اند که نیروهایی بسته را آزاد کنند. پیغمبر اسلام اعراب را ترک دنیا داد، یعنی ترک ترک آخرت داد و به همین دلیل نیروهای آنها را آزاد کرد نه اینکه نیروهای آنها را بست و مقید کرد.

به عبارت دیگر تزکیه نفس از نظر قرآن، اخلاص نفس است که بالاتر از اخلاص عمل است. اخلاص به معنی این است که انسان در فعل و در وجود خود یعنی در تمایلات و رغبتها و در خواسته‌ها و تمنیات، خدا را در نظر بگیرد و فقط خدا را در نظر بگیرد، برای خدا بخواهد و برای خدا حرکت کند و برای خدا زنده باشد و برای خدا بمیرد (انّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین). قرآن از انسان قلب سلیم می‌خواهد، قلبی که به تعبیر روایت کافی از امام صادق (به نقل بحار جلد ۱۶، جزء ۲، صفحه ۸۴): القلب السلیم الذی یلقی ربه و لیس فیه احد سواه - و قال: و کل قلب فیه شک او شرک فهو ساقط، و انما ارادوا الزهد فی الدنیا لتفرغ قلوبهم للآخره.

زهد اسلامی و تزکیه نفس اسلامی مربوط است به دو چیز: یکی اینکه هر چیزی را به مقدار لازم بخواهد و تعادل را حفظ کند، دیگر اینکه هر چه را می‌خواهد برای خدا بخواهد.

از اینجا معلوم می‌شود که دنیا و آخرت در طول یکدیگرند. دنیای مذموم یعنی دنیایی که خود هدف است، دنیای مطلوب یعنی دنیایی که هدف بالاتر از مادیات است.

□

مسائل مربوط به تزکیه نفس

۱. آیا این فکر یک عقیده خرافی است، ریشه هندی و چینی

مبنای علمی و فلسفی؟
دارد و از آنجا به سایر نقاط جهان سرایت کرده و یا یک عقیده فلسفی است و مبنای فکری صحیحی دارد و از همه جا می‌تواند

ریشه داشته باشد و در همه جا باید اعمال گردد؟

۲. پاکیزه کردن نفس یعنی چه؟ چرا نگوییم هر چه آفریده شده، پاک آفریده شده و چرا نوعی بدبینی به خلقت داشته باشیم و مگر چه ریشه‌هایی از شر در خلقت ما وجود دارد که باید آنها را درآوریم تا نفس ما پاکیزه شود؟

آیا در تزکیه نفس باید چیزی از اعضای درونی نفس کم شود؟ نظیر بریدن دم در حیوانات و یا ختنه

۳. رابطه تزکیه و تهذیب نفس با اصل تکامل و جنگ خیر و شر و اینکه برای رسیدن انسان به کمال، وجود نیروهای بازدارنده و منحرف‌کننده لازم است.

۴. تزکیه نفس اگر خوب صورت گیرد مستلزم اتلاف نیروهای بدنی و نفسانی نیست، موجب تقویت و بهتر استفاده کردن از آنهاست. تزکیه نفس هندی این عیب را دارد که مستلزم اتلاف و به هدر دادن نیروها و استعدادهاى بدنی است، هرچند نوعی نیروهای روحی را زنده و تقویت می‌کند. اساس ریاضتهای هندی بر اعتقاد به نوعی «من» است که در زیر پرده‌های ضخیم ماده گرفتار است و باید این پرده‌ها را عقب زد تا روح شخصیت واقعی خود را آشکار سازد.

آیا تزکیه نفس موجب هدر دادن وقت و نیروهاست یا موجب تکمیل و تقویت آنها و طرد عوامل مزاحم؟

۵. تزکیه نفس صحیح آن است که بدون آنکه نیرویی را هدر دهد و تلف کند، نیروهای باطنی را آزاد و تقویت کند نظیر آزاد کردن نیروهای اتم و شکافتن آن. (رجوع شود به ورقه‌های «تزکیه نفس و ترک دنیایی که نیرو و آزادی است».)

□

تزکیه نفس

تو با دشمن نفس همخانه‌ای چه در بند پیکار بیگانه‌ای
عنان باز پیچان نفس از حرام به مردی ز رستم پرستند و سام

□

تزکیه نفس - جهاد با نفس

رجوع شود به تاریخ تصوف در اسلام ص ۲۹۷ و ۳۱۲، بحث
نفس - بحث خوبی است.

□

تسلیم

معنای تسلیم این است که انسان در کارها نباید خیلی سختگیر
باشد و باید آسان بگیرد و تا حدی خود را بر جهان منطبق کند. در آن
وقت جهان نیز خود را بر او بهتر منطبق می‌کند و نرمش نشان می‌دهد.
در سختگیری و سخت‌کوشی تصادم است. آدمی جزئی از جهان
است و هرگز جزء نمی‌تواند با کل نبرد کند و چاره‌ای جز تسلیم به
نوامیس جهان نیست. نمی‌توان از دیوار نوامیس جهان عبور کرد. ان
استطعم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لاتنفذون الا
بسلطان. از راه تسلیم به نوامیس جهان و تطبیق و هماهنگ شدن با
جهان است که در عین اینکه مسخر جهانیم می‌توانیم جهان را مسخر
خود کنیم. شاعر عرب می‌گوید:

هون علیک فان کل شدیدة ان لم تشددها علیک تهون
و تیقن ان الذی هو کائن بالکره منک و بالرضا سیکون
حافظ می‌گوید:

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش

رجوع شود به ورقه «باید کارها را آسان گرفت و نباید

سخت‌کوش بود».

□

تسلیم در برابر حقیقت

رجوع شود به ورقه «عقل و بیماریهای آن» راجع به اینکه

تسلیم در همه موارد دست‌بسته شدن است الا در برابر حقیقت که

دست باز بودن است و این خاصیت از حقیقت ناشی می‌شود. در آنجا راجع به آیه کریمه «فی قلوبهم مرض» و اینکه عقل ترازو است و خاصیت ترازو این است که بی طرف باشد، بحث مختصری شده است.

□

تسلیم به راه هر مقصد

غالباً مردم در تشخیص مقصد اشتباه نمی‌کنند، چیزی که هست در مقام تسلیم به راه آن مقصد با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی از مردم مثل این است که هنوز نتوانسته‌اند بفهمند که در این جهان هر کاری راهی و دری و دروازه‌ای دارد و باید تسلیم به آن راه شد. مقصد را می‌خواهد ولی می‌خواهد به طور «طفره» به مقصد برسد، به مسافت و زمان و طی طریق معتقد نیست و لهذا مردمی کم حوصله و مفت‌خواه می‌باشند. سخن امیرالمؤمنین علیه السلام نیز که می‌فرماید: «لا تکن ممن یرجو الاخرة بغير عمل» ناظر به همین است که آخرت راه و دروازه‌ای دارد که عمل است. به هر حال به حکم «و اتوا الیبوت من ابوابها» هر چیزی راهی دارد، از ثروت و محبوبیت و علم و تقوا و هنر و صنعت و ترقیات قومی و اجتماعی و غیر اینها. اگر دین توأم با علم نباشد، مردم مقصد را بدون تسلیم به راه آن مقصد می‌جویند. و شاید فکر اینکه از خدا می‌خواهیم بدون تعمق اینکه خداوند محیط بر همه چیز است و در عرض اسباب نیست که فکر خدا الغاء اسباب باشد بلکه فکر خدا را منافی با اسباب دانستن شرک است، مردم را از توجه و تسلیم به راه هر مقصد دور می‌سازد.

□

تصوف، کتب عرفانی

کتاب فتوحات، مصباح‌الولایة، ولایت‌نامه، رساله کشمیریه، قوت‌القلوب ابوطالب مکسی، اللمع ابونصر سراج طوسی،

کشف‌المحجوب، طرائق‌الحقایق، حلیة‌الاولیاء و عوارف‌المعارف
سهروردی و نمط نهم اشارات، صفة‌الصفوة ابن جوزی، تلبیس ابلیس
ابن جوزی، جامع‌الاسرار سید حیدر بن علی عبیدی حسینی آملی که
از کتب خطی کتابخانه مجلس است و در شماره ۱۴۱۰ ثبت شده
است. در اول این کتاب، مؤلف می‌گوید:

«من کتابی به نام منتخب‌التأویل که مشتمل است بر بیان کتب
آفاقیه و انفسیه و حروف و کلمات و آیات آنها و مطابقت آنها با
یکدیگر و کتابی به نام رساله‌الارکان در اطراف ارکان خمسہ:
صلوة و زکوة و حج و جهاد (و ولایت) شریعة و طریقة و حقیقة
و کتابی به نام الامانة و کتابی به نام التنزیه نوشته‌ام.»

کتاب جامع‌الاسرار شامل سه اصل است و هر اصلی مشتمل بر
چهار قاعده. اصل سوم (صفحه ۹۱) این کتاب مشتمل بر مسائل
نبوت و ولایت است و از این نظر قابل مطالعه است. و اما اصل دوم و
سوم چنانکه از فهرستی که در مقدمه ذکر کرده برمی‌آید، مشتمل است
بر مسائل توحید.

رجوع شود به ورقه‌های «ولایت، عقیده متصوفه درباره
ولایت»، ایضاً رجوع شود به ورقه‌های «عرفان».

رجوع شود به سلسله مقالات دکتر زرین‌کوب در مجله یغما
تحت عنوان «ارزش میراث صوفیه» که از شماره اردیبهشت ۱۳۴۲
ضمیمه آن مجله شده است.

رجوع شود به جزوه تدریسی سال ۴۱-۴۲، ترجمه و شرح نمط
نهم اشارات.

□

تصوف، چیزی بیش از تجلیات یک روح نابسامان و پریشان است
دیباچه‌ای بر رهبری ص ۳۶۴ و ۳۶۶ و ۳۶۷

□

تصوفا = چنته فقر

در کعبه صدق جز صفا چیزی نیست

در چنته فقر جز فنا چیزی نیست

هشدار که در کاسه و کشکول فقیر

جز مهر و محبت و وفا چیزی نیست



تعصب

در جلد ۵ محجة البيضاء ص ۱۲۹، غزالی سخن خوبی دارد در

اینکه مرید (به اصطلاح اهل عرفان) باید از قید تعصب مذاهب و فرق اسلامی خالی باشد و فقط به «لا اله الا الله، محمد رسول الله» اکتفا کند، ولی فیض با یک «أقول» آن را خراب کرده است.



تعلیم و تربیت اسلامی

۱. غایات تعقل و تفکر و تعلم برای روشن شدن، و تقوا و تزکیه

نفس برای پرورش اراده و رفع موانع برای به کار بستن، و عبادت برای تقویت قلب برای عشق ورزیدن و حرارت ایمانی داشتن. به عبارت دیگر: تقویت ذهن و عقل و فکر برای روشن شدن و آگاهی، و تقویت اراده برای قدرت بر به کار بستن، و تقویت قلب و دل برای عشق و ایمان و حرارت. تقویت ذهن از راه تعقل و تفکر حاصل می شود و تقویت قلب از راه عبادت و تذکر و مبارزه با موجبات غفلت و انصراف از قبیل پر خوردن و پرگفتن و پر معاشرت کردن و پر خوابیدن و کم متذکر بودن. (برای این جهت رجوع شود به نمط نهم اشارات).

می توان گفت: علم و تفکر برای تقویت عقل برای بیشتر روشن

شدن است، و ایمان و عبادت برای تقویت قلب و عاطفه است، و اخلاق برای تقویت اراده است. در اسلام تنها به روح عبادت که ذکر

است قناعت نکرده، به عبادت به منظور تربیت شکل داده است، یعنی رعایت نظافت و پاکیزگی، احترام به حقوق و به یک جهت ایستادن و [با] تاریخ مربوط شدن که اول معبد را قبله قرار دادن، ضبط نفس، سلام و صلح طلبی و خیر طلبی، وقت شناسی و نظم، جهت شناسی، نیت و اخلاص، همکاری و همدلی و همگامی.

۲. ایضاً^۱ در اسلام به پرورش جسم به معنی تقویت جسم و سالم نگه داشتن جسم و کارهایی که سبب رشد بیشتر جسم می شود، اهمیت داده شده است. مثلاً فلان چیز نور چشم را زیاد می کند یا دندانها را محکم می کند یا معده را، یا مغز را [سالم می کند]، یا عمر را زیاد می کند و امثال اینها. البته تقویت جسم و پرورش به مفهوم تربیت جسم غیر از تن پروری اصطلاحی است که احياناً ملازم است با تضعیف جسم، و لا اقل رابطه میان [این دو] عموم من وجه است. تن پروری در واقع نفس پروری یعنی شهوت پروری است و اصطلاح خوبی هم نیست.

۳. کدامیک از اینها غایتند؟ کمال انسان در کدامیک از اینهاست؟ آیا همه اینها وسیله خوش بودن بیشتر و لذت بیشتر است، یا کمال واقعی از نظر اسلام همان اتصال به حق است و همه چیز دیگر وسیله است و راه است برای آن؟

۴. شروع مطلب: تربیت و فرق آن با صنعت، و قطع و وصل، و پیراستن و آراستن. تربیت به ظهور آوردن و به فعلیت رسانیدن آن چیزهایی است که در باطن هست و این خود مستلزم این است که باطن متوجه غایتی باشد و فعلیت در قوه مضمن باشد. تربیت شکوفان کردن گل است و به همین دلیل جبر و زور و ترس عامل

۱. [از اینجا تا صفحه بعد محل ستاره، مطالبی است که در نسخه اصل دستنویس بر روی آنها یک خط طولی کشیده شده است. علت خط خوردگی به احتمال زیاد مورد استفاده قرار گرفتن این مطالب در جای دیگری بوده است. نظر به اینکه به حذف این قسمت از یادداشتها از طرف استاد یقین نداشتیم، با بیان این توضیح به درج آن مبادرت ورزیدیم.]

تربیت نیست، عامل جلوگیری از بی‌تربیتی و فساد هست ولی پرورش‌دهنده نیست، بازدارنده است و وجودش لازم و ضروری است. (نظر راسل و انتقاد از آن)

زیان ترسها و اربابها در اطفال که فلسفه آن رانمی‌دانند.
(داستان لاتزرموا علی ابنی، پس‌رانی‌ها)

۵. مسأله تقویت ذوق و استعداد هنری هم خود مسأله‌ای است که از نظر اسلام باید مورد توجه قرار گیرد^۱، زیرا هنر هم یک بعد از ابعاد روح انسان است مانند بعد دینی، بعد علمی، بعد اخلاقی یا ایمان و عاطفه مذهبی و حقیقت‌جویی و کشف حقایق و روشن شدن و قوت اراده و کسب مکتسبات خوب.

۶. مسأله تربیتهای اجتماعی که روح اجتماعی و تعاون و همکاری و کار دسته‌جمعی و علاقه به سرنوشت جامعه در فرد پیدا شود، روح انزوا و انفراد و تکروی از بین برود (این مسأله در مرحله دوم و ضرورت ثانوی است) همچنانکه باید روح آزادی و دموکراسی و پرهیز از استبداد و لجاج در طفل پیدا شود، همچنین روح احترام به انسانها.

۷. راجع به تربیت شعور باطن، رجوع شود به ورقه‌های «معجزه و خرق عادت»، آنچه از کتاب تداوی روحی کاظم‌زاده از مسیو کوئه صفحه ۱۸ و ۱۹ نقل شده است.

۸. راجع به تربیت اولاد، رجوع شود به ورقه‌های «خانواده».

۹. راجع به ضرورت تربیت (ورقه «تربیت و ایدئولوژی»)^۲

□

تضاد

رجوع شود به ورقه‌های «فلسفه».

□

۱. رجوع شود به جزوه «چه باید کرد؟».

تعارف

راجع به تعارف رجوع شود به یادداشت‌های «صراحت و صداق و نفاق» و به دفتر ۳۵، ص ۱۱۹، ضمن بحث از وقت و زمان.

□

تعاون

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۳: قال الصادق عليه السلام:

المسلم اخوالمسلم، وحق المسلم على اخيه المسلم ان لا يشيع و
يجوع اخوه، و لا يروى و يعطش اخوه، و لا يكتسى و يعرى
اخوه.

۲. ايضاً سفينة البحار، ج ۱، ص ۱۳: قال ابو عبد الله عليه السلام:

المؤمن اخ المؤمن كالجسد الواحد ان اشتكى شيئاً منه وجد الم
ذلك في سائر جسده و ارواحها من روح واحدة و ان روح
المؤمن لاشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها.

۳. ايضاً قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

انما المؤمنون في تراحمهم و تعاطفهم بمنزلة الجسد الواحد، اذا
اشتكى منه عضو واحد تداعى له سائر الجسد بالحتمى و السهر.

۴. ايضاً سفينة البحار، ج ۱، ص ۲۹۰: عن امير المؤمنين عليه السلام:

ان الله تعالى فرض عليكم زكوة جاهكم كما فرض عليكم زكوة ما
ملكتم ايمانكم.

۵. ايضاً سفينة البحار، ج ۱، ص ۲۹۰:

سئل الصادق عليه السلام عن حق المؤمن، قال: سبيع حقوق واجبات.
ايسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك و تكره له ما تكره
لنفسك.

٦. سفينة البحار، ج ١، ص ٣٥٥: الصادق عليه السلام:

ما عذب الله امة الا عند استهانتهم بحقوق فقراء اخوانهم.

٧. نهج البلاغه، خطبة ١٩٦:

رحم الله امرأ رأى حقاً فاعان عليه او رأى جوراً فردّه و كان
عوناً بالحق على صاحبه.

٨. نهج البلاغه، خطبة ٢٠٧:

من واجب حقوق الله على العباد النصيحة بمبلغ جهدهم والتعاون
على اقامة الحق بينهم، و ليس امرؤ و ان عظمت في الحق منزلته
و تقدمت في الدين فضيلته، بفوق أن يعان على ما حمكه الله من
حقه. و لا امرؤ و ان صغرت النفوس و اقتحمت العيون بدون ان
يعين على ذلك او يعان عليه.

٩. نهج البلاغه، خطبة ١٧٥:

اذا رأيتم خيراً فاعينوا عليه، و اذا رأيتم شراً فاذهبوا عنه، فان
رسول الله صلى الله عليه و آله كان يقول: يابن آدم، اعمل الخير و دع الشر فاذا
انت جواد قاصد.

١٠. نهج البلاغه، نامه ها، شماره ٤٧:

کونا للنظام خصماً و للمظلوم عوناً.

۱۱. ایضاً نامه‌ها، شماره ۴۷:

عليكم بالتواصل والتبادل و اياكم و التدابر والتقاطع.

□

تعرب بعد الهجرة

رجوع شود به وسائل، جلد دوم، ابواب جهاد، صفحه ۴۳۰.

□

تعصب دینی از نظر سید جمال

ر. ک به سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۱۰۲.

□

تعلیم و تربیت اسلامی

(خرمشهر، حسینیه اصفهانیها، شپهای ۱۱ - ۱۴ فروردین ۵۳)

موضوعی که برای بحث در این چند شب انتخاب کرده‌ام «تعلیم و تربیت» و به عبارت متداول روز «آموزش و پرورش» اسلامی است. منظور این است که بینیم اسلام اولاً چه نظری کلی درباره آموزش و پرورش دارد، و ثانیاً چه نوع آموزشی و چه نوع پرورشی را توصیه می‌کند.

عامل انسانی، نقش اصلی را در اداره و انقلاب ایفا می‌کند

در ورقه‌های «یادداشت ایدئولوژی» از کتاب بعثت و ایدئولوژی نقل کردیم که عقیده (نوع تفکر و اندیشه) و اخلاق (نوع خواسته‌ها و آرزوها) جامعه و عامل انسانی نقش اصلی را در انقلاب و اداره اجتماع بازی می‌کند (برخلاف نظریه مارکسیسم که نقش اصلی را از

وضع و سیستم تولید می‌داند) و همهٔ حکومتها اعم از دموکراسی و کمونیسم و فاشیسم مساعی عظیمی صرف تربیت و توجیه نسل در توافق با ایدئولوژی انتخابی مبذول می‌دارند.

سیستم مستقل آموزش و پرورش

در جزوهٔ «تعلیم و تربیت اسلامی» دکتر عزتی می‌گوید:

«وجود یک مکتب بدون یک سیستم مستقل آموزش و پرورش امکان‌پذیر نیست. اسلام به نوبهٔ خود دارای سیستمهای مستقل حقوقی، فلسفی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی مخصوص به خود است. پیدایش این سیستمها بدون وجود یک نظام مستقل تعلیم و تربیت امکان‌پذیر نبوده و نیست.»

وابستگی آموزش و پرورش به ایدئولوژی (و وابستگی ایدئولوژی در انسانهای صادق به جهان‌بینی)

آموزش و پرورش هر مکتب بستگی کامل دارد به فلسفهٔ کلی و جهان‌بینی آن مکتب، و جهان‌بینی آن مکتب است که هدف و نوع انتخاب وسیلهٔ آموزش و پرورش را و تا حدی متد آن را معین می‌کند. پس، از طرفی آموزش و پرورش هر مکتب مربوط است به امور مختلف و سیستمهای حقوقی، اخلاقی، فلسفی آن مکتب و بلکه ترکیبی است از همهٔ آنها، و از طرف دیگر ناشی از نوع جهان‌بینی آن مکتب است.^۱

۱. بستگی دارد به ایدئولوژی، ولی ایدئولوژی در انسانهای صادق وابسته است به جهان‌بینی و در انسانهای غیرصادق تابع منافع است.

تربیت، کلید جهان نو

راسل در کتاب در تربیت، ص ۵۵ می‌گوید: تربیت کلید جهان نو است.

اولین بحث این است که هر فرد و هر جامعه برای کمال خود به دو چیز احتیاج دارد: آموزش، پرورش. آموزش شرط لازم پرورش است نه شرط کافی.

بحث خود را از آموزش آغاز می‌کنیم. به نظر می‌رسد درباره‌ی اهتمام اسلام به امر آموزش ضرورتی ندارد که زیاد معطل شویم، کافی است که تذکر دهیم: تعلیم و آموزاندن یکی از اهداف و انگیزه‌های بعثت رسول اکرم است؛ او مبعوث شده است برای آموزش: هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة... (جمعه، آیه ۲)، و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون (بقره، آیه ۱۵۱). در حدیثی که شهید در منیه المرید نقل کرده است که رسول خدا وارد مسجد شد و دو حلقه جمعیت دید، یکی مشغول ذکر و دعا و عبادت و دیگری مشغول تعلیم و تعلم، هر دو را از نظر گذرانید و فرمود: کلاهما علی خیر، آنگاه فرمود: «ولکن بالتعلیم ارسلت» و خود در حلقه تعلیم و تعلم شرکت کرد. قرآن کریم سخن خود را با قلم و کتابت و تعلیم و تعلم در اولین آیات نازله آغاز می‌کند: اقرأ باسم ربک الذی خلق • خلق الانسان من علق • اقرأ و ربک الاکرم • الذی علم بالقلم • علم الانسان ما لم یعلم. پیامبری امی در میان مردی امی مبعوث می‌شود و اولین سخنش این است که «اقرأ» یعنی (متنی را و کتابی را) بخوان، و آنگاه از اهمیت نعمت قلم و نوشتن که یگانه وسیله ایجاد تمدن و بقای فرهنگ به وسیله ثبت کردن و محفوظ نگه داشتن نتایج علم و فن نسل گذشته برای آینده است سخن می‌گوید. این است که نویسنده محمد پیغمبری که از نو باید شناخت پس از اعجاب، به مسلمین تبریک می‌گوید. پیغمبر فرمود: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» و به این وسیله تبعیضی میان طبقه‌ای و طبقه دیگر، میان ارباب و نوکر، عالم‌زاده و امیرزاده و سایر طبقات

(برخلاف ایران ساسانی) قائل نشد، برای کفشگرزاده همان حق را قائل شد که برای امیرزاده و روحانی زاده و سپاهی زاده و شاهزاده، بلکه حتی جنسیت را نیز مایهٔ اختلاف در این جهت قرار نداد. و هم فرمود: اطلبوا العلم ولو بالصین. علیهذا تعلیم را محدود نکرد به محل و مکان معین و آنچه در محیط سکونت وجود دارد، بلکه سفر برای علم، خوض لجاج و بذل مهج را شایسته دانست. علم یگانه چیزی است که در هر جای دنیا هست باید آن را تحصیل کرد. علم مانند مال نیست که قابل غصب و سرقت باشد و یا تحصیلش مستلزم سلب از دیگری باشد، بلکه از نوع استثنائه است. این چراغ هر جای عالم وجود دارد چراغ خود را به وسیلهٔ آن روشن گردانید. ثروت فقط از زمین خود و بالاخره از زمینهٔ محدود مجاز است کسب شود زیرا مستلزم محرومیت دیگران است برخلاف علم. و هم منسوب است که فرمود: «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد» از گهواره تا گور دانش بجویید. علم، توپ بازی نیست که گفته شود مال بچه‌ها و جوانان است، زن گرفتن یا شوهر کردن نیست که گفته شود دورهٔ ما گذشته است، ورزش [قهرمانی] نیست که گفته شود همینکه سنین عمر از حدود سی و پنج سال گذشت باید با آن وداع کرد، علم زمان ندارد. همچنین فرمود: الحکمة ضالة المؤمن یطلبها ایما وجدها. یا فرمود: خذوا الحکمة ولو من اهل النفاق (و لو من مشرک). علم ذبیحه نیست که گفته شود ذبیحه غیر مسلم بر مسلم حرام است، هدیهٔ عادی نیست که احیاناً مستلزم قبول ذلت باشد، بلکه علم گمشدهٔ مؤمن است یعنی مؤمن خود را تنها صاحب و مالک حقیقی او می‌داند. آیا اگر انسان مال خود را در دست غیر ببیند کوچکترین تردیدی به خود راه می‌دهد در گرفتن؟ حقیقتاً تعبیر عجیبی است. از طرفی روح جستجوگری علم را لازمهٔ ایمان معرفی می‌کند که مؤمن آنچنان در جستجوی علم است که گم کرده در جستجوی گمشدهٔ خود است. از طرف دیگر رابطهٔ علم و ایمان را آنچنان اصیل بیان می‌کند که مؤمن، علم را از آن خود می‌داند که در

دست دیگری حکم عاریه و امانت را دارد^۱. آنگاه که تعلیم می‌کند اینچنین باید حس کند که آن چیزی را که خود او شایسته‌تر است به دانستش از طرف می‌گیرد، مال خود را تحویل می‌گیرد. یک دانشجوی مسلمان باید در اقصی نقاط جهان هم که تحصیل می‌کند خیال نکند که من آمده‌ام به در یوزگی، بلکه آمده‌ام مال خود را تحویل بگیرم. ممکن است گفته شود که اینچنین روحیه دادن به دانشجوی مسلمان برخلاف اصل احترام به معلم است و برخلاف اصل حقوق بشر است که انسان از وجود دیگری فیض بگیرد و در عین حال معتقد باشد که آن فیض از خودش است و پس می‌گیرد، یعنی آنچه واقعاً «گرفتن» و «اتهاب» است «پس گرفتن» و «ارجاع» تلقی کند. آیا این یک نوع ظلم نیست؟ جواب این است که مفاد این حدیث این است که اولاً انسان گمان نکند علم مال آنهاست، پس فراگیری ما در یوزگی است آنچنانکه دانشجویان امروز چنین تصویری دارند و در نتیجه احساس ذلت و گدایی می‌کنند. علم به همه بشر تعلق دارد. آن دیگری نیز به شکل دیگری از ما یا از دیگران ولو به هزار واسطه اقتباس کرده است. علم وطن ندارد، علم مالک ندارد، علم قیّم و فروشنده ندارد. ثانیاً علم منهای ایمان از صاحب خود بیگانه است و مانند اسیری است در دست یک متجاوز که طبعاً به حق علم وفا نخواهد کرد، آن را ابزار هدفهای ناپاک قرار می‌دهد. علم فقط آنجا [که] با ایمان توأم باشد احساس امنیت می‌کند و احساس می‌کند که در خانه خودش است، حقوقش ادا می‌شود، وسیله ظلم و هوس و تجاوز و فساد فی الارض قرار نمی‌گیرد. پس این نکته که مؤمن شایسته‌تر است به علم، معنی و مفهومش این

۱. گویی رسول خدا پیش‌بینی می‌کرد که روزی مردم از تضاد علم و ایمان سخن خواهند گفت و او در همان وقت جواب داده است که علم با ایمان تضاد یا لا اقل عدم مجانست ندارد. علم و ایمان خویشاوندانند. علم و بی‌دینی و همچنین دین و بی‌علمی دو بیگانه ناچور و غیرمجانستند. علت تجانس علم و ایمان همان است که در ذیل صفحه خواهد آمد؛ هر دو نورند، هر دو طهارت و قداستند.

عالم بی‌ایمان
حق علم را ادا
نمی‌کند و
مؤمن جاهل...

نیست که حق معلم را اگر کافر و یا مشرک باشد باید نادیده گرفت. و همچنین مقصود این نیست که علم مملوک است و مملوک یک قوم خاص است هرچند قوم دیگری آن را استخراج کرده باشند، مانند معادن زیرزمینی یک قوم که قوم دیگر استخراج کند که البته مالک نمی‌شود و مالک اصلی صاحب سرزمین است. بلکه مقصود این است که علم و ایمان دو توأم، دو دوقلو هستند؛ علم منهای ایمان تیغ در کف زنگی مست است؛ علم منهای ایمان یک وسیله و ابزار مقدس است در یک سرزمین نامقدس و پلید؛ علم منهای ایمان اسیر است، زندانی است، در خانه خودش نیست.

به هر حال پس معلوم شد که علم در اسلام نه طبقه می‌شناسد و نه جنسیت و نه نژاد و نه مکان و منطقه و نه زمان و دوره و نه معلم خاص.

بعلاوه در عمل دیدیم که اسلام نهضت قلم به وجود آورد. در مقاله «پیامبر امّی» در جلد دوم محمد خاتم پیامبران توضیح کافی در این باب داده شد. آنچه پیغمبر اکرم در ظرف ده سال در مدینه انجام داد، مملکت طویل و عریض ایران در طول ۱۲۰ سال از تأسیس دارالفنون تا امروز انجام نداد.

پس به دلیل اینکه آموزش هدف بعثت است، و به دلیل عظیم شمردن قرآن در اولین آیات وحی امر قرائت و کتابت و تعلیم و تعلم را، و به دلیل تشویق فراوان رسول خدا مردم را به جستجوی علم و نفی طبقاتی بودن یا محلی بودن یا دوره‌ای بودن یا از قوم خاص بودن، و به دلیل نهضت علمی و قلمی که پیغمبر پایه گذارش بود، آموزش در اسلام یک اصل اساسی ساختمان جامعه اسلامی است.

اما اینکه نظر اسلام به چه آموزشی است، ما در سخنرانی «فریضة علم» در جلد دوم گفتار ماه^۱ روشن کرده‌ایم. خلاصه اینکه

۱. [در کتاب ده گفتار نیز آمده است.]

جواب اسلام به این پرسش این است که علم برای علم، در غیر معارف، غلط است؛ علم برای ثمر و نتیجه. پس علم لایضراً و لاینفع، مانند علم به جزئیات زندگی فلان شاعر که در ارزش اشعارش تردید است یا جزئیات زندگی فلان پادشاه در هزار سال پیش یا تحقیق درباره ازدواج فرزندان آدم، نام سگ اصحاب کهف، اسم مادر موسی و امثال اینها لازم نیست، احیاناً جایز نیست. دع علم ما لایعینک الی ما یعینک. العلم کثیر والعمر قصیر، فخذوا من کل علم ظروفاً و دعوا فضوله. و اگر علمی باشد که صرفاً به انسان قدرت بر کار حرام و مضر می‌بخشد مانند علم انواع مشروب‌سازی، هروئین‌سازی، امثال اینها حرام است. همچنین است علومی که نام علم دارند و واقعاً علم نیستند مانند تعلم سحر و نیرنجات و طلسمات و غیرها.

پس علم ممنوع در اسلام یا علم نیست و نام علم دارد، و یا مضر و زیانبار است یعنی علم به یک امر زیانبار است که آموختنش یک گام به سوی حرام است و به اصطلاح مقدمه حرام است، و یا علمی است که لایضراً و لاینفع است، «لایضراً من جهله و لاینفع من علمه» است.

□

اما پرورش. در اینجا مقدماتاً چند مطلب باید گفته شود: الف. ما درباره اشیاء طبیعی مانند پشم، پنبه، گندم، برنج، نفت، گوشت و هزاران چیز دیگر توجه داریم و می‌دانیم که اینها به اصطلاح «مواد خام» اند. باید اینها به نحوی ساخته بشوند و روی اینها کار بشود تا به صورت «مواد قابل استفاده» درآیند؛ پشم و پنبه به صورت قالی و فرش و یا به صورت پارچه درآید، گندم به صورت آرد و سپس به صورت نان درآید، برنج جوشانده و سپس دم بشود، نفت تصفیه و تجزیه بشود تا به صورت هزاران جنس قابل استفاده درآید، و الا همه پشمها و پنبه‌های عالم را اگر جمع کنند نه فرش می‌شود و نه لباس. گندم و برنج را همین طوری نمی‌توان جوید. نفت خام را

نمی‌توان مورد استفاده قرار داد.

ولی ما به این نکته توجه نداریم که انسان هم به صورت یک ماده خام به دنیا می‌آید یعنی ماده‌ای غیر قابل استفاده. این ماده صرفاً با گذشتن زمان و رسیدن به سنین جوانی خود به خود به صورت انسان مفید^۱ قابل استفاده در نمی‌آید بلکه به صورت حیوان قابل استفاده در می‌آید، یعنی فقط می‌تواند مانند حیوان بارکشی کند، مانند حیوان زاد و ولد کند و نه بیشتر^۲. و هیچ موجودی تفاوت ساخته شدن و ساخته نشدنش این قدر فاحش نیست.

پرورش یا تربیت یعنی مواد خام انسانی را تبدیل به ماده مفید قابل استفاده کردن و به اعتباری انسان مصرفی را تبدیل به انسان مولد کردن. ما به عدد توجه داریم نه به کیفیت و سطح. ما در مسأله آموزش در یک حد معمولی لااقل توجه داریم که انسانها باید آموزش بیابند اما اینکه انسانها باید ساخته بشوند و پرورش یابند و مانند ماده خام هستند، کمتر مورد توجه ما قرار می‌گیرد.

ما مشرق‌زمینی‌ها و بالأخص مسلمانان، مردم مغرب‌زمین را می‌بینیم که در صنعت و تمدن ترقی فوق‌العاده کرده‌اند. فوراً این تصور برای ما پیدا می‌شود که حتماً سرشت آنها با ما متفاوت است، مغز آنها مغز دیگری است، و حال اینکه این اشتباه بزرگی است. هرگاه ما و آنها در شرایط مساوی قرار گرفته‌ایم، مسابقه را برده‌ایم. تفاوت در ساخته شدن آنها، تربیت و پرورش آنها و به صورت ماده

۱. بعد درباره اینکه انسان مفید چه انسانی است و چه نوع افاده مراد است و برای کی مفید باشد، ان شاء الله بحث خواهیم کرد. همین قدر می‌گوییم که در جهان امروز، انسان مفید در درجه اول یعنی انسان مولد ثروت، یا به طور مستقیم و یا غیر مستقیم، مسأله دیگر اینکه انسان یک تفاوت اساسی با دیگر اشیاء دارد که خود سازنده خویش و کیفیت‌دهنده خویش و ماهیت‌دهنده خویش است.

۲. همان طوری که ماده خام صنعتی با ساخته شدن و قابل استفاده شدن ارزش می‌یابد و چیزی که با مقیاس تن فروش می‌رفته با مقیاس متر و یارد فروش می‌رود، انسان نیز با ساخته شدن ارزش پیدا می‌کند. انسان ساخته شده مساوی است با صدها هزار انسان خام.

خام ماندن ماست. الآن هم مغزهای عالی ما را آنها می دزدند و جذب می کنند و خود ما در فرار دادن این مغزها با مشکلات عجیبی که برای آنها ایجاد می کنیم که باید از هفت خوان رستم بگذرند تا به پست مثلاً استادی دانشگاه برسند، سهیم می باشیم.

فکر هیئات ان
یلدالزمان

ما مثلاً در گذشته بوعلی سینا، ابوریحان، خواجه نصیرالدین طوسی، ملاصدرا داشته ایم و خیال می کنیم اینها افراد استثنایی بوده اند و می گوییم: «هیئات ان یلد الزمان بمثله - ان الزمان لمثله لعقیم»، در صورتی که این فکر و این شعر غلط است. شرایط پرورش در زمانی مساعد بوده و بوعلی سیناهای بالقوه رشد کرده اند. خدا می داند شاید الآن در میان بچه ها و جوانان ما صدها بوعلی وجود داشته باشد. ملت های زنده این استعدادها را جستجو می کنند و مورد استفاده قرار می دهند، برخلاف ما.

حتی به عقیده من آفریقایی ها - آنچنان که از مشاهده چند طلبه سیاه قم دستگیرم شد - از لحاظ استعداد شاید، هم از اروپا پیش باشند هم از آسیا ولی به صورت ماده خام مانده اند، ولی خوشبختانه تدریجاً بیدار می شوند.

چین و ژاپن بهترین مثال است برای رد نظریه تفوق استعداد نژاد اروپایی از غیراروپایی.

ب. همان طوری که در ورقه های «تربیت» گفته ایم و در سخنرانی های انجمن ضد بهایی، از انسان چیزی قابل استفاده ساختن و تغییرات مطلوب در او وارد کردن اعم از پرورش انسان است. این مسأله قهراً باید در تعلیم و تربیت مطرح شود که آیا انسان باید پرورش داده شود و یا باید صرفاً ساخته شود. ساخته شدن یعنی به صورت قابل استفاده برای منظور خاصی [در آمدن] ولو به اینکه یک نوع کاستی و نقص در او انجام گیرد، آنچنانکه فی المثل یک چوب را می سازیم و از جنبه چوب بودن در آن نقصی وارد می کنیم ولی برای منظور ما که ساختن در است آماده تر می شود، مثلاً چوب را خمیر می کنند، عصبهایش را می کشند و از نو چیزی به نام فورمیکا

می‌سازند. آیا به انسان به صورت یک شیء در تربیت باید نگاه کرد^۱ و برای منظوره‌های به اصطلاح اجتماعی باید او را آنچنان که می‌خواهیم بسازیم، یا باید به صورت شخص و موجود ذی‌حق و قابل احترام نگاه کرد و استعدادهای او را پرورش داد و او را به کمال لایق خودش رساند و از راه همان کمال لایقش به نفع جامعه استفاده کرد؟ مثلاً ممکن است بگوییم جامعه احتیاج به جلاد و آدمکش دارد، جلاد باید بیرحم باشد، پس گروهی را طوری بسازیم که عواطف آنها کشته شود تا به اصطلاح به درد اجتماع بخورند، سرباز را طوری بسازیم که اگر فرمان حمله به بی‌گناه و طفل صغیر و دبستان و بریدن سر زن و مردم غیرنظامی بدهیم بدون چون و چرا بپذیرد. یا خیر، انسان را باید آنچنان که گل را پرورش می‌دهیم که استعدادهایش پرور کند پرورش دهیم و به اصطلاح فلسفه تربیت^۲ همین است؛ یعنی تغییرات مطلوب ایجاد کردن، انسان را به صورت ماده قابل استفاده درآوردن برای جامعه مساوی است با پرورش دادن و کامل کردن همه جنبه‌های جسمی، فکری، ذوقی، هنری، فنی، اخلاقی، دینی انسان.

متأسفانه در جهان امروز، تربیت دچار چنین مشکلی است که آنچه عملاً در جهان معمول است ساختن انسان است به شکلی که رهبران اجتماع می‌خواهند نه آنچنان که فطرت و سرشت انسان اقتضا می‌کند. اینجاست که بار دیگر به شکل دیگر انسان قربانی تمدنی می‌شود که خود به وجود آورده است^۳، قربانی مطامع اقویا می‌شود. آنان که خیال می‌کنند اگر یک جامعه از نظر ثروت، اشتراکی شد کافی است که بشر سعادت‌مند گردد، به این نکته توجه کنند که در

۱. رجوع شود به ورقه‌های «تربیت و فطرت» و ورقه‌های بریده شده از اطلاعات ۵۴/۴/۱۶ تحت عنوان «نیروی دریایی آمریکا آدمکش خونسرد تربیت می‌کند»،
 ۲. رجوع شود به کتاب آزادی و تربیت تألیف دکتر محمود صناعی، صفحات اول، که معلوم است از عهده حل اشکال بیرون نیامده است. ایضاً کتاب تعلیم و تربیت در جهان امروز.

۳. یعنی تمدن‌گرایی ضد انسانی پیدا می‌کند.

جامعه‌های کمونیستی اصل «ساختن انسان آنچنان‌که بتواند مرام و مسلک و رژیم را حفظ کند نه آنچنان‌که سرشتش اقتضا می‌کند» شدیدتر از سایر جامعه‌ها حکمفرماست، آزادی کمتر است. چه حقی پامال شده‌تر از اینکه انسان مجبور باشد آنچنان فکر کند که دولت - و به قول آنها جامعه - به او تحمیل کرده است، آنچنان ذوق و احساس داشته باشد که به او داده‌اند نه خود برحسب سرشت داشته است و نه خود انتخاب کرده است. اینجاست که معنی از خودبیگانگی که خود غریبها طرح کرده‌اند به اشدّ وجوه در تربیتهای آنها حکمفرماست، یعنی از فرد چیزی می‌سازند که نه طبیعت و سرشت و نظام هدفدار رهبری شده عالم و به عبارت دیگر فطرت آن را خواسته است و نه چیزی که خود فرد آزادانه آن را انتخاب کرده است. موجودی می‌سازند کور و کر از غیر آنچه در پس آینه طوطی صفت به او تلقین کرده‌اند.

از خودبیگانگی

تربیت حقیقی عبارت است از فراهم آوردن موجبات تجلی شخصیت انسان^۱ و به فعلیت رسیدن استعدادهای درونی و نهانی انسان، و این با یک تحمیل جبری صورت نمی‌گیرد بلکه با خدمتکار طبیعت شدن و با نرمش و بدون جبر و تحمیل ولی تحت مراقبت عالمانه و مهربانانه موجبات تولد شخصیت واقعی انسان را فراهم آوردن، عملی می‌شود.

می‌گویند: سقراط می‌گفت که من مانند مادرم مامایی می‌کنم اما مامایی روحی. و البته نظر سقراط به آموزش فقط بود، مدعی بود که تعلیم باید به شکلی باشد که ذهن متعلم خود زاینده فکر اصلی باشد. ولی این اصل در مورد تربیت هم [باید] رعایت شود.

اصل «خود را بشناس» در تربیت از این رو در تربیت، شناخت انسان، استعدادهای انسان، شناخت دقایق ذهن و عواطف و مشاعر انسان و حتی ریشه ماوراءالطبیعی وجود انسان لازم و ضروری است. اینجاست که

۱. مهمترین و مشکلترین مسأله، شناخت و پیدا کردن شخصیت واقعی انسان است.

یک بار دیگر با اصل «خودت را بشناس» روبرو می‌شویم و می‌فهمیم برای تربیت و پرورش انسان باز باید به اصل «خودت را بشناس» پناهنده شویم، و چه عالی فرمود علی علیه السلام: معرفة النفس اعظم المعارف. می‌بینیم که تمام اصول تربیتی از معرفة النفس باید استنتاج شود. پس در اینجا نیز نقطه شروع و نقطه عزیمت «خودت را بشناس» است.

ج. پرورش برخی استعدادهای انسان و مهمل گذاشتن برخی دیگر یا مبارزه کردن با آنها، عدم تعادل ایجاد می‌کند و انسان را به صورت موجودی خطرناک درمی‌آورد.

د. به بیانی که قبلاً در مورد علم مفید و غیرمفید گفتیم، دانش از عوامل ساخته شدن انسان است نه خود ساخته شدن؛ یعنی انسان باید عالم شود که به وسیله علم ساخته شود و بسازد. نفس عالم شدن، ساخته شدن نیست. (قابل بحث است.)

ه. باید بدانیم انسان که باید ساخته شود و پرورش داده شود، چند نوع پرورش یا تغییر باید در او صورت گیرد تا کامل گردد؟ پاسخ این است که شش نوع: علمی و فکری، عاطفی و اخلاقی، ذوقی و هنری، فنی و صنعتی، عبادی و پرستشی، اجتماعی و تعاونی. درباره علم و فکر و آگاهی سخن گفتیم. درباره «اخلاقی» باید بگوییم که دو قسمت است. یکی از نوع تصفیه و تزکیه است که همان طور که آب یک چشمه در آغاز صاف و زلال است و بعد خلطها و مزیجها پیدا می‌کند و باید تصفیه شود تا قابل شرب باشد، انسان نیز نیازمند به تصفیه و تزکیه است. دیگر، مربوط است به تقویت اراده اخلاقی و تقویت عواطف اخلاقی یعنی محبت، همکاری، تعاون، و البته این قسمت شامل اخلاق اجتماعی یعنی تربیت اجتماعی که از مهمترین مسائل است نیز می‌شود. و اما ذوقی و هنری و پرورش احساسهای لطیف ذوقی مثلاً در فصاحت و بلاغت، عرفان و شناخت زیبایی خلقت (ان الله جمیل یحب الجمال) مخصوصاً درک زیباییهای معنوی، زیباییهای حیات از قبیل گلها، مرغهای زیبا و امثال اینها. و اما فنی و صنعتی مربوط است به فنون و تکنیک هر عصر، مثلاً تربیت

انسانهایی که بتوانند از وسایل عصر و زمان در کشاورزی، در صنایع، در هنرها استفاده کنند. اما عبادی و پرستشی اصل همه آنهاست که بدون همه آنها...^۱

و گفتیم که انسان مانند هر شیء دیگر تا به صورت ماده خام است بی ارزش است یعنی ارزش بالقوه دارد. آن مقدار ارزشی که دارد به اعتبار بالقوه بودن ارزش بعد از ساخته شدن است، نه به اعتبار فعلیتش. انسان نیز با تربیت و با تعلیم و با ساخته شدن با ارزش می شود. همان طور که ماده طبیعی قبل از صنعت و ساخته شدن با مقیاس تن مبادله می شود و پس از ساخته شدن با مقیاس متر و کیلو و لیتر، انسان نیز قبل از ساخته شدن ارزش حیوان پاربر را دارد و پس از ساخته شدن معیار ارزش کشور است. و گفتیم هیچ موجودی تفاوت ساخته شده اش با ساخته نشده اش به اندازه انسان نیست.

ولی همچنان که در شماره «ب» گفتیم عمده مطلب در اینجا این است که انسان را که با تربیت می شود با ارزش کرد، آیا آنچنان باید با ارزش کرد که یک «شیء» با ساخته شدن با ارزش می شود یعنی «ارزش برای ما» پیدا می کند، مثل نفتی که تصفیه می شود و برنجی که دم می کشد و گوسنندی که بیضه اش کشیده می شود در نتیجه چساق می شود در حالی که «ارزش فی نفسه» پیدا نکرده است، یعنی خودش برای خودش ارزش پیدا نکرده است. خودش برای خودش آنگاه ارزش پیدا می کند که از جنبه طبیعی تکامل پیدا کند. تکامل صنعتی موجب «ارزش برای ما» است و تکامل طبیعی و فطری موجب «ارزش فی نفسه». و گفتیم که این دو ارزش احیاناً در حالت تضاد می باشند، یعنی «ارزش برای ما» مستلزم ایجاد نقص در شیء است که با اهداف و آرزوهای ما سازگار شود، آنچنان که اخته کردن یک حیوان یا یک برده موجب نقصی برای او و ارزش برای مالک و خواجه است و برعکس سلامت جنسی حیوان یا برده موجب نقص

۱. [در نسخه اصلی به همین سورت است.]

ارزش نسبی اوست. حالا در انسان چگونه؟ آیا انسان باید برای آرزوهای جامعه و عملاً اقویای جامعه ساخته شود که مستلزم این است که «ارزش برای جامعه» یا «ارزش برای اقویای جامعه» پیدا کند ولو به اینکه یک سلسله نقصها و کاستیها در او ایجاد شود، مثلاً عواطف صادق او از او گرفته شود، انساندوستی او از او گرفته شود و به جای آن تعصب نژادی و قومی به او تلقین شود، آزادی تفکر و روح قضاوت و آزادفکری و نقد و چرایی و چونی و لیم و لا نسلم از او گرفته شود و به جای آن انضباط کورکورانه [داده شود]، حس پرستش حقیقت از او گرفته شود و به جای آن پرچم پرستی، خاک پرستی، آدم پرستی به او داده شود، به طور کلی علائق کاذب در مورد امور مربوط به ملیت و نژاد و آنچه مربوط به قومیت است در او ایجاد شود، تاریخ به صورت غلط و معکوس و وارونه در ذهنش منعکس شود؛ آنچنان که می بینیم در تاریخهای مدارس، روابط اسلام و ایران و روابط ایرانیها با تمدن اسلامی وارونه جلوه داده می شود تا انسانهای وارونه ساخته شود؛ حقایق تاریخی کتمان می شود، دروغهای تاریخی از قبیل کتابسوزی اسکندریه در مغزها فرو برده می شود؛ یا آنچنان که می بینیم که امروز مصریها مدعی شده اند که تاریخ دو قرن اخیرشان باید دوباره نویسی شود زیرا حقایق تاریخی درست و صحیح به جوانان و کودکان آموزش داده نشده است. خلاصه چه از نظر آموزشها و آگاهیها و چه از نظر علائق و عواطف و تمایلات و احساسات و حساسیتها و تعصبات، ممکن است انسان را طوری ساخت که برای منظور خاصی بسیار مفید باشد، اما برای خودش چگونه؟ برای خودش آن وقت مفید و باارزش است که «خودش» احساسات پاک فطری اش، استعدادهای سالم طبیعی اش بشکند و بارور شود. نوع اول، انسان ساخته شده یک موجود مصنوعی است نظیر چوبی که از آن در ساخته اند و انسان نوع دوم یک انسان طبیعی و فطری است.

مسأله جدید

تازه مسأله جدیدی پیش می‌آید و آن اینکه: آیا می‌شود ایندورا با یکدیگر سازگار کرد و یا در اینجا تضادی غیرقابل رفع وجود دارد؟ آیا می‌شود انسان را طوری ساخت که هم احساسات پاک فطری و همه‌جانبه‌اش بشکند و هم برای جامعه مفید باشد؟ هم ارزش فی‌نفسه پیدا کند و هم ارزش برای غیر؟ جواب این است که جان مطلب همین جاست. آنچه ناممکن است تضاد میان ارزش فی‌نفسه انسان و ارزش برای غیر به صورت ابزار و آلت برای غیر است، که اگر بخواهیم انسان را به صورت ابزار و آلت برای غیر و در خدمت بلااراده و اتوماتیک غیر درآوریم و نام آن را ارزش برای جامعه بگذاریم، چاره‌ای نداریم از اینکه ارزش فی‌نفسه او را نفی کنیم. اما اگر بخواهیم انسان را به صورت موجود مفید برای غیر یعنی برای جامعه درآوریم بدون اینکه انسانی آلت بلااراده انسان دیگر شده باشد و جمله «تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لانشرک به شیئاً» مصداق پیدا کند، انسانها خود برای یکدیگر مفید و درخت بارده باشند، همه درخت بارده یکدیگر باشند، همه معاون و کمک و بازوی یکدیگر باشند، استخدا و استثمار و استعمار و استثمار همه رخت بربندد، راه منحصرش این است که ارزش فی‌نفسه انسانها بالا برود، استعدادهای فردی به صورت همه‌جانبه بشکند، احساسات فطری، استعدادهای پاک طبیعی همه در همه ظهور و بروز کند، قدرتهای خلاقه عقلی (که مساوی است با استقلال در قضاوت، و صرف عالم‌شدن کافی نیست و شاید اینجا حکیم‌شدن مناسب است) و قدرتهای انسانگرای اخلاقی و قدرتهای زیبایی‌گرایانه ذوقی و قدرتهای ملکوتی و خداگرایانه بشکند و در آن صورت است که انسان، هم ارزش فی‌نفسه می‌یابد و هم ارزشی از قبیل ارزش انسان برای انسان که مساوی است با «ارزش دوجانبه» و «ارزش همه برای همه»، آن انسان عبادت است از انسان‌شناس، آگاه، انسانگرا، باذوق، فعال.

استعداد خلاقه
عقلی و
استعداد
انسانگرایانه
اخلاقی و
استعداد
زیبایی‌گرایانه
ذوقی و
استعداد
ملکوتی و
خداگرایانه
الهی

ما در تاریخ می‌خوانیم که علی علیه السلام نه تنها حق انتقاد را از دیگران نمی‌گرفت بلکه ترغیب می‌کرد که از من انتقاد کنید، می‌فرمود: لا تخالطونی بالمصانعة و لاتظنوا بی استتقالاً فی حق قیل لی (قریب به این مضمون - رجوع شود به نهج البلاغه خطبه ۲۱۴) و همین روش سبب شد که گروهی از خوارج طغیان کنند و حق چون و چرا برای خود در امر حکمیت و قرآن به نیزه کردن قائل شوند، گو اینکه در اثر کج‌فهمی سوءاستفاده کردند، ولی علی ترجیح می‌دهد که سربازش چشم و گوش بسته و دارای انضباط کورکورانه نباشد و این اصل پرورش اسلامی محفوظ بماند ولو اینکه منجر به شکست سیاسی خیالی او بشود زیرا پیروزی مسلکی و هدفی او را در برداشت. ولی معاویه همه کوشش‌اش این است که مردم را بسازد آنچنان که برای او مفید باشد؛ چشم و گوش بسته، شتر نر را از ماده تشخیص ندهد، روز چهارشنبه را به جای جمعه بپذیرد و بعد محرمانه پیغام دهد که به علی بگویند با سربازانی «انضباطی» به جنگ تو خواهیم آمد که چهارشنبه را به جای جمعه می‌پذیرند، شتر نر را به جای شتر ماده می‌گیرند. به یزید توصیه می‌کند مردم شام را نگهداری کن، نگذار ملت‌های دیگر با اینها خلط و آمیزش یابند که در این صورت «تغییرت اخلاقهم». این تغییر اخلاق جز به خود آمدن مردم شام و باز شدن چشمشان نیست، جز آزادی و خروج از اطاعت کورکورانه نیست.

روش تربیتی
فطری و آزاد
علی علیه السلام و
روش تربیتی
صناعی
انضباطی
معاویه

روش تربیتی
علی علیه السلام و
مقایسه با
روش تربیتی
معاویه

چرا امام حسین علیه السلام در شب عاشورا اصحابش را مرخص کرد و گفت: «انتم فی حل من بیعتی» و به آنها گفت دشمن هم به شما کاری ندارد، پس شما هم از ناحیه دوست و هم از ناحیه دشمن آزادید؟ برای اینکه نمی‌خواست کوچکترین اجباری در کار باشد ولو اجبار یک بیعت، ولو اجبار یک رودرواسی؛ می‌خواست راه خود را در کمال بصیرت و آگاهی انتخاب کنند.

مبنای تربیت
اسلامی بر
آگاهی و
انتخاب و رشد
فطری است نه
بر انضباط
کورکورانه

از همه بالاتر اینکه چرا رسول خدا در کارهای عمومی که دستوری از وحی الهی نداشت با اصحاب مشورت می‌کرد، آرای آنها

را محترم می‌شمرد، به آنها شخصیت می‌داد، آنها را عملاً وادار می‌کرد که فکر کنند (هر کس که طرف مشورت قرار گیرد احساس مسؤولیت می‌کند و طبعاً فکر خود را در اطراف کار به جولان درمی‌آورد) و حال آنکه برای هیچ‌کس به اندازه رسول خدا زمینه ساختن ابزار بلااراده از انسان میسر نبود؟ برای اینکه تربیت اسلامی نه براساس ساختن موجودات بی‌انتخاب، بی‌فکر، آلی و ابزار صفت، وسیله هویتی، نوکر ماهیتی بود بلکه براساس رشد دادن شخصیتها بود.

ز. ضمن بحثمان سخن از رشد شخصیت آمد. باید بگوییم که یک مکتب تربیتی در جهان، خصوصاً در آمریکا وسیله جان دیوئی و غیره به وجود آمده است که اساس آن آزاد گذاشتن شخصیت است، اما بیشتر توجه اینها از شخصیت به مسائل سکسی و جنسی است همچنان که فروید نیز چنین پیشنهادی دارد^۱. ولی اینها نیمی از شخصیت انسان را در نظر می‌گیرند که رشد آن مستلزم سایه خشک شدن نیم‌عالی شخصیت انسان است - رجوع شود به ورقه‌های «تزکیه نفس».

ح. آیه کریمه قرآن که می‌فرماید: «و یزکیهم» بنا بر آنچه در تفسیر المیزان جلد ۱۹ آمده است (ذیل آیه ۳ سوره جمعه) مقصود نمو دادن است و این تأیید می‌کند نظر گذشته ما را.

المیزان: التزکیة تفعل من الزکاة بمعنی النمو الصالح الذی یلازم الخیر و البرکة.

تزکیه به معنی نمو، مستلزم تزکیه به معنی تصفیه هم هست، زیرا هر نمو مستلزم این است که عوائق و موانع و مزاحمها و علف هرزه‌ها قبلاً ازاله گردند.

و البته آیه کریمه: «محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریمهم رکعاً سجداً یبتغون فضلاً من الله و رضواناً سیاهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریه و مثلهم فی الانجیل کزرع

۱. رجوع شود به کتاب رشد شخصیت ترجمه محمد حجازی.

اخراج شطاه...» مجموعاً صفات تربیتی امت اسلام را بیان می‌کند و قسمت اخیر، رشد و نمو اجتماعی آنها را به طوری که مستلزم شکفتن استعدادها در حد اکثر ممکن است بیان می‌نماید.

ط. از آنچه گفته شد می‌توان مسأله را به شکل فلسفی این‌گونه طرح کرد که آیا انسان سالم و انسان اجتماعی بودن در حال واحد ممکن است؟ آیا اجتماع و زندگی اجتماعی صحیح مستلزم رشد همه‌جانبه استعدادهای انسانی است، پس انسان مدنی بالطبع است و اجتماع و زندگی اجتماعی چیزی بر ضد طبیعت فردی و فطری انسان نیست بلکه برعکس محیط مناسب رشد استعدادهای فردی است (البته اجتماع و تمدن سالم)؟ و یا برعکس، انسان طبیعی و سالم انسانی است که هرچه می‌تواند از قیود و محدودیتهایی که اجتماع بر او تحمیل کرده است آزاد باشد، سلامت انسان در بازگشت به طبیعت و فردیت است که نظریه روسو است و اولی نظریه ارسطو است.

ی. به‌طور کلی آیه کریمه «هو الذی بعث فی الاممین رسولا...» یک آیه‌ای است که هدف تربیتی رسالت را بیان می‌کند، یعنی هر چهار شاخه جنبه‌های سازندگی دارد. اما تلاوت، به جهت آنکه تلاوت قرآن صرف تلاوت یک سخن ساده نبود. می‌دانیم که نخستین انقلاب روحی و دگرگونی و کندن از گذشته وسیله تلاوت آیات کریمه قرآن صورت می‌گرفت. «یزگیهم» که مفهوم صریحش بنا بر آنچه در میزان آمده است رشد و تنمیه و تربیت و پرورش است. تعلیم کتاب یعنی بیان حقایق و معانی قرآن که با توجه به اشمال عجیب قرآن بر مسائل فراوان مربوط به خدا، انسان، جامعه، جهان - که تا حدودی در ورقه‌های «تعلیمات دینی» شرح داده‌ایم - روشن می‌شود که چگونه آشکار کردن معانی و مقاصد و اهداف قرآن سازنده است. و تعلیم حکمت یعنی تعلیم سخنانی که نتیجه‌اش انسانهای بااستحکام بااراده راه‌یافته است، زیرا حکمت یعنی حقیقتی که با دریافت آن انسان راه را تا مسافت دور می‌یابد. سخنان نظری صرف، مثلاً جدول ضرب فیثاغورس در عین استحکام نظری راهی به انسان نمی‌نمایاند، او را

به حرکت نمی آورد، ولی انسان گاهی سخنی از حکیمی می شنود که حس می کند نورافکنی به دست او داده اند و تا شعاع چندین کیلومتر راه را به او نشان داده اند. جمله هایی از قبیل: «ان ریکم واحد و ان اباکم واحد...»، «لن تقدس امة حتى یؤخذ للضعیف حقه من القوی غیرمتعع»، «انی ما اخاف علی امتی مؤمناً ولا مشرکاً...»، «اذا همت بامر فتدبر عاقبتہ»، «ان الله لا یحب ان یری عبده متمیزاً بین اصحابه» (ر.ک: ورقه های «کلمات رسول اکرم») همه چنین نورافکن ها هستند.

ما برای اینکه زمینه «یتلوا آیاتہ» را فراهم کنیم باید تعلیم عمومی زبان عربی را انجام دهیم که ملت ما مانند عرب جاهلیت لا اقل بتواند حلاوت قرآن را درک کند و برای زمینه «یتلوا علیهم آیاتہ» باید تعلیم قرآن و تفسیر به معنی صحیح را رایج سازیم.



تعلیم و تربیت اسلامی

۱. ضرورت یک سیستم آموزشی و پرورشی و مخصوصاً پرورشی در یک ایدئولوژی و برای یک ملت و یک واحد اجتماعی که می خواهد مستقل بماند.

۲. سیستم آموزش و پرورش اسلامی صحیح چیست؟

۳. سیستم آموزش و پرورش جامعه اسلامی بلکه جامعه های اسلامی در گذشته چگونه بوده است؟ چه اندازه اش واقعاً اسلامی و چه اندازه اش تحت تأثیر عوامل ملی و غیرملی از قبیل فرهنگهای خارجی یونانی و هندی و غیره بوده است.

۴. آیا اسلام همان طور که سیستم حقوقی، قضایی، اقتصادی، سیاسی مستقلی دارد، یک سیستم آموزش و پرورش مستقلی و بالاخره آیا اخلاق مستقلی هم دارد یا خیر؟ مشخصات آن چیست؟

۵. آقای دکتر عزتی در جزوه «تعلیم و تربیت اسلامی» صفحه ۴

می گوید:

«آموزش و پرورش اسلامی عبارت است از مجموع مواد، دستورات و مسائل آموزشی که یا مستقیماً اسلام تأیید کرده و یا ابتکار نموده و یا به خاطر تفکرات اسلامی در جوامع اسلامی به وجود آمده و رشد نموده...»

می‌گوید:

«... آموزش و پرورش هر سیستم و دین و جامعه به‌طور کلی و مخصوصاً تعریف ماهیت و شناخت ماهیت آن بستگی کامل به فلسفه کلی و تفکرات سیاسی مخصوص آن دین و جامعه دارد و فلسفه آموزشی یک سیستم و دین یا جامعه بدون تجزیه و تحلیل اصول و فلسفه آن سیستم یا دین یا جامعه امکان‌پذیر نیست... آموزش و پرورش یک جامعه و یا یک نظام دینی مانند فرهنگ و دین آن جامعه است و امر بسیطی نیست بلکه شامل تمام امور مربوط به آن جامعه و دین می‌شود و با فرض شناخت، ارتباط آن با امور مختلف که مؤثر در شناخت آن است غیرقابل انکار است، و متخصصین آموزش و پرورش از این ارتباط به «ارتباط کامل امور مربوط به یک جامعه و یک دین» تعبیر می‌کنند.»

در ص ۹ دربارهٔ عمومیت تعلم، تفکر، تعقل و تدبر در اسلام می‌گوید: بیشتر آیات قرآن...^۱

ضمناً فرق است میان تعلیم و تربیت اسلامی و میان تعلیم و تربیت در اسلام. تعلیم و تربیت اسلامی یعنی آموزشها و پرورشهایی که برای فرد ایده‌آل مسلمان لازم است، یعنی عوامل آموزشی و پرورشی برای مسلمان کامل شدن. و اما تعلیم و تربیت در اسلام یعنی

۱. [در نسخهٔ اصلی به همین صورت است.]

طرحهای اسلام برای آموزشها و پرورشهای افراد به طور کلی.



تعلیم و تربیت اسلامی (یادداشت شب ۴ فروردین ۵۳، خرمشهر)

۱. قرآن و مقایسه‌اش با عصای موسی برای موسی و دم عیسی

برای عیسی

۲. چرا معجزه خاتم الانبیاء از نوع کتاب شد، در حقیقت دلیل

عین مدعا شد؟

۳. تلاوت رسول خدا و جاذبه آن و کشیدن افراد به سوی قرآن:

داستان ولید و اختس و دو نفر دیگر، داستان اسلام عمر، داستان

اسلام ابوذر، داستان مصعب بن عمیر و یکی از رجال انصار، داستان

مردی که پنبه به گوش کرده بود (ظاهراً اسعد بن زرارة)

۴. عادت حفظ قرآن از صدر اسلام، حفظ قرآن در پاکستان

۵. اهتمام عظیم مسلمین در امر قرآن

۶. یگانه مایه امید قرآن است: مادام القرآن یتلی والکعبه یمحج و

محمد یدکر فالنصرانیة علی خطر عظیم.

۷. کوتاهی ما درباره قرآن در مدارس

۸. اعجاز قرآن از جنبه لفظی و هنری و بیانی و اعجاز از جنبه

معنوی و علمی و فکری

۹. قرآن نه شعر است و نه نثر معمولی، زیرا وزن و قافیه ندارد و

تخیل هم در آن به کار نرفته است. در عین حال از نوعی آهنگ نثری

برخوردار است که می‌بینیم، آنهم آهنگ روحانی. دستور ائمه اطهار

به تلاوت آهنگین قرآن. تفاوت سخنان پیغمبر و علی با قرآن.

۱۰. انسان قرآن باید بداند: از کجا آمده، در کجا هست، به کجا

می‌رود، چگونه باید باشد، چه باید بکند؟

۱۱. موضوعات: حق، صفات حق، فرشتگان، تأیید حق و توکل

به او، بی‌نیازی از غیر او، هجرت به سوی او، حماسه استغنائی از غیر

او، نعمتهای این جهان، نعمتها و عذابهای آن جهان، اخلاق، تزکیه،

صبر، رضا، محبت، عدل، توکل، احسان، صدق، امانت، شجاعت، شکر، نورانیت قلب، اتحاد و اتفاق، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، عزت و کرامت

احکام: نماز، روزه، حج، جهاد، نذر، غبن، بیع، رهن، اجاره، هبه، نکاح، طلاق، ظهار، قصاص، حدود

تاریخ اسلام، قصص و تواریخ گذشته: قرار گرفتن سه گروه در برابر یکدیگر: مؤمن، کافر، منافق

تسبیح موجودات، عالم پس از مرگ، عالم قیامت

جهان و سنن جهان، ناپایداری دنیا و دلبستگی به جهان جاوید

۱۲. به طور کلی بحث درباره خدا و ماوراء الطبیعه و غیب از مبدأ

تا منتها، و بحث درباره انسان از اخلاق و سرشت و حالات فردی و

اجتماعی، و دیگر جهان و سنن و قوانین خلقت و مخلوق بودن آن

۱۳. پانزده آیه در تنزیه و پنجاه آیه در توصیف

۱۴. تفاوت [خدای] پیامبران با [خدای] فلاسفه که با انسان

خشنودی متقابل دارد، در داد و ستد است و مایه انس و آرامش دل

اوست. قرآن انسان «قائم اللیل و صائم النهار» [تربیت می‌کند].



تعلیم و تربیت اسلامی (منزل صادقی - شب دوم)

ما قبل از آنکه بحث خود را درباره تربیت اسلامی آغاز کنیم،

بحث خود را درباره آموزش اسلامی تکمیل می‌کنیم. شب گذشته

درباره اهمیت آموزش از نظر اسلام و تأکید و توصیه‌هایی که اسلام

درباره علم و دانش و آموزش و تعلیم و تعلم کرده بحث کردیم.

امشب می‌خواهیم ببینیم آموزشی که اسلام آن را فریضه و واجب

شمرده است چیست؟ که: طلب العلم فریضة...

فریضه یعنی واجب در مقابل نافله که به معنی مستحب است.

فریضه نظیر نماز و روزه، نافله نظیر نماز شب، اسلام دانش‌آموزی را

فریضه شمرده است نه نافله.

اکنون باید بحثی را که از قدیم علمای اسلام طرح کرده‌اند دنبال کنیم و آن اینکه آموزشی که فریضه است چه آموزشی است؟ و آیا آموزش بر یک طبقه فرض است یا بر همه یا دو نوع است؛ نوعی بر همه و نوعی دیگر بر گروهی خاص؟ اما اشتباه نشود که مقصود این نیست که فرض [بر] یک طبقه خاصی است بلکه مقصود این است که آن هم فرض بر همه است لکن ضرورت ندارد که همه جدا جدا انجام دهند، یک دسته که به قدر کفایت انجام دهند از دیگران ساقط می‌شود.

آنچه بر همه به صورت فرد فرد واجب است و واجب عینی است چیزهایی است که در اسلام جزء قلمرو ایمان است. آنچه در قلمرو ایمان است حتماً باید جزء قلمرو آموزش و تعلیم و تفکر منطقی قرار گیرد. و این یکی از امتیازات بزرگ اسلام [است] که قلمرو ایمان باید در قلمرو آموزش قرار گیرد، یعنی ایمان به خدا یک امر آموزشی است و همچنین ایمان به رسول خدا و معاد و امامت و عدل. این همان است که می‌گویند: اصول دین باید تحقیقی باشد نه تقلیدی.

از نظر اسلامی، خداشناسی مانند یک درس باید آموخته شود و همچنین پیغمبرشناسی که توأم است با قرآن‌شناسی. درحقیقت دو کتاب داریم برای مطالعه این دو منظور: یکی کتاب خلقت است برای شناختن خدا و دیگر کتاب وحی یعنی قرآن است برای شناختن رسول خدا. خداشناسی ابراهیمی بر چه اساسی بود؟ و دیگر کتاب اجتماع است برای اصل امامت و کتاب انسان است برای اصل معاد. پس، از نظر اسلام کتب درسی این اصول تعیین شده است، فقط شایستگی تعلیم و تعلم لازم است. به عبارت دیگر: اسلام در آنچه که ایمان به آنها را خواسته است، شناخت و معرفت خواسته است نه اعتقاد. البته اعتقاد لازمه شناخت است ولی شناخت لازمه اعتقاد نیست. عقدالقلب گاهی در اثر تلقین و تقلید به صورت بسیار قوی و متعصبانه پدید می‌آید.

چون حوزه ایمانی اسلام حوزه معرفت و شناخت است نه صرف

اعتقاد از هر راهی که شد، آموزش و تعلیم و تعلم ضرورت دارد.



یادداشت تعلیم و تربیت اسلامی (منزل صادقی - شب هفتم)

۱. در اینکه ازدواج و تشکیل خانواده برای ایجاد و پرورش تن
فرزند است شکی نیست، آیا بالطبع برای پرورش روح او هم هست
یا خیر؟

۲. در زندگی جدید، یگانگی خانوادگی، کمی به سوی بیگانگی
کشیده شده است و این جهت روی اجتماع اثر گذاشته است، چرا؟
(ر.ک: مقاله دکتر نراقی در «نگین» شماره... تحت عنوان مشکلات
اجتماعی قرن ما).

۳. از نظر اسلام، زن و شوهری، پدری و مادری یک مسؤولیت
است و یک عبادت و امر مقدس است - ر.ک: ورقه‌های «مسؤولیت».

۴. کاملتر بودن نقش مادر از نقش پدر از لحاظ طبیعی

۵. آیا بچه بزرگ کردن مثل جوچه وا کردن ماشینی شده است و
مادر مسؤولیتی ندارد؟

۶. موضوع علم اول، مهر اول، خلق و خوی اول، بغض اول، تنفر
اول، احترام اول و حتی لهجه اول.
پسیشه اول کجا از دل رود

مهر اول کی ز دل بیرون رود
در سفر گر روم بینی یا خُتن
از دل تو کی رود حبّ الوطن
خُلق کان با شیر رفت اندر وجود

کی توان آن را ز مردم واگشود
۷. لذت مادری به موازات محبت مادری. تبلیغات سوء عصر ما
که خانه زندان است. پس کتابخانه هم به دلیل کمتر بیرون رفتن زندان
است، و کارگاه نقاشی، و لذت فقط در ولوشدن در حاشیه خیابانها،
لولیدن میان مردان، پرسه زدن در سینماها و حتی کشتی گرفتن است و

پای میز قمار نشستن. پشت میز اداره و دفتر اندیکاتورنویسی چه هنری است؟

۸. انظروا من یرضع اولادکم فان الولد یشبّ علیه. لاتسترضعوا الحمقاء فان اللبن یعدی.

۹. شرافت مقام مادری از لحاظ آدم‌سازی. تقسیم کارها به فنون و مشاغل، [و تقسیم] فنون به آنچه سر و کاری با جمادات و یا حداکثر با نباتات یا حیوانات [دارد] و آنچه با انسان خصوصاً روح انسان [سر و کار دارد].

۱۰. مادری از لحاظ آدم‌سازی، مشارکت با وظیفه انبیاست.

۱۱. شرایط تربیت اولاد:

الف. مساعدبودن محیط خانوادگی

ب. اعتدال در محبت

ج. مراقبت مبصرات و مسموعات

د. احتراز از وعده دروغ

ه. قهرمان پرستی نه مظلوم پرستی و نه ستمگر پرستی

و. طرز جوابگویی صادقانه و راهنمایانه در پاسخ سؤالات

ز. احترام کودک و ترک تحقیر او

ح. عدالت میان اولاد

ط. نام نیک گذاشتن روی طفل

ی. آزادی دادن در حد اعتدال و از جمله در انتخاب شغل با

رعایت جنبه استعداد ذاتی و ارشاد او

۱۲. اکرموا اولادکم و احسنوا اداہم یغفرلکم.

۱۳. هدیه و تحفه برای فرزندان و ابتدا به دختران

۱۴. دورکن اساسی در تربیت فرزندان: یکی علم و رموز دقیق

روانشناسی و دیگر محبت و عاطفه شدید. در قدیم علم نبود، در

جدید عاطفه [نیست].

۱۵. پدر و مادر جاهل فرزند را یا ترسو و ضعیف در اثر

تخویفها، یا لوس و نثر در اثر محبتها و نوازشهای بیجا و یا حقوق در

اثر بی‌عدالتی، یا وهم‌پرست در اثر افسانه‌های شاخدار، یا دوشخصیتی در اثر تناقض قول و عمل، و یا در اثر توهین والدین به یکدیگر او را بی‌تربیت و یا مظلوم‌پرست، و یا در اثر جواب ندادن به سؤالات، او را خمود و جامد‌الفکر، در اثر احترام‌نگذاشتن به شخصیت، او را تحقیر شده و بی‌عقیده و بی‌اعتماد به خود بار می‌آورند.

۱۶. پدر باید مظهر عظمت و شخصیت باشد نه ابوالهول - داستان «گلّ لسانی و قلّ بیانی، کأن سیّداً یرعانی».

۱۷. اعلامیه حقوق بشر: خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه بهره‌مند شود.

۱۸. دو عاملی که به قلب حیات خانوادگی زده است: ماشین و زندگی ماشینی، و دیگر افکار خطرناک

۱۹. آثار سقوط خانواده در عصر حاضر:

الف. محرومیت زوجین از صفای خانوادگی

ب. محرومیت فرزندان از کانون پرمهر خانوادگی

ج. محرومیت اجتماع از آثار محبت‌های خانوادگی

د. تنفر از ازدواج و شیوع فراوان زنا و پیدایش ولدالزنا، سقط

جنین

ح. ازدیاد طلاق

ط. تنفر از مادری

ی. جنایات وحشتناک

۲۰. فلسفه زندگی خانوادگی:

الف. مشخص بودن نسبه‌ها

ب. صمیمیت دو انسان

ج. کانون مناسب برای پرورش روح فرزند

د. فراموشخانه مرد نسبت به رنج‌های روز و بلکه کانون

ساختن روح مرد

تعلیم و تربیت مکانیکی

رجوع شود به بحث خوب ویل دورانت با تعلیم و تربیت مکانیکی و بحث ما با خود ویل دورانت که می‌پندارد که نقص این تربیت که محصولش انسان ناقص است با هنر و ادبیات و علوم انسانی تکمیل می‌شود و انسان کامل به وجود می‌آید.

□

تعلیم و تربیت اسلامی

رجوع شود به کتاب بعثت و ایدئولوژی صفحه ۱۱۹، تحت عنوان فرد و اجتماع.

□

مسائل تعلیم و تربیت

۱. ارزش تعلیم و تربیت برای یک اجتماع و در یک فرهنگ و برای یک مکتب و اینکه تعلیم و تربیت یکی از به اصطلاح - نهادهای اجتماعی است و اینکه ملتها از نظر استعداد طبیعی چندان تفاوتی ندارند، تفاوتشان در این است که بعضی ملتها به صورت ماده خام باقی مانده‌اند و یا به صورت بدی ساخته شده‌اند و بعضی ملتهای دیگر خوب ساخته شده‌اند. هرگاه سیستم تعلیم و تربیت قومی براساس صحیحی قرار گرفت، آن ملت ترقی می‌کند. رجوع شود به ورقه‌های «تعلیم و تربیت اسلامی» سخنرانیهای خرمشهر، ایضاً مقدمه کتاب تعلیم و تربیت در جهان امروز.

۲. اصل آموزش در اسلام. رجوع شود به سخنرانی «فریضة علم» و ورقه‌های «تعلیم و تربیت اسلامی» (خرمشهر) و اینکه ایمانهای اسلام براساس شناخت است نه اعتقاد محض، و اسلام برای شناخت خدا، کتاب خلقت و برای شناخت رسول، قرآن و برای شناخت معاد، انسان و برای شناخت امامت، تاریخ و اجتماع را برای مطالعه معرفی و پیشنهاد کرده است.

۳. نظام تعلیم و تربیت اسلامی آیا نظام طبقاتی است یا غیر طبقاتی؟ و آیا مساوات اسلامی شامل تعلیم و تربیت هم می‌شود یا خیر؟ رجوع شود به تاریخ تمدن و یل دورانت و غیره راجع به نظام طبقاتی هند، ایران، یونان، روم و تربیتهای طبقاتی آنها و همچنین نظام اجتماعی انگلستان. ایضاً رجوع شود به اوایل کتاب در تربیت برتراند راسل راجع به تربیت اشرافی و خواجگی و اریستوکراسی.

۴. آیا تعلیم و تربیت یک جنسی است یا دو جنسی؟ اولاً آیا این تنها پسران هستند که حق تعلیم و تربیت دارند، خصوصاً تعلیم؟ و ثانیاً آیا یک نوع تعلیم و یک نوع اخلاق و یک نوع تربیت برای آنها تجویز می‌شود یا دو نوع؟ رجوع شود به ورقه‌های «اخلاق و تربیت زن» سخنرانی تابستان سال ۴۸ در مشهد.



مسائل تعلیم و تربیت اسلامی

۱. جزم و یقین به صحت آیین و مسلک
۲. اعتقاد به فطری و طبیعی بودن مسلک و هماهنگی آن با قوانین موجود و محسوس نه تضاد آن
۳. پیروزی حق یا پیروزی مسلک (و شکست ناپذیری مسلک). اصل جهان بر پیروزی حق است.
۴. ایمان به صحت اخلاقی مسلک و هماهنگی با وجدان اخلاقی
۵. تنفر از ظلم و استثمار و بی‌عدالتی و ناهماهنگی آنها با ناموس جهان و ضدیت آنها با تکامل دنیوی و سعادت اخروی
۶. ایمان به آینده
۷. و بالاخره نوعی آگاهی وجدان که فرد مسلمان را مبدل به یک مجاهد فداکار می‌کند
۸. تربیت شعور باطن، رجوع شود به ورقه‌های «معجزه و خرق عادت»، آنچه از کتاب تداوی روحی کاظم‌زاده ایرانشهر، ص ۱۸ و

۱۹ نقل شده است.

۹. روح اجتماعی و تعاون و ترک انزال و انزوا و تکروی - و
لیس امرؤ و ان عظمت... بفوق ان یعان.

۱۰. روح دموکراسی و آزادمنشی و تحمل عقاید دیگران و
پرهیز از لجاج و استبداد و پرهیز از تمکین و تسلیم و المأمور معذور

۱۱. اینکه در عبادت نظر به معنویت خود عبادت باشد و نظر به
خود انقطاع به حق و پیوستن به او در کار باشد نه طمع به بهشت و یا
ترس از دوزخ، و اینکه در عین حال عبادت بهشت و جهنم هم نوعی
تعالی است (مسأله دعا و نیایش و کنه آن)

۱۲. مسأله محبت و اینکه باید این حس پرورش داده شود، و
همچنین احسان و حدود آنها

۱۳. اینکه ایجاد بغض و کینه و تنفر و لعن چه اندازه مطلوب
است و آیا تربیت دینی فقط باید براساس محبت باشد و نه بغض، و یا
بغض و به اصطلاح تبراً نیز جزئی لازم از تربیت است

۱۴. مسأله تعصب ممدوح و تعصب مذموم، تعصب منطقی و
تعصب غیر منطقی

□

۱۵. از اینجا باید شروع شود که تربیت، پرورش است یا صنعت
و ساختن؟ جواب این است که هم پرورش است و هم صنعت،
همچنان که به تفصیل در جلسات معارف اسلامی و جلسات انجمنی و
جلسات انجمن پزشکان گفته شده است.

۱۶. این پرورش متوجه چند چیز است:

الف. جسم؛ پرورش جسم غیر از تن پروری مصطلح است و
میان این دو عموم من وجه است.

ب. پرورش عقل و مبارزه با عوامل ضد عقل (به عبارت دیگر
پرورش ذهن)

ج. پرورش اراده و اینکه اراده غیر از میل است، و تفاوت آنها
و بالأخره مسأله مالکیت و تسلط بر خویشتن

د. پرورش ذوق و زیبایی، فصاحت، شعر، جمال صورت، جمال طبیعت و اینکه آنچه ممنوع است آنجاست که پای تحریک شهوات به میان می‌آید و تفکیک آنها خیلی دشوار است

ه. پرورش حس دعا و نیایش و عبادت و بحثی درباره عبادت‌های عارفانه و عبادت‌های زاهدانه برای بهشت و جهنم (ورقه‌های «عبادت» سخن اینشتین، اقبال، ویلیام جیمز)

و. پرورش محبت و دوستی و بحثی درباره پرورش بغض و تنفر (تبراً) نسبت به فاسدان، ضدانسانها، معاندان، و اینکه بسیاری بغضها و محبت‌ها عقلانی و منطقی است و به عبارت دیگر بسیاری بغضها ناشی از محبت است

ز. علم و حقیقت، پرورش حقیقت‌جویی و تسلیم حقیقت‌شدن و علم و حکمت را حتی از مشرک گرفتن. اینجاست که پای عدم تعصب جاهلانه به میان می‌آید.

ح. مهارت در کارهای تکنیکی

ط. حماسه و شجاعت

ی. تربیت شعور باطن

یا. پرورش همت و بلندنظری، نه کوچک‌نظری و نام آن را تواضع گذاشتن

یب. تکیه به عمل کردن و پرهیز از اتکاء به غیر در سعادت و یا متهم کردن زمین و آسمان که: «وکلّ انسان الزمناه طائره فی عنقه»، پرهیز از تکیه بی‌جهت به شفاعت و انتساب، پرهیز از تحقیر عمل و ارزش آن

یج. پرهیز از نازپروردگی و القاء نفس در شداید و عسرها



یادداشت تعلیم و تربیت اسلامی

جلسه شب سوم خرمشهر^۱

۱. تجلی شخصیت انسان = تزکیه
۲. سخن سقراط = نوعی تعلیم که نمو و جوشش است.
۳. آیه سوره جمعه
۴. خطرات عدم تعادل در تربیت انسان، انسان یک چشم و یک گوش و یک دست و یک پا ساختن
۵. ارزش پرورش اخلاقی و معنوی
۶. پرورشی که قدرت است: علم، صنعت، فن (البته قدرت تسلط بر غیر)، پرورشی که قدرت است اما تسلط بر خود (اراده اخلاقی)، پرورشی که صفا و خلوص است (ایضاً پرورش عواطف انسانی)، پرورشی که علو است و پرواز روح است به عوالم بالا (پرورش عبادی). در اینجا باید راجع به آثار عبادت خصوصاً نماز، دعا، ذکر حق بحث کرد. آیه صابران، قانتان، منفقان، مستغفران به اسحار، و آیه شدید بر کافران، رحمان میان خود، پرورش فتنی و حدیث منسوب «لاتؤذبوا اولادکم باخلاقکم...».
۷. معلوم شد که ماده خام به وسیله ساخته شدن ارزش می یابد و ارزش بالقوه او هم به اعتبار قابلیتش است. انسان نیز همین طور.
۸. مسأله ارزش فی نفسه و ارزش برای غیر، تضاد اینها و عدم تضادشان و بحث جامعی در این باره. فرق تکامل طبیعی و تکامل مصنوعی و تعویدها و تلقینها. [مثال] ارزش فی نفسه به محبت انسان و یا تعصب قومی، آزادی فکر یا انضباط، تاریخ صحیح یا وارونه برای ساختن انسان وارونه.

۱. [از اینجا تا صفحه بعد محل ستاره، مطالبی است که در نسخه اصل دستنویس بر روی آنها یک خط طولی کشیده شده است. علت خط خوردگی به احتمال زیاد مورد استفاده قرار گرفتن این مطالب در جای دیگری بوده است. نظر به اینکه به حذف این قسمت از یادداشتها از طرف استاد یقین نداشتیم، با بیان این توضیح به درج آن مبادرت ورزیدیم.]

۹. مسأله جدید: آیا می‌توان ایندو را با یکدیگر سازگار کرد یا نه؟ یکی ملازم است با استخدام، استثمار، استعمار، دیگری با درخت مفید برای یکدیگر بودن؟

فلسفه شور رسول اکرم

فلسفه پرورشی معاویه

مکتب جان دیوئی و مکتب فروید و نوع رشد شخصیتی که آنها

پیشنهاد می‌کنند



تعلیم و تربیت اسلامی - عامل زمان

یکی از مسائل مهم تعلیم و تربیت این است که آیا عامل زمان یکی از ابعاد آن را تشکیل می‌دهد یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا با تغییرات زمانی و دگرگونیهای زمان اصول تعلیم و تربیت نیز باید تغییر کند یا نه؟

اینجا نیز مانند بحث «اخلاق و تربیت زن» که آیا اخلاق و تربیت یک جنسی است یا دو جنسی و آیا جنسیت عامل مؤثری است در چگونگی تعلیم و تربیت یا نه، سه نظریه است.

مقدمتاً باید این جمله مولی را یادآوری کنیم: *الین والشمال مضلة والطریق الوسطی هی الجادة راست‌گرایی و چپ‌گرایی گمراهی و سقوط و به مقصد نرسیدن است و راه راست و مستقیم جاده واقعی است. ظاهراً مقصود از راست‌گرایی تفریط‌گرایی و جمود و روش محافظه‌کارانه است و مقصود از چپ‌گرایی افراط‌گری و تندروی و ضدیت کامل با گذشته و حال است. و چقدر این جمله منطبق است با اصطلاح راست‌گرایی و چپ‌گرایی عصر حاضر که ظاهراً از دوره هگل به مناسبت دو دسته از شاگردانش که یک دسته در طرف راست کرسی استاد می‌نشستند و محافظه‌کارانه فکر می‌کردند و دسته دیگر در طرف چپ کرسی او و انقلابی فکر می‌کردند [رایج شده است].*

در باب تعلیم و تربیت از نظر عامل زمان سه روش است. یک

روش هدف تعلیم و تربیت را محافظت افکار و اندیشه‌ها و عادات و تقالید و رسوم و سنن گذشته می‌داند و نظام اجتماعی که مورد پذیرش اوست یک نظام قالبی است (به قول راسل در کتاب در تربیت ص ۱۰۰) یعنی یک سلسله قالبهای ساخته و از پیش پرداخته از جانب خود دارد [که] جامعه را در آن قالبها بریزد و متحجر و منجمد کند، درست مانند قالبی که خشت زن برای خشتها تهیه کرده است و یا قالبهایی که برای مصنوعات فلزی قبلاً تهیه می‌شود. جامعه از نظر این دسته یک شیء جامد قابل شکل دادن و آن شکل را تثبیت کردن است، جامعه مانند گچ شل یا فلز ذوب شده است که در هر قالبی بریزی پس از مدتی شکل همان قالب را می‌گیرد. عادات و رسوم و تقالید، همان قالبهاست که پس از مدتی جامعه را شکل می‌دهد، شکلی که تغییرش چندان آسان نیست.

از نظر این گروه، دستگاه تعلیم و تربیت نسبت به فرهنگ و معنویات مردم و نسبت به روح و احساسات مردم همان وظیفه‌ای را دارد که اداره باستان‌شناسی نسبت به حفظ و نگهداری آثار باستانی دارد؛ وظیفه‌اش صرفاً محافظت و نگهداری فرهنگی و معنویات به معنی اعم شامل تصورات و اوهام و خرافات هم هست، مثلاً نحسی سیزده نوروز و امثال اینها به نام سنن ملی و ترادیس‌یونها.

روش دوم درست عکس روش اول است، اساسش بر ستیزه با گذشته است، روی هر چه به گذشته متعلق است داغ باطله می‌زند. در این روش اساس تعلیم و تربیت بر تجدد و تحول و تنفر از گذشته است. یگانه چیزی که تقدیس می‌شود عصیان، تمرّد، سنت شکنی، طغیان است. به هیچ اصل ثابت و معیار دائمی معتقد نیست. منکر کلیت و منکر ضرورت و دوام است. همه چیز برایش نسبی و موقت است.

از دیدگاه طرفداران نظام قالبی که نظریه جامدهاست، تعلیم و تربیت حقیقتی است مطلق و در همه زمانها یک گونه است و آنچه هم در گذشته بود همان حقیقت مطلق است که همه وقت باید باشد. پس

این نظریه مبتنی بر دو اصل است: یکی اینکه تعلیم و تربیت مثل $2+2=4$ همه‌زمانی است، مثل جدول فیثاغورس است، و ثانیاً گذشته معیار صحیح و درستی است برای همیشه. اما از دیدگاه طرفداران روش دوم، تعلیم و تربیت مفهومی نسبی است؛ هر زمان نوعی تعلیم و تربیت اقتضا می‌کند و حقیقت نسبی [است] از آن نظر که همواره متکامل است؛ آینده محتوی بر حقیقت بیشتری از گذشته است و گذشته به هیچ وجه سندیت و اعتباری نسبت به حال و آینده ندارد. طبق این نظریه دستگاه تعلیم و تربیت در حکم یک کارخانه ماشین‌سازی است که سال به سال مدل ماشینش عوض می‌شود و نو جای کهنه را می‌گیرد، ماشین مدل ۷۴ ناسخ ماشین مدل‌های سالهای قبل شده و هر سال مدل تازه به بازار می‌آورد. انسانها هم سال به سال مدلشان باید عوض شود، اگر عوض نشود علامت فرسودگی دستگاه تعلیم و تربیت است همچنان‌که یک کشور صنعتی اگر محصولش یکنواخت بماند علامت انحطاط است.

روش سوم بر این اساس است که جامعه یک موجود زنده است، نه مانند مصنوعات جمادی است که باید برایش قالب ساخت و نه مانند مصنوعات کارخانه‌هاست که هر سال مدل جدید پیدا کند. موجود زنده بر طبق اصول معین و فطری رشد و نمو می‌کند. جامعه انسانی از نظر تعلیم و تربیت دو نیاز دارد. یکی آموزش و پرورش اصول انسانی و اخلاقی یعنی چیزهایی که مربوط است به فطرت و طبیعت انسان و به حوزه ایمان و اخلاق و به نحوه «بودن» انسان. انسانیت، آدمیت، معیارهای ثابتی دارد و قابل دگرگونی نیست. مثلاً وظیفه‌شناسی، ایثار، احسان، عدالت، استقامت، شجاعت، عفاف، زبان، عفاف شکم، عفاف دامن، تسلط بر نفس، احساسات نوع‌دوستانه، ترک آزار جانداران، خداشناسی و... اینها یک سلسله اصول ثابت و معیارهای ثابتند. و دیگر آموزش و پرورشی که به چگونگی انسان بودن و ساختمان روحی انسان و فطرت انسان سروکار ندارد، مربوط است به تخصص و مهارت در کارهای

اجتماعی که میان افراد تقسیم می‌شود، و البته نوع کارها و ابزار و وسایل کارها اعم از کارهای تولیدی و مصرفی و غیره عوض می‌شود و تغییر می‌کند و قهراً تربیت فنی که مربوط است به مهارت و تخصص در امور فنی متغیر و متکامل است و هر زمانی نوعی مهارت و تخصص را ایجاب می‌کند. طبق این نظر مؤسسات تعلیم و تربیت نه کارشان قالب‌سازی و تحمیل قالبها بر جامعه است و نه کارشان انسان ماشینی تحویل دادن است، بلکه کارشان از قبیل کشاورزی و باغبانی است.

راه صحیح و یا راه سوم و به تعبیر امیرالمؤمنین «الیمین والشمال مضلة والطریق الوسطی هی الجادة»، این راه بسیار باریک است، صراطی است که بر متن جهنم کشیده شده است. انحراف از این راه باریک، چه به راست و چه به چپ، موجب سقوط می‌شود. انحراف به راست ما را سنت پرست و عادت پرست و محافظه کار و جامد و راکد و منجمد می‌کند، و انحراف به چپ ما را مخرب و نه سازنده می‌سازد. به قول راسل در کتاب در تربیت ص ۱۰۰، ما سه نوع نظام اجتماعی داریم. نظام اجتماعی قالبی، یعنی نظامی که مانند یک قالب سفت و محکم است و به هیچ وجه تجاوز از حدود و عادات را جایز نمی‌شمارد. بشر در این نظام اجتماعی مانند درختی است که در گلدان کوچکی قرار گرفته باشد که مجال رشد و توسعه پیدا نمی‌کند. جامعه‌ای که پابند تقالید و رسوم (ترادیسیون) است. می‌گوید مثل اسپارت و چین، اقتضای آنجا چنین بود که طبیعت بشری در آن قالبی که قبلاً آماده شده است ریخته شود و به شکلی که از پیش ترسیم گردیده است درآید.

دوم نظام ماشینی. پیروان صنعت و افراد کمونیست (همه کسانی که به جامعه بشری از دیدگاه تولید می‌نگرند و بس) هر دو از این طبقه می‌باشند و هیچ کدامشان به طبیعت و سرشت بشر توجهی ندارند و غایات حیات را چیزی ساده می‌انگارند و در جمله «افزایش تولید به حداکثر» خلاصه می‌کنند. مقصود آنان از تنظیم

اجتماعی، رسیدن به این غایات و نتایج ساده است. اشکال راه آنان این است که مردم فعلی میلی به این غایات و نتایج ندارند و به شدت طالب همه جور چیزهای متفرق و گوناگون می‌باشند که فکر منظم سازمان‌دهنده هرگز برای آن ارزشی قائل نیست، و این حال، سازمان‌دهنده را به توسل به قالب متوجه می‌سازد تا در نتیجه آدمیانی به دست آورد که راضی و راغب به همان چیزی باشند که به نظر او خوب می‌آید و همین امر به نوبه خود به شورش و انقلاب منجر می‌گردد.

نوع سوم، نظام اجتماعی روینده^۱. یک ماشین یا یک قالب چیزی است که سازنده آن به میل خود آن را انتخاب می‌کند اما درخت، طبیعت خاص خود را دارد و راهی به تغییر نوع آن نیست. فقط کاری که می‌توان کرد این است که آن را به صورت نمونه بهتر یا بدتر انواع خود درآوریم...

فیزیک از زمان نیوتن بر فکر، و از زمان انقلاب صنعتی بر عمل مسلط و فرمانروا شده است و به همین نسبت تصور و تشبیه اجتماع را به ماشین همراه خود آورده است.

در آیه کریمه قرآن: محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحما بینهم ترهیم رکعاً سجداً یتتفون^۲ فضلاً من الله و رضواناً... ذلک مثلهم فی التوریه و مثلهم فی الانجیل... چنین نظام اجتماعی نباتی روینده و بالنده‌ای را ذکر می‌فرماید.

لازمه نظام اجتماعی روینده این است که حرکت در چهارچوب فطرت و طبیعت صورت گیرد. همچنانکه راسل گفت نظام قالبی و نظام ماشینی ساخته انسان است و تابع میل بشر که چه عادات و تقالیدی را حاکم کند و یا ماشین را برای چه منظوری و چه مقصدی بسازد. ولی نظام روینده خصوصیتش این است که شیء روینده یک

۱. تعبیر نظام قالبی و نظام ماشینی و نظام روینده از ماست نه از راسل.

۲. میزان می‌گوید: جمله «یتتفون» ممکن است غایت رکوع و سجود باشد و ممکن است غایت حیات باشد و دوم انطباق است.

طبیعت و فطرت و سرشت مخصوص به خود دارد و خودش کمالی و غایتی دارد و ما باید تابع آن غایت و هدف باشیم و به زور هم نمی‌توانیم بر او تحمیل کنیم، باید ما از سرشت او الهام بگیریم.

این است معنی «فاقم وجهک للذین حنیفاً فطرة الله التي فطر الناس علیها»^۱ و این است که ایمان و اخلاق که به منزله قوانینی است که باغبان دربارهٔ درخت رعایت می‌کند، تغییرناپذیر است. تغییرات درخت از قبیل شکوفه کردن، میوه‌دادن، زردشدن برگ، همهٔ اینها در کادر قوانین طبیعی و فطری حاکم بر درخت است.

اینجا نظریهٔ سوم از یک طرف نظریهٔ اول را مخاطب قرار می‌دهد، می‌گوید تو عادات و تقالید و سنن و رسوم و احیاناً مهارت‌ها و تخصص‌ها را به جای نوامیس حیات گرفته‌ای و به آنها چسبیده‌ای و می‌گویی «اَنَا وَجَدْنَا آبَانَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ». می‌گوید انحراف از هر سنت و قاعدهٔ جاری را نباید محکوم کرد؛ باید به بررسی پرداخت که آن قاعدهٔ جاریه از اصول و نوامیس فطرت است یا صرفاً یک عادت و رسم. و از طرفی خطاب به نظریهٔ سوم می‌گوید تو به نام قالب‌شکنی، حصارشکنی، کارهای ضد فطری می‌کنی. مگر هر قانون زنجیر است؟ همه چیز را به نام سنتها و زنجیرها نباید محکوم کرد.

ضمناً معلوم می‌شود که مسألهٔ عامل زمان در تعلیم و تربیت مسألهٔ حادّ عصر ما هم هست، نسل جوان را با نسل کهن در مقابل هم قرار داده است. اگر این حقیقت از نظر علمی روشن شود - و قابل روشن شدن است - و همچنین از نظر دینی - که آن هم روشن‌شدنی است - ما می‌توانیم میان دو نسل آشتی بدهیم و توافق و هماهنگی

۱. این نکته که قرآن مجید برای جامعه شخصیت و اصالت و حیات و ممات و عزت و انحطاط و عمر و اجل قائل است، از این نظر فوق‌العاده جالب است و می‌رساند که نظام اجتماعی مورد نظر اسلام یک نظام روینده است و به عبارت بهتر نظام واقعی و فطری اجتماع یک نظام روینده است. رجوع شود به المیزان آیات مربوط به شخصیت و اصالت اجتماع در قرآن و تفسیر آنها.

به وجود آوریم. این است که این مسأله اهمیت فراوان یافته است. اینجا جای این است که درباره نظام ارزشها نیز بحث شود (ر.ک: کتاب تعلیم و تربیت اجتماعی شاپور راسخ، صفحه ۱۹۲) و همچنین درباره اینکه نظام تعلیم و تربیت، هم وسیله صیانت و دوام فرهنگ سنتی و هم آماده‌ساز جامعه برای ارزشها و اندیشه‌های نو و تازه است. (همان کتاب، ص ۹۷)

ایضاً اینکه آیا تعلیم و تربیت، فعلی است یا انفعالی؟ (همان کتاب، ص ۱۰۴)

در کتاب تعلیم و تربیت در جهان امروز تألیف شاپور راسخ، ص ۱۹۲ می‌گوید:

«(بانو) فلورانس کیلوگن گفته است هر جامعه یک رشته ارزشهای اساسی دارد که عام است و همه فعالیتها و رفتارهای اعضای جامعه را تنظیم می‌کند و بر آن جمله تأثیر می‌گذارد. و او در هر جامعه‌ای پنج موضوع اصلی را محور تمایلات اساسی در زمینه ارزشها دانسته است: طبیعت و ذات انسان از نظر نیکی و شرارت، رابطه انسان با طبیعت از نظر حاکمیت و محکومیت، مسأله زمان و گذشته‌نگری و آینده‌نگری، نوع روابط افراد جامعه که عمودی باشد یا افقی، پنجم اینکه اصل بر بودن است یا ساختن و کردن و یا شدن، که ارزش از کدامیک از این سه امر است.»

□

بنا بر آنچه گفتیم جامعه یک واحد زنده است، دارای اصالت و شخصیت و طبیعت خاص به خود. تعلیم و تربیت باید براساس شناخت فطرت و طبیعت انسان از لحاظ فردی و شناخت فطرت و طبیعت جامعه باشد. و گفتیم قوانین فطری اعم از فردی و اجتماعی در اختیار بشر نیست، قراردادی نیست، بشر باید آنها را کشف کند و به کار بندد. حتی تسریع در تکامل نیز مثل آنچه در مورد بهبود نسل و

اصلاح نژاد در گیاهان، حیوانات، انسانها پیشنهاد و یا عمل می‌شود نیز ناشی از شناخت طبیعت و فطرت واقعی است و مورد استفاده قراردادن همان قوانین، پس بشر قادر به تغییر اشیاء هست اما قادر به تغییر قانون طبیعت نیست، و تغییر خود اشیاء با استفاده از شناخت قوانین طبیعی صورت می‌گیرد. پس انسان، هم می‌تواند طبیعت را تغییر دهد و هم نمی‌تواند؛ می‌تواند با استفاده و استمداد از خود طبیعت یعنی با شناخت خود طبیعت و به کار گرفتن خود طبیعت، و اما نمی‌تواند تغییر دهد در صورتی که بخواهد بی‌اعتنا به قوانین فطرت و طبیعت باشد. و معلوم شد که تأثیر انسان در تکامل صنعتی یعنی در تکامل مصنوعات جمادی و ماشینی به یک گونه است و تأثیرش در تکامل موجودات زنده از قبیل گیاه و حیوان و انسان فردی و جامعه انسانی به گونه‌ای دیگر است؛ در جمادات که خود به خود متکامل نیستند و یا تکامل خواسته انسان در آن مسیر نیست به یک نحو است و در جاندارها که خود در خط مسیر تکاملی قرار دارند به نحوی دیگر است. و معلوم شد بنابر آنچه ما گفتیم وظیفه تعلیم و تربیت نگهداری قالبها نیست، بلکه نگهداری مدار و راه است. تعلیم و تربیت از آن جهت که تعلیمات ثابت دارد واقعاً راهنماست. اینجا یک پرسشی پیش می‌آید و امروز یکی از دانشجویان آن را مطرح و من در روز گذشته آن موضوع در ذهنم آمده بود ولی درباره آن بحثی نکردم. اما چون امروز یک دانشجوی محترم آن را مطرح کرد و ممکن است در ذهن بعضی دیگر نیز این سؤال مطرح شود و نظر به اینکه جزء سؤالهای امروزی و روشنفکری محسوب می‌شود، من امشب مطرح می‌کنم و آن این است که نظریه ثبات اصول تعلیم و تربیت در آنچه مربوط به معیارهای انسانی فرد و معیارهای انسانی جامعه است مبتنی بر اصل فطری بودن یک سلسله اصول یعنی بر قبول فطرت و طبیعت ذاتی انسان بود و مبتنی بود بر اینکه ما جامعه را نه مانند یک شیء و قالبی بدانیم و نه یک ماشین بلکه مانند یک گیاه و یک درخت بدانیم که دارای طبیعت خاص به خود است،

ولی امروز در فلسفه معاصر یعنی اگزستانسیالیسم مسأله سرشت و فطرت در انسان بکلی طرد و نفی می‌شود، زیرا مسأله سرشت و فطرت مبتنی بر اصالت ماهیت است و در انسان اصالت با وجود است، یعنی انسان اول وجود پیدا می‌کند و بعد ماهیت و ذات و طبیعت و فطرت، و این خود انسان است که به خود ماهیت و ذات می‌بخشد و به عبارت دیگر انسان دارای حد و مرز تعیین شده قبلی نیست. اساساً «انسان چیست» غلط است، انسان آن چیزی است که بخواهد باشد.^۱

□

۱. [تألفانه دنباله مفلک در دستنویس استاد نیامده است.]

تفاهمات اسلامی

درس اول: حسن تفاهم

موضوع این درس «تفاهمات اسلامی» است. حسن تفاهم یعنی یکدیگر را خوب فهمیدن، و سوء تفاهم یعنی یکدیگر را بد فهمیدن. بدیهی است که خوب فهمیدن به این است که افراد یکدیگر را آن طور که هستند بفهمند و بد فهمیدن به این است که یکدیگر را آن طور که هستند نفهمند بلکه درباره یکدیگر دچار یک نوع توهماتى بوده باشند، و البته این کلمه در جایی گفته می‌شود که توهماتى که افراد درباره یکدیگر دارند از نوع سوء ظن باشد یعنی در زمینه «بدی» بوده باشد. اما اگر در زمینه خبیثها و از نوع حسن ظن‌های غلط بوده باشد سوء تفاهم نامیده نمی‌شود، یعنی اگر دو نفر به غلط درباره یکدیگر حسن عقیده پیدا کنند گفته نمی‌شود که این دو نفر نسبت به یکدیگر سوء تفاهم پیدا کرده‌اند.

سوء تفاهم در هر موردی و نسبت به هر شخصی بد است، زیرا موجب گمراهی و ضلالت است. اگر فرض کنیم دو نفر از هر لحاظ ضد یکدیگرند مثلاً یکی خداپرست است و دیگری مادی، باز خوب است که میان آنها حسن تفاهم برقرار باشد و یکدیگر را آن طور که هستند درک کنند نه اینکه هر کدام نسبت به دیگری سوءظن‌ها و تصورات غلطی داشته باشد.

یکی از ابتلائات مسلمین این است که گذشته از اینکه از لحاظ پاره‌ای معتقدات تفرق و تشتت پیدا کرده‌اند و مذهبها و فرقه‌ها در میان آنها پیدا شده است - که در درس تاریخ فِرَق اسلامی خواهید خواند - دچار سوء تفاهمات زیادی نسبت به یکدیگر می‌باشند؛ یعنی گذشته از پاره‌ای اختلافات عقیده‌ای دچار توهمات بیجای بسیاری درباره یکدیگر می‌باشند. در گذشته و حاضر آتش افروزانی بوده و هستند که کوشش‌شان بر این بوده و هست که بر بدبینی‌های مسلمین نسبت به یکدیگر بیفزایند. تهدیدی که از ناحیه سوء تفاهمات بیجا و خوب درک نکردن یکدیگر متوجه مسلمین است پیش از آن است که از ناحیه خود اختلافات مذهبی متوجه آنهاست. مسلمانان از نظر اختلافات مذهبی طوری نیستند که نتوانند وحدت داشته باشند، نتوانند با یکدیگر برادر و مصداق «أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ أَخَوَةٌ» بوده باشند زیرا خدایی که همه پرستش می‌کنند یکی است، همه می‌گویند: لا اله الا الله، همه به رسالت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایمان دارند و نبوت را به او پایان یافته می‌دانند و دین او را خاتم ادیان می‌شناسند، همه قرآن را کتاب مقدس آسمانی خود می‌دانند و آن را تلاوت می‌کنند و قانون اساسی همه مسلمین می‌شناسند، همه به سوی یک قبله نماز می‌خوانند و یک بانگ به نام اذان بر می‌آورند، همه در یک ماه معین از سال که ماه رمضان است روزه می‌گیرند، همه روز فطر و اضحی را عید خود می‌شمارند، همه مراسم حج را مانند هم انجام می‌دهند و با هم در حرم

خدا جمع می‌شوند، و حتی همه خاندان نبوت را دوست می‌دارند و به آنها احترام می‌گذارند. اینها کافی است که دل‌های آنها را به یکدیگر پیوند دهد و احساسات برادری و اخوت اسلامی را در آنها برانگیزد. ولی...

ولی امان از سوء تفاهمات، امان از توهمات و تصورات غلطی که فرق مختلف دربارهٔ یکدیگر دارند و امان از عواملی که کاری جز تیره‌تر کردن روابط مسلمانان ندارند.

ما در صدد این نیستیم که طرحی برای از بین بردن فرقه‌ها و مذاهب و بازگشت همه به اصل اسلام بریزیم، زیرا این، کاری است که اولاً از ما ساخته نیست و ثانیاً وحدت اسلامی متوقف بر این نیست که فرق و مذاهب از میان برود. جهات اختلاف فرق و مذاهب آنقدر زیاد نیست که مانع اخوت اسلامی بشود و جهات اشتراک آنها آنقدر زیاد و نیرومند است که می‌تواند آنها را به هم پیوندد.

و نیز ما نمی‌خواهیم ادعا کنیم که تمام اختلافات مسلمین از نوع سوء تفاهم است. خیر، چنین ادعایی هم نداریم. همهٔ اختلافات سوء تفاهم نیست، اگر بناست حل بشود به طریق دیگر غیر از رفع سوء تفاهمات باید حل شود. آنچه ما در صدد آن هستیم و به عبارت دیگر هدف ما از این درس این است که شکافهایی که ناشی از خوب درک نکردن یکدیگر است، از میان برود. هدف ما این است که فرق و مذاهب اسلامی یکدیگر را آن‌طور که هستند بشناسند و تصور کنند، تصورات دروغ و وهمی را از خود نسبت به برادران خود دور کنند. باید در چند قسمت بحث کنیم:

۱. یکی از هدفهای اسلام که از مسلمین تأمین آن را خواسته است، اتحاد و اتفاق مسلمین است.

۲. یکی از فلسفه‌های فریضهٔ حج محکم شدن پیوندها و تفاهم بیشتر افراد مسلمین است.

۳. بررسی انواع توهمات و سوء تفاهماتی که دیگران درباره ما شیعیان و بالاخص ایرانیان دارند

۴. بررسی سوء تفاهمهایی که از این طرف نسبت به برادران غیر شیعی وجود دارد

۵. راههای عملی برای کاستن و از میان بردن سوء تفاهمها

اما قسمت اول: هم قرآن کریم و هم احادیث نبوی و هم احادیثی که از ائمه اطهار رسیده است همه عنایت شدید دارند که وحدت مسلمین محفوظ بماند. از قرآن شروع می‌کنیم:

الف. در سوره آل عمران، آیه ۱۰۳ می‌فرماید: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» یعنی همه با هم ریسمان الهی را محکم بگیرید و پراکنده نشوید. این آیه با کمال صراحت به موضوع «با هم» بودن و با هم دستوره‌های الهی را اجرا کردن و پراکنده اجرا نکردن توجه کرده است. اندک توجهی به مفهوم آیه می‌رساند که عنایت این کتاب آسمانی به این است که مسلمانان متفرق و پراکنده نباشند.

ب. سوره آل عمران، آیه ۱۰۵ که دنباله این آیه است (با یک آیه فاصله) می‌فرماید: «ولا تكونوا كالذين تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البينات و اولئك لهم عذاب عظیم» یعنی شما مانند دیگران (پیروان سایر ادیان) مباشید که پس از آنکه آیات روشن الهی برایشان آمد فرقه فرقه شدند و اختلاف پیدا کردند، برای چنین کسانی عذاب عظیم است. مفهوم این آیه نیز واضح است. این آیه مخصوصاً به تفرقات مذهبی یعنی فرقه فرقه شدن‌ها و مذاهب به وجود آمدن‌ها اشاره می‌کند، زیرا این نوع اختلافات از هر نوع دیگر خطرناکتر است. جالب توجه این است که آیه ۱۰۴ که در میان این دو آیه قرار گرفته است، این است: «ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون» یعنی باید جماعتی از شما (یا باید شما جماعتی باشید که) دعوت به خیر و

صلاح و نیکی بکنند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند، همانا آنها هستند که رستگارانند.

پس، آیه‌ای که در میان این دو آیه قرار گرفته است آیه دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر است. این برای آن است که قرآن کریم می‌خواهد بفهماند که همواره باید از طریق دعوت به خیر و صلاح و امر به معروف و نهی از منکر این وحدت محفوظ بماند؛ اگر این استوانه اسلامی یعنی اصل دعوت و ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر بخوابد، وحدت اسلامی و اتحاد مسلمانان نیز از میان می‌رود.

ما مسلمانان دعوت و ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر داریم ولی چون هدفهای اسلامی را نمی‌شناسیم، مخصوصاً از هدفهای بزرگ و اساسی و اصولی اسلام بی‌خبریم، از اسلام فقط با یک سلسله دستوره‌های ظاهری که مربوط به قشر اسلام است نه لب و مغز آن آشنایی داریم، هر وقت به فکر دعوت و ارشاد می‌افتیم از حدود مسائل ساده اخلاقی و عبادی تجاوز نمی‌کنیم و حال آنکه یکی از هدفهای بزرگ اسلام بلکه بزرگترین هدف اسلام در امور عملی وحدت و اتفاق مسلمانان است. اولین وظیفه داعیان و ارشادکنندگان و آمران به معروف و ناهیان از منکر این است که در طریق وحدت مسلمانان بکوشند، در طریق همان چیزی بکوشند که مورد نزول این آیه کریمه است.

امیدواریم که این درس مصداق واقعی این آیه کریمه باشد و یک قدم دعوت به خیر واقعی محسوب گردد.

□

تمرین:

۱. معنی سوء تفاهم چیست؟
۲. اصول مشترکی که مسلمین در آنها اختلاف ندارند چیست؟

۳. هدف این درس چیست؟

۴. در چند قسمت کلی باید بحث کنیم؟

۵. چند آیه از سوره آل عمران راجع به وحدت مسلمین است؟

۶. آیه‌ای که در وسط آیات اتحاد است مفهومی چیست و به

چه منظور در آنجا قرار گرفته است؟



درس دوم: آیات و احادیث

در درس اول به آنجا رسیدیم که گفتیم اسلام به اتفاق و اتحاد مسلمین فوق العاده عنایت دارد و وحدت اسلامی یکی از هدفهای بزرگ اسلام به شمار می‌رود و بر مسلمانان و مخصوصاً داعیان خیر و ارشادکنندگان خلق و آمران به معروف و ناهیان از منکر است که در طریق تحقق یافتن این هدف بزرگ اسلامی کوشش کنند و لااقل آتش اختلافات را دامن نزنند. در درس پیش دو آیه از قرآن ذکر کردیم. اینک تتمه آیات:

ج. اقيموا الدين و لا تتفرقوا فيه کبر علی المشرکين ما تدعوهم اليه (سوره شوری، آیه ۱۳) یعنی دین را بپا دارید و در آن پراکنده نشوید، آنچه توبه آن دعوت می‌کنی بر مشرکین گران و دشوار است.

این آیه کریمه می‌خواهد بفهماند چون مخالفان اسلام با هدفهای اسلامی مخالفند آرزومند تفرق و پراکندگی آنها می‌باشند و از وحدت مسلمانان می‌ترسند، آنها هستند که آتشیهای تفرقه و اختلاف را دامن می‌زنند و موانع برای وحدت مسلمین ایجاد می‌کنند.

د. و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم (سوره انفال، آیه ۴۶) یعنی با یکدیگر نزاع نکنید که سست خواهید شد و بوی شما از میان خواهد رفت. این آیه اتحاد مسلمانان را موجب قوت و قدرت و شوکت و بوی و خاصیت داشتن آنها معرفی می‌کند، می‌فرماید اگر

در میان شما اختلاف افتد قوّت و شوکت و بوی و خاصیت شما از میان می‌رود.

نزاعها بر دو قسم است: بعضی نزاعها مربوط به تضاد منافع آنی افراد است، اما بعضی نزاعها ریشه عقیده‌ای دارند. اینهاست که فوق العاده خطرناک است، اینهاست که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و بحثها و جدلها و کتابها و نوشته‌ها به وجود می‌آورد و قرن‌ها ادامه پیدا می‌کند و هرچه زمان می‌گذرد بر موجبات آن افزوده می‌شود و شکاف عمیق‌تر می‌گردد.

۵. یا ایهاالذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واتقواالله لعلکم تفلحون: آل عمران، آیه ۲۰۰ (این آیه آخرین آیه از سوره آل عمران است) یعنی ای اهل ایمان! صابر و خویشتن‌دار باشید، یکدیگر را در خویشتن‌داری یاری نمایید و با یکدیگر پیوند داشته باشید، تقوای الهی داشته باشید، باشد که رستگار شوید.

اما احادیث:

۱. حدیثی شیعه و سنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند به این مضمون: ثلاث لا یغلّ علیهن قلب امرئ مسلم: اخلاص العمل لله والنصیحة لائمة المسلمین و اللزوم لجماعتهم^۱ یعنی سه چیز است که هرگز دل مرد مسلمان در مورد آنها نمی‌لغزد و خیانت نمی‌کند: عملی را خالصاً لوجه الله بجا آوردن، خیرخواهی برای پیشوایان مسلمانان، همراهی و ملازمت جماعت مسلمین.

از قضا این جمله‌ها جزء کلماتی است که رسول اکرم در حجة الوداع برای مردم القاء کرد. رسول اکرم در حجة الوداع در مواقف چندی برای مردم سخن گفته است: در مسجد الحرام، در عرفات، در مسجد خیف (منا)، در غدیر خم. جمله‌های بالا را در مسجد خیف که در منا واقع است ادا فرموده است.

۱. کافی، جلد ۱، صفحه ۲۰۲

۲. در کافی می‌نویسد: معاویة بن وهب گفت از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ما (یعنی شیعیان) چگونه باید با دیگران (اهل تسنن) معاشرت کنیم، تکلیف ما با آنها چیست؟ امام فرمود: ببینید ائمه شما چگونه رفتار می‌کنند، مانند امامان خود رفتار کنید. به خدا قسم امامان شما بیماران آنها را عیادت می‌کنند، جنازه‌های آنها را تشییع می‌کنند، برای آنها شهادت می‌دهند^۱.

باز هم در این زمینه و به همین مضمون روایاتی هست.

اینها را برای این ذکر کردم که بدانیم حفظ وحدت یکی از هدفهای اسلامی است و باید در حدود امکان برای تحقق این هدف بکوشیم تا مصداق «ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر» بوده باشیم. تحقق یافتن این هدف به هیچ وجه مستلزم این نیست که از بعضی اصول یا فروع مسلم خود دست برداریم.

اما قسمت دوم: ببینیم آیا وحدت مسلمین و حسن تفاهم میان فرق اسلامی جزء منظورهای حج هست یا نه؟

کسی که کوچکترین آشنایی با تعلیمات اسلامی داشته باشد، در این جهت تردید نمی‌کند که اسلام به عناوین مختلف دستور داده که مسلمانان دور هم جمع شوند و یکدیگر را از نزدیک ببینند و از احوال یکدیگر مطلع شوند تا دلهاشان به یکدیگر نزدیک شود و دیوارها از میان برده شود و شکافها پر شود.

همه می‌دانیم که طبق نصوص اسلامی، عبادت هر اندازه بیشتر در خلوت و دور از چشم دیگران صورت بگیرد به اخلاص نزدیکتر است. در عین حال اسلام دستور اکید داده است که نماز به جماعت خوانده شود و اجر و ثواب این عمل را پیش از آنچه تصور می‌رود از نماز فرادی بالاتر برده است، چرا؟ برای اینکه در اثر جماعت، مسلمانان از یکدیگر باخبر می‌شوند و دلهاشان به یکدیگر نزدیک

۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۶۳۶

می‌شود.

هفته‌ای یک بار نماز جمعه قرار داده است و مقرر کرده است در شعاع یک فرسخ در یک فرسخ بر همه واجب است که شرکت کنند. در نماز جمعه (که همان نماز ظهر روز جمعه است ولی با تشریفات خاصی) به جای دو رکعت آن، دو خطابه قرار داده است که امام در آن خطابه علاوه بر مواعظ، اخبار اقطار عالم اسلام را به اطلاع آنها می‌رساند و مصالح عمومی آنها را با آنها در میان می‌گذارد.

نماز جماعت یک اجتماع روزانه است و نماز جمعه یک اجتماع عمومی تر هفتگی است. نماز عید فطر و نماز عید اضحی دو عبادت اجتماعی دیگر است که سالانه است.

از همه اجتماعات اسلامی مهمتر و عمومی‌تر و طولانی‌تر و متنوع‌تر برنامه حج است که بحق آن را «کنگره عمومی اسلامی» نام نهاده‌اند. بر هر کسی واجب است که اگر توانایی داشته باشد لااقل در عمر یک بار در این اجتماع عظیم شرکت کند. همه مسلمانان باید در زمان معین و روزهای معین اعمال معینی را انجام دهند. همه باید یک نوع لباس در آن ایام بپوشند، یک نوع سخن به زبان آورند.

در این عمل بزرگ اسلامی که با همه تقایصی که در اجرای آن وجود دارد باز هم در جهان بی نظیر است، هم زمان واحد در نظر گرفته شده و هم مکان واحد، همه باید این اعمال را در روزهای معینی از ذی‌الحجه انجام دهند نه در روزهای دیگر و یا ماههای دیگر، و همه باید آن اعمال را در سرزمین معین انجام دهند که همان سرزمینی است که اولین بار در آنجا خانه‌ای برای پرستش خدای یگانه ساخته شده است، چرا؟ آیا جز برای این است که میعادگاه اهل توحید و مجتمع اهل توحید باشد؟ آیا جز برای این است که اهل توحید باید در آنجا رنگ توحید و وحدت به خود بگیرد؟

چه خوب گفته است علامه فقید کاشف الغطاء: «بنی الاسلام علی

کلمتین: کلمة التوحيد و توحيد الکلمة» یعنی اسلام بر روی دو اصل و دو فکر بنا شده است: یکی اصل پرستش خدای یگانه است، دیگر اصل اتفاق و اتحاد جامعه اسلامی است.

□

تمرین:

۱. چه کسانی آرزوی تفرقه و پراکندگی مسلمانان را دارند؟
۲. آن سه چیزی که ممکن نیست دل مسلمان در مورد آنها بلغزد چیست؟
۳. فلسفه نماز جماعت چیست؟
۴. فلسفه نماز جمعه چیست؟
۵. آخرین آیه از سوره آل عمران چیست و چه دستور داده است؟

□

درس سوم: نقش حج در وحدت و تفاهم مسلمانان
در درس پیش گفتیم اندک مطالعه در وضع عمل حج به ما می‌فهماند که منظور مقدس شارع اسلام [از] تشریح حج این بوده که مسلمانان به یکدیگر نزدیکتر شوند و وسیله‌ای به وجود آید که مسلمانان اقطار عالم خواه ناخواه یکدیگر را در یک نقطه ملاقات کنند و پیوندشان محکمتر گردد.

ممکن است بعضی افراد گمان کنند اینها فرضیاتی است که ما از پیش خود می‌سازیم و می‌بافیم، شارع اسلام چنین منظورهایی نداشته است. از این رو لازم است نصوص اسلامی را ذکر کنیم تا معلوم شود اینها مطالبی است که خود اسلام در هزار و چهارصد سال پیش گفته است.

۱. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جمله‌های معروفی دارد که در زمینه وحدت

و تساوی مسلمانان و الغاء امتیازات ایراد فرموده است به این مضمون:

ایهاالناس ان ریکم واحد و اباکم واحد، کلکم لآدم و آدم من تراب، ان اکرمکم عندالله اتقیکم، و لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی^۱.

یعنی همانا پروردگار شما یکی است، پدر شما یکی است، همه شما فرزند آدم هستید و آدم از خاک است، گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، عرب را بر عجم فضیلت نیست مگر به وسیله تقوا.

این جمله‌ها را که صلاهی وحدت و ندای یگانگی و بهم‌بستگی است، در کجا و در چه زمانی و در چه موقعیتی ایراد فرمود؟ در سرزمین مکه و منا و عرفات، درحین انجام عمل حج، در آخرین حج خود که به حجةالوداع معروف است. چرا اینجا را برای این اعلام انتخاب فرمود؟ برای اینکه تا دامنه قیامت که مراسم حج بیاست، مردم بیایند و به یاد توصیه‌های پیغمبر بزرگوارشان بیفتند و متنبه گردند و راه تفرق نپویند، دست یکدیگر را در اینجا به عنوان دوستی و برادری بفشارند، موانع را از میان ببرند، قراردادهای و پیمانها و مبادله‌های معنوی و مادی با هم برقرار کنند.

این که مسلمانان به صورت ظاهر در مکه اجتماع کنند و دلهاشان نسبت به یکدیگر پر از کینه و عداوت باشد، مصداق کلام خدای متعال باشند: تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتی^۲ (می‌پنداری آنها با

۱. تحف العقول، صفحه ۳۴

۲. سوره حشر، آیه ۱۴

هم اند و حال آنکه دلهاشان پراکنده است) و مصداق کلام علی علیه السلام بوده باشند: ایها الناس المجتمعۃ ابدانهم المختلفة اهوائهم^۱ (ای مردمی که بدنهایشان در یک جا جمع شده اما خواسته‌ها و آرزوها و هدفهایشان از هم جداست)، این گونه اجتماعی منظور اسلام نیست، حج برای چنین اجتماعی نیست، خداوند به چنین اجتماعی به نظر رحمت نمی‌نگرد.

۲. امام صادق علیه السلام در حدیث معروفی که در کتب حدیث ضبط شده و مفصل است می‌فرماید: «فجعل فیهم الاجتماع من الشرق و الغرب لیتعارفوا» یعنی خداوند مقرر کرد که از شرق و غرب عالم آنجا جمع شوند برای اینکه یکدیگر را بشناسند.

یکی از کارهای پسندیده‌ای که در دنیای امروز معمول است این است که افرادی که در یک محفل و یا کنگره برای اولین بار با هم آشنا می‌شوند کارتهای خود را مبادله می‌کنند، اسم و آدرس یکدیگر را یاد می‌گیرند. این کار وسیله می‌شود که بعدها با هم نامه مبادله کنند، از کارهای یکدیگر آگاه شوند، آثار و تألیفات خود یا آثار و تألیفات مورد علاقه خود را برای یکدیگر بفرستند. بدیهی است که این کارها پیوندها را محکم می‌کند.

اکنون می‌بینیم اسلام در چهارده قرن پیش این زمینه را به وجود آورده است و توصیه کرده است که از اجتماع عظیم حج برای این منظور باید استفاده بشود. امام صادق فرمود: اسلام چنین اجتماعی را مقرر کرده است تا از شرق و غرب عالم جمع شوند و با یکدیگر در آنجا آشنا و دوست بشوند.

لازم است هر کدام از ما کارتهای معرفی از خود چاپ کنیم و به چند زبان - که یکی از آنها زبان عربی است - آدرس و شغل خود را بنویسیم، در مواقع متعددی که با افرادی از کشورهای دیگر برخورد

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۹

می‌کنیم کارت خودمان را به آنها بدهیم و از آنها کارت بگیریم و این را وسیلهٔ آشنایی قرار داده بعدها نامه مبادله کنیم، کتاب مبادله کنیم، آنها را از اوضاع دینی کشور خود آگاه کنیم و از اوضاع دینی و احوال مسلمانان کشور آنها باخبر شویم، از تحولات و نهضتهایی که له یا علیه اسلام می‌شود آگاه بشویم، با تحولات و نهضتهای سودمند اسلامی هماهنگی کنیم.

۳. علی علیه السلام در کلمات خود ضمن بیان فلسفه پاره‌ای از مقررات اسلامی، دربارهٔ حج می‌فرماید: *والحج تقویة للدين* (یا تقویة للدين)^۱ یعنی فلسفه حج تقویت دین است (یا فلسفه حج نزدیک کردن پیروان دین است). به هر حال منظور یکی است. اگر مفهوم کلام این باشد که فلسفه حج تقویت دین است، منظور این است که با اجتماع حج روابط مسلمانان محکمتر می‌شود و ایمان مسلمانان نیرومندتر می‌گردد و به این وسیله اسلام نیرومندتر می‌گردد. اگر مفهوم کلام این باشد که فلسفه حج نزدیک کردن دین است، باز واضح است که منظور نزدیک شدن دلهای مسلمانان است و نتیجه تقویت و نیرومندی اسلام است.

۴. از سخنان آن حضرت است: *جعلہ سبحانہ و تعالیٰ للاسلام علماً*^۲ یعنی خداوند کعبه را پرچم اسلام قرار داده است.

از قدیم معمول بوده است که گروههایی که با یکدیگر به جنگ می‌پرداخته‌اند هر کدام پرچم مخصوص به خود داشته‌اند و در زیر آن گرد می‌آمده‌اند. پرچم رمز بقا و استقلال و مقاومت آنها به شمار می‌آمده است. برافراشته بودن آن دلیل حیات جمعی آنها بوده است و افتادن و خوابیدن آن علامت شکست آنها بوده است. دلیر و دلاورترین آنها نامزد به دست گرفتن پرچم بوده است، گردان و

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۲۴۴

۲. نهج البلاغه، خطبة ۱

دلاوران دور او را می‌گرفتند که برافراشته بماند. برعکس، دشمن کوشش می‌کرد که پرچم را بخواباند. پرچم، مقدس و محترم بود. امروز نیز پرچم رمز استقلال و وحدت و شخصیت مستقل ملت‌ها و کشورهاست. هر کشوری از خود پرچم و علامتی دارد و آن را مقدس می‌شمارد و احیاناً به آن سوگند می‌خورد.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «کعبه پرچم اسلام است» یعنی همان طوری که پرچمها رمز اتحاد و یگانگی جمعیتها و نشانه همبستگی آنهاست و برپا بودن آن علامت حیات آنهاست، کعبه برای اسلام اینچنین است. در حدیث دیگری وارد شده: «لا يزال الدين قائماً ما قامت الكعبة» مادام که کعبه پیاست اسلام پیاست، یعنی مادام که حج زنده و باقی است اسلام زنده و باقی است. کعبه پرچم مقدس اسلام است، رمز وحدت و استقلال مسلمین است.

از اینجا می‌توانیم بفهمیم که منظور اسلام این نبوده که مردم ندانسته و نفهمیده بروند به مکه و فقط یک سلسله مناسک که برای خود آنها نامفهوم است بجا آورند. منظور اصلی این است که تحت لوای کعبه یعنی همان خانه‌ای که اولین بار در میان بشر برای پرستش خدای یگانه بنا شد، به صورت یک قوم واحد و ملت واحد و هم‌عزم و هم‌رزم گرد آیند. شعار اصلی و اساسی اسلام «توحید» است. کعبه خانه توحید است. قرآن کریم می‌فرماید: «ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مبارکاً» یعنی اولین خانه‌ای که برای مردم نهاده شد همان است که در سرزمین مکه است.

□

تمرین:

۱. پیغمبر اکرم در حجة الوداع چه گفت؟
۲. چگونه در ضمن مراسم حج مسلمانان باید با یکدیگر وسیله آشنایی و دوستی فراهم کنند؟

۳. معنی پرچم بودن کعبه برای اسلام چیست؟



تفاهمات اسلامی

نهج البلاغه، نامه ۴۷: ومن وصية له عليه السلام للحسن والحسين
عليهما السلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله:

اوصيكما بتقوى الله و ان لاتبغيا الدنيا و ان بغتكما ولا تأسفا على
شئ منها زوى عنكما و قولاً بالحق و اعمالاً للاجر و كوناً للظالم
خصماً و للمظلوم عوناً.

اوصيكما و جميع ولدى و اهلى و من بلغه كتابى بتقوى الله و نظم
امرکم و صلاح ذات بينکم فانى سمعت جدکما - صلى الله عليه و
آله و سلم - يقول: صلاح ذات البين افضل من عامة الصلوة و
الصيام.

الله الله فى الايتام...

سورة الحجرات:

و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بينهما فان بغت
احديهما على الاخرى فقاتلوا التى تبغى حتى تنفء الى امرالله فان
فائت فاصلحوا بينهما بالعدل و اقسطوا ان الله يحب المقسطين. انما
المؤمنون اخوة فاصلحوا بين اخويکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون.

و من كلام لعلى عليه السلام: شقوا امواج الفتن بسفن النجاة.



تفتیش عقاید، مدارک

۱. تاریخ آبرماله، جلد ۳، صفحه ۲۸۶
۲. تاریخ آبرماله، جلد ۲، ص ۳۲۳
۳. تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۱۸، ص ۳۵۱ - ۳۶۰
۴. تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۲۰، ص ۱۵۴ ...
۵. شش بال علم از صفحه ۲۹۶ تا ۳۰۵ بحث جالبی تحت عنوان «جادوگری» دارد که از نظر محکمه تفتیش عقاید قابل توجه است.

□

تفتیش عقاید در مسیحیت

رجوع شود به جلد ۳ تاریخ آبرماله صفحات ۲۶۸، ۲۹۱، ۳۵۰.

□

تفسیر سورة حمد - صراط مستقیم

از جمله مسائل مربوط به صراط این است که آیا تحول و تکامل بشری تک خطی است یا چند خطی؟ البته با توجه به صراط مستقیم باید گفت تک خطی است. ولی یک تفاوت [میان] تک خطی الهی و تک خطی مارکسیستی وجود دارد که این تک خطی که به سوی حق است در عین حال شخصیت انسان را در چند بعد پرورش می‌دهد، یعنی تک خطی است ولی چند بعدی.

برای بحث تحول تک خطی رجوع شود به کتاب تجدید نظر طلبی از مارکس تا مانو، صفحه ۲۵۴.



مقدمه تفسیر حمد - جواد صابر^۱

تفسیر سوره بقره به نام مستعار مؤلف جواد صابر، مقدمه،
صفحه ۳:

«گروه‌بندی صدر اسلام به این ترتیب است: بلال و ابوذر و
مقداد که طرفداران خانه فاطمه هستند و خصم اشرافیت و
سرمایه‌داری و تجاوزگری و ارتجاع حاکم از یک طرف،
اصحاب کبار و حافظان و قاریان قرآن و شب‌زنده‌داران از
طرف دیگر.»

۲. ص ۳:

«عبدالله بن ابی، روحانی بزرگ و یهودی منافق که مدتها بر ضد
انقلاب جنگیده و اکنون وارد انقلاب شده و جبهه خارجی را
مبدل به جبهه داخلی کرده، بالاتر آنکه مفسر قرآن هم شده و
حتی پس از گذشتن هزار و چهارصد سال هم می‌بینیم که نبوغ
تفسیری عده‌ای از مفسرین ما هم مرهون تجزیه و تحلیل‌ها و
برداشته‌ها و اقوال همین مفسر شهیر است و البته از موقعیت
خاصی هم برخوردار است، چه از قدما می‌باشد. هر روز صدها
نفر در پای کرسی درس تفسیر او حاضر می‌شوند.»

عبدالله بن ابی نه یهودی بوده و نه مفسر قرآن و به علاوه در زمان
حیات رسول خدا درگذشته است.

۳. در پاورقی همین صفحه می‌نویسد:

۱. [مقصود جزوه‌های به اصطلاح تفسیری است که از سوی گروه نادان و جنایتکار
فرقان منتشر می‌شد.]

«جنگ یمامه که در حدود هفتصد و یا چهارصد و پنجاه و یا به کمترین شماره هفتاد تن از حاملان قرآن کشته شدند، در حدود یک سال بعد از وفات پیغمبر میان مسلمانان و طرفداران مسیلمه درگرفت.»

آنگاه می‌گوید:

«در تارک درخشان این گروه نام سالم مولی ابن حذیفه (سالم موسی بن حذیفه ضبط شده) دیده می‌شود. تاریخ و علوم قرآن، صفحه ۹۹-۱۰۰. پیداست که بنیانگذاران این جنگ چه کسانی بودند.»

این نویسندگان نمی‌دانند که این «سالم» درست است که مولی بوده و طبق منطق آقایان هر مولی باید مؤمن و گرونده به آل علی باشد، ولی این مولی همان است که با ته شمشیر به بازوی حضرت زهرا کوبید: «و کان سبب وفاتها ان قننذ مولی فلان لکزه بنعل السیف.» (ظاهراً قننذ همان سالم است.) سالم همان است که عمر می‌گفت: اگر سالم زنده بود تردید نمی‌کردم که خلافت را به او بسپارم، یعنی ترجیح او بر علی.

از اینجا اطلاع تاریخی آقایان معلوم می‌شود.

۴. در صفحات مقدمه، یک تاریخ ساختگی توده‌ای منعکس است، همان طوری که شریعتی هم چنین کاری می‌کرد، برای اینکه مادیت تاریخ را کاملاً تثبیت نمایند.

۵. صفحه ۹ درباره «منظور از اینکه امام باید تفسیر کند» بحث

می‌کند و می‌گوید:

«منظور این است که امام بنشینند و شش هزار و چند صد آیه را یکی یکی تفسیر کند. امامها فرصت آن را نداشته‌اند.»

خود مؤلف فرصت داشته که در ظرف سه چهار سال همه قرآن را تفسیر کند، امامها در طول ۲۵۰ سال فرصت نداشته‌اند!
بعد می‌گوید:

«اندیشه مفسر باید به سان اندیشه امام باشد و بر مبنای آموزشها و اعمال او شکل گرفته باشد، یعنی تفسیرگو کسی باشد که در شرایط حساس و درگیریهای سخت و تضادهایی که امامان ما با آنها روبرو بودند قرار بگیرد و از آگاهی و شناخت مخصوص امام برخوردار باشد تا از عهده حل این‌گونه تضادها برآید.»

۶. ص ۱۰: آیا از چه دیدگاهی می‌شود قرآن را تفسیر کرد؟
پاسخ می‌دهد: از دید خدایی، یعنی بتواند اراده خداوند را تشخیص داده و بشناسد.

اراده خداوند چگونه است و طرز تفکر او بر چه محوری می‌گردد؟

پاسخ: اراده خداوند انقلابی است و طرز تفکر خداوند بر این اساس استوار است که توده‌های ضعیف...

این‌گونه تفاسیر، یعنی خالی کردن مفاهیم دینی از معنویت و همه را تفسیر مادی کردن، به معنی خالی کردن زیرپای دین و مذهب است، همان سیاستی که مارکس پیشنهاد کرد که برای مبارزه با دین باید مفاهیم دینی را تفسیر مادی کرد و الحق بهترین راه همین است و حدیث پیغمبر را به یاد می‌آورد که مردمی درحالی که رویشان به

اسلام است عقب عقب می‌روند، خود می‌پندارند به سوی دین می‌روند اما در واقع دور می‌شوند. برای جمله‌های مارکس رجوع شود به کتاب مارکس و مارکسیسم، صفحه ۲۸۴.

۷. در تفسیر سوره حمد، صفحه ۳ «الله» را به نحو مبهم تعریف می‌کند که با نفس تکامل هم قابل تطبیق است. در صفحه ۱۴ از تفسیر سوره بقره که بعداً خواهیم گفت، معنی «الله» خوب روشن می‌شود. ایندو باید به یکدیگر ضمیمه شود تا مقصود روشن گردد.

۸. در تفسیر سوره بقره، صفحه ۱ برداشتی از حروف مقطعه دارد که لااقل می‌توان آن را هم برداشتی تلقی کرد، ولی تأویلات و توجیهاتی دارد که به هیچ شکل برداشت تلقی نمی‌شود.

۹. ص ۴ (تفسیر بقره): ایمان به غیب یعنی ایمان به غیب انقلاب.

۱۰. صفحه ۵: نماز، پیوستگی حزب توحید (رجوع شود، در حدود نیم صفحه، ایضاً رجوع شود به صفحه ۶۸).

۱۱. ص ۶: انفاق برای گذار از مرحله غیب انقلاب به مرحله شهادت انقلاب است.

۱۲. ص ۶: ایمان به آخرت یعنی ایمان به نظام برتر و مرحله شهادت انقلاب.

۱۳. ص ۷ و ۸: مفهوم جاودانگی به نحوی تفسیر شده که همان جاودانگی تز در سنتز را می‌رساند نه جاودانگی فردی «هم فیها خالدون»، یعنی هر فرد خود را در نظام تکاملی اخلاق جاودانه می‌سازد (رجوع شود به مارکس و مارکسیسم). پس جاودانگی کفار چه معنی و مفهومی دارد؟

۱۴. ص ۱۰: تفسیر عذاب عظیم به قرینه «لهم» به عذاب در همین دنیا.

۱۵. ص ۱۱: تفسیر مؤمن به انقلابی (و قهراً مستضعف) و تفسیر

منافق به گروهی از مستضعفین که آلت دست کافرین اند و تفسیر کافرین به طبقه ضد مردم.

خلاصه همه قرآن را از دیدگاه طبقاتی تفسیر کرده اند، گویی قرآن آمده است در هزار و چهارصد سال پیش که نظریه ماتریالیسم تاریخی مارکس را پیاده کند.

به این آقایان باید گفت اگر یک نفر ماتریالیست می خواست همه قرآن را با معیارهای ماتریالیستی تفسیر کند، چگونه تفسیر می کرد؟

۱۶. عطف به نمره ۷، تفسیر «الله» به معنی تکامل مطلق، آفرینش با همه ابعادش، جهان با حرکت تکاملی اش.
(از اینجا معنی ایمان به «الله» در قاموس آقایان روشن می شود که یعنی ایمان به تکامل و نوامیس آفرینش).
(در کتاب توحید و ابعاد گوناگون آن آمده که خدا به چشم دیده می شود).

۱۷. ص ۱۷: معنی ناس = توده محروم

۱۸. ص ۱۸: تناقض میان آنچه در این صفحه آمده با آنچه در

صفحه ۱۱ آمده است درباره خاستگاه منافقین.



تفقه و تفکر

۱. قلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليستفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون.
۲. آیا بهتر این است که انسان در معارف و مسائل دینی هر چه بیشتر تعمق و تفکر کند یا بهتر این است که در مقابل امر دین متعبد و تسلیم باشد و شعارش این باشد: بدانچه انبیا گفتند آمنا و سلّمنا؟
۳. فوایدی که تفکر دارد چیست و فوایدی که تسلیم و تعبد دارد چیست؟
۴. آیا سؤال بدعت است، آنچنان که به نقل احمد امین (رجوع شود به ورقه‌های «قضا و قدر») از احمد بن حنبل و به نقل محجة البیضاء (رجوع شود به ورقه‌های «توحید - معرفة الله») از مالک بن انس نقل شده درباره رؤیت خداوند یا درباره استواء بر عرش:

الكيفية مجهولة و السؤال بدعة^۱، یا سؤال و کاوش و تحقیق جایز است؟ (رجوع شود به ورقه‌های «سؤال از عالم») و همچنین آیا منطق تزندق است؟ - رجوع شود به ابن تیمیه. در سفینه البحار ماده «سئل» از امام باقر نقل می‌کند: الا ان مفتاح العلم السؤال. [و انشأ يقول:]

شفاء العمى طول السؤال و انما

تمام العمى طول السكوت على الجهل

۵. سفینه اخبار تفقه در دین را ارجاع می‌کند به جلد اول بحار،

باب ۶، ص ۵۴ و جلد ۴، باب ۲۰، صفحه ۱۴۹.

۶. سفینه، ذم التفقه لغير الدين: عن النبي ﷺ قال: اوحى الله

[عز وجل] الى بعض انبيائه: قل للذين يتفقهون لغير الدين...

۷. ايضاً سفینه، الصادق: من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً

لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً لامر مولاه، فللعوام ان يقلدوه.

ايضاً عن الرضا عليه السلام قال: من علامات الفقه الحلم و العلم و

الصمت...

ايضاً قال بعض الاعلام (راغب): الفقه هو التوصل الى علم غائب

بعلم شاهد و يسمى العلم بالاحكام فقهاً و الفقيه الذي علم ذلك و اهتدى به الى استنباط ما خفى عليه.

و في الحديث: من حفظ على امتي اربعين حديثاً بعثه الله فقيهاً عالماً.

قال بعض الشارحين: ليس المراد به الفقه بمعنى الفهم فانه لا يناسب

المقام، و لا العلم بالاحكام الشرعية عن ادلتها التفصيلية فانه

مستحدث بل المراد به البصيرة في امر الدين، و الفقيه اكثر ما ياتي

في الحديث بهذا المعنى، فالفقيه هو صاحب البصيرة و اليها اشار عليه السلام

بقوله: لا يقفه العبد كل الفقه حتى يمقت الناس في ذات الله و حتى يرى للقرآن

۱. رجوع شود به جلد ۸ الميزان، صفحه ۱۵۷ و ۱۶۵ ذیل آیه ۵۴ اعراف ضمن بحث از عرش.

وجوهاً كثيرة ثم يقبل على نفسه فيكون لها اشد مقتاً. ثم قال: هذه البصيرة اما موهبية و هي التي دعا بها النبي لامير المؤمنين حين ارسله الى اليمن حيث قال: «اللهم فقهه في الدين» او كسبية و هي التي اشار اليها امير المؤمنين عليه السلام حيث قال لولده الحسن: و تفقه يا بني في الدين.

۸. ايضاً سفينه: قال ابن الجوزي في نقد العلماء في تلبيس ابليس على الفقهاء: كان الفقهاء في قديم الزمان...

۹. رجوع شود به ورقه های «توحيد - معرفة الله».

۱۰. آیا دین شناسی و اسلام شناسی هم در دنیا داريم يا اينکه اسلام شناخته شده هست، اما بايد بدانيم که هر چیزی دو نوع شناختن دارد: سطحی و عمیق، مثلاً بدن انسان و...

حتی افرادی مثل سعدی و مولوی و حافظ امروز متخصص شناسایی دارند که تمام عمرشان صرف شناختن آنها از لحاظ مطالعه در آثار آنها می شود، و همچنین در مسلکها نیز مثلاً کمونیسم شناس یا کارشناس کمونیسم لازم است.

۱۱. «عليكم بدين العجايز» از کیست و آیا درست است یا نه؟

این جمله طبق آنچه در پاورقی محجة البيضاء، جلد ۵، ص ۱۳۴ آمده است، از سفیان ثوری است و در هیچ اصلی از شیعه و سنی دیده نشده است، سخن یک عالم سنی است. در عین حال قابل توجه است که مقصود، کیفیت ایمان و اطمینان است نه ماده مورد ایمان و اعتقاد (داستان میرزای قمی و کشاورز قمی).

۱۲. قرآن ابوابی از معارف عمیق برای بشر گشوده است. در حدیث است که خداوند می دانست در آخر الزمان متعمقینی می آیند، لهذا «قل هو الله احد» و آیات اول سورة حدید را نازل کرد. رجوع شود به ورقه های «توحيد - معرفة الله»، کلام امام باقر در معنی «الصمد».

۱۳. جل جناب الحق عن ان يكون شريعة لكل وارد او يطلع عليه الا واحد بعد واحد. و لذلك فان ما يشتمل عليه هذا الفن ضحكة

- للمغفل، عبرة للمحصل. فن سمعه فاشمأز عنه فليتهم نفسه لعلها
لاتناسبه وكل ميسر لما خلق له^۱.
۱۴. ان ههنا لعلماً جماً لو اصبحت له حلة.
۱۵. نحن معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم.
مثالهایی در این زمینه.
۱۶. تعطيل و تشبيه
۱۷. بحار، ج ۱۵ (اخلاق)، ص ۱۹۴: ليس العبادة كثرة الصلوة و
الصوم، انما العبادة التفكير في امر الله عزوجل.
۱۸. تعمق در فلسفه عبادات
۱۹. چهار طریقی که در احتجاجات قرآن برای ارزش دادن
قرآن به عقل ذکر کردیم
۲۰. عبادت بدنی، مالی، فکری، سومی از مختصات اسلام است.
۲۱. مقایسه میان ربیع بن خثیم و ابوذر غفاری
۲۲. در دعاست: واجعل النور فی بصری و البصيرة فی دینی
۲۳. چرا اجر عالم مضاعف است؟
۲۴. بدعتها و تحریفهایی که از راه دشمنان زیرک به وجود
می آید و مارکهای اشتباهی که به بازار می آورند، به چه وسیله غیر از
تعقل و تفکر می توان [با اینها] مبارزه کرد؟
۲۵. نقش روحانیت
۲۶. بدعتها و تحریفهایی که دوستان نادان از راه عدم تعقل به
وجود می آورند
۲۷. قشریون و لیبیون و مبارزه آنها با یکدیگر
۲۸. شبستری می گوید (رجوع شود به شرح لاهیجی،
صفحه ۱۴۴):

۱. [اشارات و تنبیها، ج ۳، ص ۳۹۴، آخر نمط نهم].

جهان آن تو و تو مانده عاجز
 ز تو محرومتر کس دیده هرگز؟!
 چو محبوسان به یک منزل نشسته
 به دست عجز پای خویش بسته
 نشستی چون زنان در کوی ادبار
 نمی‌داری ز جهل خویشتن عار
 دلبران جهان آغشته در خون
 تو سر پوشیده ننهی پای بیرون
 چه کردی فهم از این دین العجایز؟
 که بر خود جهل می‌داری تو جایز
 زنان چون ناقصات عقل و دینند
 چرا مردان ره ایشان گزینند؟
 اگر مردی برون آی و نظر کن
 هر آنچه آید به پشت زان گذر کن
 میاسا یک‌زمان اندر مراحل
 مشو موقوف همراه رواحل
 خلیل آسا برو حق را طلب کن
 شبی را روز و روزی را به شب کن
 ستاره با مه و خورشید اکبر
 بود حس و خیال و عقل انور
 بگردان از همه ای راهرو روی
 همیشه «لا احب الاقلین» گوی
 و یا چون موسی عمران در این راه
 برو تا بشنوی «انی انالله»
 ... برو اندر پی خواجه به اسرا
 تفرج کن همه آیات کبری
 برون آی از سرای امّ هانی
 بگو مطلق حدیث «من رآنی»

لاهیجی در شرح، جمله «علیکم بدین العجایز» را به صورت حدیث نبوی نقل و قبول می‌کند ولی توجیه می‌کند، می‌گوید (ص ۱۴۶):

«بدان که به حقیقت، معنی این حدیث این است که در جمیع احکام شرعی از مأمورات و منهیات که دین (شریعت) عبارت از اوست باید به طریق انقیاد و متابعت همچو عجایز باشند و به عقل و هوای نفس تصرفی در آن ننمایند و بی‌ضرورت تأویلی که خلاف ظاهر باشد نکنند، که حکمت احکام شرعی به مجرد عقل دریافته نمی‌شود، نه آنکه ترک تفکر در معرفت‌الله نمایند و از طلب باز ایستند و همچو عجایز در خانه تقلید محض ساکن شوند.»

۲۹. مولوی در دفتر ششم، ص ۶۴۹، سطر ۷ (چاپ میرخانی) می‌گوید:

خرم آن که عجز و حیرت قوتِ اوست
در دو عالم خفته اندر ظلّ دوست
هم در اوّل عجز خود را او بدید
مرده شد دین عجایز برگزید
چون زلیخا یوسفی بر وی بتافت
از عجزی در جوانی راه یافت
زندگی در مردن و در محنت است

آب حیوان در درون ظلمت است
بنابراین مولوی این جمله منسوب را توجیه دیگری می‌کند و آن اینکه انسان باید مانند عجایز حالت تسلیم و انقیاد و احساس عجز خود را داشته باشد. در واقع از کلمه «عجوز» نظر به جنبه عجز است.
۳۰. در قوانین‌الاصول، جلد دوم، باب هفتم، قانونی دارد راجع به جواز و عدم جواز تقلید در اصول دین (در ابواب تقلید). بعد از بحث

مفصلی در سه چهار ورق ادله کسانی که نظر و استدلال را لازم می دانند ذکر می کند از آیات وارده در منع تقلید و آیه «فاعلم انه لا اله الا الله» و انعقاد اجماع و یک سلسله اخبار. آنگاه ادله مخالفین را ذکر می کند از لزوم دور، و اینکه سیره رسول اکرم این بود که اقرار شهادتین را کافی می دانست.

دلیل سوم مخالفین را این طور ذکر می کند:

الثالث قوله ﷺ: «عليكم بدين العجايز» ولا ريب ان دينهن بطريق التقليد لعدم اقتدارهن (بحسب الغالب) على النظر. و لفظه «على» تدل على الوجوب فيحرم النظر.

آنگاه می گوید:

وفيه منع صحة الرواية عنه ﷺ بل قد قيل انه من كلام سفيان. و المستفاد من كلام المحقق البهائي من حاشيته على الزبده ان هذا هو حكاية دولابها و كف اليد عن تحريكها لاطهار اعتقادها بوجود الصانع المحرك للافلاك المدبر للعالم (برهان محرك اول) والذي ذكره القوشجي^۱ في شرح التجريد و تبعه الفاضل الجواد هو ما روى ان عمرو بن عبيد لما اثبت منزلة بين الكفر والايمان فقالت عجوزة: قال الله تعالى: هو الذي خلقكم فمنكم كافر و منكم مؤمن، فلم يجعل الله من عباده الا الكافر و المؤمن، فقال سفيان: عليكم بدين العجايز. اقول و المناسب للمقام هو الحكاية الاولى (حكاية الدولاب) سلمنا انها رواية لكنها خبر واحد معارض بالقواطع... والذي يخالجنى فى وجهه وجهان: الاول ان عليكم بتحصيل اليقين كما حصلته العجوزة فانها جعلت وجود الصانع و كونه مدبر الافلاك و محركها

۱. صفحه ۲۵۴ (مباحث علم و ادراك و عقل).

كالمحسوس من وقوف دولابها من الحركة بمجرد تخليتها عن
يدها. والثاني ان الاليق والانسب في الاستدلال والاسلم لكافة
الناس والاسهل لعامتهم هو طريقة الانّ وهو الاستدلال بالاثار
على المؤثر وبالخلق على الخالق.

۳۱. مطلب از اینجا باید شروع شود که در اسلام یکی از
دستورها تفقه در دین است. تفقه با علم که اسلام توصیه و تأکید کرده
است متفاوت است، زیرا علم از جهت مورد اعم است از علم دین و
هر علم مفید دیگر، چنانکه از اخبار و روایات و آیات استفاده
می شود (رجوع شود به ورقه های «فريضة علم») و تفقه اختصاص
دارد به دین. دیگر اینکه تفقه، مطلق علم دین نیست، بلکه فهم عمیق
و بصیرت در دین است. علم سطحی به مسائل و احکام و آثار دین،
علم دین هست اما تفقه در دین نیست.

تفقه همان طوری که راغب گفته است: التوصل بعلم حاضر الی
علم غائب.

علما از قدیم فهم عمیق و اکتناهی حدیث را فقه الحدیث
می نامند. هر چیز را دو نحو می توان فهمید: سطحی و عمقی. مثلاً اگر
بینیم یک کالای معین امسال فراوانتر و ارزانتر است و سال پیش
این طور نبود، برعکس فلان کالای دیگر سال پیش فراوانتر و ارزانتر
بود، یا یک کالا در عین اینکه فراوانتر از سال پیش است گرانتر
است، ممکن است بیش از این چیزی نفهمیم و علت و قانون و قاعده
این کار را درک نکنیم ولی شخص دیگر قانون این کار و علت
بالخصوص [وضعیت] کالای مورد نظر را بفهمد، این شخص
فقه الاقتصاد دارد. همچنین است در مورد گرمی و سردی هوا، حدوث
بیماریها، حوادث سیاسی جهان، سیاسیون جهان خود را دارای
فقه السیاسة می دانند، همین طور است فقه الاجتماع، فقه الامراض،
فقه اللغة...

فقه الحدیث،
فقه الاقتصاد،
فقه السیاسة،
فقه الهواء، فقه
اللغة، فقه
الاحکام

فقهها که علم به احکام شرعیه عن ادلتها التفصیلیه پیدا می کنند،

واقعاً عملشان فقه است، فقه الاحکام است. اجتهاد، فقه الاحکام است نه فقه الاسلام به طور مطلق. فرق مجتهد و اخباری به این است که هر دو در صدد استنباط هستند، چون هر دو با اخبار متعارض و عام و خاص و مطلق و مقید و ضعیف و سقیم روبرو هستند. اخبار عین رساله عملیه نیست که به هیچ نحو استنباط احتیاج نداشته باشد. چیزی که هست، یکی دارای فقه الاستنباط^۱ است و دیگری نیست. اکنون باید ببینیم آیا تفقه در دین منحصرأ فقه الاستنباط است یا فقه الاستنباط یکی از مصادیق تفقه است. مسلماً منحصر نیست. لسان آیه و روایات ابا دارد. آیه و روایت می گوید تفقه در دین. دین منحصر به احکام نیست. یا باید توحید و معارف و اخلاقیات و اجتماعیات را از دین خارج کنیم و یا درباره آنها روش اخباریین را در احکام پیش بگیریم تا این حصر درست از آب درآید. نه می توانیم آنها را از دین خارج کنیم و نه می توانیم راه اخباریین و ظاهریین را در این قسمتها پیش بگیریم.

تعبیر جامع در مورد «تفقه در دین» این است که تفقه و بصیرت کامل موقوف به چند چیز است:

۱. اسلام اولاً درسهایی دارد و خودش دعوت کرده است مردم را به فهم و حل این درسها. اسلام نه تنها تحقیق در اصول عقاید را واجب شمرده، بلکه خود یک سلسله درسها در این زمینه القا کرده و لهذا امر می کند به تدبر در قرآن. در حدیثی که در نمره ۷ ذکر کردیم می فرماید: لا یفقه العبد کل الفقه حتی یمقت الناس فی ذات الله و حتی یری للقرآن وجوهاً کثیرة... اسلام، هم اصول عقاید تقلیدی را غیر کافی شمرده و هم درسهایی در این زمینه القا کرده^۲ و هم دعوت کرده به فهم این درسها.

در اخبار نیز وارد شده به این مضمون که: انتم افقه الناس اذا عرفتم

۱. خود کلمه «استنباط» نیز مانند کلمه «فقه» مشعر به درک عمیق است، زیرا استنباط عبارت است از استخراج آب از زیر زمین.
۲. رجوع شود به بحث در اطراف مسأله عرش، جلد ۸ المیزان، صفحه ۱۵۷.

معانی کلامنا. یا: حدیث تدریه خیر من الف حدیث ترویه...^۱
 این درسها منحصر به اصول دین نیست؛ منطق اسلام در اخلاق و
 تربیت نیز واقعاً درسهای عمیق و گرانبهایی است و فهمیدن آنها
 بصیرت کامل می‌خواهد مثل آنچه در باب ترک دنیا، طول امل، «کن
 لدنیاک کأنک تعیش ابدأ» و... آمده است.

پس مرحله اول بصیرت در دین، درک و فهم درسهای اسلامی
 است و این متوقف است به اینکه ما بتوانیم ایمان پیدا کنیم اسلام
 واقعاً یک سلسله درسها داشته است^۲ و حداکثر مفاهیم اسلامی آن
 چیزی که راویان اولیه درک می‌کرده‌اند نیست. رب حامل فقه غیر فقیه
 و رب حامل فقه الی من هو اققه منه. این حدیث نیز مؤید معنی‌ای است
 که ما در مورد تفقه کردیم. ضمناً رجوع شود به ورقه‌های «علم
 مطبوع و علم مسموع».

این مرتبه از تفقه ملازم است با داشتن یک سلسله معارف در
 الهیات و اخلاقیات و اجتماعیات.

مرحله دیگر تفقه همان است که فقها دارند، یعنی مدالیل ادله را
 و مفاهیم الفساذ را با روشی دقیق فهم می‌کنند که ما آن را
 «فقه الاستنباط» نامیدیم. این مرتبه از تفقه ملازم است با آگاهی
 کامل از محاورات عرفیه و تعبیرات قانونی و یک سلسله قوانین
 عقلی در ملازمات و غیره.

مرحله سوم از تفقه در دین این است که ما اجمالاً به دست
 آوریم اسلام چه هدفهایی درباره انسان و اجتماع دارد و چه وسایلی
 برای رسیدن به این هدفها انتخاب کرده است.

در این مرحله اولاً باید میان هدفها و وسایل فرق بگذاریم
 (رجوع شود به ورقه‌های «اجتهاد» و ورقه‌های «علم» و ورقه‌های

۱. یا: اعقلوا الحدیث عقل درایة لا عقل روایة.

۲. و این درسها را همیشه باید مورد تعمق و تأمل قرار داد. بعضی‌ها خیال می‌کنند
 حداکثر این است که قرآن مطالبی ذکر کرده و اخبار هم بیان کرده‌اند، علیهذا حداکثر
 مطلب را راویان و محدثان درک و فهم کرده‌اند.

«زمان و مقتضیات آن» و ورقه‌های «اسلام و مقتضیات زمان» و ورقه‌های «محبت اولیاء» و ثانیاً باید خود هدفها را از لحاظ سبک سنگینی و به تعبیر فقها از لحاظ اهمیت و مهمّیت و باب تزاحم به دست آوریم. در این قسمت نیز خود اسلام ما را راهنمایی‌هایی کرده است، احتیاج به جفر و رمل نداریم. مثلاً اسلام عبادات را سرلوحه تعلیمات خود قرار داده است و برای اینها اهمیت فوق‌العاده قائل است. ما باید سرّ این اهمیت را بفهمیم (رجوع شود به ورقه‌های «عبادت» و ورقه‌های «نماز»). آشنایی به فلسفه احکام نیز نوعی بصیرت در دین ایجاد می‌کند به شرط آنکه در آن افراط نشود، و ضمناً درجه اهمیت را نشان می‌دهد.

مرحله سوم فوق‌العاده اهمیت دارد^۱ و این مرحله است که اثر اجتماعی فوق‌العاده دارد. غفلت از این جهت است که مسلمین را به انحطاط کشانده و توجه به این جهت است که مسلمین را به سوی اعتلا می‌برد.

مرحله اول در اسلام پیشرویهایی ارزنده داشته است، البته درخصوص اصول عقاید ولی آنها جنبه فردی داشته است. لهذا معارف اسلامی گنجینه گرانبهایی است. کسانی امثال صدرا در این جهت به مقامات شامخی رسیده‌اند. ولی در مرحله دوم هم کارهایی شده، هرچند کافی و کامل نیست. ولی در مرحله سوم کاری صورت نگرفته است.

۳۲. رجوع شود به سفینه البحار، ماده «نفر».

۳۳. شبستری اشعاری لطیف دارد در مراتب عرفان و بصیرت،

آنجا که می‌گوید:

در این ره اولیا باز از پس و پیش

نشانی داده‌اند از منزل خویش

۱. رجوع شود به ورقه‌های «رشد اسلامی». رشد اسلامی و تفقه در دین رابطه نزدیک دارند.

به حد خویش چون گشتند واقف
سخن گفتند در معروف و عارف
یکی از بحر وحدت گفت: انا الحق
یکی از قرب و بعد و سیر زورق
یکی را علم ظاهر بود حاصل
نشانی داد از خشکی و ساحل
یکی گوهر برآورد و هدف شد
یکی بگذاشت آن نزد صدف شد

۳۴. مشخصات دین العجایز چیست؟ خدا را یک تکه نور در
فوق آسمانها می دانند، ملائکه را - به قول مرحوم آقابزرگ - فقط مجرد
از تنبان می دانند، یک حاجی لک لک که مثل آدم سری دارد می دانند.

۳۵. حالت تبعدی که در حکمای اسلامی نظیر بوعلی و آقا
علی نوری دیده می شود.

۳۶. اما برای بصیرت در دین دو راه است: راه تفکر و راه اشراق
و الهام. البته این دو راه در مورد معارف غیبی و الهیات صادق است،
نه در مورد احکام و اخلاقیات و اجتماعیات.

۳۷. در شرح احادیث منوی، صفحه ۲۲۵، این حدیث را از
احیاء العلوم، جلد ۳، ص ۵۷ نقل می کند و می گوید: مؤلف اللؤلؤ
المرصوع، ص ۵۱ آن را موضوع شمرده است. آنگاه می گوید: رجوع
کنید به اتحاف السادة المتقین، جلد ۷، ص ۳۷۶ که درباره این حدیث
بحث مفیدی کرده و شواهدی بر صحت آن آورده است.

۳۸. داستان جوانی از اهل صفه: یخفق و یهوی، داستان عنوان
بصری و داستان غزالی، کلمه علم لدنی، قد احیا عقله و امات نفسه...،
هجم بهم العلم علی حقیقة البصیرة...، ان من احب عباد الله...، من اخلص
له اربمین صباحاً...



تفقه و بصیرت

دعای ابو حمزه: اللهم اعطني بصيرة في دينك و فهماً في حكمك و
فقهاً في علمك و كفلين من رحمتك و ورعاً يحجزني عن معصيتك.

□

تفکر

رجوع شود به ورقه‌های «فکر» و ورقه‌های «احیای تفکر
اسلامی» و ورقه‌های «احیای فکر دینی» و ورقه‌های «اقبال و احیای
فکر دینی».

□

تقلید

رجوع شود به کافی، ج ۱، ص ۵۳.
رجوع شود به ورقه‌های «شخصیت»، نمره ۶.

□

آیات ذمّ تقلید

۱. بقره، ۱۷۰ و ۱۷۱:

و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه ابائنا
اولو كان ابائهم لا يعقلون شيئاً و لا يهتدون. و مثل الذين كفروا
كمثل الذي ينعق بما لا يسمع الا دعاءً و نداءً صمّ بكم عمى فهم
لا يعقلون.

۲. مائده، ۱۰۴:

و اذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله و الى الرسول قالوا حسبنا ما
وجدنا عليه ابائنا اولو كان ابائهم لا يعلمون شيئاً و لا يهتدون.

۳. اعراف، ۲۸:

و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها ابائنا والله امرنا بها قل
ان الله لا يامر بالفحشاء اتقولون على الله ما لاتعلمون.

۴. اعراف، ۷۰:

قالوا اجئنا لنعبد الله وحده (يا نوح) و نذر ما كان يعبد ابائنا
فاتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين.

۵. اعراف، ۱۷۲ و ۱۷۳:

و اذ اخذ ربك من بنى ادم من ظهورهم ذريتهم و اشهدهم على
انفسهم الست بربكم قالوا بلى شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انا كنا
عن هذا غافلين. او تقولوا انما اشرك ابائنا من قبل و كنا ذرية
من بعدهم افتهلكنا بما فعل المبطلون (تقدم فطرت توحيد بر
شرك).

۶. یونس، ۷۸:

قالوا اجئنا لتلفتنا عما وجدنا عليه ابائنا و تكون لکما (موسی و
هارون) الکبریاء فی الارض و ما نحن لکما بمؤمنین.

۷. هود، ۸۷:

قالوا یا شعيب اصلوتک تأمرک ان نترک ما يعبد ابائنا او ان
نفعل فی اموالنا ما نشاء انک لانت الحليم الرشيد.

٨. هود، ٦٢:

قالوا يا صالح قد كنت فينا مرجواً قبل هذا انتهينا ان نعبد ما
يعبد ابائنا وانا لفي شك مما تدعونا اليه مريب.

٩. ابراهيم، ١٠:

قالوا (قوم نوح و عاد و ثمود) ان انتم الا بشر مثلنا تريدون ان
تصدونا عما كان يعبد ابائنا فاتونا بسلطان مبين.

١٠. انبياء، ٥٢ و ٥٣:

اذ قال (ابراهيم) لايه و قومه ما هذه التماثيل التي انتم لها
عاكفون. قالوا وجدنا ابائنا لها عابدين.

١١. مؤمنون، ٢٤:

ما سمعنا بهذا في ابائنا الاولين (قوم نوح).

ايضاً قوم موسى و سورة قصص، آية ٣٦.

١٢. لقمان، ٢٠ و ٢١:

و من الناس من يجادل في الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير.
و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه
ابائنا. او لو كان الشيطان يدعوهم الى عذاب السعير.

١٣. سبأ، ٤٣:

و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات قالوا ما هذا الا رجل يريد ان
يصدكم عما كان يعبد اباؤكم...

۱۴. صافات، ۶۸-۷۰:

ثم ان مرجعهم لالى الجحيم. انهم اتوا ابائهم ضالين. فهم على
اثارهم يهرعون.

۱۵. زخرف، ۲۱-۲۴:

ام اتيناهم كتاباً من قبله فهم به مستمسكون. بل قالوا انا وجدنا
ابائنا على امة و انا على اثارهم مهتدون. وكذلك ما ارسلنا من
قبلك فى قرية من نذير الا قال مترفوها انا وجدنا ابائنا على امة
و انا على اثارهم مقتدون. قال اولو جنتكم يا هدى مما وجدتم
عليه ابائكم قالوا انا بما ارسلتم به كافرين.

۱۶. نجم، ۲۳:

ان هى الا اسماء سميتوها انتم و اباؤكم ما انزل الله بها من سلطان
ان يتبعون الا الظن و ما تهوى الانفس و لقد جائهم من ربهم
الهدى.

□

تقلید

در قوانین عرفی و غیرشرعی (شاید قانون مدنی است) قانونی
است به نام قانون مرور زمان. قانون مرور زمان در هیچ موردی به
اندازه عادات قومی و بالاتر از آن عادات و بدعت‌های دینی سوژه
نیست، به طوری که قرن به قرن و سال به سال محکمتر و قرص‌تر

می‌شود، و اگر هم برخلاف نصّ قرآن است باز فایده ندارد؛ گفته می‌شود صدها سال است که این طور عمل کرده‌اند.

گاهی سیره‌ها و اجماعات عملیه حقیقتی جز همین قانون مرور زمان ندارد.

به هر حال مرور زمان یکی از اموری است که اعتبار می‌دهد، همان طوری که تدریجاً مناره‌های مساجد و معابد و نوع لباسها هم اعتبار یافته‌اند. زمان در این امور عامل بزرگی است.

در ورقه‌های «محور اصلی اخلاق اسلامی - کرامت نفس» گفتیم که تقلید بر دو قسم است: تقلیدی که مولود ضعف تعقل است، و تقلیدی که مولود فقدان و از دست دادن کرامت نفس است - رجوع شود.

□

تقوا و آرزو و سعادت

در سخنرانی آقای شریعتی به نام «علی شاهد رسالت» از بوسوئه واعظ دانشمند مسیحی نقل می‌کند که گفته است: «مردم اغلب سعادت را رسیدن به آرزوها و خواسته‌ها تعریف می‌کنند. این درست که وصول به آمال لذت بخش است، ولی این یک رکن سعادت است و رکن مهمترش که مقدم است این است که انسان بتواند و بداند که چه چیز را آرزو کند و بخواهد، زیرا اگر دنبال هوسهای خود رفت چه بسا چیزها که آرزو نماید و آن را با حرص تمام بجوید و طلب کند که به مصلحتش نباشد.» بنابراین اگر آدمی تشخیص نداد که چه چیز را طلب کند، بهتر این است که به آنچه جوید نرسد. مثلاً مردی که خشم سراپایش را گرفته و آرزویش در آن حال دست یافتن به آلت قتاله‌ای است و البته خلاف مصلحت او و اجتماع است... زن عزیز مصر به همه چیزهای که بشر معمولاً در آرزوی آنهاست رسیده بود اما اراده‌اش را در اختیار نداشت، خویشتن دار و مالک بر نفس نبود. ولی یوسف از همه چیز حتی از آزادی محروم بود و اختیار خود را نداشت

ولی بر نفسش مسلط بود. نتیجه این شد که هوای نفس چنان زلیخا را رسوا و بدنام ساخت که هیچ دشمن پیش از این نمی توانست به وی ضرر برساند. برعکس، تسلط نفس یوسف را به عالیترین مقامات دنیوی و اخروی رسانید.

در خود قرآن کریم در آخر کار قصه یوسف از زبان یوسف به برادران نقل می کند:

قالوا انک لانت یوسف قال انا یوسف و هذا اخى قد من الله
علینا انه من یتق و یصبر فان الله لایضیع اجر المحسنین.

□

تقیه سیاسی

راجع به اینکه تقیه مطلقاً یک نوع تاکتیکی است برای حفظ هدف و رسیدن به هدف و اینکه تقیه قانونی است که عقل آن را می پذیرد بلکه واجب می شمارد و در جهان سیاست بدون آنکه نام آن را تقیه بگذارند آن را می پذیرند، رجوع شود به مقاله ای که از اطلاعات سه شنبه ۱۱ دی ماه ۴۱ جدا شد تحت عنوان «سازش خروشچف در کوبا نظیر سازشی بود که لنین در سال ۱۹۱۸ برای حفظ اصول و نیل به هدف اصلی کرد».

در باب تقیه این مطلب باید طرح شود که تقیه از چه و برای

چیست؟

□

تقیه و پیروزی

مطابق آنچه در سخنرانیهای خلاصه شده فاطمیة ۸۵ در جلسه احباب الحسین بحث کرده ایم، تقیه ۵ نوع است و هیچ یک از آنها مربوط به جبن و عدم شهامت و شجاعت و بالأخره مربوط به پیروزی نیست.

آنچه امروز در میان ما هست به نام تقیه، پفیوزی و ضعف و ناامیدی و وارفتگی است که یک حالت شخصی و اخلاقی است. عجب این است که برای این حالت کثیف، به سیرت ائمه هدی استدلال می‌کنند.

اولاً اسلام به طور کلی - که نمی‌توان احتمال نسخ داد - پفیوزی را طرد کرده است:

الف. از بنی اسرائیل انتقاد می‌کند که می‌گفتند: اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون (گر به مغزم زنی و گر دنبم - که من از جای خود نمی‌جنبم).

ب. وسائل، ج ۲:

عن النبي ﷺ: ان الله عزوجل ليبيغض المؤمن الضعيف الذي لا دين له. فقيل: وما المؤمن الضعيف الذي لا دين له؟ قال: الذي لا ينهي عن المنكر.

ج. نهج البلاغه:

ان الامر بالمعروف و النهي عن المنكر... لا يقربان من اجل و لا ينقصان من رزق...

د. شیعه و سنی از حضرت رسول روایت کرده‌اند: افضل الجهاد كلمة عدل عند امام جائر.

ه. در حدیث مفصل و معروف و عالی‌المضمونی که در باب امر به معروف و نهی از منکر هست می‌فرماید:

ولو اضرت الصلاة بسائر ما يعملون باموالهم و ابدانهم لرفضوها كما رفضوا اسمى الفرائض و اشرفها. ان الامر بالمعروف و النهي عن المنكر فريضة عظيمة بها تقام الفرائض... و تأمن

المذاهب و تحمل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و يتتصف
من الاعداء و يستقيم الامر.

و. هر کس با روح اسلامی آشنا باشد می تواند بفهمد که محال است اسلام دستور ضعف و پفیوزی بدهد. آنچه امروز در میان ما به نام تقیه هست پفیوزی است. درحقیقت حدیث «التقیة دینی و دین آبائی» مفهوم «الپفیوزیة دینی و دین آبائی» [یافته است].

اگر روش ائمه این طور بود، چرا یکی از آنها به مرگ طبیعی از دنیا نرفت؟ درست است که قیام به سیف نکردند اما مبارزه را ادامه دادند. اگر سازش و پفیوزگری را شعار خود قرار می دادند مورد حمایت خلفا قرار می گرفتند و [در] تشییع جنازه شان صدها هزار نفر را شرکت می دادند.

داستان امام صادق و هارون در تعیین حدود فدک. داستان امام کاظم و صفوان جمّال که شترهایش را به هارون کرایه داده بود. منصور راجع به حضرت صادق گفت: هذا الشجی المعترض فی الحلق. جریان ولایت عهد حضرت رضا نیز عجیب معنی دار است.

□

تقیه و نفاق

فرق ایندو از قبیل فرق شبکه انداختن با سپر به کار بردن است. نفاق برای به دام انداختن دیگری است که اگر انسان صراحت به خرج دهد او راه خود را می گیرد و می رود، و تقیه برای حفظ نیروی مالی یا جانی یا اعتباری خود است که اگر صراحت به کار برده شود، طرف ضربت خود را وارد می آورد. تقیه انتقاء است، مصداق معنوی «خذوا حذرکم و اسلحتکم» است.

صراحت معروف این است که انسان مجامله کار و خوشامدگو و خوشامدکار نباشد. هدف مجامله حفظ منافع شخصی نزد طرف

است، نه حمایت حقیقت یا اصلاح طرف.
 نفاق، ابطان کفر و اظهار ایمان است و از دو جهت بد است: یکی
 جهت کفر و دیگر جنبه اغفال و تعمیه و شبکه اندازی.
 آیا جهان، جاسوسی برای هدف مشروع را اجازه می‌دهد یا
 نمی‌دهد؟ و آیا جاسوسی و به اصطلاح محترمانه‌اش «اداره
 اطلاعات» بدون تقیه میسر است؟
 مطلق مخالفت ظاهر با باطن اگر هدف فاسد نباشد بد نیست،
 بلکه در مواردی لازم و ضروری است. در حدیث است: المؤمن بشره
 فی وجهه و حزنه فی قلبه. باز دستور است که در حضور مصاب قیافه
 حزن و اندوه به خود بگیرد.
 تجلد در برابر درد در مواقعی عالیتین خلق به شمار می‌رود،
 مثل تجلد امام رضا علیه السلام در حالی که مسموم شده بود بر سر سفره
 برای اینکه کسانشان با خیال راحت غذا بخورند.
 فرق تقیه و نفاق از قبیل فرق توجیه ضرر به غیر و دفع ضرر
 متوجه به نفس است. توجیه ضرر به غیر حرام است، اما دفع ضرر از
 خود واجب است مگر آنکه مصلحتی اقوی در کار باشد.

□

تقیه - دو تفسیر برای تقیه

از موضوعاتی که سرنوشت فلاکت‌باری پیدا کرده است، تقیه
 است؛ هم از طرف دوست ضربه دیده است و هم از طرف دشمن.
 دوست آن را به پیروزی تفسیر کرده است و دشمن به نفاق.
 رجوع شود به ورقه «تقیه و پیروزی» و ورقه «تقیه و نفاق».

□

تقیه

راجع به اینکه کتمان عقیده و دورویی جزء روحیه ایرانیان است
 (و تقیه اسلامی رنگ ایرانی به خود گرفته است) رجوع شود به کتاب

خلقیات ما ایرانیان، صفحات ۱۱۲ و ۱۱۷ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۴.

□

تقیه - امر به معروف و نهی از منکر

رجوع شود به بحار، جلد ۱۶، جزء ۲، باب ۱۱، صفحه ۵۰، باب
ایثار الحق علی الباطل، والامر بقول الحق وان كان مرأاً.

□

تقیه

تقیه با اهل تسنن مصلحت خاص دارد. رجوع شود به جواهر
چاپ جدید، جلد ۲۱، صفحه ۳۷-۳۸، باب هجرت.

رجوع شود به یادداشتهای «خوارج»، نمره ۱۲: معلوم می شود از
عقیده خوارج در عدم تقیه که عقیده واقعی شیعه در تقیه چه بوده
است.

□

تقیه - خروج بالسيف

همان طور که در یادداشتهای «تقیه» گفته ایم، تقیه از جهتی ناظر
است به مخالفت عقیده خوارج در باب امر به معروف و از طرفی به
عقیده زیدیه در خروج بالسيف. راجع به عقیده زیدیه باید بیشتر
تحقیق شود.

در ارشاد مفید ضمن احوال اولاد حضرت صادق علیه السلام درباره
محمد بن جعفر می گوید:

وكان محمد بن جعفر سخياً شجاعاً و كان يصوم يوماً و يفطر
يوماً و يرى رأى الزيدية فى الخروج بالسيف... و خرج
على المأمون فى سنة تسع و تسعين و مائة بمكة و اتبعته الزيدية
الجارودية فخرج لقتاله عيسى الجلودى ففرق جمعه و اخذه

و انفذه الى المأمون، فلما وصل اليه اكرمه...

□

تقيه

رجوع شود به جلد ۱۶ بحار، باب التقيه والمداراة، ص ۲۲۴.
 شاید تمام اخبار تقيه در آنجا جمع شده باشد.
 رجوع شود به دفتر ۴ شماره ۱۱۰.
 در الکنی و الالقب، محدث قمی ذیل احوال ابن سگیت بحث
 نسبتاً مفصلی دارد راجع به تقيه، و بعضی احادیث و کلمات بعضی از
 علما را نقل می‌کند.
 ایضاً رجوع شود به یادداشتهای «صراحت و صداقت و نفاق و
 تعارف درست و نادرست».
 تعریف صحیح تقيه همان طوری که گفته‌ایم سپر به کار بردن
 است.

□

راز تکامل

جمله عالی سن سیمون راجع به دو نیروی حاکم بر انسان:
 عادت و نوآوری، و بعد... شدن عادت (تجدیدنظر طلبی از مارکس تا
 مائو، صفحه ۱۸۱).

□

تکامل تاریخی انسان

رجوع شود به نظریه اگوست کنت که روح تکامل بشر تکامل
 ذهنی است، در کتاب مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، صفحات
 ۸۴، ۹۰، ۱۰۱ و ۱۰۲.
 و به همان کتاب راجع به نظریه منتسکیو در این باب و نظریه
 مارکس در این باب.

راجع به نظریهٔ مارکس در این باب، رجوع شود به تجدید نظرطلبی از مارکس تا مانو و به بحثهای خودمان در «جامعه و تاریخ» از کتاب مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی. راجع به نظریهٔ منتسکیو، ایضاً رجوع شود به ورقه‌های «یادداشت جامعه‌شناسی»، شمارهٔ ۳.

□

تکامل تاریخ و مفهوم آن

رجوع شود به بحث عالی کتاب تاریخ چیست؟ ترجمهٔ کامشاد، بحث «تاریخ به منزلهٔ پیشرفت» و کتاب درسهای تاریخ ویل دورانت، بحثهای مربوط به رشد و زوال و غیره.

□

تکفیرها

بابا افضل، جلد دوم مصنفات، ص ۷۵۱:
مردان رمت که مرد معنی‌دان‌اند
از دیدهٔ کسوته‌نظران پنهان‌اند
این طرفه‌تر آن است که هر که حق را بشناخت
مؤمن شد و خلق کافرش می‌خوانند

□

تمدن غرب - جنایت در آمریکا
رجوع شود به ورقه‌های «ایدئولوژی، آرمان».

□

تمدن
رجوع شود به ورقه‌های «دنیا و تمدن».

□

تمدن جدید - آمار جنایت در آمریکا
دیباچه‌ای بر رهبری، ص ۳۳۵.

□

تمدن و خودکشی
رجوع شود به ورقه «خودکشی و تمدن».
ایضاً رجوع شود به ورقه‌های «آینده دین».

□

تمدن جدید و مشخصات آن

رجوع شود به مقاله «دین در دنیا» در مجله نگین، شماره ۳۸، مورخه تیرماه ۴۷ یا به کتاب جهانی از خود بیگانه دکتر عنایت، مقالات «دین و دنیا».



تمدن خارجی

کسانی که از تمدن خارجی تعریف می‌کنند و یا به نحوی توصیف و تشویق می‌کنند، سه دسته‌اند:

۱. کسانی که صرفاً ظواهر جلف و زننده و زیورها و آزادیهای به معنای بی‌بند و باری‌ها را می‌بینند و می‌گویند و می‌نویسند، معاشقه‌ها و رقصها و غیره.

۲. کسانی که اصول حاکم بر زندگی آنها را و صنایع آنها را و اصول اجتماعی و اقتصادی آنها را، نظم زندگی، کار و فعالیت‌های آنها، علم و دانایی آنها و این امور را می‌نویسند. البته واضح است که این دسته چقدر بر دسته اول ترجیح دارند. لازمه دعوت دسته دوم این است که مردم ما اصول زندگی حاضر آنها را ببینند و سرمشق بگیرند و عمل کنند و اگر بنای تقلید از اروپا گری هست، به جای تقلید از مد و لباس و طرز غذا خوردن و آداب معاشرت و اسم‌گذاری بچه‌ها و تلفظ به لغات و کلمات آنها و گفتن گودبای و بای‌بای و پذیرایی با ویسکی و سایر مشروبات الکلی و امثال آنها، علم آنها و نظم و کار و فعالیت و صنعت آنها را یاد بگیرند. این دسته، آن دسته را سطحی می‌خوانند و می‌گویند شما ظواهر و عوارض و احیاناً عوارض استجراری را می‌بینید و اساس را نمی‌بینید. این دسته خیابانها و میدانها و تالارها و کارخانه‌های عظیم به انواع مختلف را همیشه شاهد می‌آورند.

۳. کسانی هستند که علت موفق شدن اروپایی را به این علم و نظم و صنعت، حس آزادی‌خواهی و مقاومت در برابر قلدرها و

شهامتها برای آزادی خواهی و [از] خودگذشتگی‌ها و اینکه آنها آزادی را از هر چیزی عزیزتر می‌دانند ذکر می‌کنند، مردم را توجه می‌دهند به مجسمه‌های فداکاری در میدانها و به تاریخ انقلابها و مقاومتها.

نوعاً مجله‌های ما و روزنامه‌نویس‌های ما از دسته اول می‌باشند. آقای راشد در سخنرانیهای «مایه‌های فرهنگ یک ملت» در جلد ۱۶ و در عموم سخنرانیهایش از دسته دوم، و آقای مهندس بازرگان در سخنرانی «خداپرستی و افکار روز» و غیره جزء دسته سوم می‌باشند. برای درک منطق دسته سوم باید تاریخ قرون جدید و متأخر خوانده شود.

درحقیقت می‌توان گفت که دسته اول دعوت به فساد می‌کنند و دسته دوم دعوت به صلاح می‌کنند ولی چیزی شبیه به طفره است و دعوت دسته سوم تقلید صحیح و تبعیت صحیح و واقعی و مشروع می‌باشد.

اساساً چندی است مخصوصاً بعد از دو خطابه اخیر آقای تقی‌زاده در باشگاه مهرگان راجع به اخذ تمدن خارجی در نیمه دوم سال ۳۹، موضوع اخذ تمدن خارجی تا حدی به صورت جدی‌تر موضوع روز شده و باید دید معنای اخذ تمدن خارجی چیست و روح تمدن و سرّ موفقیت اروپایی چیست؟ (رجوع شود به دفتر ۴۱، شماره ۱۰۱).

بعضی از فضلاء! ما که سالها در اروپا به سر می‌برند و یا با خرج و پول این مردم سالها برای مطالعه به آنجا می‌روند، به جای آنکه مردم را به روح اصلی تمدن غربی آشنا کنند هرچند وقت یک بار در بعضی مجلات افاضاتی! می‌فرمایند به اینکه مثلاً فلان کلمه آیا صحیح است با ذال نوشته شود یا با زاء، و آیا فلان کلمه را خوب است با واو بنویسیم و یا بدون واو، و اینها همانها هستند که به تعلیمات قدیمی عیب می‌گرفتند که بی‌فایده است و مردم را به حقیقت زندگی آشنا نمی‌کند.

از قضا تاریخ در قرآن اولاً برای عبرت و درس است نه برای قصه و حکایت، و ثانیاً قرآن هرگز به ذکر بناها و آثار صنعتی تمدن نمی‌پردازد، به زر و زیورها نیز نمی‌پردازد، به دو چیز می‌پردازد: یکی زندگانیهای با امنیت و سعادت‌مندانه و خوش، و یکی دیگر به روحیه‌های حرّ و آزاد و مؤمن و مقاوم. ولی هیچ‌کدام از منادیان فرنگ را ندیدیم که روحیه‌های حرّ و آزاد جدید را به مردم معرفی کنند.

رجوع شود به کتاب تسخیر تمدن فرنگی تألیف دکتر سید فخرالدین شادمان.

در مسأله اخذ تمدن، مسأله عمده این است که در عین استفاده، استقلال فکری و سازمان روحی حفظ بشود. اینکه بعضی مانند نهرو حتی لباس هندی را حفظ کرده‌اند برای این است که استقلال فکری‌شان محفوظ بماند. چرا انگلستان شعارهای قدیمی را حفظ می‌کند؟ چون تا شعار حفظ نشود، روح و معنی و استقلال فکری محفوظ نمی‌ماند. شعار به منزله پوسته است و استقلال فکری به منزله هسته. لهذا می‌فرماید: لاتلبسوا ملابس اعدائی و لاتاکلوا مآکل اعدائی فتکونوا اعدائی. ناظر به جنبه شعارهاست و باید مخالفت به عنوان حفظ استقلال فکری باشد (رجوع شود به ورقه «استقلال فکری - فکر»).

□

تمدن - هدف تمدن چیست؟

رجوع شود به ورقه‌های «دنیا و تمدن، هدف تمدن»، بحث نسبتاً خوبی در این زمینه شده است. ایضاً مقاله ۲۸ از سلسله مقالات سیری در نهج البلاغه.

□

تمدن و دین

رجوع شود به ورقه «دین و تمدن»، قسمتی از کتاب اسلام‌شناسی ص ۶۲۱ نقل شده است.

□

تمدن، علل انحطاط تمدن‌ها، اسلام و مقتضیات زمان تاریخ ویل دورانت، جلد ۹، ص ۳۵۴، چرا روم سقوط کرد؟ و نگاهی به تاریخ جهان نهری، جلد ۱، ص ۲۴۷.

□

تمدن و علل انحطاط آن

۱. در مقاله‌ای از مجله فردوسی، شماره ۷۸۸ می‌گویید:

۱. «امیل دورکیم، جامعه‌شناس بزرگ و مشهور در جدول‌مانندی علل همه انقلابات اجتماعی را چنین آورده است:
۱. فساد ناشی از تجمل و عیش و عشرت و بی‌خبری از مردم در طبقه حاکمه
۲. فقر عمومی، تضاد میان طبقات
۳. تجمع و تمرکز حکومت و ثروت در دست عده‌ای محدود
۴. عدم توجه به طبقه‌ای که نضج می‌گیرد و نیرو می‌یابد
۵. عدم عدالت اجتماعی و دادگستری
۶. تعارض طرز فکر طبقه حاکم و اکثریت مردم.»

۲. ایضاً رجوع شود به کتاب تاریخ چیست؟ بحثی که تحت عنوان «پیشرفت در تاریخ» باز کرده است.

ایضاً کتاب درس‌های تاریخ ویل دورانت، قسمتهای آخر

۳. کتاب نگاهی به تاریخ جهان، جلد ۱، صفحه ۲۴۷

۴. تاریخ ویل دورانت، جلد ۹، ص ۳۵۴، چرا روم سقوط کرد؟

□

تمدن امروز

رجوع شود به ورقه‌های «اسلام و نیازهای جهان امروز».



تمدن اسلامی

رجوع شود به ورقه‌های «عظمت و انحطاط مسلمین» در ورقه «خواججه نصیرالدین طوسی».

ایضاً به ورقه «اسلام و آزادی» راجع به آزادی اهل کتاب در قلمرو مسلمین به نقل از ویل دورانت، جلد ۱۱.



تمدن اسلام - مدارک

۱. رجوع شود به جلد یازدهم تاریخ تمدن ویل دورانت.
۲. رجوع شود به جلد ۲۰ از صفحه ۳۵ تا ۷۹ تحت عنوان «نبوغ اسلام».
۳. رجوع شود به نگاهی به تاریخ جهان، جلد ۱، ص ۴۶۴.
۴. تمدن اسلام و عرب - گوستا لوبون
۵. تمدن اسلام - جرجی زیدان
۶. کارنامه اسلام - دکتر زرین کوب
۷. میراث اسلام - جمعی از خاورشناسان



انگیزه‌های تمدن اسلامی

رجوع شود به ورقه‌های «یادداشت آزادی عقیده» آنچه از مقاله کارنامه اسلام راجع به دو عامل: تشویق اسلام به علم و فکر، و دیگر روح تسامح و معاضدت و بی‌تعصبی اسلامی نقل کرده‌ایم.



تمدن اسلامی - علت انحطاط مسلمین از نظر سید جمال
سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۹۲ (عقاید باطنیه از نظر
سید)

□

تمدن اسلامی - علل انحطاط مسلمین از نظر کواکبی
سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۱۷۶

□

تمدن جدید - آمریکا

رجوع شود به مقاله ضمیمه ورقه (از ترس دزدها و جانی‌ها،
سالخوردگان آمریکا خود را زندانی می‌کنند) از کیهان ۵۵/۳/۱۰.

□

تمدن و اعتیاد

رجوع شود به مقاله بریده شده از کیهان ۵۵/۳/۳ ضمیمه این
ورقه تحت عنوان «اعتیاد در دنیا ۴ میلیون اسیر دارد»، مخصوصاً
نقش سیاست استعماری آمریکا در افزایش اعتیاد، و گرفتاری
خودش.

□

تمدن جدید، آثار ماشین

رجوع شود به ورقه ضمیمه، مقاله حسین مهری از پاریس تحت
عنوان «تمدن امروز ضد انسانی است» در اطلاعات ۵۴/۱۱/۲.
مقاله خوبی است. نظریه دو دانشمند یکی به نام لوئیس
مافورد در کتاب اسطوره ماشین و دیگری به نام آنری لابیوری
فرانسوی است (ضمیمه ورقه است).

□

تمدن - عناصر تمدن و فرهنگ

رجوع شود به جلد ۳ تاریخ تمدن ویل دورانت، آخرین فصل تحت عنوان «میراث شرقی ما».

۱. عنصر اول: کار

۲. عنصر دوم: دولت

۳. عنصر سوم: اخلاق

۴. دین

۵. علم

۶. فلسفه

۷. ادبیات

۸. هنر

رجوع شود به تفصیل در همان کتاب.

ایضاً رجوع شود به جلد ششم، آخرین فصل تحت عنوان «میراث یونانی ما»، ص ۲۸۳.

□

تمدن معاصر - مشکلات امروز

رجوع شود به مقاله «یادداشتهای بدون تاریخ» جواد مجابی تحت عنوان «انسان نگران» راجع به دلهره و نگرانی انسان معاصر و انعکاس آن در فیلمها، بریده شده از اطلاعات ۵۳/۹/۱۴.

□

تمدن ماشینی و انقلاب صنعتی، یا خطای فرزند آدم

در اطلاعات مورخه ۵۲/۱۲/۲، صفحه ۵ و ۱۷، مقاله بسیار عالی از آرنولد توین پی مورخ مشهور انگلیسی ترجمه شده به مضمون اینکه آدم به واسطه یک خطا از بهشت رانده شد و فرزند آدم نیز در بهشت طبیعت متنعم بود و با یک خطا که انقلاب صنعتی بود بهشت زمینی را برای خود جهنم کرده است.

□

تمدن اسلام - انگیزه‌ها و عواملش

در کتاب کارنامه اسلام دکتر زرین کوب سه چیز عامل اصلی
شمرده شده است:

۱. تشویق اسلام به تفکر در کائنات و تدبیر در آیات
 ۲. جهان‌وطنی اسلامی و شکستن سدهای نژادی و قومی
 ۳. تسامح مسلمین با اتباع مذاهب دیگر
- راجع به تشویق اسلام و شور علمی مسلمین، رجوع شود به
جلد اول تاریخ ادبیات براون، صفحه ۳۹۶.



تمدن امروز و گرسنگی دو سوم سکنه جهان

ژوزوئه دوکاسترو در کتاب انسان گرسنه، ص ۲۶ (به نقل
دیباچه‌ای بر رهبری، ص ۳۰۹) می‌گوید:

«هنوز در حدود دو سوم سکنه جهان در حال گرسنگی مدام به
سر می‌برند و در حدود یک میلیاردونیم از افراد انسانی برای
نجات از چنگال این وحشتناکترین بلای اجتماعی معاش کافی
به دست نمی‌آورند.»

در مقدمه همان کتاب، ص ۴، لرد جان بویدار نوشته است:

«کشورهای سیر دوست ندارند درباره گرسنگی دیگران گفتگو
کنند، و این مسأله‌ای است که در عالم سیاست هرگز مورد
توجه و علاقه آنها نبوده است.»

رجوع شود به ورقه بریده از اطلاعات درباره گرسنگی مردم
امروز جهان.

ایضاً رجوع شود به مقاله دکتر ستاری تحت عنوان «قحطی غذا

در جهان سوم» منتشر در اطلاعات ۱۹/۲/۵۵ ضمیمه همین ورقه.

□

تنهایی

رجوع شود به ورقه «غربت انسان» و ورقه «انسان، تنهایی».

□

تواضع

بالتواضع تكون الرفعة - غررالحکم

سعدی در بوستان:

تواضع سر رفعت افرازدت

تکبر به خاک اندر اندازدت

بلندیت باید، تواضع گزین

که آن بام را نیست سُلّم جز این

چو خواهی که در قدر والا رسی

ز شیب تواضع به بالا رسی

□

توتم و تابو

رجوع شود به جلد اول تاریخ تمدن ویل دورانت، صفحه ۹۶ و

صفحه ۱۰۷.

□

توکل

تعریف توکل چیست؟ بدون شک در مفهوم اصلی این کلمه «واگذاری» اخذ شده است زیرا از ماده وَكَلَّ يَكِلُ است. راغب می‌گوید:

التوكيل ان تعتمد على غيرك و تجعله نائباً عنك، والوكيل فعيل بمعنى المفعول، قال تعالى: «وكنى بالله وكيلاً» ای اکتف به ان يتولى امرک و يتوکل لک، و على هذا حسبنا الله و نعم الوكيل... والتوکل يقال على وجهين. يقال: توکلت لفلان بمعنى توليت له، و يقال: وکلته فتوکل لى و توکلت عليه بمعنى اعتمده... و واکل فلان اذا ضيّع امره متکلاً على غيره. و تواکل القوم اذا اتکل كل على الآخر... و الوکال فى الدابة ان لا يمشى الا بمشى غيره.

با نکته‌ای که راغب می‌گوید، بعید نیست که مفهوم لغوی این کلمه که به حسب اصل لغت مشتمل بر مفهوم «تولی» است اعتماد تضمین شده است. معنی «توکلت علی الله» این است که خودم متصدی کار می‌شوم معتمداً علی الله. و اگر تنها مفهوم واگذار کردن می‌داشت به جای توکل، توکیل گفته می‌شد. اگر گفته شود پس چرا به خداوند وکیل گفته می‌شود، ممکن است در جواب گفته شود که وکیل دو مفهوم نزدیک به هم دارد: یکی به معنی نایب از «وگفته فصار وکیلاً»، دیگر به معنی تکیه‌گاه از «توکلت علیه فصار وکیلاً» ای صار معتمداً لی.

توکل اگر این معنی را داشته باشد که گفتیم، شبهه و اشکالی پیش نمی‌آید. فقط این سؤال پیش می‌آید که اعتماد به خدا چه معنی‌ای دارد در موردی که شخص خودش متعهد و متصدی کار خودش است؟ جوابش از آنچه در شق بعد خواهیم گفت روشن می‌شود.

و اما اگر معنی توکل واگذار کردن و اعتماد کردن باشد، باید دید به چه نحو است و مخصوصاً در چه قسمتی است. وقتی که می‌گوییم به او اعتماد کرد، باید ببینیم او کیست و چه کاری از او ساخته است و نظم و قانون کار او چیست^۱، تا اعتماد بیجا و اعتماد بجا معلوم شود. مثلاً یک دولت کوچک با یک دولت بزرگ می‌جنگد و می‌گوییم اعتمادش مثلاً به آمریکا است. اینجا باید بدانیم که نظم و قانون حمایت آمریکا چیست. آیا آمریکا اگر با دولتی دوست شد، به جای او سرباز به میدان جنگ می‌فرستد و یا فقط اسلحه برایش می‌فرستد؟ اینجا است که رابطه توکل با شناختن سنت خلقت و سنت اراده حق روشن می‌شود. این سنت را سه جور می‌توان فرض کرد:

۱. و بعلاوه آیا نیازی به چنین توکل و اعتمادی هست یا نه؟ یعنی آیا بهتر است که انسان به هیچ چیز جز اراده خودش اعتماد و توکل نکند و یا خواه ناخواه نقاطی می‌رسد که انسان واقعاً نیاز به توکل دارد و اگر نکند خواه ناخواه مسیرش یک مسیر انحرافی می‌شود و یا اساساً از کار باز می‌ماند.

یکی اینکه فکر کنیم اساساً قانون و قاعده و نظمی در کار جهان نباشد و خداوند مانند یک انسان - ولو انسان حکیم - با اراده‌های جزئی و اینکه هر کاری را جداگانه تصمیم می‌گیرد انجام می‌دهد و هیچ‌کس و هیچ‌چیز هم نقش مؤثری ندارد. این معنی توکل که فقط اعتماد بر قدرت بی‌پایان خداوند است بدون توجه به حکمت کلی او، همان است [که] مورث فلج است، ضد اعتماد به نفس است. امروز در اخلاق و تربیت این مطلب ثابت شده که بشر را باید متکی به خود، مستقل‌الارادة، معتمد به نیروی خود بار آورد و هر حادثه چه تربیتی و عمدی و چه قهری و جبری که سبب شود نیروهای خفته وجود انسان بیدار شود و انسان از فکر خود، از اراده خود، از نیروی خود استمداد کند، آن حادثه مفید است ولو به شکل مصیبت باشد.

شناختن دیگر سنت خلقت این است که جهان جهان علت و معلول است و هر معلول معین علت معین مادی دارد. مثلاً علت مردن، ثروت، پیروزی، آبرو، حیثیت و امثال اینها منحصرأ همین عاملهای مادی است و اینها هم یک سلسله بسته است که هیچ عامل دیگر در آن دخالت ندارد. در این صورت اعتقاد به خدا یک نوع اعتقاد خشک فلسفی است که هیچ‌گونه تأثیری در عمل ندارد. انسان چه مادی باشد و چه الهی فلسفی به این شکل باشد، از لحاظ عمل و زندگی هیچ فرقی نمی‌کند؛ تفاوتشان فقط در یک اصل نظری است که آیا همه جهان از یک ذات لایزال ناشی می‌شود یا نه؟ از این رو می‌گویند خدای فلسفه در زندگی انسان اثر نمی‌بخشد؛ بشر خود را از او دور می‌بیند، او را در عقل خود می‌یابد ولی در دل خود نمی‌یابد. او در عقلش به شکل یک مسأله ریاضی، منطقی وجود دارد نه به شکل یک محبوب و نزدیک و مؤثر در زندگی او و مرتبط با او و اهل داد و ستد با او و معامله با او.

نوع سوم این است که ما برای خدا سنن قطعی قائل شویم، ولی

سنن عالم محدود به ابعاد بسته علل و معلول مادی نیست، نظامی معنوی در کنار نظام مادی وجود دارد، همه جهان حکم یک موجود حیّ واحدی را دارد که اعضا و اجزای [آن] به یکدیگر پیوسته است. همان طور که در کتاب انسان و سرنوشت تحت عنوان «عوامل معنوی» گفته ایم، جهان نسبت به خوب و بد و عدل و ظلم و کار و بیکارگی و اخلاص و سوءنیت بی تفاوت نیست. آن که بکوشد و اخلاص نیت داشته باشد و در راه حق و عدل بکوشد، خداوند او را تحت حمایت و مشمول عنایت خاص خود قرار می دهد.

پس معنی توکل و اعتماد به خدا این است که اگر انسان در راه حق بکوشد و اخلاص داشته باشد، با این سه شرط: حقانیت راه، کوشش، اخلاص، خداوند او را تحت حمایت خود قرار می دهد.^۱

۲. اما اینکه آیا واقعاً نیازی به توکل هست؟ آیا یک نیاز اخلاقی

و روانی و تربیتی به چنین مفهوم و معنی هست یا نیست؟

تاکنون در واقع مفهوم توکل را تصحیح کردیم و آن را منافی با کار و فعالیت و مضر به پیشروی و سعادت ندانستیم. اکنون باید بینیم آیا نیازی به چنین معنی و مفهومی هست یا نیست؟ اگر انسان توکل نکند، چه می شود و چه عیبی دارد؟

این نیاز از آنجا پیدا می شود که کوششهای اخلاقی و تحقق بخشیدن به آرمانهای مقدس و عمومی و حمایت از حق و عدالت معمولاً توأم با گذشت از منافع فردی و شخصی است، نوعی باختن است. انسان نمی داند که آنچه فعلاً و نقداً می دهد صرفاً هدر دادن است و یا بازگشت دارد. اینجاست که واقعاً نیازمند است به اینکه در

۱. پس معلوم می شود واقعاً در توکل چیزی است که انسان خود باید عهده دار شود، که لفظ «توکل» از باب تفاعل آن را می فهماند، و چیزی است که از خدا و جهان باید بخواهد و آن حمایت است و آن چیزی است که از تضمین این کلمه به «علی» فهمیده می شود. پس همان طور که قبلاً اشاره کردیم، باید بدانیم در چه قسمتی باید بر او اعتماد و توکل کنیم و در چه قسمتی خود عهده دار شویم.

جهان چنان حسابی باشد که^۱:

الف. در ترازوی جهان، حق و باطل، اخلاص و سوءنیت، گذشت و نفع پرستی، عدالت و ظلم یکسان نباشد. سنن تشریحی که بشر را مکلف به وظیفه و گذشت می‌کند و جلوی تمایلات را می‌گیرد حساب مخصوص در میان سنن تکوینی داشته باشد و جهان خود حامی این سنن تشریحی باشد.

ب. قهراً میان کسی که آرمان مقدس دارد و سعی و کوشش می‌کند و خلوص نیت دارد با آن که چنین نیست تفاوت باشد.

ج. قهراً در جهان نیروی ذخیره‌ای باشد برای کمک به چنین افرادی.

د. در نتیجه، اطمینان یک نفر طرفدار حق به اینکه به نتیجه می‌رسد با یک نفر طرفدار هوای نفس و تابع نفع شخصی در صورتی که به یک مقدار صرف نیرو کرده‌اند، مساوی نخواهد بود.

۳. خوب، ببینیم آیا منطق قرآن در باب توکل همین طور است که گفتیم، یعنی آیا اولاً معنی توکل این است که انسان با اتکاء به خدا تکلیف و وظیفه خود را انجام دهد و از هیچ چیزی باک نداشته باشد، یا قرآن از آن نوع توکل حمایت کرده است که خدا را نایب بگیر و خودت سر جای خود بنشین؟

قرآن اولاً آن نوع توکل را سخت انتقاد کرده است. از آن جمله در ذمّ یهودیان می‌گوید که به موسی گفتند: فاذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون. در ذمّ دیگران می‌گوید: و اذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله قال الذین کفروا للذین امنوا انطعم من لو یشاء الله اطعمه.

ثانیاً همان طور که در دفتر ۳۵ آیات توکل را جمع آوری کرده‌ایم، همه جا در قرآن توکل به این معنی و مفهوم آمده که کوشش

۱. در واقع توکل از لحاظ تربیتی مددی است به اعتقاد به قیامت و پاداشهای اخروی در کارها.

و جهاد کن و به خدا توکل کن، یعنی از عواقب گذشت و جهاد هرگز
نترس.

۴. اینک نمونه‌ای از آیات مربوطه:

الف. ان تنصروا الله ینصرکم و یشیت اقدامکم. (محمد، ۷)

ب. و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز. (حج، ۴۰)

ج. ان الله یدافع عن الذین امنوا ان الله لا یحب کل خوان کفور. (حج،
۳۸)

د. الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم
ایماناً و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل. فانقلبوا بنعمة من الله و
فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظیم.
(آل عمران، ۱۷۳ و ۱۷۴)

این آیه کاملاً به نتیجه توکل که چقدر نیروبخش است اشاره
می‌کند.

ه. و اتل علیهم نبأ نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان کبر علیکم
مقامی و تذکیری بایات الله فعلى الله توکلت فاجمعوا امرکم و
شركائکم ثم لایکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الیّ و لا
تنظرون. (یونس، ۷۱)

این آیه و همچنین آیات دیگر می‌رساند که توکل در قرآن مفهوم
حماسی دارد و در مقام حماسه به آن تکیه شده است. مفادش این
است: به خدا توکل می‌کنم و تسلیم نمی‌شوم، به خدا توکل می‌کنم و
نمی‌ترسم، به خدا توکل می‌کنم و از دشمن باک ندارم.

چنانکه می‌دانیم امام حسین علیه السلام با قرائت همین آیه در روز

عاشورا حماسه پرشور خود را ایراد نمود.

و. فما آمن لموسى الا ذرية من قومه على خوف من فرعون و ملائهم
ان يفتنهم و ان فرعون لعال فى الارض و انه لمن المسرفين. و قال
موسى يا قوم ان كنتم امنتم بالله فعليه توكلوا ان كنتم مسلمين.
فقالوا على الله توكلنا رينا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمين. (يونس،
۸۳-۸۵)

در این آیه نیز توکل مقام و موقع حماسی دارد. صحنه‌ای رسم
می‌شود که در یک طرف فرعون است با آنهمه جلال و شکوه و
استکبار و اسراف و ارعاب و در یک طرف دیگر موسی است و
«ذریه‌ای» از قوم، یک عده کمی جوان فاقد قدرت و نیرو جز یک
نیرو که آن نیرو توکل و ایمان است.

ز. داستان موسی و عمالقه و سرزمین فلسطین:

يا قوم ادخلوا الارض المقدسة التى كتب الله لكم ولا تردوا على
ادباركم فتقلبوا خاسرين. قالوا يا موسى انّ فيها قوماً جبارين و
انا لن ندخلها حتى يخرجوا منها فان يخرجوا منها فانا داخلون.
قال رجالان من الذين يخافون انعم الله عليهما ادخلوا عليهم الباب
فاذا دخلتموه فانكم غالبون و على الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين.
قالوا يا موسى انا لن ندخلها ابدأ ماداموا فيها فاذهب انت و
ريك فقاتلا انا ههنا قاعدون. قال رب انى لا املك الا نفسى و
اخى فافرق بيننا و بين القوم الفاسقين. (مائده، ۲۱ - ۲۵)

دلالت این آیه واضح است. داستان ابوذر در جنگ بدر که به
رسول خدا عرض کرد: ما آنچه را که قوم موسی گفتند نمی‌گوییم...
معروف است.

ح. قال الملائكة الذين استكبروا من قومهم لنخرجنك يا شعيب والذين آمنوا معك من قريتنا أو لتعودنَّ في ملتنا قال أولو كنا كارهين. قد افترينا على الله كذباً أن عدنا في ملتكم بعد إذ نَحِينَا الله منها و ما يكون لنا أن نعود فيها إلا أن يشاء الله ربنا وسع ربنا كلَّ شئٍ علماً على الله توكلنا ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق و انت خير الفاتحين. (اعراف، ۸۸ - ۸۹)

ط. قد كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم والذين معه اذ قالوا لقومهم انا براء منكم و مما تعبدون من دون الله كفرنا بكم و بدا بيننا و بينكم العداوة و البغضاء ابدأ حتى تؤمنوا بالله وحده الا قول ابراهيم لآبيه لا أستغفرنَّ لك و ما املك لك من الله من شئٍ ربنا عليك توكلنا و اليك أنبنا و اليك المصير. ربنا لا تجعلنا فتنة للذين كفروا و اغفر لنا ربنا انك انت العزيز الحكيم. (ممتحنه، ۴ - ۵)

ی. قل أرأيتم ان اهلكتني الله و من معي أو رحمتنا فن يجير الكافرين من عذاب اليم. قل هو الرحمن امناً به و عليه توكلنا فستعلمون من هو في ضلال مبين. (ملك، ۲۸ - ۲۹)

یا. و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض ليقولنَّ الله قل أفرايتم ما تدعون من دون الله ان ارادني الله بضراً هل هنَّ كاشفات ضره أو ارادني برحمة هل هنَّ ممسكات رحمته قل حسبى الله عليه يتوكل المتوكلون. (زمر، ۳۸)

این آیه فقط در این مقام است که ذاتی که شایسته خواندن و اعتماد و توکل است فقط خداست.

یب. و اذ زین لهم الشيطان اعمالهم و قال لا غالب لكم اليوم من الناس و ائی جاز لكم فلما ترائت الفتنان نکص على عقبيه و قال ائی برىء منکم ائی اری ما لا ترون ائی اخاف الله و الله شدید العقاب. اذ يقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض غر هؤلاء دینهم و من یتوکل علی الله فان الله عزیز حکیم. (انفال، ۴۸ - ۴۹)

از آیه دوم مفهوم می شود که منافقان حس کرده بودند که دین و ایمان مسلمانان است که آنها را وارد این معارک می نماید. قرآن هم جواب می دهد: آری اینها به خدا توکل دارند.

یج. و من یتق الله يجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدراً. (طلاق، ۲ و ۳)

ید. الم یأتکم نبؤا الذین من قبلکم قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم لا یعلمهم الا الله جائتہم رسلهم بالبینات فردوا ایدیہم فی افواہہم و قالوا انا کفرنا بما ارسلتہم به و انا لى شک مما تدعوننا الیہ مریب. قالت رسلہم ا فی الله شک فاطر السموات و الارض یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم و یؤخرکم الی اجل مسمی قالوا ان انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا عما کان یعبد اباؤنا فأتونا بسلطان مبین. قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم ولكن الله یمن علی من یشاء من عباده و ما کان لنا ان نأتیکم بسلطان الا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون. و ما لنا الا نتوکل علی الله و قد هدینا سبیلنا و لنصبرن علی ما اذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون. (ابراہیم، ۹-۱۲)

یه. فَمَا رَحْمَةٌ مِنْ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. ان ينصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فن ذا الذی ینصرکم من بعده و علی الله فلیتوکل المؤمنون. (آل عمران، ۱۵۹-۱۶۰)

یو. ان هذا القرآن یقُصُّ علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیهِ یختلفون و انه لهدی و رحمة للمؤمنین. ان ریک یقضى بینهم بحکمه و هو العزیز العلیم. فتوکل علی الله انک علی الحق المبین. (النمل ۷۶ - ۷۹)

یز. و قال یا بنی لاتدخلوا من باب واحد و ادخلوا من ابواب متفرقة و ما اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت و علیه فلیتوکل المتوکلون. (یوسف، ۶۷)

۵. از بعضی روایات معلوم می‌شود که توکل و اعتماد به خدا از آن جهت توصیه شده که جلوی اعتماد به غیر یعنی انسانهای دیگر را بگیرد، یعنی به خدا توکل کن نه به بشر. حصر حصر اضافی است، اساساً ناظر به نفی اعتماد به اسباب و وسایل و یا به اراده و همت خود نیست.

سفينة البحار، مادة وکل:

اوحى الله الى داود: ما اعتصم بي عبد من عبادى دون احد من خلقى عرفت ذلك من نيته ثم تكيده السموات و الارض و من فيهن الا جعلت له المخرج من بينهن.

ايضاً:

ان النبي ﷺ قال لجبرئيل: و ما التوكل على الله عزوجل؟ فقال:
 العلم بان المخلوق لا يضر و لا ينفع و لا يعطى و لا يمنع و استعمال
 اليأس من الخلق، فاذا كان العبد كذلك لم يعمل لاحد سوى الله و
 لم يرج و لم يخف سوى الله و لم يطمع في احد سوى الله، فهذا هو
 التوكل.

ايضاً:

عن الحسن بن الجهم قال: سألت الرضا عليه السلام فقلت له: جعلت
 فداك، ما حد التوكل؟ فقال لي: ان لا تخاف مع الله احداً. قال:
 قلت: فما حد التواضع؟ قال: ان تعطى الناس من نفسك ما تحب
 ان يعطوك مثله. قال: قلت: جعلت فداك، اشتهى ان اعلم كيف
 انا عندك. فقال: انظر كيف انا عندك.

سفينه: قال المحقق الطوسي عليه السلام:

المراد بالتوكل ان يكل العبد جميع ما يصدر عنه و يرد عليه
 الى الله تعالى لعلمه بانه اقوى و اقدر و يصنع ما قدر عليه على
 وجه احسن و اكمل، ثم يرضى بما فعل و هو مع ذلك يسعى و
 يجتهد فيما و كله اليه و يعد نفسه و قدرته و عمله و ارادته
 من الاسباب والشروط المخصصة لتعلق قدرته تعالى و ارادته
 بما صنعه بالنسبة اليه و من ذلك يظهر معنى لا جبر و لا تفويض
 بل امر بين امرين.

طبق تفسیر خواجه، فرق متوکل و غیر متوکل به نحوه دید عالم است، و توکل بینش را عوض می‌کند، نظر استقلالی به اشیاء تبدیل می‌شود به نظر الهی، همان‌طور که علامه طباطبایی در مقاله ۱۴ تمثیلی به اشیاء در آینه زده‌اند. ولی آن‌طور که ما قبلاً گفتیم در عمل نیز مؤثر است، تنها جنبه فکری و نظری و تغییر نوع جهان‌بینی ندارد. ۶. در جامع السعادات، جلد ۳، ص ۲۲۶، راجع به اینکه توکل ترک اسباب نیست فصل جالبی دارد، می‌گوید:

اعلم ان التوکل لا یبطل بالاسباب المقطوعة و المظنونة مع ان الله قادر على اعطاء المطلوب بدون ذلك لان الله سبحانه ربط المسببات بالاسباب و ابی ان یجری الاشیاء الا بالاسباب و لذا لما اهمل الاعرابی بعیره و قال: توکلت على الله، قال له النبی ﷺ: اعقلها و توکل. و قال الصادق عليه السلام: اوجب الله لعیاده ان یطلبوا منه مقاصدهم بالاسباب التي سببها لذلك و امرهم بذلك. و قال الله تعالى: خذوا حذرکم. و قال فی کیفیة صلوة الخوف: و لیاخذوا حذرهم و اسلحتهم. و قال: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل. و قال لموسی: فاسر بعبادی لیلاً. و التحصن باللیل اختفاء عن اعین الاعداء دفعا للضرر. و فی الاسرائیلیات ان موسی بن عمران عليه السلام اعتل بعلة فدخل علیه بنو اسرائیل فعرفوا علته فقالوا له: لو تداویت بكذا لبرئت. فقال: لا تداوی حتی یعافینی الله من غیر دواء. فطالت علته، فاوحى الله الیه: و عزتی و جلالی لا ابرؤک حتی تتداوی بما ذکروه لک. فقال لهم: داوونی بما ذکرتم. فداووه فبرء فاجس فی نفسه من ذلك. فاوحى الله تعالى الیه: اردت ان تبطل حکمتی بتوکلک علی؟! فن اودع العقاقیر منافع الاشیاء غیری؟! و روی ان زاهداً من الزهاد فارق الامصار و اقام فی سفح جبل،

فقال: لا اسأل احداً شيئاً حتى يأتيني ربي برزقي. فقعد سبعاً فكد يموت، ولم يأتته رزق، فقال: يا رب ان احببتي (احببتي؟) فأتني برزقي الذي قسمت لي والّا فاقبضني اليك. فاوحى الله اليه: و عزق و جلالى لا ارزقك حتى تدخل الامصار و تقعد بين الناس. فدخل المصر فاقام، فجاء هذا بطعام و هذا بشراب، فاكل و شرب فاجس في نفسه ذلك. فاوحى الله اليه: اردت ان تذهب حكمتى بزهدك في الدنيا، اما علمت انى (انظ) ارزق عبدى بايدى عبادى احب الى من ارزقه بيد قدرتى.

۷. بحثهای مربوط به توکل:

الف. معنی توکل و قهراً مورد توکل. نقطه مقابل توکل چیست و مورد بیجای توکل چه موردی است؟

ب. توکل از نظر فلسفی و انطباق آن با قوانین کلی عالم و مقام آن در سلسله علل و معلولات منظم جهان. از این نظر این بحث مربوط می شود به مددهای غیبی که یک سخنرانی در دانشگاه پهلوی شیراز درباره اش شد، و مربوط می شود به تأثیرات که در انسان و سرنوشت تحت همین عنوان و عنوان «دو مکتب» درباره اش بحث شد.

ج. نیاز به توکل و اینکه در اخلاق و تربیت بشر جای خالی دارد و فوایدی که براساس همین نیاز بر این خصیصه اخلاقی [مترتب] شده و شواهد تاریخی مطلب.

د. مفهوم قرآنی توکل. مفهوم توکل در قرآن منطبق است با آنچه ما آن را مورد صحیح نامیدیم. قرآن توکل را در همان موردی به کار برده است که نیاز به توکل است. توکل در قرآن نوعی تعزز و اعتماد به خداست در زمینه خوفها و وحشتها و رعبها و فقدان وسایل ظاهری.

شرایط توکل از نظر قرآن عبارت است از:

۱. آرمان و هدف، مقدس و راه راه حق باشد.

۲. کوشش و مجاهده، خواه به صورت مثبت و خواه به صورت منفی (یعنی مقاومت در مقابل تمایلات)، صورت بگیرد.
۳. اخلاص در نیت باشد.

□

توکل = مدارک

رجوع شود به:

۱. سفینه البحار، جلد ۲، ماده «وکل»
۲. جامع السعادات، جلد ۳، ص ۲۱۷
۳. محجة البيضاء
۴. اخلاق محتشمی خواجه نصیر

□

توکل و کار و تحصیل رزق

عن وفيات الاعيان، ج ۲، صفحه ۲۰۰:

قال ابراهيم لشقيق البلخي: ما بدء امرک الذي بلغک هذا؟ قال: مررت ببعض الفلوات فرأيت طيراً مكسور الجناحين في فلذة من الارض، فقلت: انظر من اين يرزق هذا؟ فقعدت بحذاءه فاذا انا بطائر قد اقبل في منقاره جرادة فوضعها في منقار الطير المكسور الجناحين. فقلت لنفسی: يا نفس ان الذي قبض هذا الطير الصحيح لهذا الطير المكسور الجناحين في فلذة من الارض هو قادر ان يرزقني حيث كنت، فتركت الكسب واشتغلت بالعبادة. فقال ابراهيم: يا شقيق ولم لاتكون انت الطير الصحيح الذي اطعم العليل حتى تكون افضل منه...

سعدی، بوستان:

یکی روپهی دید بی دست و پای
 فرو ماند در لطف و صنع خدای
 که چون زندگانی بسر می برد
 بدین دست و پای از کجا می خورد؟
 در این بود درویش شوریده رنگ
 که شیری برآمد شغالی به چنگ
 شغال نگون بخت را شیر خورد
 بماند آنچه روباه از آن سیر خورد

□

اتقوا مواضع التهم

لکهای تیره تر ز تهمت نیست
 آنچه گویم در این زمینه کم است
 تا گرفتار تهمت نکنند
 منشین با کسی که متهم است
 هر که آماج تیر تهمت شد
 چون کمان قامتش همیشه خم است
 هر که پند رسول اکرم را
 کار بندد رها ز بند غم است
 دانی آن پند آسمانی چیست؟

«اتقوا من مواضع التهم» است

دکتر رسا شاعر آستانه رضوی - نقل از شماره ۳

مجله آستانه، بهمن ۱۳۳۹

□

تهمت و فحاشی

وسائل، جلد ۲، صفحه ۴۶۶:

عن جابر بن عبدالله قال: قال رسول الله ﷺ: الا اخبركم بشرار رجالكم؟ قلنا: بلى يا رسول الله. قال: شرار رجالكم اليهات الجرى الفحاش الاكل وحده والمانع رفته و الضارب عبده والملجئ عياله الى غيره.

□

عن ابى جعفر عليه السلام قال: خطب رسول الله ﷺ الناس فقال: الا اخبركم بشراركم؟ قالوا: بلى يا رسول الله. فقال: الذى يمنع رفته و يضرب عبده و يتزود وحده - فظنوا ان الله لم يخلق خلقاً هو شر من هذا - ثم قال: الا اخبركم بمن هو شر من ذلك؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: الذى لا يؤمن خيره و لا يؤمن شره - فظنوا ان الله لم يخلق خلقاً هو شر من هذا - ثم قال: الا اخبركم بمن هو شر من ذلك؟^۱ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: الفاحش المتفحش البذئ البخيل المحتال الحقود المسود القاسى القلب البعيد من كل خير يربى، غير المأمون من كل شر يتقى.

ايضاً وسائل، جلد ۲، ص ۴۷۶، باب تحريم الفحش و وجوب حفظ اللسان.

ايضاً وسائل، جلد ۲، ص ۴۷۶، باب تحريم القذف حتى للمشرك.

□

۱. [در نسخه چاپ جديد وسائل در اینجا جملات ذیل آمده است:] قالوا: بلى، قال: المتفحش اللعان الذى اذا ذكر عنده المؤمنون لعنهم، و اذا ذكره لعنوه. ايضاً: عن ابى عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: الا اخبركم بأبعدكم منى شيئاً؟

حرف

ج

جاذبه و دافعه علی علیه السلام - چاپ دوم
راجع به اینکه مصلحان همیشه یک عده دشمن دارند، رجوع
شود به ورقه‌های «یادداشت امر به معروف و نهی از منکر».

□

جامعه و تاریخ - مبارزه حق و باطل و غلبه حق
برای این بحث بسیار عالی که مابه‌التفاوت نظر مارکسیسم و
اسلام در آن آشکار می‌شود، رجوع شود به ورقه‌های «نفاق، منافق،
مثله‌ها» که بحث عالی و جالبی است و فصل جالبی است.

□

جامعه و تاریخ - جامعه دوقطبی
رجوع شود به کتاب تجدیدنظر طلبی از مارکس تا مائو، صفحه
۳۱۶ - ۳۱۸ و صفحه ۳۰۵ و ۳۲۰ و ۳۲۷ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۴۵ -
۳۴۷ و ۳۴۹.

□

جاه و مقام از نظر اسلام

۱. در اخلاق اسلامی از جمله اموری که مذموم است جاه‌طلبی است. آیه‌ای که از قرآن معمولاً استدلال می‌شود این آیه است:

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض و
لأفساداً و العاقبة للمتقين.

احادیثی در کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۷، باب «طلب الرئاسة» و در وسائل، جلد ۲، صفحه ۴۶۸ آمده. در صفحه ۴۶۶ هم حدیثی در ضمن حب چند چیز دیگر آمده است.

حب جاه را به چند چیز می‌توان تفسیر کرد: یکی علاقه به شهرت و اشتها، دیگر علاقه به احترام و محبوبیت، سوم علاقه به مقام و پست اجتماعی که در گذشته به عنوان ولایت گفته می‌شده، چهارم علاقه به تفوق و تسلط و زیر نفوذ قرار دادن و استخدام دیگران.

آیات و اخبار ممکن است ناظر به یکی یا چند تا از امور نامبرده باشد و ممکن است بعضی اخبار یا همه ناظر به امری دیگر باشد. مثلاً ممکن است مقصود از ریاست و طلب ریاست در اخبار، خصوص انتصاب از طرف حکام جور آن زمان باشد که ملازم بوده با شر و فساد، و در حدیثی وارد شده که اگر در خیر، دُم بوده باشی بهتر است از اینکه در شر، سر بوده باشی. و ممکن است ناظر بوده باشد به ریاست دینی و فتوایی و استقلال در اظهار نظر در احکام و مسائل دینی بدون توجه به ائمه اطهار، کما اینکه از بعض اخبار این مطلب فهمیده می‌شود به تفصیلی که بعداً ان شاء الله خواهیم گفت.

۲. حب جاه به هر معنایی که مذموم بوده باشد، یا از آن جهت است که خود جاه‌فی حد ذاته مذموم است و مفسده در خود جاه است و یا از آن جهت است که مفسده در حب و علاقه به آن است نه در خود آن، و یا آنکه مفسده در رکون و اطمینان و انحصار علاقه به آن

است به آن معنی که ما در حب دنیا همیشه می‌گوییم. و اگر مفسده در خود جاه بوده باشد، یا از آن جهت است که بالذات مفسده دارد نسبت به همه افراد، یا از آن جهت است که همه اشخاص استعداد و لیاقت و اهلیت ندارند و به اصطلاح لغزشگاه است و اشخاص تسمیرین نکرده همینکه به قله جاه رسیدند سرگیجه می‌گیرند و سقوط می‌کنند، یعنی طغیان می‌کنند و فساد برمی‌انگیزند.

از آثار دینی به دست می‌آید که شهرت بالذات نقیصه نیست، نعمت نیست، نعمت است به دلیل اینکه راجع به رسول اکرم می‌فرماید: و رفعا لک ذکرک. شاید جمله دعای ابوحزمه ثمالی که می‌فرماید: «رَبِّتَنِي صَغِيرًا وَ نَوَّهْتَنِي كَبِيرًا» نیز همان شهرت باشد. و همچنین احترام و محبوبیت هم عیب و نقیصه نیست، به دلیل اینکه در قرآن این جهت هم مورد ستایش و به عنوان نعمت ذکر شده: ان الذين امنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن وداً. ايضاً: فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم. ايضاً آیه: و جيباً في الدنيا و الاخرة.

و نیز خود مقام و پست و شغل عالی اجتماعی نیز نقص نیست، به دلیل: قال اجعلني على خزائن الارض، ايضاً به دلیل: رب اغفر لي و هب لي ملكاً لا ينبغي لاحد من بعدي، ايضاً به دلیل: اتيه الله الملك و نظاير این تعبیر، مثل آیه ۵۴ و [۳۲] نساء و بقره [۲۴۷].

۳. در تاریخ اسلام داستانها در باب ترک جاه هست که بعضی بجا و بعضی بیجا بوده است، از قبیل داستان معروف ابراهیم ادهم و داستان غزالی.

۴. در صفحه ۱۵ شماره دوم تیرماه ۱۳۴۱ «اطلاعات» از منتسکیو نقل کرده است:

«اگر کسی می‌خواست فقط خوشبخت باشد به آسانی

۱. ناه النبات: ارتفع، نوه تنوياً الشيء: رفعه، بفلان: دعاه برفع الصوت، رفع ذكره، مدحه و عظمه، و يقال: نوهت بالحديث ای اشدت به و اظهرته، نوه باسمه: دعاه ايضاً.

می توانست آن را به دست آورد، ولی ما همواره می خواهیم که از دیگران خوشبخت تر باشیم و این همیشه کار دشواری است زیرا ما دیگران را خوشبخت تر از آنچه هستند می دانیم.»

مبارزه انبیا با برتری طلبی و جاه طلبی اولاً به معنی این است که نظر انسان از جاه و مقام ترقی خود نباشد، بلکه برتری بر دیگران باشد که لازمه اش عقب ماندن دیگران است و اگر همه همدوش او بیایند نیتش باطل می گردد، اگر همه مردم بتوانند هالتر [کیلو را بردارند دیگر قهرمانی خودنمایی نخواهد کرد. ثانیاً مبارزه انبیا با برتری طلبی به معنی مبارزه با میل به مغلوبیت دیگران است، نه مبارزه با میل به ترقی خود در ضمن ترقی همه یا مبارزه با میل اشغال مقام عالی برای انجام کارهای مهم نه به منظور خودنمایی و خودفروشی و برتری فروشی. ثالثاً فکر برتری و خوشبخت تر از دیگران بودن همان طور که منتسکیو گفته چون انسان دیگران را همیشه از آنچه هستند خوشبخت تر فرض می کند و از ناراحتیهای هر فردی و هر طبقه ای بی اطلاع است، کار دشواری است و عامل خیالی دارد.

۵. اگر از لحاظ اجتماعی بنگریم پست و مقام ضرورت دارد، یعنی از نظر کسانی که هدفی در اجتماع دارند اشغال پستهای حساس شرط اصلی است. یک پست به اندازه هزار نفر کار می کند. پست از عدد مهمتر است. پست قدرت و مجرای قدرت است. ما به خیال مبارزه با جاه طلبی، خود را خلع سلاح و سلب قدرت کردیم و کار ما به جایی رسیده که یک اقلیت فاسد گمراه بر ما مسلط شده اند. اینکه ارسطو جاه را یکی از عوامل نه گانه سعادت می داند، از لحاظ اجتماعی مخصوصاً بسیار درست است.

□

جاه طلبی

۱. طلب جاه و مقام صرفاً به معنی میل غریزی و طبیعی که در عموم است به اینکه انسان مقام اجتماعی عالی داشته باشد بد نیست، بلکه مقتضای کرامت نفس این است که انسان میل به عزت و سربلندی و احترام داشته باشد. آنچه بد است حالت حرص و شیفتگی و پرستش جاه و مقام است که اشخاصی به انواع پستیها و رذالتها تن می‌دهند به خاطر مقام، فقط مقام می‌خواهند به هر نحوی و به هر شرطی و به هر وسیله‌ای باشد و مستلزم هر چیزی باشد، اصولی محکم و متبع ندارند که به خاطر آنها از جاه و مقام بگذرند، به خاطر جاه پیش کسانی که جاه در دست آنها هست همه جور تملق و کرنش می‌کنند، آلت اجرای منویات سوء آنها می‌شوند، مثل همه اعانت‌کنندگان ظلمه. احیاناً کسانی پیدا می‌شوند که به خاطر اصول و رعایت حدود انسانی و اخلاقی از جاه و مقام که به آنها پیشنهاد می‌شود صرف نظر می‌کنند. در سرمقاله کیهان ۲۰/۱/۴۱ اشاره کرده بود که به شکری القوتلی و ناظم القدسی در سوریا از طرف نظامیان کودتاکننده پیشنهاد ریاست جمهور شد و نپذیرفتند. آنگاه نوشته بود در مجلس سنا را بستند و سناتورهای ما به اندازه مرغانی که لانه‌شان را خراب کنند قات قات نکردند. نوشته بود که سید یعقوب انوار می‌گفت: من وکالت می‌خواهم به هر نحو باشد، ملت بدهد یا دولت، روس بدهد یا انگلیس، به هر طریقی باشد. نوشته بود که به من گفتند: رؤسای فلان بنگاه به خاطر اهانتی که به آنها شده استعفا دادند و من گفتم: اگر پالان رویشان بگذارند و اگر به در ماتحتشان شلاق بزنند استعفا نخواهند داد، من جنس ایرانی را می‌شناسم که چه اندازه عاشق جاه و مقام است.

آنچه اخلاقیون ما در ترک جاه گفته‌اند مفهوم تصوف دارد، یعنی بالذات انسان این میل را در خود محو کند. آنچه از اسلام فهمیده می‌شود بارزتر بودن اصول و مبانی اخلاقی است که حب جاه، آدمی را وادار به پستیها و دنائتها و اعانت ظلمها و تملقها

و گناهها نکند.

□

جاهلیت

در ورقه‌های «دین و تمدن»، نمره ۶ گفتیم: جاهلیت از آن نظر در نظر اسلام جاهلیت است که طرز تفکر نادانانه است نه اینکه خود علم در میان آنها وجود ندارد و لهذا ممکن است.

□

جاهلیت قرن بیستم

رجوع شود به ورقه‌های «بردگی در عصر حاضر».

□

جاهلیت و اسلام

رجوع شود به دفتر ۳۵ نمره ۱۱۶ و ۱۱۹، تشریح نسبتاً خوبی از روح جاهلیت و تطبیق آن با عصر ما شده.

□

جاهلیت

از افسانه‌های اقوام به روحیه و اعماق خواسته‌های روحی آنها می‌توان پی برد. یکی از افسانه‌های اعراب جاهلیت این بود که می‌گفتند اگر کسی کشته شود، اگر انتقام خون او گرفته نشود از سر او یک بوم (صدا) خلق می‌شود و دائماً...^۱

□

۱. [در نسخه اصلی به همین صورت است.]

جاهلیت و اسلام

عرب جاهلی - همان طوری که در ورقه‌های «خطابه و منبر» گفتیم - از فنون سه گانه سخن شعر را خوب می‌گفت (البته در حدود معانی خاصی) و خطابه کم داشت و نویسندگی هیچ نداشت. اسلام آمد و با تقدیس قلم کتابت را به وجود آورد، با تشریح خطبه در نماز جمعه و عیدین خطابه را تکمیل کرد و با تثقیف اذهان در معانی اشعار توسعه داد. در ورقه‌های «زن، دخترداری» گفتیم که عرب جاهلی می‌گفت: «نعم الختن القبر» و می‌گفت: «من المکرمات دفن البنات».

□

جباری روزگار

ابوالعلاء معری، شروح سقط الزند، ج ۳، ص ۹۷۴:
خفف الوطؤ ما اظن ادیم ال ارض الا من هذه الاجساد
سعدی، «مواعظ»:

بسا خاکا به زیر پای نادان
که گر بازش کنی دست است و معصم
ایضاً «مواعظ»:

خاک راهی که بر او می‌گذری ساکن باش
که عیون است و جفون است و خدود است و قدود

□

جبر و اختیار از نظر ماتریالیسم تاریخی
رجوع شود به ورقه‌های «نقش شخصیت در تاریخ».

□

جبر تاریخ

رجوع شود به ورقه‌های «اسلام و مقتضیات زمان - جبر تاریخ»
و به مقاله «ختم نبوت» در کتاب خاتم پیامبران.

□

جذب و دفع

۱. نیروی جاذبه بر همه اجسام جهان احاطه دارد، نیروی دافعه ظاهراً معلول حرکت است. این دو نیرو و حرکات جهان را - از آنچه در ذرات اتمی است تا آنچه در ستارگان و کهکشانهاست - تنظیم می‌کنند.

حکما^۱ می‌گویند در همه نباتات و حیوانات قوه جذب و دفع هست. می‌گویند در آنها سه نیروی اصلی است: غذایی، نامیه، مولده. چهار قوه دیگر در خدمت غذایی‌اند: جاذبه، دافعه، هاضمه، ماسکه. دلیل جاذبه در انسان و حیوان به عقیده قدما یکی نیروی جذبی است که در معده نسبت به غذا و آب است. به هر حال در اینکه بدن مواد غذایی را جذب می‌کند بحثی نیست. دلیل دافعه یکی حالتی است که در وقت قی پیدا می‌شود یا در حال دفع فضولات. می‌گویند ابزار نیروی جاذبه در بدن الیافی است که از بالا به پایین امتداد یافته، و ابزار نیروی دافعه لیفهایی است در عرض که آنها را قطع می‌کند، همان طوری که ابزار نیروی ماسکه لیفهای مورّب است. حتی می‌توان گفت نفس کشیدن، جذب و دفع است. در بدن از راه خون دائماً جذب و دفع صورت می‌گیرد. کار هر یک از قلب و ریه و کبد جذب و دفع است.

۲. انسانها نیز از لحاظ اجتماعی باید هم دارای جاذبه باشند و هم دافعه. انسانها بر چهار قسمند:

الف. نه جاذبه دارد و نه دافعه، مهمل و بی‌شخصیت و بی‌اثر صرف.

ب. دافعه دارد و جاذبه ندارد. چون هیچ وقت همه مردم بد نمی‌شوند، پس کسی که همه را دفع می‌کند و همه او را دفع می‌کنند آدم خوبی نیست.

ج. جاذبه دارد و هیچ دافعه ندارد، با همه می‌جوشد، با هیچ کس

۱. رجوع شود به اسفار، جلد ۴، صفحه ۱۸.

مخالفت نمی‌کند، هیچ‌کس از او ناراحت نیست و هیچ‌کس هم مزاحم او نیست، چنانکه عرفی می‌گوید:

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند

یک همچو کسی از لحاظ منطق صومعه‌نشینی و جدا بودن از اجتماع ممکن است آدم خوبی شناخته شود اما از لحاظ منطق اسلامی که انسان باید با اجتماع خود کار داشته باشد و مسؤول اجتماع است [و] قهراً میان او و منافع دیگران تصادم و اصطکاک پیدا می‌شود، آدم خوبی نیست. آدم خوب آن است که با بدان در حال جنگ و مبارزه باشد و در اجتماع ایده و هدف داشته باشد و در مقام تحقق بخشیدن به هدف خود باشد، قهراً اصطکاک و تصادم پیدا می‌شود.

د. این که هم جاذبه داشته باشد و هم دافعه. همچو شخصی قهراً با شخصیت هست، مهمل نیست. اما این هم دو جور است: یا جاذب اختیار است و دافع اشرار (اشدء علی الکفار رحماء بینهم) و یا به عکس.

بعضی، افراد دیگر را بر محور منافع و مطامع جمع‌آوری می‌کنند و بعضی، افراد دیگر را بر مبنای یک عقیده و فکر مقدس جمع‌آوری می‌کنند.

خاصیت کسانی که بر مبنای منافع و مطامع جمع شده‌اند این است که دوام ندارد، زیرا علت زود از میان می‌رود. همینکه علت رفت، معلول هم از میان می‌رود. الأخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقین. اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب. ولی دوستیهای معنوی تا ابد باقی است.

دیگر اینکه دوستیهای معنوی با رفتن محور و مرکز از بین نمی‌رود، بلکه ممکن است در امتداد زمان قویتر بشود برخلاف دوستیهای مادی که زود از بین می‌رود.

علی علیاً می‌فرمود: غداً ترون ایامی و یکشف لکم عن سرائری و

تعارفونی بعد خلوق مکانی و قیام غیری مقامی.
 جذب و دفع یکی از مظاهر تضاد است در این جهان و اینکه این
 جهان روی اصل تضاد در گردش است.
 مردان حق، هم جاذبه قوی دارند و هم دافعه قوی. علی علیه السلام از
 این جهت یعنی از نظر جذب و دفع قوی، از نظر دوستهای فداکار و
 دشمنهای صددرصد آتشین در جهان بی نظیر است. تاریخ دوستها و
 دشمنهای او در جهان تاریخ عجیبی است.
 رجوع شود به ورقه‌های «جاذبه و دافعه علی علیه السلام».

□

جمال

رجوع شود به ورقه‌های «موسیقی» و به ورقه‌های «هنر» و به
 جزوه «چه باید کرد؟».
 راجع به زینت و جمال رجوع شود به بحثها و احادیثی که در
 کتاب مسأله حجاب آورده‌ایم.

□

جمال و زیبایی

رجوع شود به ورقه‌های «سخن بزرگان درباره عشق».

□

سید جمال

کتاب سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۷۷...
 کتاب نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت
 رجوع شود به ورقه‌های «اصلاح، تجدید فکر دینی» و به کتاب
 دین و جامعه حمید عنایت.

□

سید جمال - دردها و کمبودهای جامعه اسلامی

۱. دردهایی که تشخیص داده بود:
 - الف. جهالت و بی‌خبری مسلمانان و دور افتادن از کاروان تمدن که خود قرن‌ها مشعلدار و پرچمدار آن بودند
 - ب. دور افتادن از اسلام اصیل نخستین و مسخ اسلام در اذهان مسلمانان و نفوذ عقاید خرافی در اندیشه آنها
 - ج. تفرقه میان آنها، اعم از مذهبی و غیرمذهبی
 - د. استبداد حکام مسلمان و بی‌لیاقتی آنها و سلب آزادیهای فردی و اجتماعی
 - ه. نفوذ استعمار خارجی اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی

□

سید جمال - راه اصلاح و استراتژی

۲. راه چاره‌ای که تشخیص داده بود:
 - الف. دعوت به تعلیم و تعلم و آموزش و آشنایی با علوم و تمدن و فرهنگ جدید
 - ب. بازگشت به اسلام نخستین (نه تنها بازگشت به قرآن و منطق «حسینا کتاب‌الله» که متوجه خطر آن بود) و لهذا احیاناً خود را سلفی می‌نامید، زیرا سیره صدر اول را مفید می‌شمرد.
 - ج. مبارزه با استبداد حکام و طرح مسأله همبستگی دین و سیاست و اینکه دخالت در سیاست از اهم وظایف دینی است
 - د. مبارزه با استعمار انگلیس در ایران، مصر، هند
 - ه. طرح مسأله اتحاد اسلامی
 - و. دفاع از فرهنگ اسلامی و مبارزه با هرگونه افراط در پیروی از اندیشه‌های غربی و مکاتب غربی
 - ز. احیای روح مبارزه و جهاد و توسل به زور (ر.ک: ورقه‌های

«اصلاح، تجدد فکر دینی» نقل از کتاب سیری در اندیشه
سیاسی عرب)

ح. مبارزه با ترس و نومیدی (داستان مسجد مهمان‌کش)
ط. مبارزه با اندیشه غلط دربارهٔ قضا و قدر و طرح مسأله
اختیار و مسؤولیت انسان و تکیه بر آیه «ان الله لا یغیر ما
بقوم...» (ر.ک: ورقه‌های «اصلاح، تجدد فکر دینی»)
ی. طرح این اندیشه که اسلام به عنوان یک مکتب اجتماعی
جامع کافی است که مسلمانان را نجات و رهایی بخشد و
نیاز به مکتب دیگر نیست، و بیان مزایای اسلام از اینکه
عقایدش بر مبنای تعقل است، دیگر اینکه اساس
عقایدش توحید است و توحید برهانی ریشه‌سوز همه
عقاید باطله است، و از نظر اینکه به شرافت فردی انسان
معتقد است و هر فرد را لایق هر مقامی جز نبوت می‌داند،
و از نظر اینکه دین، عمل و سختکوشی و جهاد است، و از
نظر اینکه دین، اصلاح و مسؤولیت و امر به معروف و نهی
از منکر است (ر.ک: ورقه‌های «اصلاح، تجدد فکر
دینی»)

یا. ایجاد رستاخیز فکری و اجتماعی (انقلاب) که نشانه‌اش

در تشکیل حزب و جمعیت در مصر دیده شد

یب. دفاع از تعصب در حد اعتدال، و اینکه نفی تعصب یک

نسیرنگ غربی است برای گرفتن بزرگترین سرمایه

مسلمانان یعنی مذهب و مکتب

یج. هشدار دادن مسلمانان که روح صلیبی همچنان در غرب

مسیحی آزادی‌خواه امروز حکمفرماست، که ما در حدود

بیش از نیم قرن بعد از آن با تأسیس اسرائیل دیدیم



سید جمال - آنچه برحذر می‌داشت

۳. آنچه سید جامعه اسلامی را از آن برحذر می‌داشت:

الف. شیفتگی در اندیشه‌های غربی و مکاتب غربی

ب. خوشبینی به روح انسانی و تمدن غربی که هنوز روح صلیبی بر آن حکمفرماست، اینکه انگلیس تنها یک استعمارگر نیست بلکه دشمن اسلام است و کینه صلیبی را هنوز دارد

ج. ترک تعصب مذهبی و برحذر بودن از تبلیغات به صورت آزادی خواهانه غربی علیه تعصب که اینها وسیله‌ای است برای گرفتن سلاح مذهب از دست [مسلمانان]

د. باطنیگری و تأویل و توجیه که دشمن تعلیمات اسلامی است و اینکه انحطاط مسلمین از کارهای باطنیه شروع شد نه از جنگهای صلیبی



سید جمال - نوع فعالیتها

۵. نوع فعالیتها:

الف. استفاده از فن سخن و تبلیغ در مجالس خصوصی و عمومی

ب. نشر مجله و نشریه از قبیل «عروة الوثقی» و رساله فیچریه و نامه‌ها به علما

ج. فعالیتهای سیاسی و دیپلماتیک، ملاقاتها با سران کشورهای اسلامی، با علمای اسلامی

د. تشکیل حزب و جمعیت آنچنان که در مصر انجام داد



سید جمال - مزایا

۱. فرهنگش فرهنگ اسلامی بود، تحصیل در نجف و استفاده از

- محضر دو بزرگ اسلامی: شیخ انصاری و آخوند ملا حسینقلی همدانی، عارف و فیلسوف الهی بزرگ، و مصاحبه با افرادی نظیر سید احمد تهرانی و سید سعید حبیبی، عارف مجاهد بزرگ
۲. آشنایی با جهان و زمان خود و آشنایی با فرهنگ معاصر خود و آشنایی با چند زبان فرانسه، انگلیسی، روسی، ترکی، عربی، فارسی
۳. برخورد با شخصیت‌های فرهنگی مهم جهان خودش از قبیل رنان و غیره
۴. مسافرت به کشورهای اسلامی و مطالعه از نزدیک اوضاع جهان اسلامی را
۵. جاذبه شخصی و نفوذ کلام که شبیه نوعی هیپنوتیزم بوده است و قدرت القاء و تلقین به پیروان خودش - سخن فرصت‌الدوله در آثار المعجم
۶. قدرت سخنوری و قدرت نویسندگی
۷. اطلاعات وسیع. نمونه‌اش نامه به میرزای شیرازی است.

□

جمال

وسائل جلد ۳، صفحه ۸، اول صفحه: عن ابی الحسن الاول علیہ السلام

قال:

ثلاث یجلین البصر: النظر الی الخضره و النظر الی الماء الجاری
و النظر الی الوجه الحسن.

ایضاً المعجم المفهرس، جلد ۲، صفحه ۳۷۲ احادیث زیادی در این زمینه ارائه می‌دهد که باید مراجعه شود، نقل شده از مسند احمد، ج ۵، صفحه ۷۷ و ۳۴۰ و از...^۱

□

۱. [در اصل به همین صورت است.]

جن در عقیده معتزله

از جلد سوم، صفحه ۸۸ ضحی الاسلام برمی آید که معتزله معتقد بودند که جن غیر مرئی است و لهذا بچه ها و زنهای آنها معتقد به جن نبودند (رجوع شود). ایضاً می گوید جاحظ معتزلی در کتاب الحيوان بحث ممتعی راجع به جن دارد.

ایضاً رجوع شود به مفاتیح الغیب صدراراجع به حقیقت جن و به المعبر بغدادی، ج ۲، ص ۲۸۹، فصل فی الجن والارواح. و به جلد ۳ اخوان الصفا، صفحه ۸۱: فی ماهیة الجن والشیاطین.

□

جنگهای صلیبی

تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۱۳

□

جوانان، پوچی و پوچ‌پنداری در جوانان
رجوع شود به ورقه بریده شده از کیهان ۵۲/۳/۲۷، ضمیمه این
ورقه.



جوانی و پیری

جوانی شد و زندگانی نماند
جهان گو نمان گر جوانی نماند
تنم گونه لاجوردی گرفت
گلم سرخی انداخت زردی گرفت
(نظامی)



نسل جوان

به طور کلی عبادت یک حاجت اصلی روحی است. یکی از ابعاد

روحي انسان به قول امروز و يا يكي از استعدادهاي روحي انسان كه بايد برآورده شود، پرستش و تقديس و پيوند دادن خود فاني به حقيقت باقي است. محروميت از آن، بيماري رواني - اجتماعي از قبيل عصيانها و طغيانهاي بي هدف و مقصد به وجود مي آورد.

در سرمقاله اطلاعات ۲۸ مرداد ۴۷ تحت عنوان « $2+2=?$ » از كتابي كه اخيراً در پاریس انتشار یافته ظاهراً به نام «سيمای واقعی شورش و انقلاب ماه مه فرانسه» كه شعارهای انقلابيون را نقل و از آنها استنتاج کرده، نقل کرده است. به قول این كتاب:

«جامعه شناسانی كه درباره حوادث ماه مه مطالعه کرده اند اكثرأ عقیده دارند وقایع ماه مه «يك عكس العمل عصبی است از طرف نسل جوان فرانسه در قبال زندگی ویژه قرن بیستم» گرچه به ظاهر برای ساقط کردن حكومت دوگل و روی كار آوردن يك حكومت دست چپی بود.»

می گوید:

«حوادث ماه مه صرفاً يك شورش كور و بی هدف بود كه طبعاً استعداد انحراف به هر طرف، مخصوصاً به جانب ویرانگری و خرابکاری و قتل و انهدام داشته است.»

این شخص مدعی است شعار دیوارها بهتر و بیشتر از ادعاهای لفظی و تظاهرات قولی راست می گویند و شهادت می دهند. می نویسد:

«دیوارها می گویند: شورش ماه مه فرانسه نه تنها يك شورش كور بلکه در عین حال كر و گنگ نیز بود كه غالباً شورشیان نمی دانستند چه می خواهند... آنها فقط می خواستند فریادی از

حلقومشان خارج شود، حال مفهوم و مضمون آن چه باشد برای آنها فرق نداشت. برخی از شورشیان حرفی برای گفتن و شعاری برای نوشتن نداشتند ولی عطش گفتن و نوشتن آنها را آزار می داد. بالأخره باید چیزی گفت، چیزی نوشت ولو آنکه آدم با خط درشت روی دیوار دانشکده هنرهای زیبا بنویسد: «دیگر دودوتا چهار تا نمی شود...» آن هم مظهر عصیان و انقلاب نسل جوان.»

خود سرمقاله اطلاعات می نویسد:

«این فریاد به گوش اروپای بعد از جنگ تازگی ندارد. این همان فریاد عصیانگرانه‌ای است که زمانی در زیرزمین‌های محله «سن ژرمن» پاریس از حلقوم اگزیستانسینالیستها، گاهی در خیابانهای پایین لندن از دهان بیت نیک‌ها، بعدها در اروپای غربی از بلوز نوآرها و بالأخره همین اواخر از هیپی‌ها و دهپا دسته و فرقه مشابه شنیده شده است. این فریاد سنت شکنانه را مکرر در تابلوهای نقاشی و قطعات شعر و موسیقی مدرن دیده و شنیده‌ایم. تازگی حوادث پاریس فقط از این جهت بود که فریاد عصیان و شورش و سنت شکنی در یک قالب سیاسی و در فضایی وسیع منعکس می شد و سخت روی زندگی مردم اثر گذاشت...»

□

نسل جوان یا نسل جدید

۱. یک حالت عصیان در نسل جوان هست در مقابل حالت تسلیم نسل قدیم و کهنه، و اینکه این عصیان تا چه اندازه بجاست. پیغمبران از حالت عصیان مردم استفاده می کردند و این عصیان را در نسل جوان به وجود می آوردند. فما امن لموسی الا ذریة من قومه.

۲. بعضی از خطبا و وعاظ هنرشان فقط دهن کجی به نسل جوان است؛ چون قادر به حل مشکلات اینها نیستند، دهان کجی می کنند.

۳. بدون شک یک حالت دهشت و خودباختگی در نسل جدید نسبت به تمدن اروپایی هست که هرچه از اروپاست می پسندند و حالت تسلیم بلاشرط دارند، جنبه بله قربان دارند، به قول دکتر صناعی: مسجد شاه اصفهان را هم تا اروپاییها تصدیق نکنند اینها شاهکار معماری نمی شناسند، همچنین نوابغ و شخصیت‌های ادبی و علمی و فلسفی گذشته ما.

۴. بهتر است «نسل جدید» بگوییم، چون مربوط به سن و سال نیست. بعضی در سن کم اند مثل بعضی از طلاب قدیم و جزء نسل قدیمند، و بعضی پیرمردند و در طبقه نسل جدیدند و لهذا ما عنوان «نسل جدید» را انتخاب کردیم نه عنوان «جوانها».

۵. در نسل جدید اندیشه‌های نو و ایده‌آلهای نو و ادراکات و احساسات نو هست. در نسل جوان توجه به طرد تسلط‌های سیاسی و اقتصادی و احساس استقلال سیاسی و اقتصادی هست که در نسل قدیم نیست. در نسل جدید در برابر مقررات قدیم تسلیم بلاشرط نیست، هرچند در برابر سنتهای اروپایی این تسلیم بلاشرطی هست. هر کدام دیگری را متهم می کند به تقلید کورکورانه؛ جدید قدیم را به تقلید کورکورانه آباء، و قدیم جدید را به تسلیم و تقلید از اروپاییان (همان طوری که در ورقه «تقلید» گفته‌ایم ما دو نوع تقلید داریم) و هریک دیگری را به نوعی از تقلید متهم می کند. و آیا هر دو راست می گویند؟

در نسل جدید میل به حرکت و پیشرفت است و در نسل قدیم میل به محافظت سنن قدیم. یکی پیشرو است و دیگری محافظه کار. در نسل جدید فکر منطبق شدن با مقتضیات زمان هست ولی در نسل قدیم این فکر به صورت انحراف از اصول تلقی می شود. و آیا حدوسطی هست؟ و به قول ژنده پیل:

میان مسجد و میخانه راهی است

خرابم بیخودم، آن ره کدام است
 نسل جدید از نسل قدیم می‌خواهد که تعصبات خشک را کنار
 بگذارد.

۶. از خصوصیات نسل جوان افراط در بدبینی و یأس و اعتقاد
 به توصیه و پارتی است که خطر مهلکی است. نسل جوان معتقد شده
 که علم و هنر فایده ندارد، اساس پارتی و پول است. از خصوصیات
 نسل جوان خودکشی و مرگ و میرهای غیرطبیعی است که نامش
 حساسیت و حقیقتش کم‌ظرفیتی است. آنها معتقدند که از دریچه علم
 و تمدن به اجتماع و دنیا می‌نگرند و ضمناً از خامیهای خود غفلت
 دارند. اینها همیشه از پارتی‌نداشتن می‌نالند ولی هیچ‌وقت فکر
 نمی‌کنند که احتیاج به راهنما دارند.

۷. وظایف مهمی که نسل جوان در کشور ما دارد مهم است، و
 وظیفه‌ای که پیران و نسل قدیم مدعی رهبری اجتماع دارند مهمتر
 است. باید به عقاید و افکار نسل جوان احترام گذاشت و ضمناً
 متوجه خامیهای آنها هم بود.

۸. رهبری نسل جوان: این کلمه شامل دو قسمت است، مضاف
 و مضاف‌الیه و یا اسم مصدر و مفعول. قسمت اول همان معنی هدایت
 است که شامل معنی تکمیل و تربیت و راهنمایی موجود است به آنچه
 در فطرت و استعداد بالقوه دارد و شامل معنی حرکت و تغییر و طی
 منازل است به تفصیلی که در یادداشتهای «هدایت» گفته شده است.
 و قسمت دوم نشان‌دهنده قشر مخصوصی است در جامعه ما با
 مشخصات و طرز تفکر مخصوص. قشری است که گذشته از جوانی
 دارای تحرک و طالب تغییر و بهبود اوضاع و ناراضی و غیرقانع به
 زندگی حاضر و طالب زندگی بهتری است؛ قشری است پیاخاسته و
 منبعث از مرقد خود و بی‌اعتنا به گذشته و متنفر از گذشته؛ قشری
 است که به دنیای خارج متوجه است و نمی‌تواند [ببیند] کس می
 خوردن حریفان و او نظاره کند، نمی‌تواند ببیند که همسفران او در راه

عشق به منزلها رسیده باشند و او هنوز آواره باشد، نمی تواند بشنود که تحول در ایرانِ مسلمان و موحد و ژاپنِ بت پرست و مشرک در زمان واحد پیدا شده باشد و ژاپن با دنیای غرب در صنعت و سیاست و اقتصاد رقابت کند و ایران همان طور عقب مانده و محتاج به قرضه و کمک باقی بماند؛ قشری که تازه بیدار شده که قوانین اجتماعی و علل پیشرفتها و انحطاطها را بشناسد.

از خصوصیات این قشر این است که می خواهد یک مکتب اجتماعی داشته باشد و به یک مکتب و مسلک اجتماعی که جوابگوی تقاضاهای فکر او باشد^۱ بگراید، مسلکی که طرحی و نقشه‌ای برای ساختمان جامعه‌ای نو و مستقل و افتخارآمیز داشته باشد و بتواند با سیستمهای اجتماعی دنیا رقابت کند.

این قشر نمی تواند بدون فلسفه زندگی کند، فلسفه‌ای و جهان بینی خاصی از جهان و سعادت و حیات و انسان می خواهد داشته باشد و سیستمهای اجتماعی براساس این فلسفه می خواهد داشته باشد. دین نیز جز به صورت یک مکتب و منطق مخصوص حیات و تکامل، برای او نمی تواند مفهوم صحیحی داشته باشد. این قشر با پیروان مکتبی روبرو شده که به قول یکی از دوستان از او پرسیده‌اند تو در زندگی چه هدفی داری، طرز تفکر تو چیست؟ جهان بینی تو چیست؟ اسلام برای حل مشکلات اجتماعی چه راه حل هایی پیشنهاد کرده است؟

از خصوصیات این نسل این است که طالب نو و تجدد و تغییر و تجدید سازمانهای کهنه اجتماعی است؛ مثل پسری است که همینکه بزرگ شد علاقه مند است که خانه مسکونی پدری را تعمیر کند، نو کند، رنگ و روغن بدهد، بناهای فرسوده را خراب کند و از نو بسازد. روح جوانی او اقتضای سازمان جوان دارد.

۱. و یکنواخت و قاطع همه مشکلات را حل کند، گو اینکه از لحاظ پایه آنقدر غیر قابل خدشه نباشد. بالأخره میل به انتظام فکری، او را ارضاء می کند.

ما تاکنون نسل جوان نداشته‌ایم، از لحاظ مسایل اجتماعی پیر و جوان ما یک جور فکر می‌کرده‌اند. ولی در عصر ما، در جامعه ما نسل جوان و طبقه جوان پیدا شده که همان آرزوها را در خانه اجتماع دارد که یک پسر برومند و با نشاط متکی به جوانی و غرور در خانه پدری دارد.

۹. یکی از دوستان می‌گفت که فساد اخلاق در جوانان ریشه استعماری دارد. استعمار آگاه می‌داند که دو چیز وقتی که به یکدیگر توأم شد دیگر جای او نیست: آگاهی و اراده. در گذشته از ناآگاهی و بی‌خبری مردم و جهالت مردم استفاده می‌کرد. اما با رستاخیزی که اخیراً پیدا شده تدریجاً سنگر جهالت و بی‌خبری دارد از بین می‌رود، احتیاج به سنگر جدیدی است و آن فساد اخلاق است. به عبارت دیگر حالا که دید جلو آگاهی را نمی‌شود گرفت، فکر کرد از لحاظ اراده اخلاقی او را خلع سلاح کند. این بود که به ترویج فحشا پرداختند و باید ریشه استعماری آن را شناخت و به جوانان معرفی کرد. جوانان امروز تنها به انگیزه نزاهت اخلاقی و دینی از فساد و فحشا پرهیز ندارند، اما چون به زندگی نو و مستقل و طرد استعمار علاقه‌مندند اگر بدانند که این استعمار است که آنها را به این بلا گرفتار کرده - همان طوری که انگلستان چین را و خود ما را گرفتار کرد - زودتر از آن پرهیز می‌کنند.

بعلاوه با نشر فساد اخلاق، مردم را به دو طبقه متمایز تقسیم می‌کند: طبقه تحصیل کرده و فاسد اخلاق، و طبقه متدین و بدبین به علم و دانش که گمان می‌کند این علم و دانش است که ثمره فساد اخلاق می‌دهد.

۱۰. نحن معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم.

۱۱. در سوره احقاف، دو تابلو از نسل جوان صالح و ناصالح ذکر

می‌کند. اول می‌فرماید:

و وصینا الانسان بوالديه احساناً حملته امه کرهأ و وضعته کرهأ

و حمله و فصاله ثلثون شهراً حتى اذا بلغ اشدّه و بلغ اربعين سنة
قال رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت عليّ و علي والديّ
و ان اعلم صالحاً ترضيه و اصلح لي في ذريتي اني تبت اليك و
اني من المسلمين. اولئك الذين تتقبل عنهم احسن ما عملوا و
تتجاوز عن سيئاتهم في اصحاب الجنة وعد الصدق الذي كانوا
يوعدون.

در اینجا نسل جدید با پنج مشخص بیان شده: یکی توجه به
قدرشناسی و استفاده صحیح از نعمتها و منابع خیر و برکت الهی که
مورد غفلت نسل قدیم ممکن است بوده باشد. دوم آرزوی عمل
صالح و مفید و پرهیز از کار لغو و بی فایده و یا مضر که ممکن است
نیاکان دچار آن بوده باشند. سوم توجه به نسل آینده و بعدی و اصلاح
آنها و بالأخره سازندگی آینده و آرزو و امید و در فکر ساختن آینده
بودن. چهارم توبه و ندامت از غفلتها و تقصیرها که در گذشته شده.
پنجم شناختن اسلام حقیقی و اعتراف به اینکه اسلام واقعی همین
است و باید از آن پیروی کرد. ضمناً نسبت به نسل قدیم نیز به احترام
یاد شده است. خداوند هم منحصرأً چنین نسلی را مورد عنایت قرار
می دهد و می فرماید: اینها هستند منحصرأً که کارهای نیکشان مورد
قبول درگاه الهی واقع می گردد.

تابلو دوم تابلو نسل خام و نپخته و مغروری است که همه هنرش
در نفی و انکار حقایق است: والذی قال لوالديه اف لکما اتعداننی ان
اخرج و قد خلت القرون من قبلی و هما یستغیثان الله ویلک امن ان وعد الله
حق فبقول ما هذا الا اساطیر الاولین.

این نسل اولاً به پدر و مادر به چشم تحقیر نگاه می کند و به آنها
بی احترامی می نماید و ثانیاً انکار می کند معاد و نتیجه اعمال را و در
نتیجه واقع می شود در فساد و گناه و افسارگسیختگی. خداوند هم اثر
این گونه نسل را این طور بیان می کند: اولئك الذين حق عليهم القول في
امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس انهم كانوا خاسرين. نتیجه آن

انکارها و فساد اخلاق‌ها هلاکت است.

اینکه قرآن در نتیجه هلاکت قوم یا نجات قوم را ذکر می‌کند معلوم می‌شود که بحث جنبه فردی ندارد، جنبه اجتماعی دارد، یعنی از صلاح و فساد نسلی گفتگو می‌کند؛ اگر نسلی صالح شد آن قوم آنچنان می‌گردند و اگر نسل فاسد شد اینچنین می‌گردند.

در این دو آیه مجموعاً دو مظهر از نسل جدید را ذکر می‌کند: یکی آن‌که رو به صلاح می‌رود و دیگر آن‌که رو به فساد و فنا و اضمحلال می‌رود.

۱۲. در شماره خرداد ۴۱ مجله «راهنمای کتاب»، دکتر زرین‌کوب به مناسبتی از کتاب انوار سهیلی، صفحه ۴۵۴، چاپ ارسلی، حکایت «مرد دو موی» که دو زن داشت نقل می‌کند: مرد وقتی که به خانه زن پیر می‌رفت، پیرزن موهای سیاه او را می‌چید تا فقط موهای سفیدش بماند و سنخیت و مشابهتش با خود او محفوظ بماند و به مصداق «اطرباً و انت قنسری» و به مصداق «أ ذوالشیب یلعب؟» خجالت بکشد از جوانی کردن در پیرانه سر، و وقتی که نزد زن جوان می‌رفت او موهای سفیدش را می‌چید که شوهر، جوان جلوه کند. آخر کار همه موهای او بر باد رفت. می‌گوید مجتبی مینوی در یک قطعه کوتاه این حکایت را با احوال حاضر ما خوب مقایسه کرده است:

مردی دو مو دو زن داشت یک پیر و یک جوان
وی را چو خود همی خواست هر یک از این دوگان
می‌کند موی مشکیش آن جفت پیر وی
موی سپید او نیز کندی زن جوان
بر روی و بر سر وی آخر نماند موی
ایران (اسلام) همی کشد نیز از دست مصلحان
پیران همی بجنگند با فکر تند و نو
خامان همی گریزند ز آثار باستان
۱۳. کاظم زاده در رهبر نژاد نو می‌گوید:

«امروز بیدار کردن حس ملیت و وطن پرستی و شهامت ملی و قلع ریشهٔ تعصب (تعصبات ملی و مذهبی نسبت به یکدیگر) برای ملل مشرق زمین از فرایض است، و تولید حس انسانیت و محبت نوع و برادری در قلوب افراد ملل غرب نیز واجب می‌باشد.»

ایضاً می‌گوید:

«از تجدد و ترقی نباید بترسیم و از تمدن و تکامل نباید گریزان شویم، لکن باید دقت کنیم که مانند دیگران دچار خطا و اشتباه نگردیم. آفات تمدن عصر جدید از همین جا سر زده که آن خطا را که در شناختن نفس و روح می‌کند.»

۱۴. از آیهٔ کریمهٔ «ادع الی سبیل ربک» استفاده می‌شود که پیغمبر از آن جهت که مبلغ و داعی الی الله و رهبر دین است، با طرق مختلف باید مردم را به سوی راه خدا دعوت کند؛ راه حکمت، وعظ، جدل. زیرا همان طوری که مفسرین گفته‌اند طرف یا جویندهٔ حقیقت هست یا نیست و مکابر است. در صورت اول یا ظرفیت علمی و فکری دریافت حقایق را دارد یا ندارد. اگر جوینده و تشنهٔ حقیقت است و مستعد هم هست باید حقایق دین را با دلایل به او گفت، و اگر تشنه و جوینده هست اما مستعد درک حقایق نیست باید با سخنان لطیف و نغز و نرم‌کنندهٔ دل و تشبیهات و استعارات نرمشی در قلب و احساسات او به وجود آورد، و اگر اهل مکابره و خودنمایی و هوچیگری است باید بدون اینکه از طریق انصاف خارج شد به مجادله پرداخت.

ضمناً از کلمهٔ «ربک» می‌توان استنباط کرد که قانون تربیت و پرورش و به ظهور رساندن استعداد موجود تحت تربیت، همین اقتضا را دارد. به قول مولوی: طعمهٔ هر مرغی انجیر نیست.

این اختلاف منطق، از اختلاف استعدادها و قابلیتها پیدا می‌شود. پس نباید تعجب کرد و سؤال کرد که مگر دین خدا دوتاست که رهبری نسل جوان با نسل کهن فرق بکند، دین خدا یکی است، با همه مردم باید یک جور حرف زد. جواب این است که البته دین خدا یکی است، هدف و مقصد یکی است، ولی اختلاف طرز دعوت گاهی به این نحو است که در هر جایی یک سخن و یک مدعا گفته شود متناقض با مدعای جای دیگر (مثل عملی که بهایان انجام می‌دهند) و گاهی مربوط به اختلاف منطق و سلاحی است که برای اثبات مدعای واحد به کار برده می‌شود. واضح است که منطقی که یک نفر در مقابل یک دهاتی بی‌سواد بی‌اطلاع به خود می‌گیرد، فرق دارد با منطقی که در مقابل یک تحصیل کرده و متخصص به کار می‌برد. ضمناً این مطلب هم فهمیده می‌شود که مردم هراندازه فهمیم‌تر و بصیرتر بوده باشند بهتر و بیشتر می‌توانند استفاده کنند.

نکته دیگر اینکه همان‌طوری که مردم زمان رسول خدا همه در یک حد نبودند، بعضی شایسته بودند و بعضی نبودند، علی علیه السلام شایسته بود که اسرار پیغمبر را تلقی کند و دیگران لایق نبودند (پیغمبر اسرار خصوصی نداشت؛ مسائل خصوصی و سری زندگی‌اش نبود، حقایقی بود که دیگران تاب تحمل آنها را نداشتند، همان‌طوری که خود علی از نداشتن افراد نالایق شکایت می‌کرد و می‌گفت: ان هینا لعلماً جماً لو اصبحت له حملة) مردم هر زمانی با زمان دیگر فرق می‌کنند؛ یعنی هر چه زمان بگذرد بر عقول مردم افزوده می‌شود، عقل اکتسابی مردم بیشتر می‌شود، لهذاست که در کافی، ج ۱، ص ۹۱، باب النسبة دارد که خداوند می‌دانست که در آخرالزمان قومی خواهند آمد که در مسائل الهی غور و تعمق می‌کنند، سوره «قل هو الله احد» و آیات اول سوره حدید را نازل کرد. و لذاست که رسول اکرم هنگام تحریر و ترغیب مردم به حفظ و ضبط سخنان خودش فرمود: رب حامل فقه لیس بفقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه. خلاصه این است که شما ضبط کنید و تحویل نسلهای آینده بدهید،

آنها بهتر به غور و عمق سخنان من خواهند رسید.
 نکته دیگر اینکه علت اینکه در سخنان پیغمبر یا ائمه، پست و بلند، اوج و حضیض هست همین است که مخاطبها مختلف بوده‌اند.
 در جواب یک نفر که سؤال می‌کند: آیا ممکن است آسمان و زمین در یک تخم مرغ جا بگیرد گفته می‌شود: بلی، و در جواب کسی دیگر گفته می‌شود: نه، این محال است. ظاهر این است که اولی چون طرف متکلم و مجادل و هوچی بوده گفته شده بلی و دومی این طور نبوده بلکه مردی جوینده حقیقت بوده، گفته شده نه.

نکته دیگر اینکه یک فرق مکتب انبیا با مکاتب فلسفی این است که مکاتب فلسفی کلاس خصوصی است و یک منطق یکنواخت دارد، برخلاف منطق انبیا. در مکتب انبیا این اصل هست که «امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم» اما در مکاتب فلسفی نیست، زیرا در مکاتب انبیا به روی همه باز است به خلاف مکاتب فلسفی که این در فقط به روی عده معین که در حد معین هستند باز است. می‌گویند بر سر در مدرسه و باغ معروف افلاطون نوشته بود: هر کس که هندسه نخوانده است حق ورود ندارد. اما بر سر در مدرسه انبیا چنین تابلویی نیست، و به همین جهت فیلسوف به اندازه عقل خودش حرف می‌زند و پیغمبر به اندازه ظرفیت مستمع. از این روست که سخن فیلسوف یکنواخت است بر خلاف سخن پیغمبر.

این خود یک اصل از اصول اجتهاد و استنباط است که توجه به آن در کیفیت استنباط تأثیر دارد.

نکته دیگر این است که هر اندازه مردم عالمتر بشوند و ظرفیت علمی و فکری آنها بیشتر بشود، بهتر و بیشتر می‌توانند استفاده کنند. ما نباید این طور فکر کنیم که مثل اعلای مسلمان، مسلمانان صدر اول بوده‌اند و تا ابد چنین خواهد بود. آنها به اندازه ظرفیت خودشان می‌توانستند استفاده کنند. حتماً اگر علم و معرفت زیادتر بشود می‌توان جامعه‌ای اسلامی بسی راقی‌تر از مسلمانان صدر اول به

بهترین
شاگردان
فلاسفه آنها
هستند که از
لحاظ زمان به
آنها نزدیکترند،
اما انبیا
برعکس (رب
حامل فقه لیس
بفقیه)

وجود آورد. لهذا در حدیث کافی، ج ۱، ص ۲۵ وارد شده:
 عن ابی جعفر علیه السلام قال: اذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤس
 العباد فجمع بها عقولهم وکملت به احلامهم.

۱۵. در مجله ماهنامه «فرهنگ»، شماره ۲، سرمقاله می نویسد:

«... مشکل جوانان است، مشکل نسل بی‌سلاحی است که در
 عصر پر آشوب ما نه با معتقدات و آرمانهای دیروز می‌تواند
 خود را راضی کند و نه امید و آرمان تازه‌ای به او عرضه شده
 است که با روح زمان و تمایلات و عواطف تند او هماهنگی
 داشته باشد.»

باید فرق گذاشت بین هوسهای جوانی و آرمانهایی که سیر
 تکاملی بشر و روح زمان به وجود آورده است.^۱ ایندو با یکدیگر
 اشتباه می‌شود؛ جوانان خام هوسهای خام خود را مظهر تکامل عصر
 و زمان جلوه می‌دهند و نسل قدیم حتی آرمانهای بزرگ نسل جوان
 را «آرزوی نوجوانی» معلول زرق و برق ظاهری معرفی می‌کنند.
 در همان مقاله می‌گوید:

«ما عادت داریم که جوانان را بی‌ذوق و بی‌استعداد قلمداد کنیم
 و آنها را گرفتار سرگرمیهای ناسالم و افکار بی‌پایه و خام
 بدانیم و گناه آن را نیز به گردن طبیعت و جوهر خودشان
 بیندازیم و یا زمانه را محکوم کنیم... در آن روزگار همه انقلاب
 درونی بود و عاطفی، آنها در دوره سوزان بلوغ که چاره مطمئن
 و آزموده داشت... اما موج در رسید... نسل جوان ناگهان از
 دنیای آرام تاریخ باستان و عظمت افسانه‌ای آن به مرز دنیای

۱. و بنابراین نسل قدیم آرمان اجتماعی اساساً نداشت.

جدید رسید که کار و اندیشه پایه‌های اصلی آن بود. این برخورد که با شوق زدگی و بهت توأم بود، چیزی را در جوانان شکست و فرو ریخت و این چیز ایمان به عظمت کتابی و ماهیت «نصایح پدران» مریبان نسل گذشته بود... قدرتهای اقتصادی با مظاهر شکوفانش، توسعه دانش با حاصل اعجاز آمیزش، همه آن قهرمانان و خدایان معنوی را که نسل جوان برای خود ساخته بود حقیر و کوچک کرد. در این میان نسل آزموده و دنیا دیده (نسل قدیم) نه تنها نخواست و یا نتوانست در کنار این مظاهر فریبا نسل جوان و شوق زده را با ایمان تازه‌ای آشنا کند، بلکه با تلاشی عبث کوشید که او را با اعتقاد و آرمان کهنه‌اش آشتی دهد.»

جان مطلب همین است که باید ایمان نسل جوان را تجدید و تازه کرد و یا به عبارت دیگر و بهتر او را با ایمان تازه و شکل جدیدی از ایمان آشنا کرد که نتیجه‌اش ترقی و تکامل و در عین حال پیروی از اصول ثابت اسلامی (به عقیده ما) بوده باشد. اهمیت اسلام و قرآن به این است که با آرمانهایی که مولود حوایج واقعی و تکامل طبیعی زندگی است هماهنگی دارد. همان طوری که قبلاً گفته شد فرق است بین هوسها و اهواء مردم که: ولو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات والارض و من فیهن بل اتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون (مؤمنون، ۷۱) و بین آرمانهای اجتماعی که در یک قومی پیدا می‌شود. آرمانهای اجتماعی عیناً مانند غرایز فردی است که نماینده یک احتیاج و ضرورت است و طبیعت به عنوان اعلام حاجت آن را تعبیه کرده است، مثل میل به غذا که اعلام احتیاج جهاز هاضمه به بدل مایتحلل است و میل به جنس مخالف که اعلام این است که تحولی در طبیعت پیدا شده و حاجت جدیدی به وجود آمده است. از دستگاه هدایت تکوینی و الهامات الهی نباید غافل بود. رغبت به سؤال در طفل در حدود سن [سه] سالگی نماینده یک رشد مغزی و

فکری است^۱. می نویسد:

«از اینجا جدایی آغاز شد و هر یک از دو گروه اجتماعی در راه خود جری تر و سمج تر گردید. واقعیت این بود که ماهیت تعلیم و تربیت قدیم در مرز دنیای نو، فروافتاده و درمانده بود اما نسل پیر ساده دل به آن التفات نداشت، درها را بسته بود و پنجره ها را گرفته بود و به صدای بلند می خواند: «آورده اند که در روزگار انوشیروان عادل...»^۲. در این میان سوداگران نوآور، چه در زمینه سیاست و چه در تجارت، بل گرفتند و دست اندرکار شدند و از آن همه نیروی مستعد و تشنه آدمهایی ساختند که سینه به گلوله می دادند بدون آنکه بدانند برای چه و برای که... آدمهایی ساختند که به انتقام آن همه «ضرب زید» و مسقط و فرائدالادب خواندن، به سرگذشت شهین و مهین هجوم بردند... ما وارث چنین میراثی بودیم و چگونه می توانستیم انتظار داشته باشیم که نسل جوان جز این بار بیاید؟ اگر این نسل معنویتی ندارد، اگر به هیچ چیز پابند نیست، اگر ارزشها را بازمی شناسد و اگر با دانش و بینش اصیل مسلح نشده و با همه شوقش با زندگی امروز غریبه و بیگانه مانده است، به این دلیل است که سلاح مطلوب را در اختیارش نگذاشته اند و نادانسته او را به این راه کشانده اند...»

مسأله سوء استفاده سوداگران نوآور (به قول مقاله بالا) از نظر

۱. و یا میل به مستقل زندگی کردن و از حضانت پدر و مادر خارج شدن. آن عطف و رحمت اولیه ندای طبیعت است و این احساس غرور و شخصیت نیز ندای طبیعت است.

۲. نظیر این است کلام فلاماریون در کتاب خدا در طبیعت که ما در مقدمه جلد اول اصول فلسفه نقل کرده ایم. به هر حال روحانین ما هم سرگرم حل شبهه ابن قبه و جمع بین حکم ظاهری و حکم واقعی و مسائل اجتماع امر و نهی و امثال اینهاست و با اینها می خواهد جامعه جدید را حفظ کند.

دینی بسیار قابل توجه است. ما نمونه اینها را در زمینه فلسفه مادی کاملاً و روشن دیدیم که کسانی که بویی از معنی فلسفه - نه قدیماً و نه جدیداً - نبرده بودند، چگونه با ظاهر سازی و نوپردازی و تغییر شکل و قیافه جوانان را می فریفتند.

۱۶. مسأله نسل جوان یک مسأله اجتماعی مشکلی است که در برابر ما قرار دارد، مسأله ای که از نظر بعضی ترسناک و وحشتناک است و از نظر بعضی دیگر در عین اینکه مخاطراتی دارد امیدبخش است و آینده خوبی دارد.

هم ما از نظر دین و اسلام مسؤول حل این مسأله هستیم و هم مدعیان تعلیم و تربیت و مسؤولان فرهنگ کشور، با این تفاوت که آنها مدتی است به وجود چنین مسأله مشکلی به صورت مسأله ایمان دارند و آن را طرح کرده اند اما در میان ما هنوز کاملاً این مسأله مطرح نیست و به لزوم حل این مسأله مانند مسائل فقهی و اصولی توجه نشده است.

۱۷. می گویند علت اصلی فساد اخلاق را از زمانهای کودکی باید جستجو کرد. مقتضای سال اول با مقتضای سال دوم فرق می کند و همین طور در هر دوره ای یک نوع حالت و احتیاج پیدا می شود. در هر دوره ای و سالی اگر مقتضیات همان دوره را در نظر نگیریم و رعایت نکنیم مثل اینکه زمانی که احساس شخصیت می کند به شخصیت او احترام نگذاریم، هم اخلاق او را فاسد کرده و در وجودش عقده ها و ناهمواریها به وجود آورده ایم و او را برای خودش فاسد کرده ایم و هم اینکه روابط او را با خود ما و دیگران تیره و خراب کرده ایم.

۱۸. در گذشته نیز علمای روشنفکر به مقتضیات عصر و زمان و احتیاجات نسل جدید آنوقت توجه داشتند و لزوم به کار بردن وسیله جدید و منطق نو برای هدایت مردم را احساس می کردند. در فقه ما نمونه ها از مسائل جدید می بینیم که در دوره های مختلف پیدا شده است. اظهر مصادیق و روشن ترین مثالها استفاده متکلمین اسلامی

است از فلسفه یونانی. مردمی به علل مختلف به نشر و شرح و اشاعه کتب فلسفی و اجتماعی یونانی و هندی و ایرانی پرداختند. با منطق و طرز استدلال بسیط و ساده قدیمی نمی شد جواب سؤالات و اشکالات مردم را داد. مردم می دیدند فلسفه قدیم مسأله هستی و عالم و حیات و اخلاق را به نحوی حل کرده است، می خواستند بدانند اسلام چگونه اینها را حل کرده است. سلاح جدیدی به میدان آمده بود که می شد دشمن از آن علیه اسلام استفاده کند، اما دانشمندان هوشیار اسلامی با همان منطق خود را مسلح کردند و به جوابگویی پرداختند. این مایه هم در اسلام بود که اگر منطق و فلسفه ای پیدا شد او هم منطق و فلسفه خود را آشکار کند. با این طرز عمل، دشمن خلع سلاح شد. کم کم کار به جایی کشید که علمای اسلامی همین سلاح را استخدام کردند و تدریجاً معارف اسلام در لباس فلسفی جای بسیاری از سخنان ارسطو و افلاطون را گرفت. همچنین است نهضت تصوف و عرفان که باز در اسلام هضم رفت.

۱۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶ از حضرت صادق علیه السلام خطاب به

مفضل دارد:

یا مفضل، لا یفلح من لا یعقل، و لا یعقل من لا یعلم، و سوف ینجب من یفهم... و العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس...

کلمه «هجوم» مطابق آنچه از منجد برمی آید رو آوردن ناگهانی و غافلگیر کردن است. می گوید: هجم یهجم هجوماً علیه: انتهى الیه بقتة. بنابراین بسیار تعبیر عالی و خوبی است. آدمی که در مقابل یک بیماری یا یک حمله غافلگیر شود نمی تواند خوب از خود دفاع کند و همه قدرت خود را به کار ببرد، تعادل فکری خود را از دست می دهد، قوای فکری خود را نمی تواند جمع و جور کند تا چه رسد به سایر قوا که در تحت فرمان دارد.

ما الآن در مقابل حوادث اجتماعی بزرگی از قبیل اصلاحات

ارضی و شرکت زنان در مسائل اجتماعی و بلکه کمونیسیم و صهیونیسم قرار گرفته ایم بدون آنکه قبلاً زمان خود را شناخته باشیم و فکر چاره‌ای کرده باشیم. همیشه خود را در مقابل مسائل رو آورده می‌بینیم، لهذا راهی هم که در این گونه مواقع به نظر می‌رسد این است که با یک کلمه «نه» و ابراز مخالفت قناعت کنیم و مخالفت‌های ما به جایی نرسد و در نتیجه ضررش برای همیشه برای عالم اسلام بماند. ما در فارسی کلمه «هجوم» را در مورد مطلق حمله شدید به کار می‌بریم، اما معنی اصلی این کلمه حمله ناگهانی و از روی غرّه و غفلت است.

۲۰. من معتقدم که فعلاً دردی در اجتماع هست. آن درد از نوع بیماری و انحراف اخلاقی نیست، دردی است که از طبیعت و فطرت متکامل اجتماع برمی‌خیزد. باید به آن توجه کرد و آن را رهبری کرد. بیماری نیست که بخواهد علاج شود، حاجت است باید رسیدگی شود. انحرافها و بیماریهایی که همراه آورده، مولود رسیدگی نکردن و پیش‌بینی نکردن و در فکر چاره‌نبودن این درد است.

۲۱. سنایی در باب درد داشتن می‌گوید:

راه از این و آن نباید جست درد، خود رهنمای مقصد توست
هر که را درد راهبر نبود سر و را از جهان خبر نبود
عطار می‌گوید:

کفر، کافر را و دین دیندار را ذره‌ای دردت دل عطار را
مولوی می‌گوید:

حسرت و زاری که در بیماری است

وقت بیماری همه بیداری است

پس بدان این اصل را ای اصل جو

هر که را درد است او پرده است بو

هر که او بیدارتر پردردتر

هر که او هشیارتر رخ زردتر

متنبی می‌گوید:

من یهن یسهل الهوان علیه ما لجرح بمیت ایلام
ایضاً:

افاضل الناس اغراض لذا الزمن یخلو من الهمّ اخلاهم من الفطن
۲۲. داستان سؤال ابن سگّیت از امام هادی علیه السلام که چرا آیات انبیا در هر عصر و زمان مختلف بوده (رجوع شود به کافی، باب العقل والجهل) مؤید نظر ماست که وسیله هدایت در زمانهای مختلف متغیر است.

۲۳. عنوان مطلب:

مسئولیتی تحت عنوان «رهبری جوانان» مطرح است. هدایت مسلمانان یکدیگر را بالأخص هدایت عالم جاهل را، پیر جوان را، یک وظیفه و مسئولیت مسلم است... این مسئولیت مسئولیت نتیجه است نه مسئولیت وسیله. بعضی تکالیف، ساده است از راه اینکه تعبدی محض است و یک شکل خاصی را خود شارع اسلام در نظر گرفته و مردم را موظف کرده است. اما بعضی تکالیف آنقدرها تعبدی نیست، یک نتیجه بالخصوصی را خواسته و اما شکل و فرم و کیفیت مربوط است به نظر و اجتهاد و فکر عامل عمل، زیرا وسیله‌ها و شکلهای مختلفی وجود دارد و در هر وقت و زمان و مکانی آن وسیله و شکل بالخصوص را باید به کار برد.

گاهی اشتباه می‌شود و این‌گونه وظایف را که نتیجه را شارع خواسته، ما به شکل وظایف تعبدی انجام می‌دهیم و خیال می‌کنیم انجام وظیفه داده‌ایم.

حالا دلیل اینکه وسیله بالخصوصی تعبد نیست، یکی آیه «ادع الی سبیل ربک...»، دیگر حدیث «انا معاشر الانبیاء امرنا...»، دیگر «رب حامل فقه...»، دیگر حدیث ابن سگّیت است.

حالا به همین دلیل ما باید مسأله رهبری جوانان را که نماینده یک طبقه جدید و یک طرز تفکر جدید هستند به طور جدی طرح کنیم. ما مسؤول آینده هستیم.

در اینکه نسل جدید با نسل قدیم دو جور فکر می‌کند و اختلاف

دارد بحثی نیست. غالباً بحثی که از طرف رهبران دینی در اطراف این طبقه می‌شود، از جنبه‌های انحراف اخلاقی و دینی بحث می‌شود. حالا ببینیم که واقعاً این نسل را ما باید نسل منحرف بخوانیم و دهان‌کجی کنیم یا طور دیگر باید قضاوت [کنیم]. قبلاً دو تابلو از قرآن کریم دربارهٔ دو جور نسل عرض می‌کنم که در سورهٔ احقاف است...^۱

باید ببینیم که نسل جدید ما مصداق آیهٔ اول است یا مصداق آیهٔ دوم یا بین بین است.

حقیقت این است که نسل جوان، هم درد و احساس دارد و هم بیماری و انحراف، اما آن انحرافها معلول رسیدگی نکردن به دردها و احساسهای آنهاست.

[الف]: احساسهای آنها یکی این است که نسل جدید مانند نسل قدیم درها را به روی خودش نبستند و بیرون را با همهٔ پیشرفته‌ها و ترقیها می‌بینند و نمی‌توانند ببینند که می‌خورند حریفان و او نظاره‌کنند، نمی‌توانند ببینند که ژاپن بت پرست و ایران مسلمان با هم به راه افتادند و او به مقصدها رسید و ما هنوز آواره‌ایم.

ب. دوم: بی‌رودروایی نسل قدیم سواری می‌داد و احساس نمی‌کرد، سنگینی بار تسلط سیاسی و اقتصادی خارجی را احساس نمی‌کرد، به غارت رفتن کشورش را احساس نمی‌کرد اما نسل جدید احساس می‌کند.

ج. سوم: شیوع جهالت و بیماری و استبداد داخلی را قدیم احساس نمی‌کرد و جدید احساس می‌کند.

د. چهارم: عدالت اجتماعی و تساوی حقوق و توزیع عادلانهٔ ثروت و حقوق زن را قدیم حس نمی‌کرد و جدید حس می‌کند.

ه. پنجم: یک عطش فکری و یک مکتب فکری که مسائل را

۱. [در نسخهٔ اصلی به همین صورت آمده است و البته در چند صفحهٔ قبل استاد شهید این بحث را به تفصیل مطرح کرده‌اند.]

بتواند به طور منطقی حل کند، قدیم لزومش را حس نمی‌کرد و جدید احساس می‌کند. در قدیم در آن واحد می‌شد ضدونقیض گفت، هم گفت: «ابی الله ان یجری الامور الاّ باسبابها» و هم گفت: هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست، اذا جاء القدر عمی البصر. جدید مکتب واحد روشن منظم می‌خواهد.

و. ششم: قدیم دین را به هر صورت قبول می‌کرد ولو اینکه دین منطق مومات باشد، اما جدید فقط دین را به صورت منطق حیات و تکامل می‌خواهد.

ز. هفتم: قدیم تسلیم بلا شرط هر منطقی بود و جدید چرا و لِمَ در کارش هست.

اما بیماریها. شک ندارد که در جدید از معارف الهی رو گردانده‌اند و به فلسفه مادی رو کرده‌اند. فحشا و بی‌عفتی، دروغ، خیانت به وطن، دزدیهای کلان از بیت‌المال، تجمل‌پرستی، بی‌اعتنایی به دین و آیین و سنن اخلاقی، اعتقاد به پارتی، از تمدن سطح را گرفتن، زودرنجی، اینها هم همه مفاسدهای است که در طبقه جدید هست، روگرداندن از مسجد و منبر و رو آوردن به سینما و تئاتر و تلویزیون.

باید به درد این طبقه رسید و نگذاشت که ابلیسهای آدم‌رو از این نارضایتی، از این طلب فلسفه و فکر و پناهگاه استفاده کنند. باید به احساسهای او احترام گذاشت و ضمناً او را به بیماریها و عیبها و انحرافهایش هم که معلول رسیدگی نکردن است آگاه ساخت. باید برای آرمانهای اجتماعی این طبقه که خوشبختانه همه آرمانهای مقدس دینی است، همکاری کرد.

□

در سوره یونس آیه ۸۳ در داستان حضرت موسی بعد از آنکه اشاره به دعوت و معجزات موسی [می‌کند] می‌گوید: فما امن لموسی الاّ ذریة من قومه علی خوف من فرعون و ملائهم.

در المیزان و در فی ظلال القرآن معنای «ذریه» را بچه‌ها و

کوچکها دانسته‌اند.

در وسائل، ج ۲، صفحه ۴۹۹ این حدیث را نقل می‌کند:

عن اسمعيل بن عبد الخالق، قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
لابي جعفر الاحول: اتيت البصرة؟ قال: نعم. قال: كيف رأيت
مسارعة الناس الى هذا الامر و دخولهم فيه؟ قال: والله انهم
لقليل و لقد فعلوا و ان ذلك لقليل. فقال: عليك بالاحداث
فانهم اسرع الى كل خير.

در وسائل این حدیث را از کافی^۱ (شاید باب امر به معروف) و از
قرب الاستناد نقل می‌کند ولی ناتمام است. به اصل مراجعه شود.
در وصیت امیرالمؤمنین عليه السلام به امام حسن عليه السلام (ج ۳، ص
۱۷۶) است:

و انما قلب المحدث كالارض الخالية، ما التقي فيها من شئ قبلته،
فيادرتك بالادب قبل ان يقسو قلبك و يشتغل لبك لتستقبل
بجد رأيك من الامر ما قد كفاك اهل التجارب بغيته و تجربته.

رجوع شود به دفتر ۳۵، ص ۷۵.

□

۱. [روضه کافی، ص ۹۳]

جهاد از نظر اسلام

رجوع شود به کتاب حقوق بین الملل اسلامی، تألیف جلال الدین فارسی و ورقه های «آزادی».



جهاد اسلامی و آزادی عقیده

۱. آزادی و حیثیت انسان. اختلاف ما و آنها در این است که ما می‌گوییم لازمه احترام ذاتی انسان احترام تفکر اوست نه احترام عقیده او که بسا هست...^۱ برای شأن انسان است.
۲. عقاید غالباً انتخاب نیست، بلکه تأثر از محیط است. فرضاً انتخاب هم باشد، ملاک احترام نیست. ملاک احترام، حیثیت ذاتی انسان و استعدادهای تکاملی اوست.

۱. [خوانده نشد].

۳. مقایسه کوروش با ابراهیم و موسی و حضرت رسول
۴. موارد آزادی خواست و انتخاب:
- الف. مسائل شخصی و سلیقه‌ای
- ب. مسائل غیرقابل اختیار مثل تربیت عالی و دوستی و غیره
- ج. مسائلی که رشد اجتماعی فرع بر آزادی است، مثل انتخاب وکیل
- د. مواردی که مرجّحی برای تحمیل عقیده فردی بر فرد دیگر نیست
۵. دو نوع جهاد: جهاد تدافعی و جهاد آزادی‌بخش
۶. اسلام طرفدار آزادی اعتقاد دینی است نه از جهت آنکه لازمه احترام انسان احترام به هر چیزی است که پذیرفته، آنهم به هر شکل که پذیرفته و نه از آن جهت که دین امر سلیقه‌ای و شخصی است و نه از آن جهت که مرجّحی برای تحمیل عقیده فردی بر فردی دیگر نیست.
۷. مقایسه عقیده غلط با پول تقلبی. اینکه بت را باید شکست همچنان است که پول قلب را باید از میان برد.
۸. مسأله اینکه اصول دین تقلیدی نیست بلکه تحقیقی است و به طریق اولی اجباری نیست
۹. مقایسه اسلام و مسیحیت و تفتیش عقاید و نظر اسلام در تساهل در این جهت
۱۰. آزادی فکر شرط ترقی و تجلی افکار است. برخورد عقاید و اختلاف عقاید لازم و ضروری است (رجوع شود به کتاب آزادی و حیثیت انسانی، صفحه ۴۹).
۱۱. از نظر اسلام تکیه گاه اعتقادی رژیمهای فاسد را باید خراب کرد (ر.ک: شماره ۱۹).
۱۲. آزادی عقاید و مذاهب در قلمرو اسلام در دوره هارون و

مأمون

۱۳. مسأله تعصب و تساهل و آزادی عقیده و اینکه تساهل از شرایط پیدایش تمدن است
۱۴. داستان یکی از مهووده عرب با علی عليه السلام: ایها المدعی ما لا یعلم و المقلد ما لا یفهم انا السائل فاجب. آن حضرت پس از مشاهده ناراحتی اصحاب فرمود: دعوه و لاتعجلوه فان الطیش لاتقوم به حجج الله و لا به تظهر براهین الله. ثم التفت الی الرجل و قال له: سل بكل لسانک و ما فی جوانحك فانی اجیبک...
۱۵. آزادی بیان از شوون آزادی فکر است.
۱۶. اسلام مرتد را خصوصاً مرتد فطری را جایز القتل می داند. چگونه این مطلب با آزادی عقیده سازگار است؟ این ظاهراً از شوون حکومت اسلامی است، یعنی از آن جهت است که اسلام یک حکومت است و اجتماع به نوبه خود مصالحی دارد. آنجا که حکومت اسلامی نیست چنین حکمی هم نیست.
۱۷. در اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح شده که آموزش ابتدایی می تواند اجباری باشد. در مورد آموزش نهایی چون عملی نیست، گفته نشده است.
۱۸. آزادی عقیده شامل آزادی در تغییر مذهب و در ارتداد هست، شامل آزادی در تبلیغ عقیده دینی هم هست، شامل آزادی در انجام مراسم دینی هم هست.
۱۹. آیا جهادی به عنوان مبارزه با خرافات می تواند وجود داشته باشد یا نه؟ اگر می تواند، آیا حتماً باید براساس منطق باشد یا به هر وسیله ای باید متوسل شد؟ خصوصاً با توجه به اینکه غالباً خرافات تکیه گاه اعتقادی رژیمها و نظامهای فاسد است (ر.ک: شماره ۱۱)
۲۰. می گویند بشر باید آزاد باشد تا با نیروی انتخاب خودش

حقیقت را بپذیرد ولی آیا با به حال خود گذاردن، این رشد بهتر میسر می‌شود و یا با قدری [] کردن؟

۲۱. نظریه ما این است که اگر فکری و ایدئولوژی‌ای بر صلاح انسانیت بود فی‌حد ذاته در مقام ثبوت باید تا حدی که ممکن است و به هر وسیله که ممکن است در مستقر کردن او کوشید و اینک در اسلام اکراه در دین نیست و یا باید اصول دین را با تحقیق انتخاب کرده از آن جهت است که به آزادی نباید لطمه‌ای وارد شود، بل از آن جهت که ایمان حقیقتی است غیر قابل اجبار.

۲۲. اینکه فردی از بشر حق ندارد آنچه را خود حق می‌داند بر دیگران تحمیل کند، از آن جهت است که افراد جایز الخطا هستند، برخلاف آنچه از طریق وحی رسیده است. علیهذا از نظر خود منطق وحی مسأله اجبار قابل ایراد نیست. ایراد در این است که آیا وحی است یا نه؟

۲۳. چند مسأله دیگر:

الف. ارتداد و تغییر عقیده که اسلام آن را نمی‌پذیرد

ب. کتب ضلال

ج. تسامح اسلام در مورد تفتیش عقاید، برخلاف مسیحیت

د. آزادی بیان و آنچه در دل است - و ان احد من المشرکین...

ه. آزادی تبلیغ یک عقیده خلاف

و. آزادی در انجام مراسم دینی (فرق اهل کتاب با غیر اهل

کتاب در این جهت)

۲۴. آزادی را دو نوع تعریف می‌کنند ولی توجه ندارند که نتیجه

آندو با هم متفاوت است. گاهی می‌گویند: آزادی نبودن مانع است

برای جلوگیری از جنبش (هیوم: به نقل کتاب آزادی و حیثیت انسانی،

ص ۹۳) و گاهی می‌گویند: آزادی قوه حاکمه‌ای غیر از قانون طبیعت

و قانون موضوعه از طرف خود شخص است. اما گاهی می‌گویند:

تعریفهای
آزادی

آزادی نبودن مانع برای آن اوضاع و شرایط اجتماعی است که وجود آنها در تمدن امروز لازمه خوشبختی فرد است (هرلدلسکی - آزادی و حیثیت انسانی، ص ۹۴) و گاهی می‌گویند: آزادی نبودن مانع در راه نمو و تکامل و تجلی شخصیت آدمی است.

۲۵. مسأله لزوم اختلاف و تنوع که از شرایط کمال و پیشرفت است و در صورت قالبی بودن، افکار فاسد می‌شود (رجوع شود به کتاب آزادی و حیثیت انسانی، صفحه ۴۹ و...، ایضاً ورقه‌های «احیای تفکر اسلامی» راجع به اینکه یکی از اصول تفکر اسلامی سعه مشرب و نظر است.)

۲۶. تکیه بر روی آزادی فردی در اروپا به حد افراط، عکس‌العمل اختناقیهای سیاسی و مذهبی بود، ولی بعداً [با] پیدایش مسلکهای اجتماعی و سیاسی نظیر کمونیسم و سوسیالیسم که برای خود رسالتی بشری قائل بودند بار دیگر تضاد آزادی فردی با پیشرفت اجتماعی روشن شد و مسأله قدرت دولت مطرح شد (ر.ک: نمره ۲۸).

۲۷. ما باید بدانیم اگر رسالتی بشری داریم تا چه اندازه می‌توانیم متکی بر بلوغ بشریت و بر تبلیغ منطقی باشیم. شاید روزی برسد که بشر آن اندازه بالغ شود، ولی هنوز نرسیده است.

۲۸. عطف به نمره ۲۶؛ این همه تکیه بر روی آزادی فردی و اینکه آزادی فرد را هیچ چیز جز آزادی افراد دیگر محدود نمی‌کند (حتی مصالح خود فرد و مصالح جامعه) عکس‌العمل اختناقیهای سیاسی و مذهبی اروپا بود و این همه پس از انقلاب کبیر فرانسه به این شکل مطرح شد و یک عکس‌العمل افراطی بود که منجر به بی‌تفاوتی افراد نسبت به سرنوشت و مصالح جامعه و بشریت شد؛ مسأله مسؤولیتها، تعهدها، ارزشهای انسانی بکلی فراموش شد؛ ولی بعدها با پیدایش مکتبهای نظیر سوسیالیسم، کمونیسم، اگزیستانسیالیسم بار دیگر به تعهدها و مسؤولیتها در مقابل مصالح بشریت توجه شد و معلوم شد تنها اصل مقدس بشریت اصل آزادی

نیست؛ و ما در محل خود ثابت کردیم که تازه مفهوم حقیقی آزادی بلامانع بودن خواست و اراده نیست، بلکه بلامانع بودن استعدادهای انسانی است. بعلاوه آنچه که به نام عقیده و اعتقاد گفته می‌شود، گرچه فرد نسبت به آن تعصب بورزد و علاقه نشان دهد، [لزوماً] با آزادی و اختیار و اراده و انتخاب به دست نیامده، غالباً تحمیل محیط است و یا تلقین دستگاہهای فاسد حاکمه به عنوان یک تکیه‌گاه اعتقادی است، تحمیلی است به صورت عقیده که پس از عادت مورد انس و علاقه واقع می‌شود آنچنان که عادت به تریاک و هروئین تولید انس و علاقه می‌کند.

□

جهاد اسلامی

۱. آیا اصل، احترام خون انسان است و چیزهایی از قبیل تجاوز و ایجاد مانع برای نشر دعوت و یا امثال اینها مجوز قتل می‌شود و یا اصل، احترام خون مسلم است و کافر و خصوصاً مشرک از آن جهت که کافر است خونش محترم نیست؟

۲. مسأله دیگر: آیا اصالت با اباحه است یا با حظر؟ که البته این در مقام شک اثباتی است و مسأله اول در مقام ثبوت است.

۳. آیات و احادیث که قتال را به صورت مطلق ذکر کرده است:

الف. یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلب علیهم.

ب. فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم واقعدوا لهم کل مرصد.

ج. قاتلوا الذین لایؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر و لایحرمون ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اتوا الکتاب

حتى يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون. (توبه)

د. امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و انى رسول الله، فاذا قالوها عصموا منى دمائهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله.

۴. آیاتی که قتال را به صورت مشروط ذکر می کند:
الف. و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا.

ب. و قاتلوا المشرکین كافة کما یقاتلونکم كافة.

ج. و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة (ای فتنة منهم ایاکم عن دینکم).

د. اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير.

ه. و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال و النساء والولدان.

۵. آیاتی که می گوید دعوت اسلامی اجباری نیست:

الف. لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی.

ب. ادع ال سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن. (النحل، ۱۲۵)

ج. و ان الساعة لآتية فاصفح الصفح الجمیل. (الحجر، ۸۵)

د. فن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. (کهف، ۲۹)

ه. و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعاً افانت تکره الناس حتى یكونوا مؤمنین. (یونس، ۹۹)

و. لعلک باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین. ان نشأ نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین. (الشعراء، ۳ و ۴)

ز. فذکر انما انت مذكر. لست علیهم بمصیطر.

□

جهاد اسلامی = ارجحیت صلح

۶. آیاتی که دلالت می‌کند ارجحیت سلم را:

الف. یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم كافة. (بقره، ۲۰۸)

ب. و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله. (انفال، ۶۱)

ج. فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم و القوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سیلاً.

د. (درباره منافقین)؛ فان تولوا فخذوهم و اقتلوهم حیث وجدتموهم و لاتتخذوا منهم ولیاً و لا نصیراً. الا الذین یصلون الی قوم بینکم و بینهم میثاق او جاؤوکم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم. (النساء، ۸۹ و ۹۰)

□

جهاد

المعجم المفهرس، جلد ۱:

ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله. (د- جهاد- ۶)

و رهبانیه هذه الامة الجهاد. (حم، ۳، ۲۶۶)

رأس الامر الاسلام، و عموده الصلوة، و ذروة سنامه الجهاد. (ت،

ایمان، ۸؛ فضایل الجهاد، ۲۲؛ جه فتن، ۱۲؛ حم، ۵، ۲۳۱، ۲۴۶)

□

ماهیت جهاد اسلامی

۱. ماهیت جهاد اسلامی چیست و چه نقشی در دستگاه ایدئولوژی اسلامی دارد؟ شرایط مجریان چیست؟ و شرط اجرا چیست؟

ما راجع به پرسش اول مکرر گفته‌ایم که ماهیت جهاد اسلامی دفاع از حقوق بشریت و یا رفع منع و یا مانع از بسط و نشر دعوت اسلامی که ماهیت انسانی و بشری دارد می‌باشد.

چیزی که هست دفاع گاهی از حقوق مادی و معنوی فردی است و گاهی از حقوق مادی یا معنوی جمعی و بالخصوص حقوق بشری. لهذا توحید در ابواب جمعی حقوق بشری است. آنجا که توحید در خطر قرار می‌گیرد به اینکه عملاً مردمی دچار خرافه شرک می‌شوند و دعوت در آنها مؤثر نمی‌افتد و یا مردمی دیگر در شبکه و در حصار یک قدرت حاکمه [قرار می‌گیرند] که منفعت خویش را در بی‌خبر نگه داشتن مردم می‌داند و مانع نشر دعوت می‌شود، باز رفع منع و مانع و شکستن حصار و کوتاه کردن دست ستمگر واجب می‌شود.

در باب شرایط اجرا باید گفت که هر جنگ و شمشیرکشی به نام اسلام جهاد نیست، همچنان که هر خم و راست شدن نماز نیست. جهاد اسلامی آنگاه جهاد است که از انگیزه‌ای پاک، بدون دخالت هوا و هوس و مطامع و نظر برتری‌جویی و استعلا و استبداد و سلطه‌جویی صورت گیرد، که پیغمبر در همین زمینه فرمود:

انما الاعمال بالنية و لامرئ ما نوى، فن كانت هجرته الى الله و رسوله فهجرته الى الله و رسوله، و من كانت هجرته لدنيا يصيبها او امرأة يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه^۱.

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴۸.

رجوع شود به ورقه‌های «هجرت».

در آیه کریمه قرآن آنجا که می‌فرماید: و من یمخرج من بیته مهاجراً
الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله / سورة النساء،
۱۰۰ (ر.ک: المیزان، ج ۵، ص ۵۴) اگرچه در مورد مهاجرت است نه
مجاهدت، ولی مهاجرت و مجاهدت هر دو در این جهت شریکند.
اما شرایط مجری، کافی است آیه کریمه:

ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة
یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و وعداً علیه حقاً فی التوریه
و الانجیل و القران و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببيعکم
الذی بايعتم به و ذلك هو الفوز العظیم. التائبون العابدون
الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف و
الناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله و بشر المؤمنین.

نزدیک به این آیه است آیه سورة آل عمران:

الصائرين والصادقين والقانتین والمنفقین و المستفقین
بالاسحار.

ایضاً:

محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم
تربیم رکعاً سجداً یبتغون فضلاً من الله و رضواناً... (فتح/ ۲۹)

□

جهاد و توسل به زور از نظر سید جمال

ر.ک: سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۱۰۲.

□

جهاد - مسائل

۱. هدف از جهاد چیست؟ فلسفه جهاد چیست؟ هر چیزی فلسفه‌ای دارد، مثلاً نماز و روزه و غیره، فلسفه جهاد چیست؟ رجوع شود به خطبه حضرت زهرا در مسجد مدینه و به نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت...

۲. جهاد یعنی جنگ. جنگ مقابل صلح است. از نظر اخلاقی باید طرفدار صلح بود نه جنگ. دین باید عامل صلح و ضد جنگ باشد نه اینکه خود برافروزنده آتش جنگ باشد، آن را یک ماده رسمی قرار دهد و آن را قانونی کند.

۳. جهاد ضد آزادی است، پس ظلم است زیرا حق آزادی را سلب می‌کند. جهاد دینی چون به خاطر عقیده دینی است ضد آزادی عقیده است که از هر آزادی دیگر عزیزتر و گرامی‌تر است. اساساً چرا جهاد مشروع شده است؟

۴. قانون جهاد اسلام و همچنین صلح و همزیستی، میان مشرک و اهل کتاب تفاوت قائل شده است، چرا؟ ثانیاً شق ثالث دارد که نه مشرک باشد و نه اهل کتاب، مثلاً ملحد و غیردینی که نه خدا را پرستد و نه غیر خدا را. آیا اسلام روی پرستش خدای یگانه حساسیت دارد و هر که خدای یگانه را نپرستد، خواه آنکه وجودش را منکر باشد مثل مادیین و خواه منکر نباشد ولی خداپرستی را و مذهب را به صورت غیرخداپرستی درآورده است، [مورد نکوهش است] و یا حساسیتش بیشتر روی کسانی است که خدا را قبول دارند و مذهب را، ولی مذهب را به صورت پرستش غیرخدا درآورده‌اند؟ خلاصه اینکه حساسیت اسلام روی خداناپرستی است یا روی غیرخداپرستی است؟

شک ندارد که هدف اسلام این است که مردم خدای یگانه را پرستند، ولی اینکه غیر او را پرستند یک جرم بیشتر و یک اسارت

۱. رجوع شود به جلسات تفسیر مسجدالجماد درباره جهاد.

خاص است که قطعاً اسلام روی این خصوصیت حساسیت دارد. مسأله به این صورت قابل طرح است که مشرک، توحید ذاتی لا اقل دارد ولی مشرک در عبادت است. مادی، توحید ذاتی ندارد ولی شرک در عبادت هم ندارد. کدامیک از نظر اسلام غیر قابل همزیستی می‌باشند، آیا هر دو یا فقط مشرک در عبادت؟

۵. آیا میان جزیره العرب و غیر جزیره العرب از نظر اسلام فرق است؟ همه اینها حریم مکه و مدینه‌اند. همچنان‌که در خود مکه و لا اقل مسجد الحرام نباید مشرکی وجود داشته باشد، در همه جزیره العرب نباید مشرکی وجود داشته باشد بلکه در جزیره العرب دین دیگری غیر اسلام (از قبیل یهودیت و مسیحیت) نباید باشد. پس حکم جزیره العرب از نظر اهل کتاب و احیاناً از نظر مشرکین حکم مستقل است نظیر مکه و بلکه مدینه نیز.

۶. مسأله دیگر مسأله پیمان با کفار و محترم بودن آن پیمانهاست که در آیات آخر سوره انفال تصریح می‌کند درباره مسلمانان غیر مهاجر که: «و ان استصروکم فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم و بینهم میثاق» و همچنین در سوره براءت.

۷. مسأله ترک اعتداء از قبیل قتل عام و قتل غیر دخیل در جنگ و قطع اشجار و اینکه آیا در مواقعی احیاناً ضرورت پیدا می‌کند، آنچنان‌که گاهی قتل مسلم ضرورت پیدا می‌کند (مسأله تترس کافر به مسلم). آیه کریمه سوره حشر: ما قطعتم من لینه او ترکتموها قائمه علی اصولها فباذن الله.

۸. آیات جهاد به ظاهر متعارض می‌آید. بعضی آیات، جهاد را در زمینه دفاع از تجاوز مالی و جانی و یا برای نجات مستضعفین تشریح می‌کند مثل آیات سوره حج و آیه سوره بقره: «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم...» و آیه «و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان...». ولی بعضی دیگر مطلق و بلا شرط است، جنبه ابتدایی دارد مثل آیه «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم...» یا آیه «فاذا انسلخ الا شهر الحرم فاقتلوا المشرکین

حيث وجدتموهم» يا آية «قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الاخر و لا يحرمون ما حرم الله...» که غایت را جزیه قرار داده است.
 بعضی از مفسرین (ظاهراً) و بعضی از معاندین (مثل کتاب ۲۳ سال) آیات بلا شرط را ناسخ آیات اول دانسته‌اند. گروه دوم آن را حمل به تغییر روش پیغمبر کرده‌اند که آن حضرت سه روش داشت: در مکه مخالف جنگ بود، در اوایل مدینه در حد دفاع جنگ را تجویز کرد، بعدها در اثر پیروزیها به خشونت گرایید و جنگ ابتدایی برای تحمیل عقیده را مجاز شمرد (ر.ک: ۲۳ سال، صفحات ۱۳۶... و ۱۵۴...).

علیهذا، هم آیاتی که جهاد را مشروط می‌کند منسوخ شده و هم آیاتی که دین و مذهب را آزاد اعلام کرده مثل «لکم دینکم ولی دین» و مثل «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» و هم آیاتی که می‌گوید مردم را از طریق حکمت و موعظه حسن و مجادله به احسن دعوت کن^۱ و آیه «فن شاء فلیؤمن...» و آیه «و لو شاء ربک... افأنت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین» و آیه «لعلک باخع نفسک... ان نشأ نزل علیهم من السماء آیه...»، ایضاً آیات صلح خواهی (ر.ک: جلسه ۲ تفسیر مسجدالجواد).

۹. آیا آیه «فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم...» مخصوص است به مشرکان آن زمان و سرزمین مکه و مدینه و حداکثر جزیره العرب یا حکمی عام و همیشگی است؟
 ۱۰. آیا جزیه که در قرآن تصریح شده است، نوعی باج است و ظلم و زور است و یا مزد حمایت و نگهداری است و نوع خاصی از مالیات است؟ رجوع است به بحثهای تفسیری مسجدالجواد، جلسه ۴.

۱۱. ملاک تقسیم بلاد به بلاد اسلام و بلاد کفر، و بلاد کفر به دارالسلام و دارالحرب چیست؟ رجوع شود به حقایق الاسلام عقّاد،

۱. اینجاست که بحث ناسخ و منسوخ می‌آید و مطلق و مقید.

ص ۳۱۴-۳۱۵.

۱۲. آیا جمله «امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله، فن قالها عصم مني ماله و دمه الا بحقها و حسابهم على الله» و همچنین آیه «قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الاخر و لا يحرمون ما حرم الله و رسوله و لا يدينون دين الحق من الذين ارتوا الكتاب» (و بلکه همچنین آیه: فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم) بعد ظهور غدرها و روشن شدن اینکه عهد و پیمانها به صورت سنگری برای دشمن درآمده است که تهیه عِدّه و عُدّه کند، وارد شده است؟ رجوع شود به حقایق الاسلام عقاد، صفحات ۳۲۰-۳۲۳.

ایضاً رجوع شود به عبقریه محمد، عقاد.

۱۳. رجوع شود به کتب حقوق راجع به اولین مواد قانون جنگ و صلح در قرن ۱۷ و به قوانین جنگ و صلح در یونان و روم و اروپای قرون وسطی و در ایران قدیم. آیا اساساً یک قانون بین المللی قبل از اسلام وجود داشته است یا نه؟ و آیا از وجهه الهام اخلاقی کسی به اصول اخلاقی غیر از مسلمین عمل کرده است؟

۱۴. راجع به امان، استیمان، مهادنه، موادعه، صلح، رجوع شود به حقایق الاسلام، صفحات ۳۱۶-۳۱۸، مخصوصاً راجع به هدنه حدیبیه و صلح بیت المقدس.

□

جهاد، جنگ و صلح در اسلام

رجوع شود به کتاب الاسلام عقیده و شریعة شیخ شلتوت، صفحات ۴۷۲-۴۷۹، بحث بسیار متوسطی است.

ایضاً حقایق الاسلام عباس عقاد، صفحات ۲۹۹-۳۳۲، بحث نسبتاً بهتری است.

□

جهاد

سنن ابوداود، جلد ۲، اوایل.
 صحیح مسلم، جلد ۵، ص ۱۳۹
 صحیح مسلم، جلد ۶، ص ۳۳...

□

جهاد و آزادی

رجوع شود به ورقه‌های «آزادی».

□

جهاد نفس

رجوع شود به ورقه‌های «زهد و ریاضت».
 ایضاً ورقه‌های «تزکیه و جهاد نفس، روایات».
 ایضاً ورقه‌های «تزکیه نفس، روایات».

□

جهاد در اسلام

رجوع شود به تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۰۴ و ص ۲۰۸ و
 ص ۳۱۰ ذیل آیه کریمه «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و
 لاتعتدوا ان الله لایحب المعتدین» و تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۶۰... ذیل
 همین آیه و صفحه ۱۷۱ ذیل آیه «کتب علیکم القتال و هو کره لکم...».
 ایضاً تفسیر المنار، ج ۱۱، صفحه ۲۷۶ - ۲۸۲: القاعدة الثانية من
 قواعد الحرب الاسلامية من المقصد الثامن من مقاصد القرآن فی بحث
 الوحی من تفسیر سورة یونس. ایضاً جلد ۱۱، صفحه ۱۲۳ - ۱۲۸.
 ایضاً جلد ۱۰، ص ۶۹ و ص ۱۴۱: القاعدة العاشرة من الباب
 السابع من خلاصة سورة الانفال. ایضاً جلد ۱۰، ص ۳۰۶ و ۶۱ و
 ۶۶۰ و ۱۰۸ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۹ و ۳۰۸.
 ایضاً جلد ۲، صفحه ۳۱۲، ذیل آیه «کتب علیکم القتال و هو کره
 لکم... یستلونک عن الشهر الحرام قتال فیه...» و ۳۱۷: «ولا یزالون

یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا» و جلد ۹، ص ۶۶۵.
ایضاً المیزان، جلد ۲، صفحه ۳۶۱، ذیل آیه «لا اکراه فی الدین».

□

جهاد و مبارزه با دشمن

می‌گویند: «بهترین میدان برای نبرد اردوگاه دشمن است».
ظاهراً این یک مثل اروپایی است. در کتاب دینهای بزرگ، صفحه
۲۰۱ می‌نویسد:

«یحیی که زندگی خود را در ارض یهود بر سر سخنان خویش
گذاشته بود، در واقع به عیسی آموخت که بهترین میدان برای
نبرد اردوگاه دشمن است و از این رو عیسی نیز بر آن شد به
ارض یهودا و حتی اورشلیم رود و تعالیم خویش را در آن دیار
بگستراند.»

این قاعده، هم در مورد مبارزات تبلیغی و هم سایر مبارزات
صادق است. از کلمات علی علیه السلام است:

فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا.

□

جهاد - آیات قرآن، سیره رسول خدا

۱. آیه پنجم سوره براءت که علی علیه السلام ضمن چهل آیه اول سوره
براءت مأمور ابلاغ آنها شد، آیه السیف خوانده شده است و حتی
برخی آن را ناسخ آیه «لا اکراه فی الدین» و غیره دانسته‌اند.
در تفسیر المیزان، جلد ۹، ص ۱۶۶ از تفسیر قمی نقل می‌کند که
سیره رسول خدا پیش از نزول سوره براءت این بود که نجنگد جز با
کسی که با او می‌جنگد و این آیه نازل شده بود: فان اعتزلوکم

فلم یقاتلواکم و القوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سییلاً (سوره نساء، آیه ۹۰). رسول خدا با احدی که از او کناره گیری کرده بود نمی جنگید تا اینکه سوره برائت نازل شد و امر شد به پیغمبر که بجنگد اعم از کسی که کناره گیری کرده یا کناره گیری نکرده است، به استثنای کسانی که پیغمبر با آنها عهد بسته است که در نص آیه استثنا شده اند.

۱. در اینکه پیمان بر طبق مصالحی جایز بوده و پیغمبر پیمان می بسته شکی نیست، و در اینکه نقض پیمان به هیچ وجه جایز نبوده باز هم شکی نیست (المیزان، جلد ۹، ص ۱۹۵) ولی آیا قبل از آیات برائت جایز بوده عهد و پیمان برای همزیستی و بعد از آن جایز نیست و یا اینکه باز هم معاهده و صلح ولو با مشرکین جایز است؟

۲. مسأله دیگر این است که بنا بر عدم جواز عهد و پیمان با مشرک قهراً باید گفت همزیستی به هیچ وجه جایز نیست، ولی بنا بر جواز عهد و پیمان باید گفت تازه مسأله به این صورت مطرح است که اگر عهد و پیمانی در کار نباشد، تهاجم ابتدایی برای قلع و قمع ریشه کفر و بت پرستی ولو اینکه تعرضی از آن طرف نشده باشد، جایز است یا نه؟

ممکن است گفته شود آنچه از آیات برائت فهمیده می شود این است که به این دلیل باید با آنها جنگید که اولاً عهد و پیمانی در کار نیست، ثانیاً از ناحیه آنها احساس خطر می شود، زیرا می فرماید:

کیف و ان یظہروا علیکم لا یرقبوا فیکم الا ولا ذمۃ یرضونکم
 بانواہم و تابی قلوبہم و اکثرہم فاسقون... لا یرقبون فی مؤمن
 الا ولا ذمۃ و اولئک ہم المعتدون... الاتقاتلون قوماً نکثوا
 ایمانہم و ہموا باخراج الرسول و ہم بدؤکم اول مرۃ...

۳. در تفسیر المتار، ج ۱۱، صفحه ۱۲۳ تحت عنوان «فی احکام القتال و المعاهدات و الصلح و هی ۲۰ حکماً» حکم اول را برائت از مشرکین عرب می داند و علت آن را روش خاص آنها در مخالفت با

پيغمبر تا حد امکان معرفى مى كند و لهذا امر به برائت شد.
در حكم دهم مى گويد (ص ۱۲۵):

وجوب قتال المشركين كافة الا ان يسلموا وهو نص الاية
الخامسة المعروفة باية السيف وقوله في الاية ۳۶: «وقاتلوا
المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة» (از نظر مؤلف مفاد آيه
سيف و اين آيه يك مفاد است) و وجهه ما علم من جملة
الايات في قتال مشركى العرب و هو عدم قبول الجزية منهم و
عدم اقرارهم على السكنى والمجاورة للمسلمين في بلادهم مع
بقائهم على شركهم لانهم لا امان لهم ولا عهد، فيمكن ان يعيش
المؤمنون معهم لسلام.

۴. تفسير المنار، ج ۱۱، ص ۱۲۸، حكم ششم از قواعد و اصول
سياسية اسلامية را اينچنين ذكر مى كند:

ان القبائل والشعوب التي ليس لها دين و لا شرع يحرم عليها
نقض العهود و حرب (كذا) عليها لكنها للايمان، لا يجب التزام
معاهدتها السابقة و لا تجديد ما انتهت مدته منها كما تراه مفصلاً
في الايات الثلاث عشرة الاولى من السورة (سورة البرائة) و دول
الافرنج تعمل بهذه القاعدة فلان عقد المعاهدات الا مع الدول
المنظمة التي تلتزم الشرايع و القوانين الدولية.

□

جهاد

رجوع شود به ورقه هاى «صلح امام حسن عليه السلام».

□

۱. آيات سورة حج - جلسه اول، تفسير آيات جهاد.
۲. مسيحية مى گويد اسلام دين جنگ است و مسيحية دين

صلح - جلسه دوم.

۳. تجاوز محکوم است نه جنگ و هر جنگ تجاوز نیست، صلح خوب است نه تسلیم.

۴. آیا آیات جهاد ناسخ و منسوخ‌اند یا مطلق و مقید؟ جلسه

دوم.

۵. انواع قیدها: شروع جنگ از دشمن، نجات مستضعفین و به کمک مظلوم شتافتن، مقاتل بودن، مانع از سر راه آزادی دعوت برداشتن و تکیه گاه فکری یک نظام ظالمانه را از بین بردن (مسلمین صدر اسلام خود را منجی ملتها می دانستند. ایضاً آیه دعوت اهل کتاب صریحاً همین معنی را می رساند)، ایضاً زمینه تفتین و تبلیغات انحرافی را از بین بردن (ر.ک: جلسه ۲).

۶. آیه نفی اکراه.

۷. چهار ردیف آیات: آیات مطلق، آیات مقید (الف. مقاتل بودن دشمن ب. رفع و مبارزه با تفتین)، آیات تصریح به اینکه دین اکراهی نیست و دعوت است که آنها نیز چندین آیه بود، چهارم آیات صلح و صفا

۸. جهاد به عنوان جذب نیروی دیگران در خود و تغذیه از نیروهای دیگران، و جهاد برای دفاع از یک حق فردی یا نوعی، و جهاد برای بسط ارزشهای انسانی. در کبرای کلی جهاد دفاعی بحثی نیست (بحث صغروی است) بلکه در جهاد برای بسط ارزشهای انسانی نیز بحث صغروی است. رجوع شود به جلسه دوم.

۹. انواع دفاعها - جلسه سوم.

۱۰. ملاک حسن دفاع چیست؟ آیا دفاع از خود مقدس است یا دفاع از حق؟ اگر دوم است پس فرق نمی کند میان حقوق فردی و حقوق نوعی بلکه دوم مقدس است - [جلسه سوم].

۱۱. امر به معروف از نوع دفاع از حقوق انسانیت است نه دخالت در آزادیهای فردی.

۱۲. آیا توحید حق شخصی است یا حق عمومی؟-

[جلسه سوم]

۱۳. اگر جهاد برای بسط ارزشهای انسانی (مثلاً علم) جایز است، برای بسط توحید به طریق اولی جایز است. چیزی که هست این گونه جهادها باید به اجازه معصوم باشد، چرا؟

۱۴. اگر آزادی فرد از ناحیه شخص خودش هم مورد تجاوز قرار گیرد، باید از حق آزادی دفاع کرد!!!

۱۵. اگر در دین اکراه نیست، نه به خاطر این است که اکراه برخلاف حق آزادی است زیرا در مورد دفاع از حقوق انسانیت و بلکه بسط ارزشهای انسانی هرگونه مبارزه‌ای طبعاً در راه آزادی است هرچند برخلاف میل افراد باشد، زیرا معنی آزادی آزادی نیروها و استعدادها و باز بودن راه تکامل بشریت است نه آزادی میلها و شهوتها و عادات و تقالید - [جلسه سوم]

۱۶. آزادی را می‌شود به زور داد نه آزادگی را. ایمان از نوع آزادگی است - [جلسه سوم]

۱۷. نزدیک شدن دو نظریه درباره اینکه برای توحید می‌شود جنگید یا نه

۱۸. اختلاف نظر ما و اروپاییان درباره ارزش دین که آیا یک امر شخصی است یا انسانی

۱۹. جنگ برای قطع فتنه

۲۰. کمک برای آزادی دعوت

۲۱. مقیاس حق فردی و حق شخصی

۲۲. فرق است میان آزادی فکر و آزادی عقیده (ایضاً جلسه

چهارم)

۲۳. بحث در سه ناحیه:

الف. قرآنی (ناسخ و منسوخ و یا مطلق و مقید)

ب. بحث اجتماعی و فلسفی و عقلی از نظر فلسفه حقوق

ج. از نظر مرگب - جلسه چهارم (بحث دیگر هم از جنبه

تاریخی می‌توان کرد - ر.ک: شماره ۲۴)

۲۴. از آیات سوره برائت و از تاریخ برمی آید که مبارزه اسلام با مشرکین تنها از جنبه مشرک بودن نیست، اینها به هیچ عهد و پیمانی وفادار نبودند. (این همان جنبه تاریخی بحث است که در شماره ۲۳ اشاره کردیم.) - جلسه سوم.

۲۵. عمومات آبی^۱ از تخصیص و یا قیدها و تخصیصهای آبی از عدم دخالت در تقیید و در تخصیص. هر جا که اعتدا باشد، عام غیر قابل تخصیص است.

۲۶. اعمال زور برای بسط علم یا کشف علمی یا بهداشت (ر.ک: شماره ۱۶).

۲۷. بحث جزیه - جلسه چهارم



جهان بینی الهی و توحیدی = وضع ثابت فکری و غیر متزلزل
ما در مقدمه جهان بینی اسلامی از جمله مزایای جهان بینی مذهبی
و فلسفی را نسبت به جهان بینی علمی، وضع ثابت و پایدار و یقینی
این جهان بینی معرفی کردیم.

در ورقه های «ماتریالیسم تاریخی - مسائل» درباره علل
انقلابات از نظر مارکس و دیگران بحث کردیم و نظر مؤلف را که علت
را نه استثمارشدگی و عدم مالکیت و تمرکز، بلکه موقعیت متزلزل و
ناپایدار ذکر کرده است [بیان کردیم.] [آنگاه در صفحه ۵۵ نظر لنین را
در ضرورت داشتن ایدئولوژی خاص و در ذیل صفحه گرایش به یک
ایدئولوژی جزمی را ذکر کردیم و در صفحه ۵۶ خود ما چنین توضیح
دادیم:

«این خود می رساند که گرایش انسان به یک جهان بینی جزمی
و ایمان پایدار به آن و نداشتن موقعیت ناپایدار و متزلزل از نظر
پایگاه فکری و اعتقادی و گرایشی، نظیر گریز از موقعیت

ناپایدار و متزلزل اجتماعی و اقتصادی یک نیاز فطری بشر است. این گرایش یک نوع گرایش ضد مادیگری است (که به اصطلاح حتی ایدئولوژی را هم می‌خواهد علم باشد) به صورت ناآگاهانه و بر ضد شعارهای ظاهری امثال نین (که خود عملاً بر ضد آن بودند).»

از اینجا معلوم می‌شود که انتقاد امثال انور خامه‌ای که چرا مارکسیسم با اینکه متکی به علم است به جزم گراییده و تناقضی میان مارکسیسم به مثابه علم و مارکسیسم به مثابه مسلک است، از یک نظر صحیح نیست. اساساً لازمه مسلک بودن جزمی بودن است و انسان بالفطره به مسلکی جزمی نیازمند است.

□

جهان‌بینی و خوشبینی و بدبینی نسبت به آن

همان‌طوری که در ورقه‌های «دنیا از نظر دین» گفته‌ایم، منطق خاصی که الآن نسبت به دنیا در میان ما رایج است بیش از آنکه به اسلام مبتنی باشد معلول دو چیز است: یکی شیوع فلسفه‌های بدبینانه یونانی و هندی و ایرانی، و دیگر حوادث ناگوار تاریخی از مصیبت‌ها و خونریزیها. سومی هم دارد که در سخنرانی ۲۲ رمضان ۸۱ گفته‌ایم و آن عبارت است از فقدان عدالت اجتماعی. برخی از شعرا این افکار بدبینانه را رواج داده‌اند و طبع روزگار را بر بدی و کجی دانسته‌اند، نیستی [را] بر هستی ترجیح داده‌اند. ابوالعلاء معری دستور داد بر لوح قبرش بنویسند: «هذا جنا علیه ابوه و لم یجن هو علی احد»^۱. کلبیون در یونان و مانویها در ایران و بوداییان هندی این طرز تفکر را داشته‌اند، روحیه‌شان روحیه شکایت بوده نه شکر و تذکر نعمتها که لازمه تربیتهای دینی است. واسبع علیکم نعمه ظاهرة و باطنة.

۱. [این، قبر کسی است که پدرش بر او جنایت کرد و او بر کسی جنایت روا نداشت.]

خیام یکی از شعرای بدبین است. از جمله اشعارش این است:
 ای چرخ فلک خرابی از کینه توست
 بیدادگری شیوه دیرینه توست
 ای خاک اگر سینه تو بشکافند
 بس گوهر قیمتی که در سینه توست

□

این کهنه رباط را که عالم نام است
 و آرامگه ابلق صبح و شام است
 بزمی است که وامانده صد جمشید است
 قصری است که تکیه گاه صد بهرام است

□

چون نیست ز هرچه هست جز باد به دست
 چون هست در آنچه هست نقصان و شکست
 انگار که هر چه هست در عالم نیست
 پندار که هر چه نیست در عالم هست

□

اجرام که ساکنان این ایوانند
 اسباب تردد خردمندانند
 هان تا سر رشته خرد گم نکنی
 کآنان که مدبّرند سرگردانند

□

افلاک که جز غم نفزایند دگر
 ننهند بجا تا نربایند دگر
 ناآمدگان اگر بدانند که ما
 از دهر چه می کشیم نایند دگر

□

جامی است که عقل، آفرین می زندش
 صد بوسه ز مهر بر جبین می زندش

این کوزه گر دهر چنین جام لطیف
می سازد و باز بر زمین می زندش

□

بر مفرش خاک خفتگان می بینم
در زیر زمین نهفتگان می بینم
چندان که به صحرای عدم می نگرم
نساآمدگان و رفتگان می بینم

□

برخیز و مخور غم جهان گذران
بنشین و دمی به شادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفایی بودی
نسبت به تو خود نیامدی از دگران

□

چون حاصل آدمی در این شورستان
جز خوردن غصه نیست تا کندن جان
خرّم دل آن که زین جهان زود برفت
و آسوده کسی که خود نیامد به جهان

□

گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان
برداشتی من این فلک را ز میان
وز نو فلکی دگر چنان ساختمی
کآزاده به کام دل رسیدی آسان

□

از آمدن و رفتن ما سودی کو
وز تار امید عمر ما پودی کو
چندین سر و پای نازنینان جهان
می سوزد و خاک می شود دودی کو

□

بر شاخ امید اگر بری یافتمی
 هم رشته خویش را سری یافتمی
 تا چند به تنگنای زندان وجود
 ای کاش سوی عدم دری یافتمی

□

در گوش دلم گفت فلک پنهانی
 حکمی که قضا بود ز من می‌دانی
 در گردش خویش اگر مرا دست بُدی
 خود را برهاند می ز سرگردانی

□

گر آمدنم به خود بُدی نامدمی
 ورنیز شدن به من بُدی ناشدمی
 به زین نبودی که اندر این دیر خراب
 نه آمدمی، نه شدمی، نه بدمی

□

گر کار فلک به عدل^۱ سنجیده بُدی
 احوال فلک جمله پسندیده بدی
 ورن عدل بُدی به کارها در گردون
 کی خاطر اهل فضل رنجیده بدی

□

اشعار رودکی که در ورقه‌های «بدبینی» گذشت نیز حاکی از
 روح بدبینی است نسبت به جهان. این دسته راه چاره را فراموشی
 غمها به وسیله باده گساری و تخدیر عقل پیشنهاد کرده‌اند و ضمناً به
 حکم عقل اغتنام فرصت را به اشتغال به لذات دانسته‌اند. غالب اشعار
 خیام همین است که فنا و زوال و جور و ستم روزگار را می‌خواهد
 مجسم کند و راه خوشی و سعادت را سرگرمی به لذات پیشنهاد
 می‌کند.

۱. به عقل (ظ)

در مقابل، مفکرین و شعرایی هستند که خوشبین‌اند. در ورقه‌های «بدبینی» یک بیت انتقادی از متنبی و یکی از سعدی نقل کردیم. ایضاً در ورقه‌های «جهان» اشعار ناصرخسرو خطاب به جهان که حاکی از خوشبینی است نقل شده.

در ورقه‌های «نظر دین درباره دنیا» گفتیم که منطق متدینین ما درباره دنیا متأثر است از منطق بدبینان، به دو علت: یکی نفوذ فلسفه‌های مبنی بر بدبینی از یونان و ایران و هند، و دیگر حوادث ناگوار تاریخ اسلامی (سوم حوادث داخلی یعنی فقدان عدالت اجتماعی، کما اینکه در سخنرانی ۲۲ رمضان ۸۱ گفتیم که فقدان عدالت اجتماعی منشأ یک فکره دیگر هم هست و آن فکره بخت و شانس است).

□

جهان طبیعت و جهان ماوراء طبیعت

رجوع شود به ورقه «مرگ» اشعار مثنوی، داستان جالینوس و مثال جنین در شکم مادر، و [اینکه] نسبت جهان ماده به ماوراء ماده از قبیل نسبت عالم رحم است به عالم دنیا که محاط و محیط است و محاط از محیط مدد می‌گیرد.

□

جهان

اشراق^۱ جهان جمله چو نقشی برآب
و آن آب نه آب بلکه نقشی ز سراب
و آن موج سراب هم خیالی در خواب
و آن خواب چه خواب، خواب مستان خراب

□

۱. فرزانه [نسخه بدل]

جهان و دنیا

جامع‌الحکمتین ناصر خسرو، صفحه ۲۸۹... و این بیتها مراد است
 بدان معنی. شعر مؤلف کتاب:
 جهاننا چه در خورد و بایسته‌ای
 اگرچند بسا کس نپایسته‌ای
 به ظاهر چو در دیده خس، ناخوشی
 به باطن چو دو دیده بایسته‌ای
 اگر بسته‌ای را گهی بشکنی
 شکسته بسی نیز هم بسته‌ای
 چو آلوده بیندت، آلوده‌ای
 ولیکن سوی شستگان شسته‌ای
 کسی کو تو را می نکوهش کند
 بگوش: هنوزم ندانسته‌ای
 ز من رُسته‌ای تو اگر بخردی
 چه بنکوهی آن را کز آن رُسته‌ای
 به من بر، گذر داد ایزد تو را
 تو در رهگذر پست چه نشسته‌ای؟
 ز بهر تو ایزد درختی بکشت
 که تو شاخی از بیخ او جسته‌ای
 اگر کژ بر او رُسته‌ای سوختی
 وگر راست بر رُسته‌ای رسته‌ای
 بسوزد، بلی هر کسی چوب کژ
 نسپرد که بادام یا پسته‌ای؟
 تو تیر خدایی سوی دشمنش
 به تیرش چرا خویشتن خسته‌ای؟
 ایضاً ناصر خسرو می‌گوید (دیوان):

رهایت باید رهاکن جهان را
نگه دار زآلودگی پاک، جان را
به سر بر شو این گنبد آبگون را
بهم بشکن این طبل خالی میان را

□

فهرست مسائل جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی

(سمینار دیران علوم دینی - جلسه دوم)

۱. تشبیه ذهن به آینه (مسأله شناخت)، ر.ک: نمره ۵۰ و ۵۸ الی ۶۳ و ۸۱ و ۲۸۲
۲. وجه شبه ایندو (ر.ک: نمره ۵۹)
۳. تفاوت‌های ذهن و آینه (ر.ک: نمره ۵۹):
الف. صورت و معنی
ب. خود ارائه دادن
ج. خطاسنجی
د. انعکاس بلاواسطه و مع‌الواسطه (مسأله شناخت و امکان شناخت)
۴. اطلاع مستقیم و غیرمستقیم، اطلاع بر روان ناخودآگاه (ر.ک: نمره ۶۰ - ۶۴ و جهان‌بینی علمی راسل صفحات ۵۵ و ۵۸ و ۶۰ و ۶۲)
۵. کلمه «آیت» در قرآن، شهادت آیت غیب است، اطلاع بر غیب غیرمستقیم است.
۶. آیا فکر آزاد است یا صد درصد تحت شرایط محیط است و آنچه استاد محیط بگوید می‌گوید؟
۷. اگر فکر در طبیعت آزاد نباشد، آزادی اجتماعی هم بی‌معنی است.
۸. اولین نتیجه این که ذهن تابع مطلق شرایط عینی و ذهنی است، این است که حق و باطل قربانی می‌شود.
۹. قربانی شدن منطق

۱۰. خطایابی فرع آزادی است.
 ۱۱. رابطه عمیق میان نفی انسان و نفی خدا (مسأله شناخت)



فهرست مسائل جهان بینی الهی و جهان بینی مادی

(سمینار دبیران علوم دینی - جلسه سوم ۵۴/۱۱/۲۷)

۱۲. معنی و مفهوم جهان بینی
 ۱۳. فایده و ضرورت جهان بینی
 ۱۴. ضرورت داشتن جهان بینی در زمان ما
 ۱۵. مشخصات بهترین جهان بینی
 ۱۶. اولین مشخص: منطقی بودن
 ۱۷. دومین مشخص: آرمان خیزی و امید آفرینی
 ۱۸. تمثیل قرآن درباره اثر ایمان و جهان بینی الهی
 ۱۹. مادیگرایی و پوچی گرایی
 ۲۰. تشبیه جهان به سرزمین قابل استفاده یا شوره زار
 ۲۱. تشبیه به محیط مدرسه
 ۲۲. مشخصه سوم: تحرک بخشی و جاذبه داشتن
 ۲۳. قابلیت انفکاک امید و تحرک
 ۲۴. مثال برای تفکیک فوق
 ۲۵. فلسفه های کار و عمل
 ۲۶. علامت گرایی های غلط
 ۲۷. یک معیار برای شناخت اصالت یک دستور که اسلامی است یا غیر اسلامی
 ۲۸. مشخصه چهارم: مسؤولیت آوری
 ۲۹. علم برای مسؤولیت آوری کافی نیست.
 ۳۰. نقد و توجیه شعر معروف سعدی: صاحب دلی به مدرسه آمد...
۳۱. رابطه مسؤولیت با اصل غایت

۳۲. احساس مسؤولیت وابسته به نوعی، خاص از جهان بینی است.

۳۳. مسؤولیت فرع بر احساس تکلیف و امر و فرمان است (نظریه کانت).

۳۴. مسؤولیت در مکتب مادی معنی ندارد.

۳۵. نظریه ذیمقراطیس درباره جهان

۳۶. تشبیه مقام انسان در جهان از نظر مسؤولیت داشتن به کدخدای انتخابی و زوری

۳۷. اصل شکر از نظر متکلمین و رابطه اش با احساس تکلیف و مسؤولیت

۳۸. آزادی برای مسؤولیت کافی نیست.

۳۹. از نظر سارتر خود آزادی بدون هدف پیدا شده.

۴۰. آیه قرآن: «هو أنشأكم من الارض و استعمرکم فیها» و رابطه اش با اصل مسؤولیت

۴۱. مشخصه پنجم: تقدس بخشی

۴۲. عنصر قدس از شرایط یک فرهنگ اصیل است.



فهرست مسائل جهان بینی الهی و جهان بینی مادی

(سمینار دبیران علوم دینی - جلسه چهارم)

۴۳. مشخصه ششم: ضدپوچی بودن

۴۴. تفسیر معنی داشتن و معنی نداشتن اشیاء (و رابطه آن با حرکت - بحث تکامل)

۴۵. تشبیه حرکت بی هدف به حرکت آدمی که بی اختیار در آتش جست و خیز می کند.

۴۶. تلاش مادیون برای نجات از پوچی گرایی - تلاش سارتر

۴۷. تشبیه ارزش اعطایی سارتر به استلحاق معاویه زیاد را (بلکه به تبنی جاهلیت شبیه تر است زیرا استلحاق زیاد براساس

اصل طبیعی نطفه بود ولو از راه زنا)

۴۸. تعریف جهان‌بینی الهی در مقابل جهان‌بینی مادی از نظر

یک عامی

۴۹. تعریف جهان‌بینی الهی به ایده‌آلیسم و ذهن‌گرایی از طرف

مادیون

۵۰. متهم ساختن مادیون الهیون را که قائل به تقدم ذهن بر عین

می‌باشند (مسأله شناخت)، ر.ک: نمره ۱ و ۵۲ و ۶۷ و ۶۸

۵۲. تشبیه شهادت و غیب به هندوانه در آب و اینکه تشبیه

ناقص است زیرا تشبیه محدود به نامحدود است.

۵۳. پیغمبران آمده‌اند که دایره جهان‌بینی را وسعت دهند نه

اینکه شهادت را به نفع غیب نفی کنند. ر.ک: نمره ۵۰ (پس تفاوت در

محدودی و نامحدودی است.)

۵۴. این است فرق دو جهان‌بینی، نه ذهن‌گرایی (ایده‌آلیسم) و

عین‌گرایی (ماتریالیسم).

۵۵. تفاوت دو جهان‌بینی از نظر مادیون:

الف. ثبات و حرکت (داستان ابراهیم و استدلال بر حرکت)

ب. اصل استقلال و اصل وابستگی

ج. تناقض و سازش

د. مسأله اختیار و ضرورت

۵۶. قانون علیت (مسأله سنت در قرآن)، ر.ک: عدل الهی

۵۷. بحث در تفاوت واقعی مکتب الهی و مادی

۵۸. این بحث بحث حس و عقل یعنی بحث انسان است

برخلاف اختلاف نظر مثلاً در یک مسأله پزشکی یا ریاضی که بحث

درباره انسان نیست، زیرا این بحث به شناخت مربوط می‌شود (ر.ک:

شماره‌های ۱ - ۱۷ و ۵۰) و از این جهت است که جهان‌بینی علمی

یکی است و جهان‌بینی حقیقی و فلسفی دو تا.

۵۹. شباهت و اختلاف ذهن و آینه (ر.ک: شماره ۱)

۶۰. ذهن آینه چهاربعدی است.

۶۱. شناخت خود ماده معلول چهاربعدی بودن ذهن است.

۶۲. شناخت ضمیر ناخودآگاه نیز معلول چهاربعدی بودن ذهن است.

۶۳. کشف اورانوس یا نپتون بر روی صفحه کاغذ

۶۴. الهام در حیوانات



فهرست مسائل جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی

(سمینار دبیران علوم دینی - جلسه پنجم به قلم یکی از دبیران)

۶۵. تاریخچه جهان‌بینی مادی در صدر اسلام

۶۶. مادیگری در عصر ما ابزار یک سیاست شده است.

۶۷. بحث نامربوط اصالت ذهن و اصالت عین (ر.ک: نمره ۵۰)

۶۸. جهان‌بینی الهی از دیدگاه مادیون:

الف. اصالت تصور (ر.ک: نمره ۵۰)

ب. ثبات و حرکت

ج. پیوستگی و گسستگی

د. اصل تضاد و سازش

ه. اصل جهش

۶۹. علت گرایش به الهیت، منافع طبقاتی است.

۷۰. تأثیر شرایط عینی و ذهنی به طور جبری در اندیشه

۷۱. در پس آینه محیط طوطی صفتم داشته‌اند.

۷۲. اختلاف نظر واقعی الهی و مادی چیست؟

۷۳. قوانین حاکم بر هستی آیا همه قوانین مادی است یا

غیرمادی هم هست؟

۷۴. اصل حرکت از نظر الهیون (اصل تکامل)

۷۵. اصل پیوستگی یا اتصال تدبیر

۷۶. اصل جهش

۷۷. مسأله شناخت



فهرست مسائل جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی

(سمینار دبیران علوم دینی - جلسه ششم)

۷۸. جهان تفسیری نه جهان احساسی

۷۹. مسأله شناخت

۸۰. تقسیم گروهها از نظر امکان و عدم امکان شناخت و از نظر

ابزار و وسایل شناخت به حسی لاادری، حسی منکر، عقلی محض، عقلی و حسی

۸۱. مسأله روان ناخودآگاه

۸۲. اختلاف دو مسلک در شعاع کاربرد عقل

۸۳. اصل هدایت در طبیعت

۸۴. اثبات حق از سه راه: حس، عقل، دل

پایان جلسات

□

۸۵. معمولاً - آنچنان که در جزوه «شناخت» آمده است - چنین

تصور می‌کنند که شناخت از آن جهت لازم است که مقدمه عمل است، آنچنان که مثلاً ما تا آب را نشناسیم، زمین و هوا و محیط را نشناسیم نمی‌توانیم آنها را تحت اختیار خود و مورد استفاده قرار دهیم.

این مطلب درباره شناخت علمی صحیح است که شناخت جزئی و عضوی و بخشی است، یعنی انسان اجزای طبیعت را به همین منظور می‌شناسد.

ولی شناخت کلی و تفسیری جهان این‌گونه نتیجه نمی‌دهد و این‌گونه به کار نمی‌آید و فایده‌اش این نیست. مثلاً اینکه آیا جهان آغاز و انجام دارد یا نه؟ حادث است یا قدیم؟ شاعر است یا غیرشاعر؟ زیباست یا زشت؟ بایستی است یا نبایستی؟ قانون و سنت لایتغیر دارد یا ندارد، یعنی قانونهای جهان لایتغیر است یا نه؟ یک واحد زنده است که اجزایی مرده دارد یا در مجموع مانند یک لاشه است که کرمهای چندی نیز بر روی آن می‌لولند؟ آیا موجود

مسائل

معدوم می‌شود یا نه؟ آیا اعاده معدوم ممکن است یا محال؟ آیا عالم و تاریخ عیناً پس از مدتی طولانی موبه‌مو از سر گرفته می‌شود و تکرار می‌شود؟ آیا جهان از اصلی پدید آمده و به همان اصل برمی‌گردد؟ آیا وحدت بر هستی حاکم است یا کثرت؟ آیا آنچه هست بود است یا شدن است؟ آیا اشیاء منقسم می‌شوند به جوهر و عرض؟ انقسام به واجب و ممکن چطور؟ آیا عالمی غیر از عالم ماده و زمان و مکان وجود دارد یا ندارد؟ آیا انسان دارای روح مجرد باقی است یا نه؟ و...

اینها در عین اینکه در عمل به کار آید، به آن سنخ نیست. اگر بگوییم جهان‌بینی موضع انسان را در جهان مشخص می‌کند، در انتخاب راهی که باید پیش بگیرد یاری می‌کند، نوع عکس‌العمل ما را درباره خود و جهان و جامعه تعیین می‌کند، خود ما را دگرگون می‌کند و روی شخصیت ما اثر می‌گذارد، بلکه دو جهان‌بینی و دوگونه انسان می‌سازد، رسالت و مسؤولیت ما را معین می‌کند که داریم یا نداریم، به ما جهت‌یابی می‌دهد، سخن درستی گفته‌ایم به خلاف اینکه بگوییم که مقدمه به کار بستن است، آنچنان که در شناخت علمی تجربی چنین است.

۸۶. منابع شناسایی از نظر قرآن (رجوع شود به سخنرانیهای «سیره نبوی» در مسجد جامع در سال ۱۳۵۴):

الف. حس و طبیعت

ب. تعقل و تفکر

ج. قلب و الهام

د. تاریخ و جریان جهان

ه. نقل و کتاب، معلومات دیگران یا تعلم

۸۷. برای این که نتیجه عملی گرفتن برای معیار واقع شدن کافی

نیست، رجوع شود به جهان‌بینی علمی راسل ص ۵۰.

۸۸. برای این که اطلاع ما از ماده حتی، غیر مستقیم است، رجوع

شود به جهان‌بینی علمی راسل ص ۵۵ (مثال خورشید) و ص ۵۸ و ۶۰.

۸۹. خلاصه جهان بینی علمی راسل در سه چهار سطر -
جهان بینی علمی، ص ۷۶
۹۰. ارزش جهان بینی علم - رجوع شود به جهان بینی علمی
راسل، صفحه ۷۷ و ۷۸ و مخصوصاً صفحه ۸۱.
۹۱. شناخت یعنی به کاربردن منطق نه صرف احساس و تجربه
(رجوع شود به جزوه «شناخت» و فرق شناخت علمی و شناخت
غیر علمی).
۹۲. ارکان شناخت در جهان بینی الهی:
- الف. نیروی منطق عقل و تعقل و استدلال قیاسی، مستقل از
احساس و استقراء و به عنوان یک وسیله شناخت اصیل و
نه تابع (ر.ک: نمره ۸۰ - ۸۲)، مسأله اطلاع مستقیم و
غیر مستقیم
- ب. مقام آزاد و مقام مطلق نیروی منطقی و رهایی از
رنگ پذیری از تاثیر محیط (ر.ک: نمره ۶ - ۱۰)
- ج. مقام مجرد نیروی استدلال و منطق از حرکت و
تغییر پذیری و محکومیت قوانین مادی
- د. اصل کلیت، دوام، اطلاق در شناخت
۹۳. جاودانگی حقیقت و جاودانگی اصول اخلاقی و
جاودانگی انسان به عنوان یک فرد (ر.ک: مارکس و مارکسیسم و به
جزوه «درسهای مارکس و مارکسیسم» آقای نبوی از درسهای
خودم)
۹۴. مسائل کلی:
- الف. تعریف جهان بینی - نمره ۱۲ و ۴۸ و ۴۹
- ب. جهان بینی چیزی غیر از جهان از دیدگاه علم است، بلکه
فلسفه و یا دین است. لهذا اردوگاهها از نظر علمی به وحدت
نظر رسیده اند و از نظر جهان بینی در دو قطب مخالفند.
در حقیقت، جهان بینی در قلمرو منطق و فلسفه و دین است
نه علم (ر.ک: نمره ۸۵).

- ج. فایده جهان بینی و نیاز به آن - نمره ۱۳ و ۱۴
- د. جهان بینی و مسأله شناخت
- ه. منابع شناخت از نظر اسلام - نمره ۸۶
- و. ارکان شناخت - نمره ۹۲
- ز. مشخصات بهترین جهان بینی - نمره ۱۵ - ۲۳
- ح. انسان نگری الهی و انسان نگری مادی - نمره ۱
- ط. تاریخ نگری الهی و تاریخ نگری مادی
- ی. اصول و ارکان جهان بینی الهی و جهان بینی مادی و تفاوت های آنها - نمره ۵۸
۹۵. تفاوت های دو جهان بینی:
- الف. جهان بینی مادی مکتب انحصار و محدودیت، و جهان بینی الهی نامحدود (ر.ک: ورقه های «فهرست مسائل جهان بینی» شماره ۱۳ و ۵۳)
- ب. در تصویر حرکت که از نظر الهی حرکت موجه و ذی غایت است و کل جهان به سوی غایتی که کمال ثانوی است متوجه است، و از نظر مادی بلاغایت است. به عبارت دیگر، از نظر الهی رفتن برای رسیدن و به سوی رسیدن است و از نظر مادی رفتن نه برای رسیدن و نه به سوی رسیدن است.
- ج. جهان الهی هدایت شده و روشن و بیناست و جهان مادی بی راه و تاریک و کور.
- د. جهان مادی پوچ است و جهان الهی بامعنی و حکیمانه.
- ه. جهان الهی با انسان در داد و ستد است و نیکی و بدی هر کدام حساب جداگانه دارد، برخلاف جهان مادی که با انسان در دادوستد نیست.
- و. نظر به اینکه رابطه ای است اثباتاً و نفیاً میان خدا و انسان، جهان بینی مادی همان طور که نفی کننده خداست نفی کننده

نفی انسان در
جهان بینی
مادی

انسان است: نفی شخصیت روحی و مجرد و باقی و فناپذیر،
 نفی اصالت اخلاقی و انسانیت، نفی آزادی مقام منطقی از
 تأثیر محیط و طوطی صفت تحت تأثیر آینه محیط بودن.
 ز. اختلاف نظر در چهار بعدی [بودن] ذهن و سه بعدی
 [بودن] آن

ح. اختلاف نظر در قوای حاکم بر عالم، مسأله روح و ملائکه و
 شیطان و جن (ر.ک: فهرست مسائل، شماره ۸۲)

۹۶. تعریف جهان بینی:

مقدمه جهان بینی راسل (حسن منصور):

«جهان بینی نگرش آدمی به هستی و تعبیر او از آن است که به
 ازای مجموع داده های شناختنی او صورت می گیرد. کسی که
 زمین را بر پشت ماهی یا گاو استوار می داند و آن که خورشید
 را به دور زمین در گردش می پندارد و زمین را مرکز کائنات
 می انگارد، آن که وجود آدمی را غایت هستی تصور می کند و
 هم او که پویش جامعه را به آخرالزمان مختوم می داند، همه
 دارای جهان بینی اند و از اینجاست که جهان بینی به علمی و
 غیر علمی بخش می پذیرد.»

ص ۴ (مؤلف):

«اندیشه یونانیان نسبت به جهان بیش از آنکه عالمانه باشد
 شاعرانه بود و من گمان می کنم قسمتی از علل آن همین بود که
 یونانیان کار دستی را به دیده حقارت می نگرستند و هر
 مطالعه ای که مستلزم تجربه بود برای آنان جلوه ای پست
 داشت.»

ص ۵۰:

«جهانی که در معرض ادراک و تجسم ماست جهانی است که در معرض مشاهده ماست، ولی دنیای فیزیکی دنیایی انتزاعی و نامرئی است.»

ص ۵۵:

«آیا خورشید وجود دارد؟ بسیاری از مردم خواهند گفت ما وجود خورشید را درمی یابیم و هستی خورشید با هستی ناپلئون (قبلاً در صفحه پیش راجع به اینکه هستیهای تاریخی قابل تجربه نیستند بحث شده است) همانند نیست. اما اگر چنین بیندیشند به خطا رفته اند. فاصله ما از خورشید مکانی و از ناپلئون فاصله زمانی است، ما خورشید را نیز مانند ناپلئون از آثارش می شناسیم... مفهوم خورشید استنباطی است از مجموع آنچه که می بینیم و نه در واقع شیئی نورانی که مستقیماً در معرض آگاهی ما باشد. این هم از خصوصیات پیشرفت علم است که به تدریج حوزه عمل مفروضات تنگتر و میدان ادراک و استنباط فراختر می گردد.»

(ر.ک: ص ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ که خیلی از نظر مفهوم شناخت و اطلاع غیرمستقیم جالب است).
ص ۵۵:

«به نظر یک شخص ساده عامی ماده چیزی صلب است، اما فیزیکدان چنین می اندیشد که ماده موجی است از احتمال که در پوچی (Do thingness) نوسان می کند. به طور ساده، حضور ماده در یک مکان همانند حضور شبحی در آنجاست.»

ص ۶۲: امروزه دیگر فیزیکدان عصر ما به ماده ایمان ندارد.

ص ۶۳: بحث ذهنیت فیزیک

ص ۶۴: بحث ذهنیت فیزیک

ص ۶۶: بحث ذهنیت فیزیک

ص ۷۶ و ۷۷: ایده آلیسم جدید

ص ۷۷: شک در قوانین طبیعت

ص ۷۶:

«به اندیشه من، جهان مجموعه‌ای است از نقطه‌ها و جهشهای فاقد وحدت، فارغ از مداومت، عاری از ربط و ترتیب و خالی از هر محتوای دیگری که مسأله آموز عشق باشد. درواقع اگر تعصب و عادت را کنار بگذاریم، حتی به ندرت می‌توان حتی از این نظر که اصولاً دنیایی وجود دارد دفاع کرد. نظریات اخیر فیزیکدانان، آنان را ناگزیر از نکته فوق می‌کند.»

ایضاً رجوع شود به دنباله مطلب فوق تا صفحه ۷۷.

ص ۷۸:

«من فکر می‌کنم که ممکن است جهان بیرون از ذهن یک پندار باشد، اما در صورتی که وجود داشته باشد شامل وقایع کوتاه، گسیخته و پراکنده‌ای است و نظم و وحدت و مداومت آن از اختراعات انسان است و به همان اندازه از حقیقت برخوردار است که نظم فهرست‌نامه‌ها و دائرةالمعارف‌ها.»

□

جهان‌بینی، علمی است یا فلسفی؟

۱. رجوع شود به ورقه‌های «درس‌هایی از معارف قرآن -

شناخت»، بحث‌های بسیار خوبی مفید برای این بحث شده است.

۲. ایضاً رجوع شود به ورقه‌های «علم، تعریف، حدود، فرق علم و فلسفه و دین»، در آنجا نیز بحث بسیار خوبی شده است.

۳. جهان‌بینی از آن نظر نمی‌تواند علمی باشد که:

الف. علم نقطهٔ مقابل جزم است، در علم هیچ سخنی سخن آخر نیست، هر سخنی یکی از سخنان وسط است که گفته می‌شود و نسخ می‌شود، مسائل علمی عبارت است از نسخ یک نظریهٔ گذشته و منسوخ شدن خودش در آینده؛ و حال آنکه جهان‌بینی‌ای که بخواهد پایهٔ یک ایدئولوژی باشد و آن ایدئولوژی ایمان‌زا باشد، با شک و تردید و سخن آخر نبودن ناسازگار است، ایمان با تزلزل ناسازگار است. به عبارت دیگر جهان‌بینی که پایهٔ ایدئولوژی قرار می‌گیرد باید به صورت اصولی جاودانه درآید، و در علم هیچ چیزی جاودانه نیست، همهٔ اصول تغییرپذیر است، ولی ایمان تنها بر اصولی جاودانه می‌تواند متکی باشد و بس.

ب. جهان‌بینی ایدئولوژیکی باید به صورت اصولی مقدس درآید که فرد، خود و منافع خود را فدای آن نماید. شک‌پذیری و تغییر [پذیری] علم، با تقدس یافتن اصول آن ناسازگار است.

ج. علم قادر به ارائهٔ ماهیت و ذات هستی نیست، بلکه عوارض و پدیده‌ها و ظواهر را ارائه می‌دهد. جهان‌بینی آنگاه جهان‌بینی است که واقعاً جهان‌شناختی باشد و ذات هستی شناخته شود.

د. علم نظر به اینکه محدود است، از پاسخ به پرسشهایی که مجموع اندام و شکل جهان را ارائه می‌دهد، مثلاً آغاز و پایان هستی را، ناتوان است (رجوع شود به ورقه‌های «علم، تعریف، حدود، فرق علم و فلسفه و دین»).

۴. بیان بهتر دربارهٔ جهان‌بینی [را] که سه نوع است (علمی، فلسفی، مذهبی) در کتاب مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی (این اسم

هنوز برای این کتاب قطعی نیست) ^۱ ذکر کرده‌ایم.

۵. راجع به اینکه جهان‌بینی علمی متغیر است، رجوع شود به
لذات فلسفه، صفحه ۲۵۱.

□

جهان‌بینی علمی و جهان‌بینی فلسفی

رجوع شود به ورقه‌های «علم، تعریف، حدود، فرق علم و
فلسفه و دین».

□

جهان‌بینی مذهبی و جهان‌بینی غیرمذهبی

در ورقه «نسبت دین با عشق و علم» از فصل ششم کتاب دین
و روان ویلیام جیمز نقل کردیم که:

«دنیایی که یک فکر مذهبی به ما عرضه می‌کند نه تنها همان
دنیای مادی است که قیافه آن عوض شده باشد، بلکه در
ساختمان آن عالم چیزهای بیشتری است از آنچه یک نفر
مادی (جهان‌بینی مادی) می‌تواند داشته باشد.»

و هم طبعاً بر دنیایی که یک فکر مذهبی عرضه می‌کند یک
سلسله قوانین دیگر علاوه بر قوانین خشک مادی و مکانیکی نیز
حکومت می‌کند. (رجوع شود به ورقه‌های «ایمان به گفته‌های
پیغمبران شأن یک اقلیت پخته است» و به کتاب انسان و سرنوشت،
فصل مربوط به عوامل معنوی.)

رجوع شود به سخن دیگر ویلیام جیمز در ورقه «دین و اخلاق»

۱. مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی عنوان کلی شش جلد کتاب به نامهای انسان و
ایمان، جهان‌بینی توحیدی، وحی و نبوت، انسان در قرآن، جامعه و تاریخ، زندگی
جاوید یا حیات اخروی است.

و اینکه چگونه دین طرز تلقی انسان را از خلقت و جهان تغییر می‌دهد، تلقی را از نوع استقبال و قبول و ایمان به نظامات جهان قرار می‌دهد. ایمان امری استثنایی و برخلاف همه قوانین خشک و سرد جهان نیست، بلکه کشفی است از واقعیت هستی برخلاف آنچه در برخی نحله‌های امروزی اگزیستانسیالیستی و نیهیلیستی دیده می‌شود که می‌خواهند در انسان ایمان و خوشبینی بیافرینند منهای جهان، که صددرصد جنبه ایده‌آلیستی پیدا می‌کند، برخلاف ایمان مذهبی که جنبه رئالیستی دارد و انسان را به جهان متصل می‌کند. ایمان اگزیستانسیالیستی و بدبینانه به جهان و خوشبینانه به انسان، انسان را از جهان جدا و تنها می‌کند و می‌خواهد همه چیز را در انسان جداشده و غریب‌افتاده از جهان بسازد که امری محال است، ولی ایمان مذهبی انسان را خویشاوند جهان می‌سازد و کمال انسانی را در تشبّه به جهان می‌داند و در اتصال به جهان نه در انفصال و بریدن از جهان.

□

یادداشت جهان‌بینی اسلامی

۱. جهان‌بینی^۱ در هر مکتب و هر ایدئولوژی زیرساز فکری و فلسفی اوست که نوع دید آن را نسبت به جهان و هستی مشخص می‌کند و به زندگی و انسان معنی و هدف و ارزش مخصوص می‌دهد. قدرت اجرایی هر مکتب از نظر ایده‌ها و هدفهای وی بستگی دارد به نوع جهان‌بینی آن مکتب.

هر مکتب و از آن جمله اسلام دارای یک سیستم فکری اخلاقی و یک سیستم فکری اقتصادی و یک سیستم فکری سیاسی و یک سیستم فکری قضایی و یک سیستم فکری اجتماعی است، ولی

۱. مقدمه بحث اینکه هر فردی طبعاً نوعی دید نسبت به جهان و توجیه و تفسیر جهان دارد.

زیرساز همه آنها سیستم فکری جهان‌بینی اوست.

۲. همان‌طور که در فرد پندار مقدم بر عمل و رفتار است و هر رفتاری ناشی از نوعی پندار است، در یک ایدئولوژی - که مجموعه‌ای هماهنگ و منظم از یک مکتب است - سایر سیستمهای فکری ناشی از سیستم جهان‌بینی است، زیرا همه سیستمهای فکری دیگر مربوط به رفتار است جز این یکی که صرفاً نظر و استنباط و بینش است، نظیر اصول عقاید نسبت به اخلاق و احکام از نظر علمای اسلام. و هم می‌توان گفت که جهان‌بینی اندیشه‌های نظری است و سایر سیستمهای فکری اندیشه‌های عملی.

۳. در جامعه انسانی که همواره میدان نبرد است، انواعی از نیروها وجود دارد و به قول مولوی:

این جهان جنگ است چو کل بنگری

ذره ذره همچو دین با کافری

جنگ طبیعی، جنگ فعلی، جنگ قول

در میان جزءها حربی است هول

این جنگها انواعی دارد و موضوع تنازع نیز مختلف است و حتی نمی‌توان گفت - برخلاف ادعای مارکسیستها - که در نهایت امر، موضوعات تنازع همه به یک ریشه برمی‌گردد. گاهی جنگها نظامی است و گاهی اقتصادی است و گاهی عصبی و تبلیغاتی و گاهی اعتقادی، و موضوع همه اینها و مابالتنازعها گاهی سیادت و اقتناع حس برتری طلبی است و گاهی مسائل اقتصادی و گاهی مسائل اعتقادی و مسلکی اعم از مذهبی و غیرمذهبی.

۴. ر.ک: ورقه‌های «جهان‌بینی، جامعه». آیا ریشه همه جنگهای جهان مادی است، یعنی آیا همه جنگها برای تصاحب مواد عالم است و برای چیزهایی است که اقتصاد است - البته به معنی اعم یعنی چیزهایی که با پول تقویم می‌شود و قابل مبادله است - یا برخی جنگها جنبه معنوی یعنی غیرمادی دارد، مثل نفس سیادت و تفوق و اختیار، و یا عقاید مسلکی و مذهبی و برقراری نظامهای مطلوب و

حکومت سیستمهای مطلوب در جهان؟

البته نظر ما که تاریخ آن را تأیید می‌کند قسم دوم است. این مسأله مربوط می‌شود به مسأله محرک تاریخ و اینکه آیا تاریخ یک موتور است یا چندموتوره، و اگر یک موتور است آن موتور چیست؟

۵. اسلام از اول دعوت به مبارزه اعتقادی کرده است، چون دین منطق است. گفته: «ان هذا القران یمدی للتی هی اقوم»، گفته: «قل هاتوا برهانکم»، گفته: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة...».

تاریخ اسلام در عصر پیغمبر و ائمه و در زمان خلفا خصوصاً در دوره مأمون از این امر حکایت می‌کند.

۶. بدیهی است که در هر جنگی وسایل و ابزار متفاوت است؛ در یک جا ابزار توپ و تفنگ است و در جایی تولید ارزانتتر و مناسبتر و در جایی قدرت بیان و تحت تأثیر قرارداد احساسات و در جایی منطق و استدلال اعم از نظری و فکری و عملی، یعنی بهتر از عهده برآمدن در حل مشکلات بشری (رجوع شود به ورقه‌های «الاسلام یعلو و لایعلی علیه»).

۷. در ورقه‌های «الاسلام یعلو و لایعلی علیه» بحثی مفید صورت گرفته است که مقصود از این برتری کدام است؛ برتری نظامی است یا منطقی و یا عملی؟ - مراجعه شود.

۸. گاهی شخصی یا ملتی از جنبه نظامی یا اقتصادی پیروز می‌شود و از جنبه اعتقادی مغلوب، نظیر مغول در حمله به کشورهای اسلامی؛ و گاهی از هر دو جنبه پیروز می‌شود مانند اعراب مسلمان، خصوصاً از جنبه‌های اعتقادی که با زوال پیروزی نظامی پیروزی عقیده - که به قول علی علیه السلام «و حملوا بصائرهم علی اسیافهم» - محفوظ می‌ماند. این خود دلیل بر این است که این جنگها همه یک ریشه‌ای

۱. و البته ما در عین اینکه ریشه همه جنگها را یک چیز نمی‌دانیم، مدعی هستیم که صددرصد و همیشه این جنگها از هم جدا نیستند.

نیست.

سه تهاجم بزرگ به ایران در این دو هزار و پانصد ساله شده است؛ تهاجم یونان، تهاجم اعراب مسلمان، تهاجم مغول. اثر اینها متفاوت بوده است. یونان با تمدنی عالیترا هجوم کرد و پیروزی نظامی به دست آورد ولی پیروزی فکری پیدا نکرد، از نظر ایدئولوژی پیروز نشد؛ بعد از سیصد سال یونانی مآبی، بار دیگر ایرانی عقاید مذهبی خویش را پیش کشید و تحت تأثیر مذهب یونانی قرار نگرفت.

ولی اعراب مسلمان پس از صد سال از نظر نظامی مغلوب ایرانی شدند اما ایرانیان پیش از خود اعراب و جدیتر از خود اعراب به اسلام گرویدند و مصداق سخن پیغمبر شدند که: آنها داعی عرب به اسلام شدند.

اما مغول پس از دو سه نسل، سخت تحت تأثیر اعتقاد آن روز ایران که اسلام بود قرار گرفت. اگر اسلام نبود ایران سرنوشت دیگری داشت و این اسلام بود که مغول را شکست داد نه چیز دیگر، و به قول سید جمال همیشه اسلام مسلمین را نجات داده نه مسلمین اسلام را. به هر حال اسلام، مغول را به صورت حامیان خود درآورد. شاه خدابنده بهترین شاهد مطلب است.^۱

۹. هرگز از جنگ عقیده برای اسلام نباید ترسید، بلکه از سکوت و عدم اعتراض باید ترسید.

۱۰. عصر ما عصر جنگ عقیده است - رجوع شود به کتاب

جنگ عقاید.

۱۱. تفاوت بینشها^۲:

دیدهای افراد نسبت به اشیاء متفاوت است و هر کسی از یک زاویه می بیند، مانند این است که هر کسی یک عینکی مخصوص با رنگ مخصوص به چشم زده است.

۱. پس معلوم می شود ارزش هر یک از عقیده و زور و زر ارزش جداگانه ای است.

۲. این بحث بسیار ناقص است. رجوع شود به سخنرانیهای «خدا در اندیشه انسان»، بحث شرایط عینی و ذهنی.

انسان در شرایط مختلف احساسهای مختلفی دارد، مثلاً انسان در وقتی که دستش گرم است یک آب ۳۷ درجه را سرد و وقتی که سرد است گرم و گاهی با دو دست به طور متفاوت احساس می‌کند.^۱ چشم و گوش نیز در شرایط مختلف همین طور.

اینها شرایط خارجی است که تغییر می‌پذیرد و قابل تشخیص است، ولی از کجا که هر کسی با یک عینک مخصوص از مادر متولد نشده باشد؟ پس دیدها و بینشها درباره رنگها و شکلهای و حجمها و حرارت و برودت‌ها متفاوت است.

اینها مربوط به سطح جهان است. درباره عمق جهان و توجیه جهان و تفسیر فلسفی جهان پرسشها متفاوت است؛ یکی جهان را شاعر می‌بیند و یکی بی‌شعور، یکی عادل می‌بیند و یکی ستمگر، یکی مهربان می‌بیند و دیگری بیرحم و قسی‌القلب.

بینش سعدی و مولوی و حافظ که می‌گویند: آن که هفت اقلیم عالم را نهاد... مقدری که به گل نکهت و به گل جان داد... و امثال اینها با بینش خیام که می‌گوید: گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان... متفاوت است.

اینکه حق با کدام است و کدامیک واقع‌بینانه‌تر است یک مبحث عمیق فلسفی است، ولی ما می‌توانیم از راهی که ویلیام جیمز رفته است برویم و آن اینکه کدامیک به حال بشر نافعتر است (پراگماتیسم).

۱۲. عدالت چیزی است که اغلب فیلسوفان جهان از آن دم می‌زنند و احدی در منید بودن آن به حال بشر تردید ندارد (رجوع شود به نمره ۲۳)، اما باید ببینیم کدامیک از این جهان‌بینی‌ها عملاً با ایده عدالت سازگار است و قادر است آن را تأمین کند، آیا فلسفه امثال راسل که جهان را تاریک و کور و کر و بی‌تفاوت می‌دانند و

ایده عدالت
یسا ایده
انساندوستی

۱. به قول مولوی:

چونکه برگردی و برگردد سرت جمله را گردنده بیند منظر

آیا عدالت به خاطر مصلحت خود است یا ایده است؟

عدالت را تنها به خاطر مصلحت بشر [می‌خواهند] که هر فردی از بیم تعدی دیگران باید تسلیم شود یا آن‌که عدالت محبوب و معشوق اوست و ناموس کل جهان است و برای اینکه با روح جهان هماهنگ شود عدالت را دوست می‌دارد؟ از نظر منطق امثال راسل، افراد هم‌زور تسلیم عدالت باید بشوند نه زوردار و کم‌زور. علی‌هذا جانسون که در مقابل فلسطینی‌ها و یا ویتنامها قرار می‌گیرد، منطقی نیست که او را ملزم به عدالت کنند؛ فقط در برابر کاسیگین و برژنف و در برابر مائو باید منطقاً ملزم به عدالت شود.

اما در جهان‌بینی علی علیه السلام عدالت محبوب و مطلوب است چون مطلوب جان جانان جهان است.

۱۳. مسؤولیت:

جهان‌بینی‌ها - چنانکه گفته شد - از نظر معنی و ارزش دادن به زندگی متفاوتند. اکنون می‌گوییم برخی جهان‌بینی‌ها طبعاً آدمی را مسؤول و متعهد می‌کند و مکلف می‌سازد، برخلاف بعضی جهان‌بینی‌های دیگر که قادر به ایجاد چنین تعهد و مسؤولیتی نیست یا از حدود احساسات بی‌منطق تجاوز نمی‌کند، و به عبارت دیگر برخی جهان‌بینی‌ها نوعی آگاهی می‌بخشد که نامش تعهد است و برخی نه.

یک خاصیت جهان‌بینی الهی این است که تعهدآور است: *الم اعهد الیکم یا بنی‌ادم ان لاتعبدوا الشیطان... پیغمبر فرمود: کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ. علی علیه السلام می‌فرماید: انکم مسؤولون حتی عن البقاع و البهائم. علی خود را در برابر انسانها آنقدر مسؤول می‌داند که خلافت را علی‌رغم تمایل شخصی بلکه به خاطر مسؤولیت می‌پذیرد که: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر... لالتیت حبلاً علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس اولها» یا می‌گوید: «أقنع من نفسی بأن یتقال امیر المؤمنین و لا اشاركهم فی مکاره الدهر» یا به عثمان بن حنیف می‌نویسد: «و ما ظننت انک تجیب الی طعام قوم...».*

احساس
مسؤولیت
علی علیه السلام

۱۴. عبادات و فلسفه آنها برای تثبیت و تحکیم همین مسؤولیت

است، یعنی یکی از فلسفه‌های عبادت این است. ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر. کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم... (رجوع شود به نمره ۲۵).

مسئولیت

۱۵. عطف به نمره ۱۳ آن نوع از جهان بینی تعهد و آگاهی به مسئولیت ایجاد می‌کند که در سراسر جهان تعهد و مسئولیت و مأموریت و رسالت ببیند و انسان را جزئی از کل مسؤول بشناسد. مثلاً آن جهان بینی که هنگام نظر به جهان می‌گوید: «رینا ما خلقت هذا باطلا» و می‌گوید: «و اوحی فی کلّ سماء امرها» و می‌گوید: و سخر الشمس و القمر- و النجوم مسخرات بامرہ برای هر ذره از ذرات موجودات هدف و رسالت و تعهد و مسئولیت قائل است. در چنین مکتبی فرد برای خود نسبت به زمین و آسمان و جماد و نبات و حیوان احساس مسئولیت می‌کند و برای آنها حقی قائل است. هو أنشأکم من الارض و استعمرکم فیها. رجوع شود به ورقه‌های «مسئولیت».

۱۶. افرادی امثال سارتر و غیره هرچه در جهان می‌بینند و می‌پندارند، بی‌هدفی و بی‌رسالتی و بی‌تعهدی و بی‌مسئولیتی است، در عین حال در جامعه انسانی دم از تعهد و مسئولیت می‌زنند. هیچ معلوم نیست که ریشه این تعهد و این رسالت و این مسئولیت کجاست و چطور شده که وجدانها چنین احساسی می‌کنند. ما البته حق می‌دهیم که هر انسانی چنین مسئولیتی داشته باشد و باید داشته باشد، اما سخن در تناقضی است که میان این وجدان و آن فلسفه وجود دارد. رجوع شود به رساله اگزیستانسیالیسم و بحث تعهد.

۱۷. شعر سعدی:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
نوعی استشعار به مسئولیت هماهنگ است.

بهترین
جهان بینی ها

۱۸. بهترین جهان بینی ها^۱ آن است که بهتر بتواند وظیفه پشتمانه بودن و الهام بخش بودن خود را نسبت به هدفهای ایدئولوژی شخص انجام دهد. مثلاً در هر ایدئولوژی مفاهیم مشترک عدل و مساوات و آزادی و حق و صلح و غیره هست، اما باید دید کدام جهان بینی است که این معانی را از اعماق هستی استنباط و استخراج می کند و کوشش در راه حق و عدالت و خیر و صلاح را هماهنگی با ناموس خلقت و همکاری با جریان خلقت می داند و ظلم و تعدی را نوعی انحراف و سقوط و تباهی می شناسد که: شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط. والسماء رفعها و وضع الميزان. بالعدل قامت السموات و الارض. الملك يبق مع الكفر و لا يبق مع الظلم. العدل يضع الامور مواضعها و الجود يخرجها من جهتها.

ایضاً بهترین جهان بینی ها این است که الهام بخش تعهد و رسالت و مسؤولیت باشد که قبلاً شرح دادیم.

ایضاً بهترین جهان بینی ها آن است که روحیه بدهد و نشاط بخش باشد. و به عبارت دیگر در هر ایدئولوژی نوعی تربیت متناسب و اخلاق متناسب و ایجاد روحیه ای متناسب برای اجرا و انجام آن لازم است، نشاط اخلاقی و روحی نه تهییج مطامع. در هر ایدئولوژی خدمت و اخلاص و پا بر روی منافع شخصی [گذاشتن] لازم و ضروری است. بهترین جهان بینی آن است که الهام بخش هماهنگی در اخلاق و اخلاص میان آفرینش و انسان بوده باشد. پس مکتبی که مثلاً معتقد است: «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض» یا «سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض» و یا «و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم» می تواند منبع و سرچشمه اخلاقی مخلصانه برای بشر باشد و او را با عشق و جذبۀ در ماورای مطامع شخصی به حرکت درآورد.

جهان بینی و
فداکاری

عشق و جذبۀ
در ماوراء
منافع شخصی

۱. رجوع شود به ورقه های «توحید، مکتب، جهان بینی» که به نحو شایسته ای مطلب بیان شده، و هم به ورقه های «جهان بینی خوب، مشخصات».

در ورقه‌های «نیاز بشر به دین - خدا و عدالت» گفتیم که کشف تازه پیامبران درباره عدالت این است که عدالت بشری را به عنوان جزئی از عدالت کل جهانی - ولی به صورت وظیفه و تکلیف موجودی که خلیفه الله است - شناساندند. آنها نگفتند جهان کور و کر است و هرچه هست جور و ستم و تنازع بقاست و تعاون بقا محصول تنازع بقاست. و از ویلیام جیمز^۱ نقل کردیم که اساس در مذهب و اخلاق این است که ما چگونه خلقت و جهان هستی را تلقی کنیم. آیا این هستی را و کائنات را با سختی و رنج تلقی کرده، پاره‌ای از آن را قبول داشته و قسمتی از آن را قبول نداریم یا آنکه برعکس آن را با آغوش باز و دلی آکنده از عشق و محبت استقبال نماییم؟ اخلاق محض (مجرد از مذهب) قوانین کل جهان را که حاکم بر جهان می‌داند از روی علم و اطلاع اطاعت می‌کند، اما این اطاعت با یک سنگینی و ملالت همراه است که در قلب خود هیچ‌گونه حرارت و شوقی ندارد و هیچ‌وقت احساس اینکه این قوانین مانند یوغی است به گردن او از او جدا نمی‌شود. اما در مذهب برعکس، آن اطاعت سرد و غم‌انگیز جای خود را به استقبال و پذیرش گرم که همه چیز زندگی را پراز لطف و شوق و صمیمیت و نشاط می‌سازد و امی‌گذارد. جان جانان جهان که فیلسوف رواقی خود را به آن تسلیم می‌کند احترام و تعظیم را متوقع است، اما خدای مسیحی عشق و محبت را طالب می‌باشد. اینجاست که می‌بینیم این دو دسته در دو محیط مختلف از عواطف و احساسات واقند که در مقابل یکدیگر یکی به سردی قطب و دیگری به گرمی حرارت خط استواست، گو اینکه نتیجه‌ای که هر یک از آنها به دست می‌آورند (یعنی تسلیم محض و بدون چون و چرا) یکی باشد^۲.

۱۹. راجع به پراگماتیسم که قبلاً اشاره شد، رجوع شود به جلد

۱. سخن ویلیام جیمز راجع به محبت و احسان است نه راجع به عدالت.

۲. ر.ک: شماره ۲۰ و ۲۳

سوم سیر حکمت، صفحات ۲۶۴-۲۶۷ و مخصوصاً اشتباه فروغی در صفحه ۲۶۶ که مرحله ثبوت و اثبات را با هم اشتباه کرده است یادآوری شود.

۲۰. عطف به شماره ۱۸، مقایسه جهان بینی ها از نظر شرافت و کرامت انسانی که کدام جهان بینی است که این منظور را اهمیت می دهد و تأمین می کند و کدامیک نه اهمیت می دهد و نه تأمین می کند مانند کمونیسم - اگرچه گرفتار تناقض می شود در تبلیغات خود - و کدام مکتب است که اهمیت می دهد ولی تأمین نمی کند مثل اگزیستانسیالیسم.

۲۱. مسأله دیگر توأم بودن و یا مجزا بودن حساب دنیا و آخرت، و به عبارت دیگر مسأله توأم بودن و یا جدا بودن نیازهای مادی و معنوی انسان است.

۲۲. سیستمهای فکری اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و غیره هر ایدئولوژی باید متناسب باشد با جهان بینی آن مکتب. به عبارت دیگر، هر مکتب و از آن جمله اسلام مقرراتی متناسب با جهان بینی خودش وضع کرده است و پیروان خود را متعهد و موظف و مسؤول می سازد [و] در راه برقراری آن نظام متناسب با جهان بینی و برای این منظور تربیت می کند و اخلاق متناسب می سازد^۱ و انسانهای مسلکی می سازد و به قول احمدزاده یک مسلمان مسلکی تک شخصیتی است، یعنی دارای ایدئولوژی مشخص و منظم و یک دستگاه فکری واحد دارای اصول و فروع واحد و هماهنگ است و از هرگونه گرفتاری در تضاد عقیده و روح مبراست.

۲۳. عطف به نمره ۱۲ درباره عدالت، در کتاب بعثت و ایدئولوژی، ص ۶۳ می گوید:

مسأله
تک شخصیتی
و یا فایده
ایدئولوژی
داشتن

۱. ولی همان طوری که در سخنرانیهای «جهان بینی الهی و جهان بینی مادی» گفته ایم، در همه مکاتب باید ایدئولوژی با جهان بینی متناسب و هماهنگ باشد ولی در بعضی مکاتب ایدئولوژی زائیده جهان بینی است و در بعضی جهان بینی زائیده ایدئولوژی، و این مسأله فوق العاده مهمی است.

«اصل سودجویی که به گفته لاک کسب لذت و اجتناب از درد یگانه نیروی محرک انسان می باشد طرفدار محکمی ندارد، حتی با تعمیم و تجدیدی که بیلوسیوس به خیر عامه داده بود، و پایه هیچیک از ایدئولوژیها به شمار نمی رود.»

۲۴. عطف به شماره ۸، ایضاً همان کتاب، ص ۷۷ راجع به شرایط ایدئولوژی خوب یکی جامعیت و همه جانبه بودن و دیگر همیشگی بودن را ذکر می کند.
در ص ۸۱ می گوید: جهان بینی انسانی لامحاله باید الهی باشد، چه از نظر هدفهایی که می دهد و چه از نظر نیروی اجرایی (خلاصه مضمون).

در صفحه ۸۲ می گوید:

«مفاهیمی عالی که در هر ایدئولوژی وارد می شود بالضرورة الهی است.»

و در ص ۸۴ می گوید:

«ایدئولوژی باید از خداپرستی الهام بگیرد.»

و در ص ۸۵ می گوید:

«اساس ایدئولوژی اتخاذ هدف یا معشوق و مطلوب است (به عبارت دیگر ایمان) و سپس راه و روش برای وصول به هدف تعیین خواهد شد و خدا می تواند شامل همه هدفهای عالی باشد.»

۲۵. عطف به شماره ۱۶ در انگیزستانسیالیسم مسأله اصالت بشر

و اینکه بشر جز عمل خود نیست، بشر آزاد و مختار است، وجود بر ماهیت تقدم دارد، انسان با هر چه انتخاب می‌کند راه همه آدمیان را تعیین می‌کند، بر مبنای انتخابش است که بشر باید اینچنین باشد، بشر با انتخاب خود اخلاق می‌آفریند، جدایی و تنهایی در سرشت بشر نیست، انکار فلسفه جبریت، با سرنوشت باید مقابله کرد، باید در مقابل سنتها عصیان کرد مطرح است. ولی آن چیزی که به این فلسفه جنبه انسانی می‌دهد و می‌خواهند از آنچه گفته شد نتیجه بگیرند مسؤلیت است که هر فردی دارای رسالتی بزرگ و مسؤلیتی بزرگ است. اینجاست که پرسش ما مطرح است که ریشه و مبنا و الهام‌بخش این اندیشه از کدام جهان بینی می‌تواند استنباط شود.

در کتاب اگزستانسیالیسم و اصالت بشر، تألیف سارتر، ترجمه مصطفی رحیمی، ص ۲۶ می‌گوید:

«اگر برآستی وجود مقدم بر ماهیت است، پس بشر مسؤول وجود خویش است. بدین‌گونه نخستین کوشش اگزستانسیالیسم آن است که فرد بشری را مالک و صاحب‌اختیار آنچه هست قرار دهد و مسؤولیت کامل وجود او را بر خود او مستقر کند. همچنین هنگامی که ما می‌گوییم بشر مسؤول وجود خویش است، منظور این نیست که بگوییم آدمی فقط مسؤول فردیت خاص خود است بلکه می‌گوییم هر فردی مسؤول تمام افراد بشر است.»

در پاورقی این صفحه می‌گوید:

«چون بشر بی‌هیچ مددی و الهامی از عالم بالا خود را می‌سازد، بنابراین همه مسؤولیتها به عهده خود اوست. مثلاً مسؤولیت حرکت اتومبیل با راننده است، اما در بشر هر چه هست در خود اوست، مسؤولیت تام نیز جز به عهده خود او

مسألة استمداد
از عالم بالا و
مسؤولیت

نمی تواند باشد.»

در ص ۲۷ می گوید:

«هر یک از ما با آزادی، وجود خود را انتخاب می کنیم. همچنین با این گفته می خواهیم این را بگوییم که فرد بشری با انتخاب خود همه آدمیان را انتخاب می کند. در واقع هر یک از اعمال ما آدمیان با آفریدن بشری که ما می خواهیم آن گونه باشیم، در عین حال تصویری از بشر می سازد که به عقیده ما بشر باید به طور کلی آنچنان باشد. انتخاب چنین و چنان بودن، در عین حال تأیید ارزش آنچه انتخاب می کنیم نیز هست، زیرا ما هیچ گاه نمی توانیم بدی را انتخاب کنیم، آنچه اختیار می کنیم همیشه خوبی است و هیچ چیز برای ما خوب نمی تواند بود مگر اینکه برای همگان خوب باشد.»

در ص ۲۸ تحت عنوان «آدمی با انتخاب راه خود راه همه آدمیان را انتخاب می کند» می گوید:

«از طرف دیگر اگر وجود مقدم بر ماهیت است و اگر ما بخواهیم در عین حال که خود را می سازیم وجود داشته باشیم، آنچه از خود ساخته ایم برای همه آدمیان و برای سراسر دوران ما معتبر است. بنابراین مسئولیت ما بسیار عظیم تر از آن است که می پنداریم، زیرا آن مسئولیت همه عالم بشری را ملتزم می کند. اگر من کارگر...»

□

توحید، مکتب، جهان بینی

درباره مکتب گفته شده است (جزوه اسلام شناسی دکتر شریعتی)

تعریف مکتب که «عبارت است از مجموعه‌ای از اندیشه‌های متناسب و هماهنگ درباره هستی و زندگی که یک پیکره متحرک و جهت‌داری را تشکیل می‌دهد و همه از یک خون تغذیه می‌کند و با یک روح زنده است» و به عبارت دیگر مکتب عبارت است از یک سیستم واحد فکری عملی.

مجموع اندیشه‌های ناهماهنگ که به صورت یک دستگاه نیامده باشد مکتب نیست. مجموع اندیشه‌های هماهنگ که با زندگی عملی یعنی با بایدها و نبایدها بستگی نداشته باشد مانند یک نظریه اساسی درباره فیزیک یا ریاضی، مکتب نیست. علیهذا لازمه مکتب این است که مجموعه‌ای از اندیشه‌های عملی باشد بر پایه اندیشه‌های نظری که آن اندیشه‌های نظری روح آن مکتب به شمار می‌رود.

جهان‌بینی
مکتب روح
مکتب است

پایه و مایه مکتب همان روحی است که همه را به صورت یک دستگاه و یک پیکر درآورده است و دیگر چیزها به منزله اعضا و جوارح رئیسه و غیررئیسه است و حتی برخی به منزله موهایی است که بر پیکر می‌روید و یا به منزله خونی است که به سایر اعضا غذا می‌رساند.

پس هر مکتب باید دارای چنین روحی باشد و روح مکتب اندیشه نظری و از نوع جهان‌بینی است. اکنون باید دید در هر مکتبی روح آن مکتب چیست و مایه زندگی آن مکتب چیست.

به نظر می‌رسد تنها اندیشه‌ای می‌تواند روح یک مکتب را تشکیل دهد^۱ که از طرفی پایه جهان‌بینی آن مکتب باشد یعنی نوعی بینش و دید و ارزیابی درباره هستی باشد، و از طرف دیگر آرمان‌ساز باشد و جاذبه یک ایده و آرمان را داشته باشد؛ هم فلسفه باشد و هم ایده‌آل اخلاقی و هم ایده‌آل اجتماعی. نیروی محرکه یک جهان‌بینی آرمان‌سازی اوست.

روح مکتب
باید آرمان‌ساز
باشد و همین
است نیروی
محرکه مکتب

۱. رجوع شود به ورقه‌های «جهان‌بینی، مشخصات».

توحید چنین خاصیتی دارد که از طرفی پایه و مایه فلسفی جهان بینی است و نوعی دید و بینش درباره هستی و وجود است، و از طرف دیگر نوعی آرمان و ایده است که در کلمه «لا اله الا الله» در جمله نفی، مفهوم ایده بودن و در جمله اثبات، مفهوم اصل بودن در هستی را بیان می کند. قدرت و نیروی هر جهان بینی بستگی دارد به نوع آرمان سازی او.

اما مارکسیسم مثلاً چنین نیست. جهان بینی مارکسیستی جهان بینی مادی است. جهان بینی مادی نوعی دید و ارزیابی درباره هستی است که طبعاً در توجیه زندگی و زیستن نیز اثر دارد، ولی خودش یک آرمان نیست بلکه در حقیقت بی آرمانی و بازگشت به غرائز فردی است؛ یعنی آن چیزی که خودش مایه جهان بینی است، خودش ایده و آرمان فردی یا اجتماعی نیست. قدرت و نیروی مارکسیسم در بریدن و پاره کردن قیدها و زنجیرهاست. بعلاوه قادر نیست توجیه کننده زندگی در همه شؤون اعم از سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی باشد الا به طریق غیرمستقیم، مثلاً اکنون که در متن هستی حقیقت و معنی مفهوم ندارد پس چرا پابند اخلاق و عدالت باشیم؟

به عبارت دیگر روح مکتب آن است که با نوعی ارتباط علی و معلولی اندام مکتب را می سازد، و آنچه قدرت و نیرو می دهد به این جهان بینی و به آن حیات می بخشد هدف و غایت و آرمانی است که جهان بینی می دهد. لهذا هر جهان بینی صلاحیت اینکه روح مکتب را تشکیل دهد ندارد. انسان در سازندگی به آینده نگاه می کند و نه به حال و گذشته. اینکه جهان چیست و چگونه بوده و هست، چه ربطی دارد به من که می خواهم جهانی ایده آل و مطابق آرمان خود بسازم؟ چیزی که هست، جهان بینی توحیدی به انسان آرمان منطقی می دهد و براساس آن جهان بینی آرمان انسان درست می شود و براساس آن آرمان راه انسان روشن می شود.

مارکسیسم بازگشت به غرائز فردی است و نیرویش در جنبه منفی یعنی در پاره کردن زنجیرهاست.

مکتب باید توجیه کننده زندگی در همه شؤون و از آن جمله اخلاقی باشد و مارکسیسم چنین توانایی ندارد

تفاوت جهان‌بینی‌ها در ایجاد تعهد و مسؤولیت

تفاوت جهان‌بینی‌ها در هدایت کردن و در نشاط‌بخشی و در فداکار-سازی

جهان‌بینی‌ها در هدایت کردن و در نشاط‌بخشی و در فداکار-سازی

تفاوت جهان‌بینی‌ها در هدایت کردن و در نشاط‌بخشی و در فداکار-سازی

جهان‌بینی توحیدی به همین دلیل که آرمان‌خیز و تعهد‌آور و مسؤولیت‌ساز است هدایت‌کن است یعنی راه وصول به هدف و هدفها را نیز روشن می‌کند، و بعلاوه نشاط‌بخش و دلگرم‌کن است، و بعلاوه فداکارساز است و از همه بالاتر این است که همان‌طور که علامه طباطبایی فرموده‌اند عنصری از عناصر همه تعلیمات می‌تواند باشد.

جهان‌بینی توحیدی مابعدالانتها همه تحلیلهاست و آبی است که به همه ریشه‌ها می‌رسد و خونی است که به همه اعضا غذا می‌رساند.

جهان‌بینی توحیدی مابعدالانتها همه تحلیلهاست و آبی است که به همه ریشه‌ها می‌رسد و خونی است که به همه اعضا غذا می‌رساند.

علیهذا هر جهان‌بینی صلاحیت ندارد که پایه و مایه و روح یک مکتب قرار گیرد، که هم آرمان آن مکتب را بدهد و هم قوه محرکه آن مکتب باشد (نه تنها از راه غائی بلکه از راه ایجاد مسؤولیتها درباره اجرا و انجام مکتب) و هم تعهد‌آور و مسؤولیت‌آور، یعنی به حسب

مجموع خواص توحید در مکتب اسلام

۱. رجوع شود به ورقه‌های «یادداشت جهان‌بینی اسلامی».

ذائقه‌سازی و
جهت اخلاقی
و اجتماعی
بخشیدن
مکتب

خاصیت مکتب و در حقیقت خاصیت جهان‌بینی اصیل که به مکتب می‌دهد این است که به انسان ذوق و ذائقه خاص می‌دهد، جهت‌گیری اخلاقی و جهت‌گیری اجتماعی می‌دهد، صف اجتماعی را مشخص می‌کند.

نظام واحد
هماهنگ

در یک مکتب مجموعه اعتقادات شخص درباره جهان و آنچه هست، و درباره اجتماع و اخلاق و آنچه باید باشد یعنی درباره چگونگی فرد و چگونگی جامعه از نظر مدیریت (سیاست) و از نظر مواهب مادی و توزیع ثروت (اقتصاد) و از نظر نوع قوانین حاکم بر اجتماع و از نظر ملاکها و معیارها و ارزشهای معنوی (آداب و سنن و مقدسات و عادات و عرفیات و زشت و زیباها) نظام واحد هماهنگی را تشکیل می‌دهند و طبعاً مقررات موضوعه نیز تابع همین مجموعه اعتقادی خواهد بود.

صاحب مکتب
تذبذب فکری
و اخلاقی و
عملی و تشنت
روش و تعدد
شخصیت
ندارد،
تک‌شخصیتی
است

انسان صاحب مکتب تذبذب ندارد، مصداق «لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء» نیست. انسان صاحب مکتب در همه مسائل، در تصمیمات و روشهای خود یک جهت‌گیری دارد و بس، در هر موردی جهت‌گیری خاص ندارد. انسان صاحب مکتب در همه مسائل یک نوع قضاوت هماهنگ دارد.

رجوع شود به ورقه‌های «جهان‌بینی»، «جهان‌بینی اسلامی»، «ایدئولوژی اسلامی» و غیره.

محور واحد
برای احساسات،
ملکات اخلاقی،
ارزشهای
معنوی، عقاید
فلسفی و
اجتماعی

در مکتب، احساسات فردی، ملکات و خصوصیات اخلاقی، روش اجتماعی، ارزشهای معنوی، عقاید فلسفی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، همه گرد یک محور می‌چرخند و مجموعاً انسان را به سوی یک مقصد و یک ایده به حرکت می‌آورند.

گفتیم لازمه برخی جهان‌بینی‌ها این است که انسان مکتب هماهنگ و مجموعه اعتقادات متناسب و سازگار و یک جهت داشته باشد.

از نظر ما اگر توحید را با اصول استدلالی و عقلی بشناسیم، از همان راه لمّی می‌توانیم انسان و تاریخ و جامعه را نیز بشناسیم. ولی

توحید فلسفی (نه علمی) می‌تواند روح مکتب باشد

کسانی که از طرفی به جهان‌بینی اسلامی اظهار عقیده می‌کنند و طبعاً پایه و مایه این جهان‌بینی را توحید می‌دانند اما توحید را صرفاً از راه مطالعه طبیعت می‌خواهند کشف کنند و بس، نمی‌توانند انسان و جامعه را از توحید استنباط کنند.

نیاز ما به توحید فلسفی از نظر دستگاه ایدئولوژی اسلامی و از نظر اینسکه اسلام یک مکتب است و توحید روح مکتب

توحید به عنوان یک معرفت، یک علم، یک استدلال فلسفی و روش منطقی، یک [اصل] می‌تواند پایه شناسایی عالم باشد، می‌تواند روح یک مکتب را تشکیل دهد نه یک توحید تعبدی و نه یک توحید متفرع بر عالم و نتیجه از مطالعه عالم. اساساً فلسفه تاریخ و همچنین جامعه‌شناسی فلسفه است نه علم و به همین دلیل وحدت نظر در آنها نیست. اگر ما به توحید به چشم یک مکتب مستقل عقلی نگاه نکنیم، طبعاً مجبوریم که فلسفه تاریخ را و جامعه‌شناسی را و انسان‌شناسی را از مکتبهای دیگر گدایی کنیم.

کسانی که به الهیات و فلسفه اولی می‌تازند و هم می‌خواهند توحید اسلامی را تعبداً یا از استدلال ائی بپذیرند، چاره‌ای ندارند از اینکه سایر جهان‌بینی‌های خود را درباره جهان و سنن جهان و انسان و جامعه از مکتبهای دیگر گدایی کنند.

رجوع شود به ورقه‌های «جهان‌بینی خوب، مشخصات».



جهان‌بینی خوب، مشخصات

عطف به ورقه‌های «جهان‌بینی اسلامی» شماره ۱۸ و ورقه‌های «توحید، مکتب، جهان‌بینی» راجع به بهترین جهان‌بینی، در تعریف جهان‌بینی گفته می‌شود: «اظهار نظر و ارزیابی در باب مجموع هستی و حقیقت» یا «کیفیت تفسیر و تحلیل جهان و انسان». جهان‌بینی طبعاً فلسفه است^۱. هرگونه بینشی که به جهان شکل خاص و صورت

۱. رجوع شود به جزوه «کلیات علوم اسلامی، کلیات فلسفه»، درباره فرق فلسفه و علم بیان جالبی شده است.

خاص بدهد و [جهان را] در نظام خاص ببیند که سیستم فلسفی خاصی را ایجاب کند، آن را جهان بینی می نامیم. از قبیل دو نوع عقیده درباره یک انسان که فقط اختلاف عقیده درباره شخصیت یک انسان منشأ دو نوع عقیده می شود، اما اینکه مثلاً فلان کس انگشتهایش بلند است یا کوتاه، تأثیری در شخصیت او و در ساختن عقیده جداگانه درباره او ندارد. مثلاً اینکه:

الف. جهان زنده است و حیات و شعور و آگاهی بر آن نظارت دارد یا نه؟

ب. آیا به حق و عدل برپاست و هدف دارد یا نه؟ و آیا هدف، ایصال هر موجود است به کمال خود یا نه؟

ج. آیا جبر حاکم است یا اختیار؟

د. آیا جهان بالاترین کمال ممکن را دارد یا ناقص است؟

ه. آیا ثابت است یا متکامل؟

و. آیا زشت است یا زیبا، دوست داشتنی است یا نه؟

ز. آیا صادق و صریح است یا غدار و فریبکار؟

ح. آیا روشن است یا تاریک؟

ط. آیا سنن و نظاماتی دارد یا آنارشی بر آن حکومت می کند و

هوا و هوس و لعب بر آن حاکم است؟

ی. آیا اجزای جهان متشکلت است یا مجموعه ای است

به هم پیوسته؟

عناصری که در نوع جهان بینی تأثیر دارد همین عناصر است که

گفته شد. اکنون ببینیم مشخصات یک جهان بینی خوب چیست.

الف. منطقی بودن و قابل استدلال بودن. اگر یک جهان بینی

منطقی بودن

منطقی بود، از نیروی منطق و فلسفه و علم حمایت می شود و این نیرو

پشتوانه اوست و این جهت شانس پیروزی او را زیاد می کند،

برخلاف یک جهان بینی تعبدی محض مانند تثلیث مسیحیت.

منطقی بودن، یک جهان بینی را از ابهام و تاریکی خارج می کند و در

فضای روشن منطق و علم و اندیشه وارد می سازد.

ب. ساده بودن، مکانیسم ساده داشتن^۱، پیچیده نبودن. بدیهی است که مکانیسم پیچیده، هر چند منطقی و علمی باشد چون از اندیشه‌ها دور است شانس موفقیت و پیروزی اش کم است، تنها طبقه خواص آن را می‌پذیرند. البته منافاتی نیست میان ساده به معنی مفهوم بودن و عمیق بودن، بلکه عمیق بودن خود عاملی برای پیروزی و موفقیت است. پس درحقیقت باید این مشخص را چنین بیان کنیم: سهل و ممتنع بودن.

تکلیف‌سازی

ج. تکلیف‌ساز و جهت‌بخش و هدف‌ده بودن، یعنی طوری باشد که شخص احساس تکلیف و وظیفه کند و تکلیف انسان را روشن کند. گاهی جهان‌بینی به شکلی است که انسان در جهان مانند فردی است که در منطقه‌ای زندگی می‌کند که زندگی جنگلی است، نه حسابی است و نه کتابی و نه تشویقی و ترغیبی و تقدیری و قهراً احساس آزادی و بی‌مسئولیتی می‌کند. و ممکن است در منطقه‌ای زندگی کند که جرایم و تخلفات مجازات دارد و بالأخره هرچند ظالمانه ولی نظامی و حسابی و کتابی در کار است، اگر کوچکترین تخلفی در کار باشد شدیدترین مجازاتها را در پی دارد. در صورت دوم است که آدمی، ولو به حکم زور و جبر، احساس تکلیف و وظیفه می‌کند.

فلسفه پوچی

افراد در جهان از نظر جهان‌بینی بر دو قسم‌اند. بعضی خیال می‌کنند همه راهها به پوچی و هیچی منتهی می‌شود، هرکاری بکنیم آخر چی؟ هیچ چی. جهان‌بینی‌های مادی چنین است. فلسفه پوچی و نهیلیسم امروز دنباله فلسفه مادی است. قسم دوم برعکس، اجمالاً می‌داند که همه راهها به پوچی و هیچی منتهی نمی‌شود، به یک حساب و به یک قدرت قاهره ولو جبار ایمان دارد، برای فرار از عذاب هم که شده است خود را مکلف و مسؤول می‌داند. این جهت

۱. باید به شکلی باشد که اندیشه‌ها آن را بنوشند، مانند آب و غذای گوارایی که جهاز هاضمه به سهولت آن را می‌بلعد برخلاف یک غذای غیرقابل جویدن و فروبردن.

بالآخره تکلیف و جهت را روشن می‌کند و یک حرکتی ولو غم‌انگیز را به دنبال خود دارد.

د. جاذبه داشتن و آرمان‌ساز بودن. تنها تکلیف‌ساز بودن کافی نیست؛ جهان‌بینی خوب باید هدفهای شوق‌برانگیز و آرزوخواه داشته باشد، عشق‌آفرین باشد. جاذبه هر جهان‌بینی نیروی اصلی محرک اوست، به منزله حرارتی است که در پیکر انسانها پیدا می‌شود، موتور آن جهان‌بینی است همچنان که منطقی بودن چراغ و نورافکن آن جهان‌بینی است. یک جهان‌بینی خوب نشاط‌بخش و دلگرم‌کن است. اینچنین جهان‌بینی [باید] یک سلسله عناصر مادی و عناصر معنوی داشته باشد که شوقها را در زندگی برانگیزد و در متن زندگی به حرکت آورد. جهان‌بینی‌هایی که هر یک از کار دنیا و آخرت را جدا و متعلق به دنیایی جداگانه می‌دانند مانند مسیحیت، و جهان‌بینی‌هایی که به هستی و حیات بدبین‌اند و زندگی را رنج و سعادت را در خلاص از این رنج می‌دانند مانند مانویت و بودایی جاذبه ندارند و در متن زندگی آرمان‌ساز نیستند؛ ممکن است خیال‌ساز باشند که در خارج از متن زندگی آرزوهای را برانگیزند، مانند قدرتهایی که جوکیها پیدا می‌کنند. ولی یک جهان‌بینی خوب آن است که در متن زندگی جاذبه ایجاد کند و خود زندگی را پر از نشاط نماید. جنبه دنیایی و اجتماعی یک جهان‌بینی بر جاذبه آن می‌افزاید.

ه. تقدس‌بخشی و فداکارسازی. یکی از مشخصات لازم و ضروری یک جهان‌بینی این است که قادر باشد به هدفهای اجتماعی

تقدس ببخشد و تعالی بیافریند و حس پرستش در افراد نسبت به مقدساتی که در ایدئولوژی خود دارد ایجاد کند.

به عبارت دیگر، جهان‌بینی زیربنای ایدئولوژی است. یکی از مشخصات ایدئولوژی خوب این است که ایده‌آلهای اجتماعی‌اش مقدس و قابل پرستش باشد و حس فداکاری افراد و گذشت از منافع فردی را برانگیزد، و این کار تنها از جهان‌بینی آن ایدئولوژی که

جاذبه داشتن و آرمان‌ساز بودن و عشق‌آفرینی

موتور جهان‌بینی و چراغ آن

چه جهان‌بینی-هایی جاذبه و آرمان ندارند؟

تقدس‌بخشی

ایده‌آل اخلاقی داشتن و خیر اخلاقی داشتن و ارزشهای معنوی داشتن و توجیه‌کننده فداکاریها بودن

زیرساز و تکیه فکری و اعتقادی اوست ساخته است. به عبارت دیگر در یک مکتب، ایده آل اخلاقی داشتن، خیر اخلاقی داشتن، ارزشهای معنوی داشتن از لوازم است، و بر این پایه است که فداکاری در آن مکتب توجیه می شود و معقول و منطقی می گردد.

و. استعداد زیربنایی؛ یعنی بتواند پایه و مایه همه شئون زندگی قرار گیرد، به منزله اصل متعارف یا اصل موضوعی باشد که در همه مسائل به کار می آید، همه شئون به منزله شاخه باشند و آن به منزله ریشه که همه از او تغذیه می کنند. به عبارت دیگر، بتواند در همه مسائل حضور داشته باشد، نقش روح و حیات را در پیکر داشته باشد که در تمام پیکر سریان دارد، مثلاً بتواند حقوق خانوادگی، حقوق سیاسی، حقوق قضایی، حقوق اجتماعی و اقتصادی و حتی حقوق و حدود معاشرت و حتی با خود بودن را نیز مشخص سازد.

اصل متعارف
بودن یا حضور
در همه مسائل

روح و حیات
پیکر بودن

ز. هماهنگ سازی. بتواند تناسب و همکاری و همگامی معقول و منطقی میان همه شئون برقرار کند، همه شئون را به یکدیگر مربوط کند و آنها را به یکدیگر تطبیق دهد و متناسب سازد، درست مانند روح که اجزای بدن را متناسب و هماهنگ می سازد.

هماهنگ سازی

ح. تعهدآوری و ایجاد مسؤولیت نسبت به اجتماع، مسؤولیت وجدانی و خارج ساختن از بی طرفی و بی تفاوتی. این نیز به نوبه خود یک نیروی محرک است. به عبارت دیگر مقیدسازی و پیوند دادن و مرتبط و متصل کردن افراد به یکدیگر.

تعهدآوری و
مسؤولیت

ط. توجیه صحیح حیات و زندگی که به پوچی منتهی نشود. اینهاست مشخصات یک جهان بینی خوب. چنانکه ملاحظه می شود تنها جهان بینی توحیدی است که از این مشخصات به طور کامل برخوردار است.

از مجموع آنچه گفته شد معلوم شد که یک جهان بینی از چند قدرت و نیرو باید بهره مند باشد:

الف. قدرت منطق

ب. قدرت سهل و ساده و قابل جذب و هضم [بودن]

ج. قدرت تکلیف‌سازی	قدرت‌های یک
د. قدرت کشش و شوق‌برانگیختن و آرمان‌دادن و عشق‌آفرینی	جهان‌بینی
ه. قدرت تقدس‌بخشیدن به هدفها و فداکار ساختن افراد	خوب
و. قدرت زیربنایی برای همه مسائل	
ز. قدرت هماهنگ‌سازی	
ح. قدرت ایجاد تعهد و مسؤولیت	

□

جهان‌بینی اسلامی

۱. آیه هدایت بر طریقه اقوم
۲. قرآن از خصوصیاتش این است که همواره بشر را از نظر منطق به مبارزه طلبیده است که آیه فوق بهترین دلیل است. همچنین آیه دعوت به حکمت و موعظه حسنه. قرآن دعوت به تفکر و منطق کرده است و منطق خود را غالب دانسته و حجت بالغه را از آن [خود] دانسته است.
۳. عصر ما عصر جنگ عقاید است^۱ یعنی جنگ سیستم‌های فکری، جنگ ایدئولوژیها. هر ایدئولوژی دارای نوعی سیستم فکری درباره اجتماع، سیاست، اقتصاد، اخلاق است و در این میان دارای نوعی سیستم فکری جهان‌بینی است که زیرساز و مبنا و تکیه‌گاه همه تفکرات دیگر است.
۴. نقش و وظیفه بزرگ مساجد در عصر حاضر. این نقش را در گذشته داشته و باید از نو به عهده بگیرد.
۵. در صدر اسلام بیش از امروز مسلمین در مقام شناساندن و معرفی افکار و عقاید خودشان و اثبات استحکام منطقشان بودند، از برخورد و مواجهه با مخالفین و از شنیدن منطق آنها هرچند خشن و تند و صددرصد در جهت خلاف بود و عواطف مذهبی‌شان را

۱. رجوع شود به ورقه‌های «یادداشت ایدئولوژی اسلامی».

جریحه‌دار می‌ساخت [باکی نداشتند] و امروز هم چنین نیازی هست.

۶. جنگ عقاید و برخورد عقاید و آراء اگر به منظور کشف حقیقت باشد، همیشه به کشف حقیقت کمک می‌کند و اسلام هم با آن موافق است به خاطر اعتمادی که به حقانیت خود دارد.

۷. اسلام از خود مکتب دارد^۱. مکتب یعنی یک دستگاه منظم فکری مشتمل بر جهان‌بینی و ایدئولوژی و سیستم فکری خاص در مورد اخلاق، تربیت، سیاست، اقتصاد، حقوق مدنی و غیره.

۸. انسان موجودی است که فکر می‌کند، یعنی انسان برخلاف حیوان که بر طبق غریزه حرکت می‌کند او بر طبق فکر و اندیشه حرکت می‌کند. حرکت از روی فکر موقوف به این است که قبلاً هدف و منظوری در ذهن مشخص شده باشد و برای آن منظور راهی و روشی و وسایلی انتخاب شده باشد و آن راه و آن وسایل برای آن هدف مورد استفاده واقع شود.

در مطلق کارهای انسان این قانون هست. چیزی که هست، انسانها گاهی فعالیتشان محدود است به شخص خودشان و آن اینکه دنبال هدفی می‌روند که نیازهای شخص خود را برطرف سازند فارغ از جهان و اجتماع و بشریت و آنچه می‌گذرد. اینچنین افراد طرح و نقشه‌ای درباره‌ی اینکه بهتر است انسان و اجتماع چگونه باشد و طبعاً آمادگی برای فداکاری برای چنین هدفی ندارند. یک وقت افرادی به بیش از آنچه درباره‌ی شخص خودشان [است] فکر می‌کنند و هدف و ایده‌ای دارند، میان آنچه هست و آنچه باید فرق می‌گذارند و طرحی و نقشه‌ای برای آنچه باید، دارند و یا وابسته هستند به مکتبی در این زمینه. اینها را می‌گوییم که دارای ایدئولوژی می‌باشند.

همان طوری که در ورقه‌های «جهان و انسان از دیده‌ی علی» گفته‌ایم، ایدئولوژی در جایی گفته می‌شود که انسان طرز تفکر

۱. رجوع شود به ورقه‌های «مکتب» و ورقه‌های «توحید، مکتب».

مخصوص درباره جهان و انسان و اجتماع داشته باشد و دارای نوعی طرح و نقشه برای زندگی عالی بشری باشد و به آن نقشه ایمان داشته باشد و در راه تحقق آن - که برای او آرمان است - و در راه جامه عمل پوشانیدن به آن هدفها و طرحها کوشش و فداکاری نماید، با دیگران که با او همفکر و هم عقیده اند تعاون و همکاری داشته باشد، برای نشر افکار و عقاید خود مجاهده نماید.

۹. نظریات اسلام درباره جهان، علاوه بر مسأله خدا و صفات کمالیه خدا (رجوع شود به ورقه های «جهان بینی»):

الف. جهان یک آفریده است، قائم بالذات نیست و بلکه حادث است، از یک نقطه پدید آمده و به همان نقطه بازمی گردد.

ب. جهان به عبث، باطل، لعب آفریده نشده است.

ج. همه چیز از آن خدا بلکه از خدا و بازگشت همه چیز به سوی اوست.

د. نظام موجود نظام حسن بلکه احسن است، جهان بهترین جهان ممکن است.

ه. جهان به عدل برپاست.

و. نظام اسباب و مسببات، واقعی است؛ هم بر مجردات حاکم است و هم بر مادیات.

ز. مشیت و اراده الهی عام است، شامل همه چیز است (قضا و قدر).

ح. عالم غیب، مفاتیح الغیب، لوح محفوظ، لوح محو و اثبات، مخازن و خزاین غیبی، مجردات امری، ملائکه و پستهای رسالت آنها

ط. آنچه بر جهان حاکم است قانون است (سنة الله... و لن تجد لسنة الله تبديلاً) و این نظام تنها فاعلی نیست، غائی نیز هست.

ی. هدایت و وحی و الهام در سراسر جهان

یا. خوبی و بدی اضافی و نسبی دنیا بستگی دارد به طرز

برخورد انسان با آن.

یب. نیکی و بدی در همین جهان عکس العمل دارد.

یج. اصل تکامل در خلقت

ید. جهان گاهواره تکامل انسان است.

۱۰. نظریات اسلام درباره انسان - هم زشت و هم زیباست

(اصل تضاد):

الف. خلیفه الله و مأمور عمران زمین. اجتماع و بلکه جهان باید به دست انسان سامان یابد.

ب. امانتدار الهی

ج. بالفطره معترف به خدا و بلی گوی الست

د. مکرم به کرامت الهی، دارای شخصیت و مختار؛ و منشأ

شخصیت و کرامت، یکی اندیشه و دیگر اراده [است]، و

اجتماع و بلکه جهان باید به دست انسان سامان یابد.

ه. سایر امور برای او خلق شده است.

و. آزاد و مختار و مکلف و متعهد و مسؤول و مسلط بر

سرنوشت خویش است.

ز. افرادی از او برتر و بالاتر از ملائکه

ح. (در زشتی) اضلّ از انعام

ط. هَلْوَع - اذا مسه الشر جزوعاً و اذا مسه الخیر منوعاً.

ی. عَجُول

یا. کافر نعمت - ما اکفره.

یب. فراموشکار و غافل - اذا مس الانسان الضر دعانا...

یج. معجزات به اراده قویة انسان

ید. منشأ خطاهای فکری انسان

یه. انسان و تزکیه نفس و الهامات قلبی و عرفانی در نتیجه

مراقبت

یو. مسأله روح

یز. غلبه رحمت بر غضب در مورد انسان

یح. ارزش عقل و تعقل: مسأله اصالت [عقل] و راسیونالیسم
در فلسفه و اجتماع

یط. غرائز انسان، وجدان علمی، وجدان اخلاقی، وجدان الهی
و دینی و اینکه انسان فقط سودجو آفریده نشده است
ک. عبادت برای پرورش فکر برای روشن شدن و پرورش
اراده برای به کار بستن است.

کا. فکر باید با علم، و اراده با تقوا تقویت شود.
کب. توأم بودن نیازهای مادی و معنوی و وابستگی آندو،
پیوستگی سعادت دنیا و آخرت

۱۱. نظریات اسلام درباره اجتماع (رجوع شود به ورقه‌های
«جهان‌بینی اسلامی، جامعه» شماره ۷):

الف. اجتماع یک موجود زنده است، دارای عمر و اجل معلوم
و دارای بیماری و صحت. (امت، قوم)

ب. افراد اجتماع سرنوشت مشترک دنیایی دارند.

ج. سرنوشت اجتماع در دست افراد است: ان‌الله لا یغیر ما
بقوم...

د. نقش ملأ و مترفین در اجتماع از نظر صلاح و فساد و از نظر
مقاومت در برابر انبیا

ه. انبیا از میان چه طبقه‌ای برمی‌خاستند؟

و. روح تقلید و پیروی از نیاکان، از کبرا

ز. مسأله محرک تاریخ از نظر اسلام

ح. مسأله حق اجتماع و حق فرد (این مسأله داخل در
ایدئولوژی است نه در جهان‌بینی)

ط. مسأله حکومت، امامت که آیا به نص است یا شورا (این
مسأله نیز مانند مسأله فوق است.)

ی. نظام اصلی و ضامن بقای اجتماع عدل است.

یا. اجتماع متکامل است و اصول، ثابت.

یب. آیا اصل حاکم بر اجتماع و تاریخ تضاد است؟

بیچ، افراد بشر در عین اینکه از نظر تشریحی متساوی‌اند یعنی در برابر قانون متساوی‌اند (این جهت مربوط است به ایدئولوژی اسلامی) از نظر تکوینی دارای تفاوت‌هایی هستند که در مورد زن و مرد می‌فرماید: «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض» در عین اینکه در جای دیگر می‌فرماید: «بعضکم من بعض» یا در سوره زخرف، آیه ۳۲ می‌فرماید:

اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة
الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضاً
سخریاً و رحمة ربک خیر مما یجمعون.

این آیه در دنبال این آیه است: «و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی
رجل من القریتین عظیم» و در دنبال آن آیه این است:

و لولا ان ینزل علی احدنا لکفرنا بالرحمن
لیبوتهم سقناً من فضة و معارج علیها یظهرون. و لیبوتهم ابواباً
و سرراً علیها یتکؤون. و زخرفاً و ان کل ذلك لمتاع الحیوة
الدنیا و الاخرة عند ربک للمتقین.

برای این بحث رجوع شود به تفسیر المیزان، ذیل همین آیات.
ایضاً کتاب وحی و نبوت شریعتی، صفحات ۲۳۸ - ۲۴۳. خود قانون
توارث و نظریه اصلاح نژاد که الکسیس کارل در آخرین فصل کتاب
انسان موجود ناشناخته آورده است، دلیل بر این مطلب است.
آیه:

ان الله اصطفى ادم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین.
ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم. (آل عمران، ۳۳ و ۳۴)

ایضاً درباره انبیا:

و لقد اخترناهم على علم على العالمين. (دخان، ۳۲)

در سوره حدید، آیه ۲۶ می فرماید:

و لقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الكتاب.

نوح می گوید:

رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً. انک ان تذرهم
یضلو عبادک و لایلدوا الا فاجراً کفاراً. (سوره نوح، ۲۶ و ۲۷)

ایضاً خطبه نهج البلاغه (خطبه اول) درباره شجره انبیا و اینست که
رسول اکرم از این شجره پاک است.

در اینجا باید راجع به نظریه ارسطو درباره بردگان که گفته است:
بردگان آفریده شده اند تا آنها کارهای پست را بکنند و یونانی فکر
کند و بیندیشد [بحث شود]. این یک نوع طرز تفکر است که اساساً
آنها را در ردیف حیوانات بارکش برای بارکشی فرض کرده است و
طبعاً از نظر قانونی نیز نباید آنها را در سطح اربابان قرار داد (رجوع
شود به کتاب السیاسة ارسطو و به آخر الهیات شفا و به ورقه های
«بردگی»).

□

ارکان جهان بینی الهی و جهان بینی مادی

(مسجد صاحب الزمان، دهه آخر جمادی الاولی ۹۵ مطابق ۱۲-۲۱ خرداد ۵۴)

الف. جهان فی حد نفسه آیا قائم بالذات است یا قائم بالغیر؟ آیا
به یک اعتبار ذات است یا فعل (اگرچه منافاتی بین ایندو نیست)
یعنی آیا جهان یک واحد کار است؟ شخصی پرسید: خدا در کجای

جهان است (در نظام بسته علی و معلولی)؟ گفتم: این سؤال غلط است. اگر خدا در جایی از جهان و به عنوان یک حلقه از حلقات علی و معلولی باشد خدا نیست، بلکه باید پرسید: جهان در کجای خداست؟ گفتم: بسیار خوب، جهان در کجای خداست؟ گفتم: جهان در مرتبه فعل خدا [است]. صحیح نیست گفته شود که شما در کجای فعلتان هستید، بلکه [باید] گفتم: فعل شما در کجای شماست؟ که البته در مرتبه متأخر از ذات شماست.

ب. آیا اجزای جهان هر کدام هدف و غایت دارند و حرکتها و تلاشهای هر چیزی برای رسیدن به غایتی است؟ و به عبارت دیگر: آیا اجزای جهان هدایت شده هستند؟ جواب از نظر جهان بینی الهی این است که بلی. این مطلب نیز مربوط است به جهان فی حد نفسه و می توان گفت که دومی مربوط است به رابطه اجزای جهان با آینده های خود.

ج. آیا اجزای جهان با یکدیگر پیوند و اتصال و ارتباط دارند و مجموعاً یک واحد را تشکیل می دهند یا نه؟ در اینجا سه نظریه است: نظریه ذیمقراطیسی ها و مادیین قدیم که عالم از ذراتی غیر مرتبط و پراکنده و دارای حرکاتی غیر منظم تشکیل شده، ارتباطها همه عَرَضی و ثانوی و تصادفی است، هر ذره برای خود تنهاست. نظریه دوم نظریه ارتباط مکانیکی و ماشینی عالم است که برخی الهیون مانند دکارت و اخیراً برخی مادیون به آن قائلند. بدیهی است که ماشین بودن و ماشین شدن عالم یا باید مبتنی بر اصل وحدت و خودیاری باشد و یا بر اصل قبول قوه ای مسلط بر ماده که اجزای جهان را به یکدیگر قهراً و قسراً مرتبط ساخته است، مثل اجزای یک ماشین. نظریه سوم این است که ارتباط اجزای عالم از سنخ ارتباط اعضای یک پیکر زنده است که روح واحد بر همه مسلط است و هماهنگی بیشتری حکم فرماست. (رجوع شود به بحث «وحدة الة العالم» در اسفار و به بحث اتصال تدبیر در کتب حدیث و به اصل تأثیر متقابل در کتب مادیین جدید.) جهان بینی الهی نوع سوم

را ایجاب می‌کند.

د. عناصر مشکله و دخیله در بافت جهان برحسب دید الهی مجموعه‌ای است از عناصر مادی و عناصر غیرمادی (روحی، ملائکه) و همچنین قوانین حاکم بر جهان برحسب نظر مادی صرفاً مادی و ماشینی و تابع قواعد فیزیکی است و برحسب جهان‌بینی الهی یک سلسله قوانین دیگر نیز حاکم است که ناشی از دخالت آن عناصر دیگر است. مثال خوبی که در این زمینه هست مثال تأثیر عوامل مادی و عوامل روحی در مسائل پزشکی است؛ معالجات روحی نسبت به امراض مادی مسأله جالبی است. (رجوع شود به بحث مربوط در باب علت و معلول اسفار و به الهیات اسفار، بحث دعا و به کتاب تداوی روحی کاظم‌زاده.) توجیه استجابت دعا و معجزات از این راه است.

ه. پیوند اجزای جهان با آفریننده‌شان تکویناً که تسبیح و عبودیت است (یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض) و رابطه خاص انسان تشریحاً.

و. رابطه جهان با انسان از لحاظ راهی که در زندگی انتخاب می‌کند که آیا جهان حامی و طرفدار اهل حق است و یا بی تفاوت است آنچنان که ویل دورانت در درسهای تاریخ می‌گوید؟

ز. رابطه اجزای عالم با گذشته است، خصوصاً رابطه انسان با عوامل گذشته که آیا جبر و تبعیت قهری است یا اختیار و آزادی نیز هست. ما معتقدیم که اختیار به معنی واقعی و آزادی واقعی مستلزم قیام در برابر عوامل جبری مادی است. در اینجا سه مکتب است: مکتب جبر مادی (مارکسیسم)، مکتب اختیار مادی (اگزیستانسیالیسم) و مکتب اختیار الهی. و معتقدیم بنا [بر] مادیت جز جبر مطلق حکمفرما نیست و اگزیستانسیالیسم بیش از مارکسیسم اشتباه می‌کند.

ح. ارزیابی خصوص انسان در جهان از چند جهت:

۱. کرامت و شرافت ذاتی و تکیه بر شعار «انسان باش و

کرامت ذات خود را دریاب»، ضمناً بحث درباره خودخواهی و غیرخواهی و عاطفه انسانی و اینکه تنها مکتبی که از اصول مادی منحرف نشده نیچه است که اخلاقش اخلاق برتری طلبی است، و اینکه همه مکاتب از نوعی ارجاع انسان به شرافت و کرامت ذاتی اش چاره‌ای ندارند.

۲. خلیفه‌اللهی و رسالت عمران زمین و اصطفاء در مورد انسان و تشبیه به کدخدایی که به زور مقام خود را تصاحب کرده است یا آن که به او اعتماد شده و امانتدار تلقی شده است. به هر حال جهان باید به دست او (نه به دست ماشین) سامان یابد.

۳. مسأله فطرت حق و عدالت انسان و نقش او در آینده جهان و اینکه برقراری حق و عدالت به دست انسان خواهد شد، نه مولود جبر ماشین.

۴. برتری بر ملائکه و پست‌تری از چهارپایان

۵. اصالت غرائز اخلاقی، علمی، دینی، زیبایی در انسان و بالأخره مسأله فطرت و سرشت و بحث با اگزیستانسیالیسم
۶. توأم بودن نیازهای مادی و معنوی در انسان و اتصال دنیا و آخرت

□

جهان‌بینی - مدارک

۱. رجوع شود به کتاب جهان‌بینی علمی برتراند راسل.

۲. کتاب فلسفه علوم دکتر ترابی، صفحات ۷۶ - ۹۱، ایضاً

صفحات ۶۸ - ۷۱

۳. جزوه کلیات علوم اسلامی، بخش عرفان - فرق جهان‌بینی

عرفانی و جهان‌بینی فلسفی

□

جهان‌بینی اسلامی

۱. تعریف جهان‌بینی: مبنای فکری و فلسفی هر مرام برای توجیه انسان و جهان و اجتماع که به زندگی معنی و ارزش و هدف می‌دهد

۲. مفهوم مسلکی و مفهوم اخلاقی جهان‌بینی، یا جهان‌بینی به عنوان یک طرح و برنامه ایدئولوژی و یا یک سلسله مفاهیم مجرد ذهنی و مجرد از زندگی

۳. خدا، خالق کل و معاد و مرجع کل (و انسان مسؤل)

۴. انسان و کرامت و شرافت ذاتی و خلافت الهی

۵. منشأ کرامت انسانی دو نیروی فکر و اراده است (سوم عاطفه عالی و چهارم خلاقیت و آفرینندگی).

۶. عبادت و تسبیح موجودات، سیر تکاملی آنها در مسیر قوانین طبیعی و مشیت الهی است.

۷. عبادت انسان پرورش نیروی فکر برای روشن شدن و پرورش نیروی اراده برای به کار بستن است.

۸. تکامل فکر به علم، و تکامل اراده به تقوا یعنی حالت حق‌پذیری است.

۹. هدف نهضتها و بعثتها و رسالت‌های انبیا تقویت دو نیروی فکر و اراده و توسعه دانش و تقواست (بلکه تقرب به خدا و وصول به بارگاه اوست و نیروی فکر و اراده مقدمه است).

۱۰. مسیر تکاملی بشر یعنی راه دانش و تقوا نهایت ندارد.

۱۱. شعار جهان‌بینی اسلام: «انسان باش، یعنی بیندیش، راه را انتخاب کن، و در آن راه استوار و ثابت قدم باش».

۱۲. نیازهای مادی و معنوی بشر توأم است.

۱۳. انبیا دعوت به حیات (حیات اندیشه و اراده) کرده‌اند.

۱۴. هدف کلی از نظامات اجتماعی اسلام تقویت نیروی اندیشه و اراده است. (انسانهای استثمارگر، هم قوت اندیشه دارند و هم قوت اراده. قوت عاطفه انسانی (ایمان) جایش کجاست؟)

۱۵. اسلام از نظر مقررات، نظامی متناسب با جهان‌بینی خویش

وضع کرده است.

۱۶. مسلمان معتقد به جهان‌بینی اسلامی باید در راه برقراری نظام متناسب اسلامی و واژگون شدن نظامهای غیرمتناسب پیکار کند (جهاد)، و در این صورت یک مسلمان مسلکی است نه اخلاقی.

۱۷. یک مسلمان مسلکی تک‌شخصیتی است (یعنی دارای یک ایدئولوژی مشخص و منظم و یک دستگاه فکری واحد دارای اصول و فروع واحد است، و از هرگونه گرفتاری در تضاد عقیده و روح مبرا است).

۱۸. مشخصات نظام متناسب با جهان‌بینی اسلامی از نظر خود اسلام:

الف. ضدیت با استبداد

ب. ضدیت با استثمار و استعمار

ج. ضدیت با انحصارات

د. دموکراسی سیاسی و اقتصادی

ه. مترقی و انقلابی بودن

۱۹. اقتصاد اسلامی مبتنی بر عدالت اجتماعی، سوسیالیستی و عمومی است.

۲۰. اصل جهاد برای برقراری صلح و امنیت و برقراری نظام متناسب

۲۱. آزادی و رهایی از اسارت‌های فکری (خرافات) و اسارت‌های اقتصادی

۲۲. اسارت فکری مقدمه اسارت اقتصادی است.

۲۳. ملاک رهبری اسلامی تکامل دانش و تقواست.

۲۴. لزوم تلاش عمومی برای رهبری متناسب



مواد جهان‌بینی اسلامی

رجوع شود به ورقه‌های «جهان‌بینی».

رجوع شود به ورقه‌های «جهان‌بینی اسلامی».



جهان‌بینی اسلامی، مدارک

۱. تفسیر المیزان، جلد چهارم ذیل آیه آخر آل عمران: یا ایهاالذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا...



جهان‌بینی

رجوع شود به سخنرانیهای «جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی» و سخنرانیهای «خدا در اندیشه انسان» و سخنرانیهای «خدا در زندگی انسان» که آقای هادیزاده یادداشت کرده‌اند و در پاکت جداگانه قرار دارد.

رجوع شود به ورقه «توحید، مکتب، جهان‌بینی».



جهان‌بینی مذهبی

در ورقه‌های «نسبت دین با عشق و علم» از فصل ششم کتاب دین و روان ویلیام جیمز نقل کردیم که:

«دنیایی که یک فکر مذهبی به ما عرضه می‌کند نه تنها همان دنیای مادی است که قیافه آن عوض شده باشد، بلکه در ساختمان آن عالم چیزهای بیشتری است از آنچه یک نفر مادی (یک جهان‌بینی مادی) می‌تواند داشته باشد.»

و هم طبعاً علاوه بر قوانین مادی و مکانیکی، یک سلسله قوانین دیگر که ناشی از دخالت عناصر دیگر است نیز بر جهان و انسان حاکم است - رجوع شود به ورقه‌های «ایمان به گفته پیغمبران، شأن

یک اقلیت پخته است» و به فصل «عوامل معنوی» از کتاب انسان و سرنوشت.

رجوع شود به ورقه «دین و مذهب، جهان‌بینی مذهبی و جهان‌بینی غیرمذهبی»، در آنجا تتمیم خوبی شده است. ایضاً رجوع شود به ورقه‌های «فواید و آثار ایمان».

□

جهان‌بینی = تعریف، کلمه مرام و کلمه مسلک

۱. «جهان‌بینی^۱ هر مرامی عبارت است از مبنا و زیرساز و تکیه‌گاه فلسفی و فکری آن مرام که انسان و حیات و رابطه انسان را با جهان و جامعه‌اش توجیه می‌نماید و به زندگی آدمی معنی و ارزش و هدف می‌بخشد.» (احمدزاده)

«جهان‌بینی یک مکتب، کیفیت تفسیر و تحلیلی است که از جهان و انسان می‌کند و نظری که نسبت به فلسفه حیات ابراز می‌دارد و بر اثر آن تفسیر و آن بینش، مشکلات زندگی و راه‌حلهای آنها را تعیین و ترمیم می‌کند و برنامه‌ای را که برای سعادت انسانها ضرور است طرح می‌نماید.» (خامنه‌ای)

۲. چون جهان‌بینی هر مرامی مبنای فکری و فلسفی آن مرام و مسلک است، اول باید مرام و مسلک تعریف شود. دوم باید این نکته روشن شود که آیا اسلام که یک دین است، یک مرام و یک مسلک

آیا اسلام یک مرام و یک مسلک است؟

۱. مفهوم اولی جهان‌بینی ملازم مرام و مسلک داشتن نیست، هرکس ولو یک عامی تصویری کلی از جهان و انسان و اجتماع دارد، مخصوصاً از جهان دارد، خواه غلط و خواه درست، خواه خیلی مبهم و خواه اندکی روشن و روشتر، ولی اصطلاحاً جهان‌بینی به تصویر کلی انسان از جهان و از انسان و از اجتماع گفته می‌شود که نقطه اتکا و مبنای فلسفی مرام و مسلک اوست.

هم هست یا نه؟

کلمه «مرام» مرادف است با کلمه «مقصد» که به معنی محل قصد است یعنی محلی که قصد و هدف به آن تعلق گرفته است. پس این کلمه بیشتر مبین مفهوم هدف است، برخلاف کلمه مسلک که محل سلوک و طی کردن است و بیشتر مبین مفهوم راهی است که انسان برای وصول به مقصد و هدف خود انتخاب می‌کند.

فرق کلمه مرام و کلمه مسلک

پس اینکه می‌گوییم: جهان‌بینی هر مرام و مسلکی عبارت است از تکیه‌گاه فکری و فلسفی یک مرام و یک مسلک، درحقیقت می‌خواهیم بگوییم صاحب هر مرام و هر مسلک خواه‌ناخواه باید یک طرز تفکر کلی و عمومی از جهان و خلقت و معنی زندگی و انسان و اجتماع داشته باشد که با مرام و مسلکش مابین نباشد و بلکه مؤید و توجیه‌کننده مرام و مسلکش باشد، یعنی بتواند هدفش را و راهی را که به سوی هدفش می‌رود توجیه کند.

جهان‌بینی برای هر مرام و هر مسلک

اما هدف و مسلک داشتن عبارت است از اینکه نظر به اینکه بشر برخلاف حیوانات که کارها را به صورت غریزی انجام می‌دهند کارها را به صورت فکری و ارادی و از روی اندیشه و محاسبه و انتخاب انجام می‌دهد، باید دارای یک سازمان منظم فکری هماهنگ باشد که با جمیع شؤون زندگی‌اش منطبق باشد و همه شؤون زندگی‌اش را با آن تطبیق دهد و همه تصمیماتش از آنجا سرچشمه بگیرد، عیناً مانند یک فرد مقلد و متعبد.

علت ضرورت مرام و مسلک و ایدئولوژی

فکر سازمان‌دار لااقل این حسن را دارد که همه مسائل را یک‌چور حل می‌کند^۱ و در همه مسائل و مطالب و حوادث یک نوع تصمیم می‌گیرد. فکر سازمان‌دار در همه مسائل مهم زندگی طرح روشن عملی دارد، هدف و مکتب و روش و تاکتیک دارد، برنامه دارد، راه‌حل دارد (اعم از صحیح و غلط)، توجیه و تفسیر دارد ولو

مرام و مسلک و فکر سازمان‌دار

۱. و به اصطلاح تک‌شخصیتی است، دارای یک دستگاه فکری منظم است و از هرگونه تضاد در عقیده و عمل مبرا است.

غلط.

اردشیریسیم ۳. هر چند شوخی است، ولی شعار شیخ حسن اردشیره عبارت است از کشف یک راه حل عمومی برای همه حوادث مهم تاریخی^۱، از اینکه مثلاً ابراهیم که در برابر نمرود و موسی که در برابر فرعون و حضرت محمد که در برابر جهان خود قیام کرد، حتماً در اثر این بوده که غذایشان اردشیره بوده است، و یا اینکه مائده آسمانی اصحاب مسیح و من و سلوای موسی و غذایی که حضرت محمد در خلوت انس خورد اردشیره بوده است، غذاهای بهشتی همه یا اردشیره است و یا چاشنی از اردشیره دارد. به هر حال اردشیریسیم خود نوعی جهان‌بینی اجتماعی است و مبنای راه‌حلهای شیخ حسن اردشیریسیم بوده است.

امتلائیسیم یا آقای فکور که وسواس امتلای معده داشت و در حال امتلای معده احساس دگرگونیهای زیادی در خود می‌کرد، عصبانی می‌شد، فکرش کار نمی‌کرد، با دیگران مشاجره می‌نمود، بی‌مهر و محبت می‌شد، به این نتیجه رسید که تمام حوادث شوم تاریخ از امتلاء است: حجاج سفاکی و آدم‌کشی می‌کرد از امتلاء بود، یزید امام حسین را شهید کرد از امتلاء بود، اگر یک فلوس کامل همان ایام به او می‌دادند همه قضایا حل شده بود، نادر که چشمها را می‌کند و از کلبه‌ها مناره‌ها می‌ساخت از امتلاء بود. می‌گفت راه حل همه مشکلات جهان را پیدا کرده‌ام؛ مثلاً اگر یک مسهل به مائو و یک مسهل به کاسیگین بدهند و یک مسهل هم به نیکسون، اختلافات آمریکا و شوروی و چین حل می‌شود.

فرق جهان‌بینی و ایدئولوژی (اندیشه نظری و عملی) شیخ حسن تمام زیباییهای تاریخ بشر را از اردشیره، و فکور تمام زشتیهای جهان را از امتلاء می‌دید.

۴. فلاسفه، اندیشه‌ها را منقسم می‌کنند به نظری و عملی یا حقیقی و اعتباری، و آنگاه نوع دخالتی از اندیشه‌های نظری در

۱. این مثال مربوط به توجیه اجتماع است نه توجیه جهان.

اندیشه‌های عملی یعنی یک نوع تأثیری از ناحیه اندیشه‌های نظری در اندیشه‌های عملی قائلند. این نوع تأثیر عیناً منطبق است به آنچه امروز گفته می‌شود که جهان‌بینی هر مرام و مسلک عبارت است از مبنا و تکیه‌گاه فلسفی و فکری آن مرام و مسلک در مسائل مربوط به جهان، انسان، اجتماع.

۵. اولاً لازم است به عنوان مثال یک هدف را با تکیه‌گاه فلسفی او ذکر کرد، مثلاً هدف مارکسیسم که به ادعای خودش نجات توده محروم است با تکیه‌گاه فکری او که عوامل تولید را عامل اصلی تحریک تاریخ می‌داند، و همچنین مثالهایی درباره مسلک و مرام و ارتباطش با جهان‌بینی باید ذکر کرد. مثلاً فرض کنیم که یک انسان مصادف می‌شود در جریان مرام و مسلکش با برخورد به موانع عاطفی از قبیل پدر و مادر و زن و فرزند و عدم رضایت آنها، باید جهان‌بینی اشکال را حل کند.

مثال

۶. در ورقه‌های «جهان از دیده علی» گفتیم در جهان‌بینی بحث کمی مطرح نیست که کی جهان را بیشتر می‌داند و کی کمتر، بلکه [بحث] در کیفیت و شکل و نظام حاکم بر جهان است. ممکن است یک عالمتر از جاهلتر جهان‌بینی ضعیف‌تری داشته باشد. بنابراین اطلاعات زیاد مثلاً در فیزیک، ریاضی، زبان و غیره تأثیری در جهان‌بینی ندارد. اما اینکه آیا نظام نظام تکامل است؟ آیا کامل و بی‌نقص است؟ آیا زنده و بیدار است؟ آیا عادل است؟ آیا سه‌بعدی است یا چهاربعدی؟ آیا انسان به حسب نهاد خیر و عدالتخواه است یا عدالت را عقل به حکم مصلحت باید بر او تحمیل کند و یا ماشین به حکم جبر اقتصاد باید تحمیل کند و آیا بشر وجدان فطری اخلاقی مادی دارد؟ پس آیا تربیت را باید بر این اساس قرار داد یا نه؟ یا آزادی و دموکراسی را به عنوان بهترین وسیله برای ارضای تمایلات خودمان باید بخواهیم یا به عنوان یک هدف مقدس و شایسته فداکاری؟ آیا خون انسان چقدر احترام دارد؟ آیا انسان از لحاظ ناموس اجتماعی یعنی عفاف و از لحاظ ناموس سیاسی یعنی تفویض

مستقومات
جهان‌بینی که
به شکل جهان
و روح جهان و
قیافه جهان
مربوط است
نه به اندام
جهان

قدرت به او چقدر قابل اعتماد و اطمینان است؟ آیا با تکیه به نیروی اخلاقی او باید حریم عفاف را از میان برد یا درست مثل مثل آتش و پنبه است؟ و آیا با تکیه به نیروی اخلاق و تربیت، لازم نیست کنترل دقیقی در کار صاحب قدرت بشود و یا نه؟ [همه اینها به جهان بینی مربوط می شود.]

غیر از آنکه موضوع فکر گاهی مربوط است به شکل و نظام جهان و گاهی نیست، خود فکر گاهی مؤثر در شکل نظام روحی انسان و در شخصیت انسان است و او را عوض می کند و گاهی نیست.

۷. اینکه اسلام یک مرام و یک مسلک است به این دلیل است که هدف معقول برای زندگی و راه معقول در میان حوادث زندگی برای انسان پیشنهاد می کند، نه اینکه یک سرگرمی خارج از زندگی برای انسان درست کند مثل دستورالعمل زندگی مرتاضانه و راهبانه.

اسلام مرام و
مسلک است

۸. اصول جهان بینی اسلامی:

الف. همه جهان از یک نقطه ناشی شده است و به همان نقطه برمی گردد و یک مشیت بر همه نظامات جهان حاکم است. به عبارت دیگر، جهان ماهیت «از اوایی» دارد.

ب. قانون علیت و نظام سببی و مسببی عالم، هم در مجردات و هم در مادیات حاکم است و به عبارت دیگر جهان دارای نظام لایتغیر است.

ج. در عین عمومیت قضا و قدر، انسان خود تعیین کننده سرنوشت خویش است.

د. جهان به حق و به عدل برپاست، بازی و بازیچه و لغو و عبث وجود ندارد.

ه. خوبی و بدی دنیا بستگی دارد به طرز برخورد انسان با آن، که «مسجد احباء الله، متجر اولیاء الله». بنابراین زشتی و غداری دنیا مربوط به انسان است.

و. نیکی و بدی حتی در همین دنیا کم و بیش عکس العمل

دارد. علی علیه السلام فرمود: لا یزهدنک فی المعروف... ایضاً فرمود:
ایاک و ظلم من لا یجد ناصرأ الا الله.

ز. نظامی بر عالم حکومت می‌کند و جهان بر طبق یک سلسله
سنن گردش می‌کند و می‌چرخد. ضرورت حاکم بر جهان تنها
ناشی از جنبه فاعلی نیست، از جنبه غایی هم هست.

ح. جهان یک واحد است مانند یک پیکر زنده، نه اموری
متشکلت و متفرق و بی‌ارتباط، و نه مانند ارتباط اجزای یک
ماشین بلکه مانند وحدت اعضای یک موجود زنده (ولی نه به
نحوی که بودیسم یا غیر آن می‌گوید که خدا جان جهان است
و با جهان در حرکت و تکامل).

ط. اصل تکامل بر جهان حاکم است.

ی. جهان بهترین جهان ممکن است، کامل و بی‌نقص است.
یا. انسان دارای شرافت و کرامت ذاتی و خلافت الهی است،
موجودی است حرّ و مختار و متعهد و مسؤول و دارای
شخصیت [و] اراده و اختیار. منشأ کرامت انسان یکی نیروی
فکر و دیگری نیروی اراده اوست. جهان (اجتماع) باید به
دست انسان سامان یابد.

یب. عبادت، ورزش و پرورش فکر انسان برای روشن شدن و
پرورش اراده برای به کار بستن است.

یج. ایضاً فکر باید با علم، و اراده با تقوا تقویت شود.

ید. هدف بعثت‌های انبیا نیز تقویت این دو نیروست.

یه. شعار اسلام: انسان باش یعنی بیندیش، استوار باش و
انتخاب کن.

یو. نیازهای مادی و معنوی بشر توأم است و تفکیک ناپذیر،
سعادت واقعی دنیا و آخرت توأم است و در یک مسیر است.

یز. فلسفه جهاد: برقراری نظام متناسب با ایدئولوژی اسلام و
واژگون شدن نظام‌های غیرمتناسب.

یج. جهان گاهواره تکامل انسان است.

یط. عبادت در اسلام مفهوم عمومی و همه‌جانبه نیز دارد.
 ک. مسأله نهاد و فطرت انسان از نظر عدالت، اخلاق و اینکه
 انسان را تنها تکامل فکری نمی‌تواند بسازد بلکه نهادش و
 استعداد ذاتی‌اش باید تقویت شود، همچنان‌که ماشین نیز
 نمی‌تواند اصلاح‌کننده بشر باشد

کا. ختم نبوت و آغاز اجتهاد، یا مدار ثابت و حرکت دائم،
 تکامل و...

کب. اصلاح فرد بدون اصلاح اجتماع ممکن نیست - امر به
 معروف و نهی از منکر

کج. مساوات و ضدیت با تبعیض و نابرابری

کد. تکامل و مبارزه با توقف و ارتجاع

که. عدالت و ضدیت با استثمار و ظلم

- عناصر جهان‌بینی جهانی اسلام:

الف. جهان با اراده ذات لایزال برپاست، از اوست و به او
 بازمی‌گردد.

ب. جهان به حق و به عدالت برپاست، حق پایدار و باطل
 ناپایدار است، بازیچه و عبث و بیهوده وجود ندارد.

ج. اصل علیت و نظام سببی و مسببی

د. اصل تکامل

ه. جهان بهترین جهان ممکن است، شر و بدی نسبی است.

و. عمومیت قضا و قدر

ز. پیوستگی زندگی دنیا و زندگی آخرت

ح. عکس‌العمل کار خوب و کار بد در همین جهان

ط. گردش جهان بر طبق سنن و قوانین است و ضرورت حاکم
 بر جهان ناشی از علیت فاعلی و غایی با هم است.

ی. جهان یک واحد، زنده و شاعر و بیدار است. اجزای جهان

مرتبط‌اند نه پراکنده. این ارتباط از نوع ارتباط ماشینی تنها

نیست بلکه از نوع ارتباط اعضای موجود زنده است، ولی نه

به این معنی که خداوند جان جهان است و با جهان مجموعاً
یک واحد زنده متحرک را به وجود می‌آورد، بلکه او خود
هدف جهان و غایت هر حرکت است.



جهان بینی اسلامی - جامعه

۱. اولاً آیا جامعه یک مرکب واقعی و حقیقی است از قبیل آب که ترکیبی از دو عنصر است، و یا یک پیکر است که از تکامل یک واحد حقیقی به وجود آمده است؟ مثل انسان و واقعاً افراد در حکم اعضای زیستی هستند و طبعاً جامعه حیات واحد حقیقی دارد و تکرش صرفاً از نظر آلات و ابزارهاست، و یا جامعه یک کثیر حقیقی است و اجتماع تکرر فرد است و از این نظر فرقی نیست میان اجتماع انسان و میان اجتماع درختها در باغ و یا اجتماع گوسفندها در گله؟ درختان باغ با یک باغبان حراست و محافظت می‌شوند و از یک جوی آب می‌خورند و از یک نوع هوا استنشاق می‌کنند و از یک نوع سرزمین (تقریباً) مایه می‌گیرند؛ در عین حال مرکب حقیقی از قبیل آب که از اکسیژن و هیدروژن ترکیب می‌شود و شئی ثالثی به وجود می‌آید نیست، و حتی از قبیل انسان هم که یک واحد رو به تکامل (یک سلول) ابزار ساز [است] که اعضا در خدمت آن واحد و برای

هدف آن واحد به وجود آمده نیست، هر کدام تشخص و استقلال تام از دیگران دارند.

یا شق سومی در کار است؛ نه مانند آب است که عناصر فردی با هم ترکیب می‌شوند و شخصیت و استقلال خود را بکلی از دست می‌دهند و «او» یعنی آب می‌شوند و خاصیت ذاتی اوّلی خود را از دست می‌دهند، و حتی نه مثل آن سلول واحد است که یک جریان طبیعی و یک سازمان طبیعی افراد را به عنوان اعضا می‌سازد، مانند چشم و گوش و بینی و قلب و طبعاً هر فردی با خصوصیت و وظیفه خاص خودش و با شکل لازم خودش و هنر لازم خودش آفریده می‌شود، یکی در متن طبیعت چشم جامعه و دیگری مغز و یا روح و سلسله اعصاب جامعه و دیگری ستون فقرات به وجود می‌آید و طبعاً تغییر شغل لایتخلف است. و نه مانند درختان یک باغ است که خود درختان در تکوین شخصیت دیگران نقشی ندارند، یعنی نه شخصیت افراد مضمحل شده و مرگبی با شخصیت جداگانه به وجود آمده است و نه یک روح حاکم بر مجموع درختان وجود دارد و به هر حال هر کدام صد درصد حسابی جداگانه دارند.

بلکه انسانها از نظر شخصیت جسمی و بدنی در حکم درختان یک باغ و گوسفندان یک گله‌اند؛ همان قدر تحت تأثیر یکدیگر هستند که درختان در مجاورت یکدیگر به واسطه انتقال میکروبها و غیره و یا گوسفندان (در حد بیشتری). ولی از لحاظ روحی و شخصیت انسانی، انسان سخت تحت تأثیر محیط و جامعه و تاریخ خودش است و تاریخ و جامعه به طور جبری تا حدودی بر او حکومت می‌کند. از نظر جوّ روحی و انسانی، یعنی از نظر جوّ افکار و اندیشه‌ها و عواطف و عادات و وابستگیها و دلبستگیها و گرایشها و جهت‌گیری‌ها و کنشها و واکنشها تحت تأثیر محیط و تاریخ است، در عین حال نه به صورت جبر یعنی علت تامّه بلکه نیروی عقل و اراده به او نوعی قدرت قیام و اقدام علیه تاریخ و محیط داده است، به

مسأله جبر محیط

کمک علم و دین علیه عوامل تاریخی و محیطی اقدام می‌کند و به کمک علم و دین علیه غرائز خودش قیام و اقدام می‌کند.

۲. در قرآن سخن از سنن لایتغیر آمده است. یک بحث این است

مسأله سنن
لایتغیر

که آیا سنن الهی در کل عالم خلقت لایتغیر است یا در روابط میان انسان و نتایج اعمال و رفتارش؟ و بنا بر وجه دوم، آیا مجموع جامعه در حکم یک واحد است و افراد مسؤول عواقب سوء اجتماعی دیگران در دنیا هستند، یعنی آثار سوء و عواقب سوء فقط شامل حال گنهکاران می‌شود و یا در مورد گناهان اجتماعی شامل عموم می‌شود و مسأله «وامتازوا الیوم ایها المجرمون» از مختصات قیامت است؟

طبعاً آیا راست است که قوم (واحد اجتماعی) از نظر قرآن از خود حیات و موت و عمر و عزت و ذلتی دارد؟

۳. جمله‌های نهج البلاغه در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۰)

۴. کلمات قوم، قریه، امت در قرآن:

و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيا ففسقوا فيها فحق عليها القول.

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم.

ذلک بان الله لم یرک مغیراً نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما

بانفسهم.

فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقية ینهون عن الفساد فی الارض.

و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً.

و ما کان ریک لیهلک القرى بظلم و اهلها مصلحون.

و لكل امة اجل فاذا جاء اجلهم...

افلتم یسیروا فی الارض فینظروا...

۵. مسأله دیگر این است که آیا بر جامعه از آن جهت که یک

واحد است، سنت و قانون معینی حکومت می‌کند یا نه؟ یعنی آیا

لازمه اینکه جامعه موجود حقیقی باشد این است که اجتماع یک

سلسله قوانین خاص داشته باشد و طبعاً باید آن قوانین شناخته شود

تا جامعه شناخته شود، شناختن قوانین حاکم بر فرد برای شناسایی

اجتماع کافی نیست، همان طور که شناسایی قوانین حاکم بر هر بسیط

برای شناختن قوانین حاکم بر مرکب کافی نیست، برخلاف «مخلوط» که از خود قانون و خاصیت و اثر و جریانی جداگانه از اجزاء و مواد ندارد. قبول علمی به نام «جامعه‌شناسی» از طرف امثال ابن‌خلدون بالاتزام دلالت می‌کند بر قبول وجود حقیقی جامعه، و قبول وجود حقیقی جامعه آنچنان که قرآن بیان فرموده است مستلزم قبول سنن خاص حاکم بر جامعه است. قرآن بعلاوه تصریح هم کرده است به سنن خاص اجتماعی در باب سعادت‌ها و شقاوت‌ها و هدایت‌ها و ضلالت‌ها و عزت‌ها و ذلت‌ها که مورد نظر قرآن است.

پس دو مطلب است: یکی اینکه آیا جامعه یک واحد واقعی است و طبعاً سرنوشت واحدی خواهد داشت؟ مطلب دیگر اینکه آیا سرنوشت جامعه یک قانون قطعی و لایتنجیر است؟

پس در دو جهت باید بحث شود: یکی وحدت و کثرت جامعه، و دیگر لایتنجیر بودن سنن. دربارهٔ مسألهٔ اول بحث شد. اکنون نوبت بحث در مسألهٔ دوم است.

در مقاله «وحشی و نبوت» جلد دوم خاتم پیامبران، آقای [محمدتقی] شریعتی بحث نارسایی کرده است. ایشان مدعی است: الف. نظامات آفرینش یا قوانین طبیعی یک سلسله قوانین مجعوله و موضوعه الهی است، خود واضح هر وقت بخواهد آن را نقض می‌کند و معنی «ان‌الله یفعل ما یشاء» و «یحکم ما یرید» و لازمهٔ «ان‌الله علی کل شیء قدیر» همین است و یهود منکر این اصل بودند و قرآن در رد آنها می‌گوید: «و قالت اليهود یدالله مغلوله غلت ایدیم و لعنوا بما قالوا». از جان آدولف بوهرلر نقل می‌کنند که «قوانین طبیعی را خدا وضع می‌کند نه اینکه خود به خود جبراً به وجود آمده باشند» و می‌گویند معجزه یعنی اینکه قادر متعالی که قوانین طبیعی را وضع کرده به مقتضای حکمت بالغه‌اش و تشخیص مصلحت خلق می‌تواند آنها را تغییر دهد. یکی از آنها برای تصدیق یعنی معجزه است.

ب. مثالهایی ذکر می‌کنند در طبیعت به عنوان نقض قوانین طبیعی و همه را از کتاب اثبات وجود خدا نقل می‌کنند: از قبیل به حال مایع

ماندن آب در حالی که قاعدتاً باید به حالت گاز دربیاید، همچنین کمتر شدن وزن مخصوص آب در حال انجماد، شدت فشار سطحی آب.

بعد مدعی می‌شوند اینکه هر نوع حیوانی قانونی در زندگی دارد، دلیل اختلاف و تنوع و بلکه تناقض قوانین طبیعی است. بعد مسأله دیگر را خلط مبحث می‌کنند که لکننت دونویی و دیگران گفته‌اند: قوانین طبیعی که ما می‌شناسیم قطعیت ندارند که در واقع معنی آن این است که اعتماد به کشفیات علم به صورت صددرصد نباید کرد.

بعد مسأله دیگری را طرح می‌کنند که درست است ولی نه برای آن مدعا و آن قانون فوق قانون است و مثال به تأثیر حالات روح بر بدن می‌زنند.

ج. به عنوان نتیجه بحث می‌گویند:

اولاً قوانین طبیعی جز یک سلسله مشاهدات مکرر نیست. (پس بحث نقض غلط است.)

ثانیاً ممکن است قدرت مطلقه شرایط موجودات را تغییر دهد. (البته این، مطلب درستی است ولی ربطی به مدعا ندارد.)

ثالثاً علت نظم خاص مصالح خاص است، با تغییر مصالح نظم تغییر می‌کند. (این مطلب صددرصد غلط است.)

رابعاً علوم پر است از اصول غیر مسلم. (این مطلب بر می‌گردد به مطلب اول.)

خامساً ممکن است نیرویی مافوق نیروهای طبیعی و حاکم بر آنها باشد. (این، مطلبی درست است ولی خلاف مدعا را ثابت می‌کند.)

۶. در جزوه اسلام‌شناسی دکتر شریعتی، صفحه ۶۵، تحت عنوان «جامعه‌شناسی» همان بحثی را که درباره فلسفه تاریخ عنوان کرده است که تاریخ صرفاً محکوم یک تضاد دیالکتیکی است [مطرح می‌کند] و اساس بنیاد جامعه را اقتصاد و حرکت تاریخ را از تضاد

میان دو طبقه مرفه و محروم می‌داند. در این باره قبلاً در بحث «انسان از نظر جهان‌بینی اسلامی» بحث شد و خوب است مجدداً هم بحث شود.

□

۷. عطف به ورقه‌های «جهان‌بینی اسلامی» شماره ۱۱، مسائل مربوط به جامعه عبارت است از:

الف. ترکیب اجتماع یک ترکیب حقیقی است ولی نه از نوع ترکیب عناصر و نه از نوع ترکیب موجود زنده از اعضا، که قبلاً شرح داده شد.

ب. اجتماع یک موجود زنده است و از خود حیات و موت و جوانی و پیری (ولی قابل تجدید جوانی است) و بیماری و عزت و ذلت دارد.

ج. اجتماع به حکم اینکه واحد حقیقی است، قوانین خاص حاکمه دارد و شناخت اجتماع موقوف است به شناخت آن قوانین (جامعه‌شناسی، علم مستقل از انسان‌شناسی).

د. دو نظریه معروف اصالت اجتماع و اصالت فرد به معنی اینکه اصالت هر یک مستلزم اعتباریت و لااقل سلب استقلال دیگری باشد هر دو غلط است. فرد در عین حال که عضوی از اجتماع است و تحت تأثیر جبری اجتماع است از نوعی آزادی و تأثیر و نیروی تغییر و حاکم بر اجتماع برخوردار است، واحد انسان نقش فعال بر روی اجتماع دارد.

ه. لازمه آن نوع اصالت و وحدت اجتماع در عین نوعی استقلال فرد این است که افراد نوعی سرنوشت مشترک دارند و نوعی سرنوشت غیرمشترک.

و. نقش اساسی تقوا و ایمان در صلاح اجتماع و اینکه عامل بی‌ایمانی و فساد اخلاق نابودکننده اجتماع است، نه برعکس آنچنانکه برخی متدینین ما شاید پندارند:

ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء
والارض.

و ضرب الله مثلاً قرية كانت امنة مطمئنة ياتيها رزقها رغداً
من كل مكان فكفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف
بما كانوا يصنعون.

يرسل السماء عليكم مدراراً و يمددكم باموال و بنين.
وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم
في الارض... (باید توجه داشت که قانون کلی است.)

ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين.
و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي
الصالحون.

آیات «قل سيروا في الارض...» که برای همین موضوع است.

ز. در معنویات آنچه نقش اساسی دارد حسن روابط خُلقی
است یعنی عدل و احسان نه حسن روابط الهی. اگر به فرض
اولی تأمین باشد نه دومی، بقای واحد اجتماعی ممکن است
و الا فلا. تأثیر ایمان تأثیر غیر مستقیم است، یعنی ایمان ضامن
حسن روابط اجتماعی است و حسن روابط اجتماعی ضامن
بقا و دوام و عزت و شوکت. البته اتفاق و اتحاد هم مانند
عدالت است که در خطبه «قاصعه» روی آن زیاد تکیه شده
است و در جای دیگر نهج البلاغه آمده است: اما والله ليسلطن
هؤلاء القوم عليكم ليس لانهم اولى بالحق (مرحلة ایمان) منكم
ولكن لاجتماعهم على باطلهم و تفرقكم عن حقاكم^۱. درباره اصل

۱. [عين عبارت نهج البلاغه نیست، بلکه تلفیقی است از جملاتی در خطبه‌های ۱۱۵

و ۹۶ و ۲۵.]

عدل حدیث معروف نبوی آمده است: الملک یبق مع الکفر و لایبق مع الظلم. در آیه کریمه قرآن آمده است: و ما کان ربک لیهلک القرى بظلم (ای بشرک) و اهلها مصلحون (ای و اهلها مصلحون فیما بینهم).

ج. ابتکار تغییر اجتماع در دست افراد است که خود را تغییر دهند (ان الله لا یغیر ما بقوم...).

ط. تغییر اخلاق و روحیه مقدم است بر تغییرات اجتماعی و اقتصادی و به منزله علت است نه معلول: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم.

ی. نقش ملاً و مترفین در فساد، اینکه صلاح از پایین به بالا سرایت می کند و فساد از بالا به پایین می ریزد، آنچنانکه ما در مقدمه جلد اول داستان داستان گفته ایم.

یا. روح تقلید از نیاکان و از کبرا در بشر

یب. محرک تاریخ و اینکه اسلام برای اخلاق و شخصیت‌های معنوی اصالت و استقلال در تغییر تاریخ قائل است (ر.ک: شماره «یه» و ورقه‌های «یادداشت جهان‌بینی اسلامی»).

یج. لازمه وحدت حقیقی اجتماع این است که خود اجتماع ذی‌حق باشد و به طریق اولی صاحب حیثیت باشد و بتواند مالک شود، کما اینکه لازمه استقلال فرد این است که حق اختصاصی فرد از او سلب نشود. مسأله تعلق ثروت به اجتماع و یا فرد و همچنین مسأله وجوب فداکاری فرد برای اجتماع و مسأله حقوق نسل‌های بعدی، تابع اصل حقوق طبیعی اجتماع است.

ید. آیا اسلام تکامل اجتماع را در کسادهای ثابت اصولی می پذیرد؟ ما این مطلب را در یادداشت‌های «اسلام و مقتضیات زمان» به اثبات رسانده ایم.

یه. آیا اسلام قانون تضاد و دیالکتیک را در تاریخ می پذیرد یا خیر؟

یو. مسأله جنگها که آیا همه اقتصادی است؟ یا سیاسی، یا عقیده‌ای؟ و اینکه آیا جنگ عقیده که اصالت داشته باشد وجود دارد یا نه؟ (ر.ک: ورقه‌های «یادداشت جهان‌بینی»)

یز. مسأله تساوی نژادها و تساوی افراد از نظر حقوق و عدم تساوی آنها از نظر استعداد کسب امتیازات حقوقی - رجوع شود به ورقه‌های «جهان‌بینی اسلامی» شماره «بیج».



جهان‌بینی - از نظر اجتماع

الف. اجتماع خود یک واحد زنده است و دارای حیات خاص و موت و اجل و مسؤولیت مشترک؛ سعادت افراد وابسته به یکدیگر است.

ب. اجتماع اسلامی مبتنی بر اصل مساوات و ضدیت با هرگونه تبعیض است.

ج. اجتماع اسلامی مبتنی بر تکامل و ضدیت با توقف و ارتجاع است.

د. اجتماع اسلامی مبتنی بر عدالت و ضدیت با استثمار و ظلم است و مخالف «کار قیصر را به قیصر و کار خدا را به خدا واگذار» است.

ه. طرفدار اصل کار

و. اصلاح فرد بدون اصلاح اجتماع ممکن نیست.

ز. پیکار و جهاد برای برقراری نظام متناسب زندگی

ح. اجتماع، متکامل است و اصول، ثابت. ختم نبوت و اجتهاد

ط. تساوی نژادها از نظر استحقاق مواهب



جهان و انسان از دیدۀ علی علیه السلام

۱. والعصر ان الانسان لفي خسر...

۲. موضوع بحث این چند شب ما^۱ همان طوری که در روزنامه و در تابلوی جلوی حسینیه خوانده‌اید «جهان و انسان از دیدۀ علی علیه السلام» است.

جهان و انسان از دیدۀ علی همان جهان و انسان از نظر اسلام است ولی ما چون بیشتر به مناسبت این ایام می‌خواهیم از توضیحات و تفسیرات علی علیه السلام استفاده کنیم، این را عنوان مطلب قرار دادیم. اگر بخواهیم به زبان امروز مطلب را ادا کنیم باید بگویم بحث ما در این چند شب درباره‌ی ایدئولوژی اسلامی است. مطلب مبهم بود، مبهم تر شد. جوانانی که با کلمه‌ی ایدئولوژی و موارد استعمال آن آشنا هستند گاهی به ما می‌رسند و می‌پرسند آقا ایدئولوژی اسلامی

۱. رجوع شود به ورقه‌های «ایدئولوژی اسلامی».

چیست؟ ایدئولوژی اسلامی را توضیح دهید.

کلمه «ایده» یعنی فکر، عقیده، هدف اصلی در زندگی، نهایت آرزو و امثال اینها. و ایدئولوژی به حسب اصل لغت یعنی فکرشناسی، ایده‌شناسی.

تعریف
ایدئولوژی

اما اصطلاح امروز از این کلمه معنی خاص است. ایدئولوژی یعنی آن سلسله از افکار و معتقدات اجتماعی یک شخص یا یک جمعیت یا یک آیین که محور و مرکز سایر معتقدات دیگر و تعیین‌کننده و مشخص‌کننده هدف اوست و وسیله و معیار و مقیاس ارزیابی او در مسائل مختلف دیگر است.

برای توضیح مطلب و تعریف کامل، چند مطلب باید گفته شود:

۱. افکار و معتقدات و خواسته‌های انسان از لحاظ اصالت و اهمیت در یک درجه نیستند؛ بعضی اصلند و بعضی فرع، بعضی پدرند و بعضی دیگر فرزندان، بعضی به منزله نقطه مرکزی منظومه فکری می‌باشند و بعضی مانند ذراتی که بر محور و حول آن نقطه مرکزی می‌چرخند. خلاصه در عالم افکار و اندیشه‌های انسان هم منظومه وجود دارد، نقطه مرکزی و نقطه‌های جانبی وجود دارد، توالد و تناسل وجود دارد، اصل و فرع یعنی تنه و شاخه وجود دارد و به عبارت دیگر فکر انسان مکانیسم بخصوصی دارد و به صورت دستگاه وجود دارد. شما که اینجا نشسته‌اید همان طوری که ساختمان جسمتان مثلاً چشم، گوش، هاضمه، اعصابتان هر کدام یک دستگاه است که روی حساب معین تنظیم شده، دستگاه فکرتان نیز دستگاه است یعنی آنچنان نیست که افکار و معتقدات و خواسته‌های انسان به منزله توده انباشته‌ای از گندم یا سنگریزه در یک جا جمع شده باشند. هر کسی در این دنیا یک یا چند چیز دارد که محور فعالیتها بلکه محور افکار و اندیشه‌های اوست. تمام فعالیتها و اراده‌ها و خواسته‌ها و تفکرات و تأثرات و هیجانات و عواطف او وابسته و مربوط به آنهاست.

مثلاً ممکن است محور فکری و ارادی یک نفر پول باشد، یا مقام و جاه باشد، یا زن باشد یا چیز دیگر باشد.

ولی مادامی که افکار و اندیشه‌ها و مخصوصاً آن نقطه مرکزی فکری^۱ از حدود شخصی و فردی، از حدود حیوانی و شهوانی تجاوز نکرده است و شکل کلی و عمومی و جهانی و اجتماعی به خود نگرفته است، ایدئولوژی نامیده نمی‌شود.

ایدئولوژی در جایی گفته می‌شود که انسان دارای یک طرز تفکر مخصوص درباره جهان و انسان و اجتماع و یک نوع نقشه و طرحی برای زندگی باشد، دارای نوعی ایمان به مسائلی باشد و خود را موظف بداند که در راه تحقق بخشیدن و جامه عمل پوشانیدن به آن هدفهای کلی و طرحها کوشش کند، در آن راه فداکاری و گذشت نماید، با دیگران که با او همفکر و همعقیده‌اند تعاون و همکاری نماید، برای نشر افکار و عقاید خود مجاهده نماید.

علیهذا ایمان داشتن مساوی است با ایدئولوژی داشتن. انبیا خود ایدئولوژی داشتند و مردم را به ایمان به یک ایدئولوژی دعوت می‌کردند.

خلاصه این شد:

ایدئولوژی اولاً ناشی است از دستگاه فکری^۲ که بعضی حاکم بر بعضی است، بعضی جنبه مرکزی دارد و بعضی جنبه جانبی، بعضی جنبه اصلی دارد و بعضی جنبه فرعی از اینکه دستگاه فکر انسان شکل منظومه‌ای دارد ناشی است. به همین دلیل حیوان فاقد

۱. اگر کسی را کالبدشکافی روحی بکنند (هرچند هنوز چنین کاری میسر نیست) در میان همه افکار و معتقدات او و در میان خواسته‌ها و مقاصد او بعضی را پیدا می‌کنند که هسته اصلی را تشکیل داده و باقی را می‌بینند که بر گرد آن هسته می‌چرخند، برای اینکه افراد را بشود تحت تأثیر قرار داد و روحیه آنها را منقلب کرد، باید دست به آن هسته‌ها انداخت و آنها را مانند هسته اتم منفجر کرد، پیغمبران و رهبران انقلابها یک هنرشان این بود که دست روی نقاط مرکزی و محورهای فکری اشخاص می‌گذاشتند.

۲. رجوع شود به ورقه‌های «جهان‌بینی».

ایدئولوژی است. بعلاوه، حیوان مُدرک جزئیات است و ایدئولوژی در کلیات است.

ثانیاً تنها هسته مرکزی داشتن فکر، حتی کلی بودن افکار و عقاید برای ایدئولوژی بودن کافی نیست. ایدئولوژی آنوقت ایدئولوژی است که جنبه عمومی و غیرفردی داشته باشد. بعلاوه، هسته مرکزی این گونه افکار را ایدئولوژی می نامند. ایدئولوژی باید نقشه عملی بشر برای دنیای آینده باشد.

از صدر اسلام علمای اسلام دستورهای اسلامی را به دو قسمت منقسم کرده اند: اصول و فروع. اصول جمع اصل است که به معنی ریشه است و فروع جمع فرع است که به معنی شاخه است. از اینجا معلوم می شود علمای اسلام متوجه این نکته شده اند که مقررات اسلامی سازمانی دارد، بعضی را باید پایه و اصل و بعضی دیگر را باید بنا و شاخه نامید.

اصول عقاید از این قرار است: توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد. فروع دین عبارت است از نماز، روزه... در اینجا باید اولاً بدانیم که این گونه تقسیم بندی نه در قرآن وارد شده و نه از ناحیه یکی از ائمه معصومین رسیده است. پس ببینیم مبنا و نظر کسانی که اینها را اصول و سایرین را فروع دانسته اند چیست.

نظر آنها به این جهت بوده که امور اعتقادی یعنی اموری که باید به آنها عقیده داشت و فروع دین یعنی اموری که باید به آنها عمل کرد. مثلاً توحید و نبوت و امامت را باید به آنها عقیده داشت، به آنها عمل کرد معنی ندارد. اما نماز را باید خواند و روزه را باید گرفت.

حالا ببینیم آیا آنچه علمای قدیم به نام اصول عقاید گفته اند می شود نام ایدئولوژی روی آنها گذاشت؟ نه.

هرچند در یک جهت ایندو با هم اشتراک دارند و آن ایمان است اما آنچه امروز آن را ایدئولوژی می نامند بر آن مبنا نیست.

مبنای ایدئولوژی امروزی عقاید عملی است، یعنی عقایدی است که باید جامه عمل بپوشد مثل عقیده و ایمان به عدالت و آزادی

و مساوات و رفاه اجتماعی و غیره.

اصول عقاید قدیمی مبانی ایدئولوژی به شمار می‌روند نه خود ایدئولوژی. آنچه خود ایدئولوژی را تشکیل می‌دهد این است که یک نفر مسلمان از آن جهت که مسلمان است ایمان دارد و آرزو دارد که بر جامعه عدالت حکومت کند، مردم خداپرست و حقیقت‌پرست باشند، از ظلم اثری نباشد.

درواقع معنی ایدئولوژی اسلامی این است که اسلام چه ایده‌هایی به پیروانش داده و عرضه داشته است که سایر افکار و معتقدات پیروانش باید براساس آن ایده‌ها باشد.

ایده‌های اسلامی:

الف. تزکیه نفس، صفای روح

ب. عدالت اجتماعی

ج. معرفه الله و تقرب به حق

د. خیر و سعادت و عمران و رفاه عمومی

بحث ما در این است که بعضی خیال می‌کنند ایده و هدفی که اسلام به بشر می‌دهد این است که دنیا را ویران بگذارند، در راه علم و تمدن گام برندارند. دیشب گفتیم که اولین سخن ما این است که اسلام در مورد زندگی چنین ایده‌ای به مردم نمی‌دهد. برعکس، ایده یک نفر مسلمان این است که دنیا و زندگی معمور و آباد و متکامل باشد. چیزی که هست اسلام فراهم بودن وسایل مادی را به تنهایی برای رفاه و عمران واقعی کافی نمی‌داند.

این فکر که ایده اسلام این است که زندگی نامعمور باشد صدمه و ضربه زیادی به اسلام زده است. فکری خطرناکتر از این وجود ندارد.

□

یادداشت جهان و انسان از دیده علی علیه السلام

۱. این موضوعی^۱ که ما آن را عنوان سخنرانیهای خود در این ده شب قرار داده‌ایم ممکن است در نظر بعضی آقایان ابهام داشته باشد، باید توضیح بدهیم که مقصود چیست؟

مقصود این است که بفهمیم و بدانیم علی که پیشوای ماست و او را به پیشوایی خود پذیرفته‌ایم، درباره جهان چگونه قضاوت کرده و درباره انسان چگونه قضاوت کرده است، زیرا خواه ناخواه در قضاوت ما که خود را تابع می‌شماریم تأثیر دارد و قضاوت ما درباره انسان و جهان در رفتار ما و عمل ما، در اخلاق و ملکات ما، در تمدن و پیشرفت ما اثر دارد.

۲. عصر ما عصر تعلیمات است، عصر فکرها و اندیشه‌هاست، عصر عرضه شدن متاع مکتبهاست، گو اینکه هنوز تا به مرحله‌ای که مردم فکر عمیق را بخواهند درک کنند فاصله زیاد دارند، هنوز آب و رنگ جلد کتابها حکومت می‌کند. بر ماست که فکر و اندیشه علی را عرضه بداریم.

۳. دو نوع تعلیمات داریم: یک نوع تعلیمات کلاسیک است، مربوط است به شناسایی اشیاء از جماد و نبات و حیوان و انسان؛ نوعی دیگر مربوط است باز به جهان و انسان ولی از آن نظر که انسان باید چگونه زیست کند.

۴. انواع جنگها و مبارزات داریم: جنگها و مبارزات اقتصادی، رقابتهای اقتصادی که احیاناً منجر به جنایات بزرگ می‌شود، جنگها و مبارزات جاه‌طلبانه که فرد یا افرادی تحت تأثیر نیروی برتری طلبی و شهرت طلبی و استکبار و سلطه طلبی و عبودیت خواهی از دیگران با یکدیگر مبارزه می‌کنند. نوعی دیگر جنگ عقاید است. جنگ

۱. [بر روی مطالب شماره‌های ۱، ۲، ۳ و ۶ تا محل ستاره در صفحه ۴۱۶ خط طولی کشیده شده است. علت خط خوردگی به احتمال زیاد مورد استفاده قرار گرفتن این مطالب در جای دیگری بوده است. نظر به اینکه به حذف این قسمت از یادداشتهای از طرف استاد یقین نداشتیم، با بیان این توضیح به درج آن مبادرت ورزیدیم.]

عقاید تا وقتی که در مرحله جنگ عقیده است خوب است، سبب روشن شدن فکرها می‌شود. برخورد و تصادمات و اصطکاکات فکری سبب روشن شدن بیشتر حقایق می‌گردد. به عقیده ما هرگز نباید از تشکیک و ایراد و شبهه وحشت کرد، از دو چیز دیگر باید وحشت کرد: یکی اختناق و خفقان، دیگر خفتگی کسانی که مدعی رسالت یک عقیده‌ای هستند؛ اینکه [یک] عده پست رسالت یک عقیده‌ای را اشغال کنند و به جای انجام وظیفه بخوابند، سر پست خوابشان ببرد. و متأسفانه امروز عقاید اسلامی دچار هر دو مصیبت است؛ از طرفی دولتهای اسلامی چندان موافقتی با نشر اصول اسلامی ندارند، ثانیاً روحانیت ما که پست این رسالت را اشغال کرده در خواب است. به هر حال جنگ امروز جنگ عقاید و ایدئولوژیهاست. ما تحت عنوان «جهان و انسان از دیده علی علیه السلام» می‌خواهیم بعضی مسائل مهم و لازم را که قضاوت در آنها در وضع روحیه و اخلاق و زندگی مردم مؤثر است مطرح کنیم، مثل:

الف. درباره دنیا

ب. فلسفه زهد

ج. درباره اخلاق

د. دین و مذهب

ه. جنگ و صلح

و. ثروت

ز. سعادت

ح. ناسیونالیسم

ط. نقش شخصیت با اراده و اختیار

۵. انواع تحولات و انقلابات داریم - رجوع شود به ورقه «انقلابات». از همه تحولات و انقلابات، از صنعتی، کشاورزی، علمی، ادبی، قلمی، شعری و غیره، انقلاب فکری و روحی بالاتر است. انقلاب فکری در جایی است که طرز تفکر یک قوم و ملت عوض بشود، نه اینکه عالم بشوند و بر معلومات آنها افزوده شود،

یعنی معیارها و مقیاسها در نظر آنها عوض شود، همان کاری که اسلام کرد. اسلام تنها مردم را به سوی علم سوق نداد، طرز تفکر و قضاوت آنها را عوض کرد.

۶. در واقع این عنوان را ما بهانه‌ای کرده‌ایم که درباره «ایدئولوژی اسلامی» بحث کنیم یا از آن دفاع نماییم.

اولاً آیا اسلام ایدئولوژی دارد یا ندارد؟ ایده یعنی فکر و عقیده و نهایت آرزو. ایدئولوژی یعنی فکرشناسی و عقیده‌شناسی، ولی در اصطلاح معنی و مفهوم دیگری دارد. وقتی که می‌گویید انسان باید دارای ایدئولوژی باشد یعنی انسان باید از لحاظ فکری دارای یک سلسله معتقدات باشد که آن سلسله معتقدات مبنا و محور فکری او برای هدفگیری به شمار می‌رود، و آن افکار و معتقدات معیار و مقیاس ارزیابی او در مسائل مختلف می‌گردد. هر کس به اعتباری دارای ایدئولوژی است یعنی یک سلسله افکار و معتقدات در مغز اوست که محور و مرکز سایر فکرهاست؛ همه خواستها، تصمیمها، اندیشه‌هایش در حول آن نقطه مرکزی است. ولی آن فکر مرکزی که جنبه شخصی^۵ و خصوصی و فردی داشته باشد ایدئولوژی نامیده نمی‌شود. مثلاً کسی که محور و مرکز افکارش تن‌آسایی و عیاشی است یا پول جمع کردن و انباشتن است یا تسلط بر دیگران و استکبار است، نمی‌توان گفت دارای ایدئولوژی است. به کسی می‌شود گفت دارای ایدئولوژی است که از حدود فکر فردی خارج است و دارای یک فکر و عقیده کلی درباره جهان و انسان و اجتماع است و خود را موظف می‌داند که در راه تحقق دادن آن عقیده و آن اصل و آن مبدأ کوشش کند، به این منظور همفکرها و همعقیده‌ها پیدا می‌کند، با آنها همکاری و هماهنگی می‌کند، در راه آن عقیده و نشر آن فداکاری می‌کند.

شرایط
ایدئولوژیست
بودن

پس انبیا در درجه اول کسانی هستند که ایدئولوژی داشته‌اند.

۷. ایدئولوژی از آن جهت است که انسان دارای «دستگاه» فکری است، دارای مکانیسم فکری است، دارای مجموعه‌ای از افکار

است که با نظم مخصوصی پهلوی هم قرار گرفته و کار می‌کنند.
 البته بعضی افراد فکرشان منظم نیست و مشوش است.
 ۸. حیوان ایدئولوژی ندارد، نه چون عقیده کلی ندارد بلکه
 بالاتر اساساً دستگاه فکری ندارد، تدبیر و فعالیت تدبیری ندارد.
 ایدئولوژی داشتن فرع فعالیت تدبیری است.
 آقای بازرگان در بحث و ایدئولوژی صفحه ۴ می‌گوید:

«ایدئولوژی قدیم غریزی و کلی بوده است و در حالت اجمالی
 خود به طور کامل عمل می‌نموده است. علاوه بر آن تقریباً
 شامل کلیه مراتب و مراحل که امروزه آنها را به نامهای: هدف،
 مکتب، روش، تاکتیک، برنامه و غیره می‌نامیم و فصول
 جداگانه برای آنها قائل می‌شویم بوده است؛ در طی قرون
 متمادی و در نزد اقوام و ملل مختلف رفته‌رفته معلوم و
 مستشعر شده، به زبان و قلم درآمده، تفصیل و تفکیک یافته و
 بالاخره در منطق و مفهوم امروزی ایدئولوژی اختصاص به
 فلسفه سیاسی و معیار فکری که حاکم بر افکار و اعمال
 اجتماعی باشد پیدا کرده است. انسان به طور کلی در جهت
 استعمار و انتخاب و اختیار پیش می‌رود و می‌خواهد شخصاً
 از روی آگاهی و آزادی روش خود را اتخاذ نماید.»

تفسیر
 ایدئولوژی

۹. نهج البلاغه، کتاب ۵۳، صفحه ۱۸:

هذا ما امر به عبدالله علی امیرالمؤمنین مالک بن الحارث الاشر
 فی عهده الیه حین ولّاه مصر جبایة خراجها و جهاد عدوها و
 استصلاح اهلها و عمارة بلادها.

در صفحه ۳۳ می‌فرماید:

ولیکن نظرك في عمارة الارض ابلغ من نظرك في استجلاب
الخراج لان ذلك لا يدرك الا بالعمارة، و من طلب الخراج بغير
عمارة اخرب البلاد و اهلك العباد.

سه جمله عالی
از مولی

ایضاً صفحه ۳۳:

و لا یثقلنّ علیک شیء خففت به المؤونة عنهم، فانه ذخر یعودون
به علیک فی عمارة بلادک و تزین و لایتک مع استجلابک
حسن ثنائهم.

۱۰. ایدئولوژی داشتن ناشی از جنبه خلیفه‌اللّهی انسان است. از
این جهت است که انسان باید خود سازنده خود و اجتماع خود باشد.
انسان مکمل خلقت است، انسان طراح است، مظهر یا مبدع است.
۱۱. اگر ایده اسلام خرابی دنیا نیست، پس فلسفه زهد چیست؟
برای فلسفه زهد رجوع شود به ورقه‌ای تحت همین عنوان.

۱۲. دو جمله از مولی، یکی درباره جهان و یکی درباره انسان.
اما درباره جهان (حکمت ۱۹۵):
دو جمله از
مولی درباره
جهان و انسان

لا یزهدنک فی المعروف من لایشکره لک، فقد یشکرک علیه
من لایستمع بشیء منه، و قد تدرک من شکر الشاکر اکثر مما
اضاع الکافر، والله یحب المحسنین.

دیگر درباره انسان (خطبه ۱۴۰):

و انما ینبغی لاهل العصمة و المصنوع الیهم فی السلامة ان یرحموا
اهل الذنوب و المعصية و یكون الشکر هو الغالب علیهم و الحاجز
لهم عنهم، فكیف بالغائب الذی غاب اخاه و عیره ببلواه؟ اما
ذکر موضع سترالله علیه من ذنوبه مما هو اعظم من الذنب الذی

غایه به، و کیف یذمه بذنب...

راجع به جمله دوم: و اما ینبغی لاهل العصمة... باید بگوییم این جمله حکایت می‌کند از یک نظر وسیع و بزرگ و بزرگوارانه. علی می‌فرماید درباره اهل معصیت عکس العمل نشان بدهید ولی عکس العمل شما از نوع عکس العملی باشد که درباره بیچارگان و ضعفا و درماندگان انجام می‌دهید؛ به آنها ترحم کنید، از روی مهربانی دستگیری نمایید زیرا منشأش جهل و عجز و ضعف است. علی مثل این است که منشأ گناهان را بیچارگی و ضعف می‌داند، اما ضعف روحی.

در اینجا از دو ناحیه باید مطلب را نگریست: از ناحیه اخلاقی و از ناحیه اجتماعی. ناحیه اخلاقی و اجتماعی غیر از ناحیه فردی و عمومی است. مقصود این است که یک وقت از ناحیه احساسات شخص خود ما درباره او حساب می‌کنیم، یک وقت از این ناحیه است که مصلحت اجتماع درباره کسانی که جنایتی مرتکب می‌شوند چیست؛ چون تنها آن جانی زندگی نمی‌کند، دیگران هم زندگی می‌کنند.

از نظر اجتماعی جانی را باید مجازات کرد. مجازات تنها برای شخص جانی نیست که بگوییم به جای مجازات اصلاحش می‌کنیم. اجتماع باید نشان بدهد که فلان جنایت فلان عکس العمل را از طرف اجتماع پشت سر خود دارد تا افرادی که فقط به موجب عامل ترس مرتکب جنایت نمی‌شوند، نشوند.

اگر تمام افراد برسند به آنجا که احتیاجی به عامل ترس نداشته باشند، بدون عامل ترس هم یعنی از روی فهم و درک و تربیت جنایت نمی‌کنند، در این وقت البته باید مجازات الغا بشود و تربیت جای آن را بگیرد. البته مقصود این نیست که آن وقت تربیت جای آن را بگیرد. تربیت و تعلیم تا هر اندازه‌ای که بتواند جای ترس را بگیرد باید پیش برود، ولی فرض این است که مواردی هست که تربیت از

عهده بر نمی آید و باید عامل ترس وارد صحنه بشود، پس لازم است که چوب مجازات هم وجود داشته باشد، چون ترس در وجود همه کس هست و برای نظم اجتماع حتماً باید از این عامل استفاده کرد. این عامل، هم در عالم هست و هم در جاهل، هم در بیمار روحی است و هم در سالم روحی، هم در متمدن وجود دارد و هم در وحشی، هم در کودک هست و هم در بزرگ.

اما این عامل را به عنوان اخراالدواء از آن باید استفاده کرد که «اخراالدواء الکی» در آن وقتی که باید استفاده کرد و اجرا کرد نباید عواطف انسان در آنجا حکومت کند. در آنجا باید عقل و منطق نه احساسات آنی حاکم باشد. قرآن کریم می فرماید:

الزانية و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و لاتأخذکم
بہما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الاخر و لیشهد
عذابہا طائفة من المؤمنین.

اما حساب مجازات یک حساب است و حساب احساسات فردی که کینه و عناد باشد یا ترحم و دلسوزی مطلب دیگر است. چرا باید احساسات ما مترحمانه و دلسوزانه باشد؟ برای اینکه [عمل او] ناشی از بیچارگی و ضعف است. پس خود ما باید قوی و بزرگ و بزرگوار باشیم. قرآن کریم می فرماید:

لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم
بالمؤمنین رؤف رحیم.

خاصیت روحیه عظیم این است که این طور باشد.
به قول لرد اوپوری در در آغوش خوشبختی، جلد ۲، صفحه ۹۲:

«مردم همه در حدود خود مانند کودکان نادان، همچون مریضان

ناتوان و مثل مردگان مستحق بخشش و ترحم‌اند. ما فقط اعمال آنها را می‌بینیم و از مبادی آن خبر نداریم، به این جهت خشمگین می‌شویم و می‌خواهیم از شراره غضب هستی آنها را بسوزانیم... هنبکا می‌گوید: باید همه کس را معذور بدانیم، اطفال را برای اینکه کوچک هستند، زنان را برای اینکه ضعیف هستند، نیکان را برای اینکه قصد بدی ندارند و بدان را برای اینکه بدبخت و بیچاره‌اند.»

خلاصه ما همیشه نسبت به جاهل و ناتوان احساس ترحم می‌کنیم برعکس عالم و توانا. از این رو وقتی که خیال می‌کنیم طرف عالم‌اً قادراً کاری را انجام داده و نباید انجام بدهد فکر می‌کنیم که بدی کرده و بدی را باید [با] بدی پاسخ داد، باید او را بیچاره و بدبخت و مسلوب السعاده کرد. اما وقتی که دیدیم آدم عالم قادر آزاد کار خوب می‌کند، آدم جاهل عاجز کار بد می‌کند، احساس عناد و میل به بدی در ما تبدیل می‌شود به میل به خوبی و ترحم.

جمله «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون» دلیل بر ترحم بر اهل معاصی است. همچنین جمله‌های مولی خطاب به ابن ملجم یا خطاب به فرزندان او درباره ابن ملجم. در بحار، جلد ۹، صفحه ۷۴۷ نقل از نهج البلاغه می‌گوید:

من کلام له قبل موته علی سبیل الوصیة: وصیتی لکم ان لا تشرکوا بالله شیئاً و محمد - صلی الله علیه و آله - فلا تضيعوا سنته، اقيموا هذین العمودین... و خلاکم ذم. انا بالامس صاحبکم والیوم عبرة لکم و غداً مبارقکم. ان ابق فانا ولیّ دمی و ان افن فالفناء میعادی و ان اعف فالفقو لی قریة و هو لکم حسنة، فاعفوا، الا تحبون ان یغفر الله لکم؟ والله ما فجانی...

تنبيه: العارف لا يعنيه التحسس والتجسس، ولا يستهويه الغضب عند مشاهدة المنكر كما تعتريه الرحمة، فانه مستبصر بسر الله في القدر. واما اذا امر بالمعروف امر يرفق ناصح لا يعنف معيّر...

۱۴. نهج البلاغه، نامه ۴۷:

و من وصية له للحسن والحسين عليهما السلام لما ضربه ابن ملجم: اوصيكما بتقوى الله و ان لا تبغيا... اوصيكما و جميع ولدي و اهلي و من بلغه كتابي بتقوى الله و نظم امركم و صلاح ذات بينكم، فاني سمعت جدكما - صلى الله عليه و اله و سلم - يقول: صلاح ذات البين افضل من عامة الصلوة و الصيام. الله الله في الايتام...

ثم قال: يا بني عبدالمطلب لا الفينكم تخوضون دماء المسلمين خوضاً تقولون: قتل اميرالمؤمنين، قتل اميرالمؤمنين. الا لا يقتلن بي الا قاتلي. انظروا! اذا انا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربة بضربة، ولا يمثل بالرجل فاني سمعت رسول الله - صلى الله عليه و اله و سلم - يقول: اياكم و المثلة ولو بالكلب العقور.

□

جهان از دیدۀ علی علیه السلام

۱. تفاوت مردم در دیدن جهان اولاً از لحاظ کمیت نیست که یکی بیشتر دیده و یکی کمتر، پس هر که عالمتر است یعنی بیشتر موجودات را می شناسد جهان بینی بهتر و کاملتری دارد، مثلاً یک کسی از جغرافیا یا ستارگان یا خواص فیزیکی یا ترکیبی اطلاع بیشتری دارد و یکی کمتر، از لحاظ کیفیت نیز بر دو قسم است: گاهی مربوط است به مواد عالم و گاهی به شکل و نظام عالم، مثلاً ممکن است یکی معتقد باشد که عناصر چهار تاست و دیگر معتقد باشد که

صد تاست. این نیز تغییری اساسی در جهان بینی ندارد. ولی یک وقت کسی نظام را نظام تکامل می داند و یکی نظام جامد، یکی کامل و بی عیب می بیند و یکی ناقص و پر از عیب، یکی حکیمانه می بیند و یکی عبث و بیهوده، یکی نظام را زنده می بیند و یکی مرده، یکی خیر محض می بیند و یکی شرّ محض و یکی ممزوج، یکی دنیا را سه بعدی می بیند و یکی چهار بعدی و پنج بعدی، یکی محدود می بیند و یکی نامحدود - اشعار حضرت امیر در بحار. نظر آن حضرت که قبل از آدم که بود؟ آدم بود. یا اینکه درباره کوكب فرموده: انها مدن كمدائكنم. (رجوع شود به نمره ۱۴ و ۱۵)

نظر و قضاوت درباره جهان نظیر نظر و قضاوت درباره یک نفر انسان است که مثلاً فکر اینکه چند ساله است یا شش انگشتی است و یا کم خواب یا پر خواب است یا فشارخون او چقدر است، قضاوت درباره انسان بماهو انسان یعنی درباره شخصیت واقعی او نیست، بلکه باید ببینیم آن انسان چه عواطف و افکاری دارد، چه چیز را دوست می دارد و چه چیز را دشمن می دارد، چه هدفی دارد و چه هدفی ندارد، چه طرز تفکری دارد، چه عقیده و ایمانی دارد، چه مسلکی را در زندگی انتخاب کرده است.

۲. هر کسی دارای یک نوع جهان بینی هست حتی یک نفر پیرزن، یعنی یک قضاوتی درباره شکل و روح هستی و وجود دارد.

۳. مقایسه ای ضمنی بین جهان بینی خیام و جهان بینی مولوی

۴. جهان بینی شامل دو قسمت است: یکی جهان از آن نظر که هست، یکی جهان از آن نظر که شخص ببیند رسالتی دارد یا ندارد و چه جهانی می خواهد بسازد.

۵. در دفتر ۹۳، نمره ۴۵ نقل کردیم:

و اما ینبئی لاهل العصمة و المصنوع الیهم فی السلامة ان یرحموا
اهل الذنوب و المعصية و یكون الشکر هو الغالب علیهم و
الحاجز لهم عنهم.

افلاطون می‌گوید باید با مجرمین با ترحم رفتار کرد.
۶. اعرف الحق تعرف امله.

۷. داستان معروف مجنون: به مجنون گفت روزی عیب‌جویی...
این مطلب را بیان می‌کند که یک چیز در نظر دو نفر، مختلف می‌نماید. بلکه در حواس نیز این‌طور است، مثال ظرف آب و دو ریالی، مثال دو ظرف آب گرم و نیم‌گرم یا خربزه بعد از ماست.

۸. اینکه نوع جهان‌بینی اشخاص متفاوت می‌شود از دو جنبه است یا دو قسم است، یعنی همان جنبه کیفی دو ریشه دارد. یکی اینکه شعاع درکها متفاوت است، مصداق «الدنيا منتهى نظر الاعمى و من ابصر اليها اعمته» است و یکی نقطه متقابل است یعنی شعاع فکر کوتاه یا بلند است. شیخ می‌گوید:
اندر دل من هزار خورشید بتافت

آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت
و یک وقت هست که مصداق «من عشق شيئاً اعشى بصره وامرض قلبه» است، نظیر داستان مجنون و لیلی است. علی، هم شعاع درک قوی دارد که «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً» و هم احساسات عالی دارد که درباره دنیا می‌گوید: مسجد احباء الله.

۹. باید دید علت اینکه جهان‌بینی‌ها متفاوت می‌شود چیست؟ چرا این قدر متفاوت درباره جهان اظهار نظر می‌شود؟ یکی جهان را زشت و غدار معرفی می‌کند و یکی می‌گوید: جهاناً چه نیکو و بایسته‌ای... مسلماً مولی از نظر تمام نظام جهان خوشبین بوده است، بدبین است به قصر و قصور و چسبیدن به منزل بین راه.

۱۰. حکمت ۱۰۵: لا يزهدنك في المعروف...

دلیل بر نوعی حسن ظن به جهان است، جهان را عادل و مهربان و حیف و ظلم نکن می‌داند.

۱۱. حکمت ۱۲۸: الدنيا دار ممر لا دار مقر و الناس فيها رجلان...

ایضاً خطبه ۱۰۸: امانت الدنيا قلبه و ولت عليها نفسه، فهو عبد لها و لمن في يده شئ منها...

نظر درباره جهان با نظر درباره انسان و اجتماع توأم است در قسمت توزین و اهمیت دادن.

۱۲. حکمت ۱۲۶: و قد سمع رجلاً یذم الدنيا: ایها الذام للدنيا المغتر بغيرها...

عطار این داستان را به نظم آورده. رجوع شود به دفتر «مبدأ و معاد» و به ورقه‌های «آیا دنیا آدمی را فریب می‌دهد؟». مولی جهان را صادق و صریح می‌داند نه منافق و دورو و اغفالگر.

۱۳. خطبه ۱۹۴: تشبیه دنیا به دریای طوفانی

۱۴. مسأله عبث و بیهوده در وجود، شکل فکر را تغییر می‌دهد.

۱۵. مقصود از جهان‌بینی این است: نوعی دیدهاست که شکل فکر و شخصیت شخص را عوض می‌کند، چون به حکم اتحاد عاقل و معقول انسان همان چیزی است که می‌اندیشد و می‌خواهد!

۱۶. منطق حق و باطل و غلبه حق در قرآن - انبیاء، آیه ۱۶-۱۸

۱۷. اثر جهان‌بینی توحیدی با ماتریالیسم یا ثنوی متفاوت است. اعتقاد به مبدأ حیّ علیم حکیم آدمی را معتقد می‌کند که:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

۱۸. قَسَمَهای قرآن به اعیان موجودات و به شب و روز و نباتات

و نفس

۱۹. روی نظریه بدی اشیاء راه حلی وجود ندارد، باید سوخت و ساخت. به قول ویلیام جیمز اینها مثل موشی که زیر تله جیرجیر می‌کند یا خوکی که زیر تیغ دندان غروچه می‌رود، ناله سر می‌دهند اما اهل توحید می‌گویند: زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت.

۲۰. در ورقه‌های «دنیای مذموم یا دنیا از نظر دین» گفتیم یک نوع تنزیه و تحقیر در زبان دین نسبت به دنیا هست و آن را سه جور

۱. پس از نظر دو عامل باید توجه کرد: از نظر شکل جهان و از نظر تأثیرش در شکل انسان.

می توان تفسیر کرد. یکی تفسیر بدبینانه که برخی فلاسفه مادی مسلک داشته اند، یکی تفسیر مبارزه با میلها که شریها مثل بودا و مانی و کلبیها داشته اند. جهان بینی قرآن در باب خلقت اجازه نمی دهد که ما چه درباره خلقت و چه درباره میلها این گونه نظر بدهیم و به امر باطل و زائد معتقد باشیم.

۲۱. اولاً به طور کلی جهان در دیده یک نفر موحد با جهان در دیده یک نفر ماتریالیست یا ثنوی متفاوت است. در میان اصحاب توحید هم فرق است بین توحیدهای گسترش یافته که «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» و «الحمد لله الذي لم يتخذ ولداً و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له ولي من الدل...» و بالاخره آنچه مقتضایش حمد و سپاس است: «الحمد لله الذي خلق السموات والارض و جعل الظلمات و النور ثم الذين كفروا يبرهمن يعدلون» با توحیدهایی که پر است از شرک مثل توحید متکلمین که «لو جاز عدمه ما ضرر عدمه» و توحید پیرزنی که خداوند را از موجودات بیرون و ناظر و تأسف خور بر حال بندگان می بیند.

جهان بینی علی همان جهان بینی قرآن است. از نظر قرآن، حیات سراسر هستی را گرفته: «يسبح لله ما في السموات و ما في الارض...»، «و لله يسجد من في السموات و الارض» (رجوع شود به ورقه های «عبادت تکوینی»). از نظر قرآن نظام شاعر هستی بر حق و به عدل برپاست: «و ما خلقنا السموات و الارض و ما بينهما الا بالحق». مقصود از «جهان از دیده علی» این است که در عین حال جهان از دیده قرآن و جهان از دیده رسول اکرم را نیز دریابیم. جهان بینی علی و رسول اکرم و قرآن از قبیل جهان بینی ارسطو و افلاطون و سقراط نیست که اگر اندک هم شده تفاوت داشته باشد، بلکه چون مستند است به وحی و الهام همه یکسان است.

۲۲. حاجی سبزواری می گوید: بل جعل القوم اولوا الفطانة - عناصراً كحجر المانة. ايضاً می گوید: وكل ما هناك حي ناطق - و لجمال الله دوماً شائق.

حاجی در شعر اول نظر دارد به گفته معروف ابن سینا.
 فارابی در قصوص، فصّ... می گوید: صلّت السماء بدورانها و
 الارض برججانها.
 نظامی (ظاهراً) می گوید:
 خبر داری که سیاحان افلاک

چرا گردند گرد مرکز خاک...
 ۲۳. بزرگترین مظهر بدبینی این است که [انسان] حیات را لغو و
 نیستی را بر هستی ترجیح دهد، مثل آنچه ابوالعلاء گفته: هذا جنى عليه
 ابوه و لم یجن هو علی احد. ایضاً فکر مانی. فرق است بین روح شکر و
 روح شکایت، بین روح ذکر نعمتها و روح کفران. خیام می گوید:
 چون نیست ز هرچه هست جز باد به دست
 چون هست در آنچه هست نقصان و شکست
 انگار که هر چه هست در عالم نیست
 پندار که هر چه نیست در عالم هست

□

چون حاصل آدمی در این شورستان
 جز خوردن غصه نیست تا کندن جان
 خرم دل آن که زین جهان زود برفت
 واسوده کسی که خود نیامد به جهان

□

گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان
 برداشتمی من این فلک را ز میان
 وز نو فلکی دگر چنان ساختمی
 کآزاده به کام دل رسیدی آسان
 ۲۴. رجوع شود به ورقه «مرگ» اشعار مولوی و تشبیه انسان به
 مرغ قفس و دو نظر متفاوت.

۲۵. جهان بینی مرحله اولش این است که بعضی ها اندیشیده اند و بعضی نیندیشیده خیالی کرده اند. آنها که اندیشیده اند، بعضی متحیر مانده اند و بعضی جزم پیدا کرده اند. البته هیچ کس مدعی نیست که سر از راز حقیقی وجود درآورده است. و ما اوتیم من العلم الا قليلاً. و قل رب زدنی علماً.

۲۶. جهان بینی اشخاص که متفاوت می شود از چند نظر است:
الف. از جنبه عظمت و بزرگی که آن هم از چند جهت است: یکی نهایت و لانهایت زمانی و دیگر نهایت و لانهایت مکانی. بنا بر لانهایت زمانی یا مکانی، هر نقطه مکانی یا زمانی را که بگیریم مثل نقطه دیگر است در اینکه وسط و ثلث و بالاخره نسبت ندارد. و دیگر نهایت و لانهایت شدی و قوی. چهار جور لانهایتی فرض می شود: عدی و شدی و مدی و مقداری مسافتی. حکما می گویند حق متعال فوق ما لانهایتی است بما لانهایتی مدة و شده و عدة. پس جهان در نظر بعضی کوچک و در نظر بعضی بزرگ است. آنکه کوچک است مثل کسی که می گوید از عمر عالم ۸ هزار سال گذشته یا می گوید افلاک تو در تویی هست و ماوراء آن لاخلاً و لاملأ است.
ب. از جنبه این است که آیا نظامی بر عالم حکومت می کند و عالم تحت قانون و سنن اداره می شود یا گزاف است و هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست (رجوع شود به مقاله ۱۸ - ضرورت و امکان) و به فرض اینکه ضرورت هست آیا ضرورت فقط جنبه فاعلی دارد و متوجه به غایت نیست و حرکات نامنظمی در عالم بوده و تصادفی سبب پیدایش عالم شده مثل آنچه به قدمای مادیین یونان نسبت می دهند که در اسفار باب غایات آمده و در مباحث قوه و فعل ص ۲۲۳ به این تعبیر [آمده است]:

۱. [از کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم]

زعموا ان المادة قبل الصورة و الجنس قبل الفصل و لانظام للعالم قبل نظامه و ماهيته الممكن قبل وجوده... فمنهم من جعل الهيولى وجوداً قبل الصورة ثم البسها الفاعل كسوة الصورة اما ابتداء او لداع دعاه اليه كما ظنه بعض عامة القدماء فقال: ان شيئاً كالنفس وقع له فلتة ان اشتغل بتدبير الهيولى و تصويرها فلم يحسن التدبير و التصوير فتداركها البارى فاحسن تصويرها. و منهم من قال: ان هذه الاشياء كانت فى الازل تتحرك لطباعها حركة غير منتظمة فاعانها البارى طبيعتها فاخرجها من لانظام الى نظام. و منهم قال: ان القديم هو الظلمة او الهاوية او خلا غير متناه لم يزل ساكناً ثم حرك. و منهم من قال بالخليط الذى يقول به انكساغورس.

بايد رابطه بين مقدمه و نتيجه، مغيبى و غايت معلوم گردد كه چقدر متفاوت مى شود طرز جهان بينى به واسطه اصل غائى. ب. بنا بر اينكه نظامى باشد آيا عالم يك واحد است، يعنى اينقدر پيوستگى دارد كه حكم يك پيكر را دارد و اجزاي عالم اعضاي يك اندام مى باشند يا كثر و واقعى در كار است؟ اگر وحدت است آيا صرفاً وحدت ماشينى است يا وحدت حياتى و ارگانى است؟ آن وقت تكليف دعا و استجابت و بدا روشن مى شود. رجوع شود به صحيفه دعائى... فلاسفه بحثى دارند تحت عنوان «فى وحدة اله العالم».

ج. در عين قول به اصل علت غائى، باز فرق است بين اينكه كسى به نظام تكامل معتقد باشد يا نباشد. اصل تكامل از شعب و شوون اصل علت غائى است و عالم را عظيم تر مى نماياند.

د. از نظر كمال و نقص و يا حكيمانه بودن و نبودن

ه. از نظر خوبى و بدى، خير و شر. آيا هستى بهتر است يا نيستى؟ منطق خيام و ابوالعلاء و نقشى از حافظ.

و. از نظر زنده و مرده بودن و اينكه اصل ممت است در عالم و

حیات یک عارضه استثنایی است و مؤخر است از ممات و یا کار بعکس است، همان طوری که حاجی می گوید: بل جعل القوم اولوا الفطانة - عناصراً كحجر المئانة.

۲۷. اولین بحث در اینجا این است که ما دو نوع بینش و دیدن داریم: بینش علمی و فکری مبنی بر مشاهدات و تجربیات حسی و علمی و یا مبنی بر تفکرات فلسفی و عقلانی، و یک نوع بینش الهامی و اشراقی. حتی می توان گفت که بینش اول نیز دو نوع است. نوع حسی و علمی تجربی خالص با نوع بینش فلسفی و عقلانی متفاوت است.

۲۸. یک نوع سعه نظر در جهان بینی این است که انسان درک کند که جهان از رحمت آمده و به رحمت برمی گردد، «ظهر الوجود بيسم الله الرحمن الرحيم». شیخ رئیس در نمط هشتم اشارات می گوید: ... واستوسع رحمة الله. صدرا در مباحث خیر و شر و عشق می گوید: ان لاهل الخیر غبنة عظيمة. شاعر می گوید (دفتر شماره ۷):

آن خدای دان همه مقبول و ناقبول

من رحمة بدا و الی رحمة یؤل

از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق

این است سر عشق که حیران کند عقول

در ذیل خطبه ۱۸۹ از نهج البلاغه: ثم ان الله سبحانه بعث عمداً صلى الله عليه و آله بالحق حين دنا من الدنيا الانتطاع و اقبل من الاخرة الاطلاع... ابن ابی الحدید بیانی دارد که می رساند نظر مولی از این جمله (و مشابهاش) نزدیک بودن به آخر رسیدن دنیاست. این مطلب قابل مطالعه است هم از لحاظ این خطبه و هم خطبه های مشابه این تعبیر: «ان الدنيا قد ادبرت و اذنت بوداع و ان الاخرة قد اقبلت و اشرفت باطلاع» و هم از نظر آیاتی از قرآن که تعبیر «اقتربت الساعة» دارد و هم از نظر احادیث اشراط الساعة و بلکه مسأله ظهور حضرت حجت و رابطه اش با پایان جهان، از همه این نظرها راجع به

جهان‌شناسی اسلامی باید به دقت مطالعه کرد و این مسأله را باید با مسأله دور و کور در نظر قدما و نظریه کاهش حرارتی عالم از نظر متجددین (رجوع شود به جزوه فلسفی حدوث و قدم) و آنچه در ورقه‌های «احیای فکر دینی» آمده و اینکه بعضی گفته‌اند عمر طبیعی دنیا ۵۰ هزار سال است، ارتباط داد و حساب کرد.

- رجوع شود به المیزان، جلد ۴، ذیل آیه اول از سوره نساء.

فهرست آیات قرآن کریم

متن آیه	نام سوره	شماره آیه	صفحه
بسم الله الرحمن الرحيم.	فاتحه	۱	۴۳۰
ختم... لهم عذاب عظيم.	بقره	۷	۲۲۳
في قلوبهم مرض فزادهم...	بقره	۱۰	۱۱۴
يكاد... ان الله على...	بقره	۲۰	۴۰۳
و... هم فيها خالدون.	بقره	۲۵	۲۲۳
و... في الارض خليفة...	بقره	۳۰	۳۸۲
افتطمعون ان يؤمنوا...	بقره	۷۵-۷۹	۸۲
و... قل هاتوا برهانكم...	بقره	۱۱۱	۳۵۹
كما... و يعلمكم ما لم...	بقره	۱۵۱	۱۶۵
الذين اذا اصابتهم...	بقره	۱۵۶	۲۵، ۱۲۲، ۱۳۶
اذ تبرأ الذين اتبعوا...	بقره	۱۶۶	۲۸۵
و اذا قيل لهم اتبعوا...	بقره	۱۷۰ و ۱۷۱	۲۳۷
يا... كتب عليكم الصيام...	بقره	۱۸۳	۳۶۳
يسئلونك... واتوا البيوت...	بقره	۱۸۹	۱۵۶
و قاتلوا في سبيل الله...	بقره	۱۹۰	۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۹
و قاتلوهم حتى لا تكون...	بقره	۱۹۳	۳۲۱
يا ايها الذين آمنوا...	بقره	۲۰۸	۳۲۲
كتب عليكم القتال و هو...	بقره	۲۱۶	۳۲۹
يسئلونك عن الشهر الحرام...	بقره	۲۱۷	۳۲۹، ۳۳۰

۲۷۹	۲۴۷	بقره	و قال لهم نبیهم ان...
۲۷۹	۲۵۱	بقره	فهزموهم... اتیه الله الملك...
۳۳۰، ۳۲۷، ۳۲۱	۲۵۶	بقره	لا اكره فی الدین قد...
۷۳	۲۸۵	بقره	آمن الرسول بما انزل...
۳۲۴	۱۷	آل عمران	الصّابرين و الصّادقين و القانتین...
۳۶۴	۱۸	آل عمران	شهد الله أنه لا اله الا...
۳۸۴	۳۳ و ۳۴	آل عمران	ان الله اصطفى آدم و نوحاً...
۲۷۹	۴۵	آل عمران	اذ... و جیها فی الدنیا...
۱۷۷	۶۴	آل عمران	قل... تعالوا الی کلمة...
۲۱۶	۹۶	آل عمران	ان اول بیت وضع للناس...
۲۰۶	۱۰۳	آل عمران	و اعتصموا بحبل الله...
۲۱۰، ۲۰۶، ۵۶	۱۰۴	آل عمران	ولكن منكم امة يدعون...
۲۰۶	۱۰۵	آل عمران	و لا تكونوا كالذین تفرقوا...
۵۵	۱۱۰	آل عمران	کنتم خیر امة اخرجت...
۵۰	۱۴۶	آل عمران	و کأین من نبی قاتل معه...
۲۶۸، ۶۵	۱۵۹	آل عمران	فبما رحمة من الله لنت...
۲۶۸	۱۶۰	آل عمران	ان ینصرکم الله فلا غالب...
۹۶	۱۶۴	آل عمران	لقد... یزکیهم و یعلمهم...
۲۶۴، ۲۵۹	۱۷۳	آل عمران	الذین قال لهم الناس ان...
۲۶۴	۱۷۴	آل عمران	فانقلبوا بنعمة من الله...
۳۶۳	۱۹۱	آل عمران	ربنا ما خلقت هذا باطلاً...
۳۸۴	۱۹۵	آل عمران	فاستجاب... بعضکم من...
۳۹۱، ۲۱۲، ۲۰۹	۲۰۰	آل عمران	یا ایها الذین آمنوا...
۲۷۹	۳۲	نساء	و لا تتمنوا ما فضل...
۳۸۴	۳۴	نساء	الرجال قوامون علی...
۸۱، ۷۹، ۷۸	۴۶	نساء	من الذین هادوا یحرّفون...
۲۷۹	۵۴	نساء	ام یحسدون الناس...
۲۷۰، ۲۴۴	۷۱	نساء	یا... خذوا حذرکم...
۳۲۶، ۳۲۱	۷۵	نساء	و ما لکم لا تقاتلون فی...
۶۹	۷۷	نساء	الم تر الی الذین قیل...
۲۵۹	۸۱	نساء	و... و کفی بالله وکیلاً...
۳۲۲	۸۹	نساء	فان تولّوا فخذوهم و...
۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۲	۹۰	نساء	الا الذین یصلون الی...

۳۲۴	۱۰۰	نساء	و... و من يخرج من بيته...
۲۷۰	۱۰۲	نساء	و... و ليأخذوا حذرهم...
۳۷۳	۱۴۳	نساء	مذبذبين... لا الى هؤلاء...
۴۰۳	۱	مائده	يا... يحكم ما يريد.
۸۱	۱۳	مائده	فيما نقضهم ميثاقهم...
۵۸	۱۶	مائده	يهدى به الله من اتبع...
۲۶۵	۲۳-۲۱	مائده	يا قوم ادخلوا الارض...
۲۶۵، ۲۶۳، ۲۴۳	۲۴	مائده	قالوا يا موسى انا لن...
۲۶۵	۲۵	مائده	قال رب انى لاملك الآ...
۸۲، ۸۱	۴۱	مائده	يا ايها الرسول لا يحزنك...
۴۰۳	۶۴	مائده	وقالت اليهود يد الله...
۷۴	۶۷	مائده	يا ايها الرسول بلغ ما...
۲۳۷	۱۰۴	مائده	و اذا قيل لهم تعالوا...
۴۲۶	۱	انعام	الحمد لله الذى خلق السموات...
۴۰۶	۱۱	انعام	قل سيروا فى الارض ثم...
۷۸	۵۷	انعام	قل... ان الحكم الآ...
۲۲۹	۷۶	انعام	فلما... لاحب الآفلين.
۱۵۳	۱۶۲	انعام	قل ان صلاتى و نسكى و...
۲۳۸	۲۸	اعراف	و اذا فعلوا فاحشة...
۴۰۲	۳۴	اعراف	و لكل امة اجل فاذا جاء...
۳۶۳	۵۴	اعراف	ان... و الشمس والقمر...
۲۳۸	۷۰	اعراف	قالوا اجئتنا لنعبد...
۷۵	۷۹	اعراف	فتولى عنهم و قال يا قوم...
۲۶۶	۸۸ و ۸۹	اعراف	قال الملاء الذين استكبروا...
۴۰۶	۹۶	اعراف	و لو ان اهل القرى آمنوا...
۴۰۶	۱۲۸	اعراف	قال... ان الارض لله...
۵۰	۱۵۷	اعراف	الذين... و يضع عنهم...
۳۸۲، ۲۳۸	۱۷۲	اعراف	و اذ اخذ ربك من بنى آدم...
۲۳۸	۱۷۳	اعراف	او تقولوا انما اشرك...
۳۸۲	۱۷۹	اعراف	و... بل هم اضل اولئك...
۱۳۵	۲۴	انفال	يا ايها الذين آمنوا...
۲۰۸	۴۶	انفال	و... و لاتنازعوا فتفشلوا...
۲۶۷	۴۸ و ۴۹	انفال	و اذ زين لهم الشيطان...

۴۰۲	۵۳	انفال	ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ...
۲۷۰، ۷۰، ۵۶	۶۰	انفال	وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ...
۳۲۲	۶۱	انفال	وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ...
۳۲۶	۷۲	انفال	إِنَّ... وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ...
۳۲۰، ۳۲۶-۳۲۸، ۳۲۹	۵	توبه	فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحَرَامُ...
۳۳۲			
۳۱۷	۶	توبه	وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ...
۳۳۱	۸	توبه	كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ...
۳۳۱	۱۰	توبه	لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا...
۳۳۱	۱۳	توبه	إِلَّا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا...
۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸	۲۹	توبه	قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...
۳۳۱، ۳۳۲	۳۶	توبه	إِنَّ... وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ...
۳۲۰، ۳۲۶	۷۳	توبه	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ...
۳۲۴	۱۱۱ و ۱۱۲	توبه	إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...
۲۲۵	۱۲۲	توبه	و... فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ...
۴۲۰	۱۲۸	توبه	لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...
۳۸۲	۱۲	يونس	وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ...
۲۶۴	۷۱	يونس	وَإِتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ...
۲۳۸	۷۸	يونس	قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا...
۲۶۵، ۲۹۴، ۳۱۲	۸۳	يونس	فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ...
۳۲۱، ۳۲۷	۹۹	يونس	وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنْ...
۳۴۵، ۳۶۳	۶۱	هود	و... هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنْ...
۲۳۹	۶۲	هود	قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ...
۲۳۸	۸۷	هود	قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلُوكَ...
۴۰۲	۱۱۶	هود	فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ...
۴۰۲، ۴۰۷	۱۱۷	هود	وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ...
۱۱۱	۱۸	يوسف	و... بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ...
۱۰۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۳	۵۳	يوسف	وَ مَا اِبْرَأُ نَفْسِي أَنْ أُنْفَسَ...
۲۷۹	۵۵	يوسف	قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ...
۲۶۸	۶۷	يوسف	و قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا...
۲۴۲	۹۰	يوسف	قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ...
۴۰۲	۱۰۹	يوسف	و... أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي...
۲۸۸، ۳۸۳، ۴۰۲، ۴۰۷	۱۱	رعد	لَهُ... إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ...

۴۲۶	۱۵	رعد	ولله يسجد من فى السموات...
۵۷	۱۷	رعد	انزل... فاما الزيد...
۲۶۷	۹	ابراهيم	الم يا تكم نبوا الذين...
۲۶۷، ۲۳۹	۱۰	ابراهيم	قالت رسلهم افى الله...
۲۶۷	۱۱ و ۱۲	ابراهيم	قالت لهم رسلهم ان نحن...
۲۷۹	۳۷	ابراهيم	ربنا... فاجعل افدة من...
۴۲۶، ۳۲۱	۸۵	حجر	و ما خلقنا السموات و...
۷۴	۳۵	نحل	و... فهل على الرسل...
۴۰۶	۱۱۲	نحل	و ضرب الله مثلاً قرية...
۳۲۱، ۳۱۰، ۳۰۱، ۷۴، ۵۷	۱۲۵	نحل	ادع الى سبيل ربك...
۳۷۹، ۳۵۹			
۲۲۹	۱	اسراء	سبحان الذى اسرى بعبد...
۳۷۹، ۳۵۹، ۷۴، ۵۸	۹	اسراء	ان هذا القران يهدى...
۳۸۲	۱۱	اسراء	و... كان الانسان عجولاً.
۱۹۲	۱۳	اسراء	و كل انسان الزمناه...
۴۰۲	۱۵	اسراء	من... و ما كنا معذبين...
۴۰۲	۱۶	اسراء	و اذا اردنا ان نهلك...
۳۶۴	۴۴	اسراء	تسبح... و ان من شىء...
۱۱۴	۸۲	اسراء	و ننزل من القران ما...
۴۲۸	۸۵	اسراء	و... و ما اوتيتم من...
۴۲۶	۱۱۱	اسراء	و قل الحمد لله الذى لم...
۳۲۷، ۳۲۱	۲۹	كهف	و... فمن شاء فليؤمن...
۲۷۹	۹۶	مريم	ان الذين آمنوا و عملوا...
۲۲۹	۱۴	طه	انتى انا الله لا اله...
۷۲	۲۵-۳۰	طه	رب اشرح لى صدرى...
۱۲۵	۹۶	طه	قال... سولت لى نفسى.
۴۲۸	۱۱۴	طه	فتعالى... و قل رب زدنى علماً.
۲۳۹	۵۲ و ۵۳	انبياء	اذ قال لايه و قومه...
۵۰	۶۴	انبياء	فرجعوا الى انفسهم...
۴۰۶	۱۰۵	انبياء	و لقد كتبنا فى الزبور...
۴۰۳	۱۸	حج	الم... ان الله يفعل...
۲۶۴	۳۸	حج	ان الله يدافع عن الذين...
۳۲۱	۳۹	حج	اذن للذين يقاتلون بانهم...

۲۶۴	۴۰	حج	الَّذِينَ... وَلِيَنْصُرُوا اللَّهَ...
۲۸	۷۸	حج	و... مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ...
۲۳۹	۲۴	مؤمنون	فَقَالَ... مَا سَمِعْنَا بِهَذَا...
۳۰۵	۷۱	مؤمنون	وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ...
۴۲۰	۲	نور	الرَّانِيَةِ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا...
۱۵۶، ۱۱۴	۵۰	نور	أَفَى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ...
۴۰۶	۵۵	نور	وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...
۱۲۴	۴۳	فرقان	أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ...
۳۲۷، ۳۲۲	۴۳	شعراء	وَلَمَّا كَبُرَ الْبَغْضَاءُ بَيْنَهُمَا...
۶۸	۲۵	نمل	وَأَنِّي مَرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ...
۲۶۸	۷۹-۷۶	نمل	إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَاقُصُّ عَلَى...
۵۰	۶۵	قصص	وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى...
۲۳۹	۳۶	قصص	فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا...
۲۷۸	۸۳	قصص	تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا...
۷۴	۱۸	عنكبوت	و... وَمَا عَلَى الرَّسُولِ...
۳۶۳	۴۵	عنكبوت	اتْلُ... إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى...
۱۹۹	۳۰	روم	فَاقْمِ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا...
۳۲۷، ۳۲۹	۲۰	لقمان	الْم... وَمَنْ النَّاسُ مِنْ...
۲۳۹	۲۱	لقمان	وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا...
۳۶۳	۲۹	لقمان	وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ...
۳۰	۲۱	سجده	وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ...
۳۰	۲۴	سجده	وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ...
۶۹	۲۷	احزاب	و... وَتَخْشَى النَّاسَ وَ...
۷۵، ۷۴، ۶۹، ۶۷	۳۹	احزاب	الَّذِينَ يَلْبَسُونَ رِسَالَتِ...
۵۲	۴۶	احزاب	وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ...
۳۸۱	۶۲	احزاب	سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا...
۳۸۲	۷۲	احزاب	أَنَا... كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا...
۲۴۰، ۲۳۹	۴۳	سبأ	وَإِذَا تَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا...
۲۶۳	۴۷	يس	وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ انْفِقُوا...
۴۰۲	۵۹	يس	وَامْتَاذُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا...
۳۶۲	۶۰	يس	الْمِ اعْبُدُوا إِلَيْكُمْ يَا بَنِي...
۳۷۱، ۲۰۴	۳۵	صافات	أَنَّهُمْ... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...
۲۴۰	۷۰-۶۸	صافات	ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ...

۲۷۹	۲۵	ص	قال رب اغفر لي و هب لي...
۱۱۷	۱۵	زمر	فاعبدوا... قل ان الخاسرين...
۲۶۶	۲۸	زمر	و لئن سئلتهم من خلق...
۳۶۳	۱۲	فصلت	فقضيهن... و اوحى في كل...
۷۴	۲۳	فصلت	و من احسن قولاً ممن...
۶۶	۲۴	فصلت	و لا تستوى الحسنه...
۱۱۴	۴۴	فصلت	و... قل هو للذين...
۲۰۸	۱۳	شورى	شرع... اقيموا الدين و...
۲۴۰	۲۲ و ۲۱	زخرف	ام اتيناهم كتاباً من...
۲۴۰، ۱۹۹	۲۳	زخرف	و كذلك ما ارسلنا من...
۲۴۰	۲۴	زخرف	قال اولو جنتكم باهدى...
۳۸۴	۳۱	زخرف	و قالوا لولا نزل هذا...
۳۸۵، ۳۸۴	۳۲	زخرف	اهم يقسمون رحمت ربك...
۳۸۴	۳۳-۳۵	زخرف	ولولا ان يكون الناس...
۲۸۵	۶۷	زخرف	الاخلاء يومئذ بعضهم...
۲۷۰	۲۳	دخان	فاسربب ادى ليلاً...
۳۸۵	۳۲	دخان	و لقد اخترناهم على...
۳۱۱، ۲۹۹، ۲۹۸	۱۵	احقاف	و وصينا الانسان بوالديه...
۲۹۹	۱۶	احقاف	اولئك الذين نتقبل عنهم...
۳۱۱، ۲۹۹	۱۷	احقاف	والذى قال لو اديه اف...
۲۹۹	۱۸	احقاف	اولئك الذين حق عليهم...
۲۶۴	۷	محمد	يا... ان تنصروا الله...
۲۳۱	۱۹	محمد	فاعلم انه لا اله الا...
۲۸۵، ۱۹۸، ۱۸۰، ۱۷۹	۲۹	فتح	محمد رسول الله والذين...
۳۲۴			
۲۱۷	۱۰ و ۹	حجرات	و ان طائفتان من المؤمنين...
۱۲۴	۳	نجم	و ما ينطق عن الهوى.
۲۴۰	۲۳	نجم	ان هي الا اسماء سميتوها...
۴۳۰	۱	قمر	اقتربت الساعة و انشق...
۳۶۴	۷	رحمن	و السماء رفعها و وضع...
۱۵۵	۲۳	رحمن	يا... ان استطعتم ان...
۳۰۲، ۲۲۷	۳-۱	حديد	سبح لله ما فى السموات و...
۴۲۶	۳	حديد	هو الاول و الاخر و الظاهر...

۵۲،۴۶	۲۵	حدید	لقد... ليقوم الناس...
۳۸۵	۲۶	حدید	و لقد ارسلنا نوحاً و...
۳۶۴	۱	حشر	سبّح لله ما فى السموات و...
۳۲۶	۵	حشر	ما قطعتم من لينة...
۲۱۳	۱۴	حشر	لا... تحسيهم جميعاً و...
۱۱۷	۱۹	حشر	و لا تكونوا كالذين نسوا...
۲۶۶	۵ و ۴	ممتحنه	قد كانت لكم اسوة حسنة...
۴۲۶، ۳۸۷، ۳۶۴	۱	جمعه	يسبّح لله ما فى السموات...
۱۹۳، ۱۸۱-۱۷۹، ۱۶۵	۲	جمعه	هو الذى بعث فى الاميين...
۲۳۱	۲	تغابن	هو الذى خلقكم فمنكم...
۲۶۷	۲	طلاق	فاذا... و من يتق الله...
۲۶۷	۳	طلاق	و يرزقه من حيث لا...
۲۶۶	۲۹-۲۸	ملك	قال ارايتم ان اهلكنى...
۳۸۲	۲۱-۱۹	معارض	ان الانسان خلق هلوعاً...
۴۰۶	۱۲ و ۱۱	نوح	يرسل السماء عليكم...
۱۵۰	۱۳	نوح	و ما لكم لا ترجون لله...
۳۸۵	۲۶ و ۲۷	نوح	و قال نوح رب لا تذر...
۷۲	۵	مزل	انا سنلقى عليك قولاً...
۳۸۲	۱۷	عبس	قتل الانسان ما اكفره،
۳۲۲	۲۲ و ۲۱	غاشيه	فذكر انما انت مذكر...
۱۳۳، ۱۲۴	۱۰ و ۹	شمس	قد افلح من زكّيا و...
۷۳	۱	انشراح	الم نشرح لك صدرى،
۲۷۹	۴	انشراح	و رفعنا لك ذكرك،
۲۵	۶ و ۵	انشراح	فان مع العسر يسراً...
۱۶۵	۵-۱	علق	اقرا باسم ربك الذى...
۱۵۰	۶	علق	كلا ان الانسان ليطغى،
۴۰۹	۲ و ۱	عصر	والعصر ان الانسان...
۵۵	۳	عصر	الا... و تواصوا بالحق...
۳۲۷	۶	كافرون	لكم دينكم ولى دين،
۳۰۲، ۲۲۷	سوره	اخلاص	قل هو الله احد...

□

فهرست احادیث

صفحه	گوینده	متن حدیث
۲۳	امام علی <small>علیه السلام</small>	فاراد قومنا قتل نبینا...
۲۴، ۲۳	امام علی <small>علیه السلام</small>	لا یقولن احدکم اللّٰهم...
۲۵	—	انّ الله یتعاهد المؤمن...
۲۵	—	انّ الله اذا احب...
۲۸، ۲۵	امام علی <small>علیه السلام</small>	الا و انّ الشجره البرّیه...
۲۸	—	اللّٰهم انی اعوذ بک من...
۴۸، ۴۶	—	تخلّقوا باخلاق الله.
۵۵	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	کلکم راع و کلکم مسؤول...
۳۵۹، ۵۸، ۵۷	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	الاسلام یعلو و لا یعلی...
۵۷	امام علی <small>علیه السلام</small>	اما والله لیظهرن هؤلاء...
۵۸	—	ما یفسده اکثر مما...
۱۴۸، ۵۸	امام علی <small>علیه السلام</small>	من نصب نفسه للناس...
۶۵	امام صادق <small>علیه السلام</small>	کلّ شیء حسن ولكن...
۶۵	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	یسر و لاتعسر، و بشر...
۶۶	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	انّ هذا الدّین لمتین...
۷۴	امام علی <small>علیه السلام</small>	فیبحث فیهم رسله و واتر...
۷۸	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	تقتلک الفتنه الباغیه.
۷۸	امام علی <small>علیه السلام</small>	کلمه حقّ یراد بها...
۷۸	—	اذا عرفت فاعمل ما...
۸۱	—	...فلیتیوا مقعده من...
۸۳	—	لو علم الناس کیف...
۸۳	—	الطرق الی الله بعدد...
۸۴	—	آله الرئاسه سعه الصدر.
۱۹۳، ۹۲	—	لاتؤدبوا اولادکم باخلاقکم...
۹۲	امام علی <small>علیه السلام</small>	ان للقلوب شهوة و اقبالا...
۹۳	امام علی <small>علیه السلام</small>	انّ هذه القلوب تمل...
۹۳	امام علی <small>علیه السلام</small>	انّ للقلوب اقبالا و...
۳۱۳، ۹۹	امام علی <small>علیه السلام</small>	و انما قلب الحدیث کالارض...
۱۰۰	—	کل مولود یولد علی...
۱۰۲	امام علی <small>علیه السلام</small>	طیب دوار بطبه...

۱۰۴	—	اتركوا الترك ما تركوكم.
۱۰۶	امام علی <small>علیه السلام</small>	واعلموا عباد الله ان...
۱۴۴، ۱۰۶	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	من مقت نفسه دون...
۱۴۴، ۱۰۷، ۱۰۶	—	ان رجلاً فی بنی اسرائیل...
۱۰۷	—	من لم يجعل له واعظاً...
۱۲۵، ۱۰۷	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	اعدی عدوک نفسک التی...
۱۴۴، ۱۰۸	—	اجعلوا لانفسکم حظاً...
۱۴۵، ۱۰۹	—	اتقوا الله وانظروا...
۱۴۵-۱۴۳، ۱۰۹	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	یا عبدالله الم اخبیرک...
۱۰۹	—	من احب شیئاً احب...
۱۱۴	امام علی <small>علیه السلام</small>	دواؤک فیک...
۱۱۶	امام علی <small>علیه السلام</small>	عجبت للبخیل یستمجل...
۴۲۴، ۱۱۷	امام علی <small>علیه السلام</small>	الدنیا دار ممر لا...
۱۱۸	امام علی <small>علیه السلام</small>	الیک عتی یا دنیا، فحبک...
۱۱۸	امام علی <small>علیه السلام</small>	[عبادتی که برای بهشت و...]
۱۴۴، ۱۴۳، ۱۲۵	امام علی <small>علیه السلام</small>	واعلموا عباد الله ان المؤمن...
۱۳۱	امام سجاد <small>علیه السلام</small>	و وفنی لطاعة من...
۱۳۵	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	شیطانی اسلم بیدی.
۱۳۶، ۱۳۵	امام علی <small>علیه السلام</small>	قد احیا عقله و امات...
۱۳۷	—	موتوا قبل ان تموتوا.
۱۳۷	—	اخرجوا من الدنیا قلوبکم...
۱۴۹، ۱۴۵	امام صادق <small>علیه السلام</small>	من ملک نفسه اذا...
۱۴۹، ۱۴۵	—	انما المؤمن الذی اذا...
۱۴۶، ۱۴۵	امام علی <small>علیه السلام</small>	عباد الله، ان من...
۱۴۶	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	مرحباً بقوم قضاوا الجهاد...
۱۴۶	—	احمل نفسک لنفسک...
۱۴۷	—	انک قد جعلت طیب...
۱۴۷	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	الشدید من غلب نفسه.
۱۴۷	امام صادق <small>علیه السلام</small>	من لم یکن له واعظ...
۱۴۷	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	المجاهد من جاهد نفسه.
۱۴۷	امام صادق <small>علیه السلام</small>	ان الله رکب فی الملائکة...
۱۴۷	امام علی <small>علیه السلام</small>	یا اسری الرغبة أقصروا...
۱۴۸	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	کفی بالمرء شغلاً بنفسه...
۱۴۸	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	طوبی لمن شغله عیبه...

۱۴۸	—	انّ الله تبارك و تعالی...
۱۴۸	امام علی <small>علیه السلام</small>	...زنوا انفسکم من قبل...
۱۴۹	امام رضا <small>علیه السلام</small>	سألنی رجل عما یجتمع...
۱۴۹	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	ثلاث خصال من کنّ...
۱۵۰	—	مجالسة اهل الهوى منسأة...
۱۵۰	—	لا یستقیم ایمان عبد...
۱۵۱	—	یا بنی استعذ بالله من...
۱۵۳	—	... همّه دنیاہ...
۱۵۳	—	و لاتجعل الدنيا اکبر...
۱۵۳	امام صادق <small>علیه السلام</small>	القلب السليم الذی یلقى...
۱۵۳	امام صادق <small>علیه السلام</small>	و کلّ قلب فیہ شک او...
۱۵۶	امام علی <small>علیه السلام</small>	لاتکن ممن یرجو...
۱۶۱	امام صادق <small>علیه السلام</small>	المسلم اخوالمسلم، و...
۱۶۱	—	المؤمن اخ المؤمن کالجسد...
۱۶۱	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	أنما المؤمنون فی تراحمهم...
۱۶۱	امام علی <small>علیه السلام</small>	انّ الله تعالی فرض علیکم...
۱۶۲	امام صادق <small>علیه السلام</small>	...سبع حقوق واجبات...
۱۶۲	امام صادق <small>علیه السلام</small>	ما عذب الله امة الا...
۱۶۲	امام علی <small>علیه السلام</small>	رحم الله امرءاً رأی...
۱۶۲	امام علی <small>علیه السلام</small>	من واجب حقوق الله...
۱۶۲	امام علی <small>علیه السلام</small>	اذا رأیتم خیراً فاعینوا...
۱۶۳	امام علی <small>علیه السلام</small>	کونا للظالم خصماً و...
۱۶۳	امام علی <small>علیه السلام</small>	علیکم بالتواصل و التبادل...
۱۶۵	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	...کلاهما علی خیر...
۱۸۴، ۱۶۵	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	طلب العلم فریضة علی...
۱۶۶	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	اطلبوا العلم ولو بالصین،
۱۶۶	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	الحکمة ضالة المؤمن یطلبها...
۱۶۶	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	خذوا الحکمة ولو من...
۱۶۶	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	اطلبوا العلم من المهد...
۱۶۹	—	دع علم ما لا ینیک...
۱۷۴	—	معرفة النفس اعظم المعارف،
۱۷۴	—	انّ الله جمیل یحب...
۱۷۸	امام علی <small>علیه السلام</small>	لاتخالطونی بالمصانعة و...

۱۷۸	امام حسین <small>علیه السلام</small>	انتم فی حل من بیعتی.
۲۱۳، ۱۸۱	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	ایها الناس ان ربکم...
۱۸۱	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	لن تقدس امة حتی...
۱۸۱	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	انی ما اخاف علی...
۱۸۱	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	اذا هممت بامر فتدبر...
۱۸۱	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	ان الله لایحب ان...
۱۸۷	—	انظروا من یرضع اولادکم...
۱۸۷	—	اکرموا اولادکم واحسنوا...
۱۹۱	امام علی <small>علیه السلام</small>	ولیس امرؤ وان عظمت...
۱۹۷، ۱۹۴	امام علی <small>علیه السلام</small>	الیمین و الشمال مضلة و...
۲۰۹	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	ثلاث لا ینزل علیهن...
۲۱۰	امام صادق <small>علیه السلام</small>	... بینید ائمه شما چگونه...
۲۱۴	امام علی <small>علیه السلام</small>	ایها الناس المجتمعة ابدانهم...
۲۱۴	امام صادق <small>علیه السلام</small>	فجعل فیهم الاجتماع من...
۲۱۵	امام علی <small>علیه السلام</small>	والحج تقویة للذین.
۲۱۵	امام علی <small>علیه السلام</small>	جعلہ سبحانه و تعالی...
۲۱۶	امام علی <small>علیه السلام</small>	کعبه پرچم اسلام است.
۲۱۶	—	لا یزال الذین قائماً...
۲۱۷	امام علی <small>علیه السلام</small>	اوصیکما بتقوی الله و ان...
۲۱۷	امام علی <small>علیه السلام</small>	شقوا امواج الفتن بسفن...
۲۲۳، ۲۲۲	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	مردمی در حالی که رویشان...
۲۲۶	امام باقر <small>علیه السلام</small>	الا ان مفتاح العلم...
۲۲۶	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	اوحی الله الی بعض...
۲۲۶	امام زمان <small>علیه السلام</small>	من کان من الفقهاء صائناً...
۲۲۶	امام رضا <small>علیه السلام</small>	من علامات الفقه الحلم...
۲۲۶	—	من حفظ علی امتی اربعین...
۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۶	—	لا یفقه العبد کل...
۲۲۷	امام علی <small>علیه السلام</small>	و تفقه یا بنی فی الذین.
۲۲۷، ۲۲۹-۲۳۱	منسوب به	علیکم بدین العجائز.
	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	
۳۱۰، ۳۰۳، ۲۹۸، ۲۲۸	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	نحن معاشر الانبیاء امرنا...
۲۲۸	—	لیس العبادة كثرة الصلوة...
۲۲۸	—	واجعل التور فی بصری...

۲۲۹	—	... من زانی...
۳۰۲، ۲۲۸	—	ان ههنا لعلماً جمّاً...
۲۳۴، ۲۳۳	—	انتم افقه الناس اذا...
۲۳۴	—	حدیث تدریه خیر من...
۲۳۴	—	کن لدنیاک کأنک تعیش...
۳۱۰، ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۳۴	—	رب حامل فقه غیر و...
۲۳۴	—	اعقلوا الحدیث عقل درایه...
۲۳۶	—	قد احیا عقله و امات...
۲۳۶	—	هجم بهم العلم علی...
۲۳۶	—	ان من احب عباد...
۲۳۶	رسول اکرم ﷺ	من اخلص لله اربعین...
۲۳۷	دعا	اللهم اعطنی بصیره فی...
۲۴۳	رسول اکرم ﷺ	ان الله عزوجل لیغض...
۲۴۳	امام علی علیه السلام	ان الامر بالمعروف و النهی...
۲۴۳	رسول اکرم ﷺ	افضل الجهاد کلمة عدل...
۲۴۴، ۲۴۳	—	ولو اضرت الصلوة...
۲۴۵	—	المؤمن بشره فی وجهه...
۲۵۲	—	لا تلبسوا ملابس اعدائی...
۲۵۸	امام علی علیه السلام	بالتواضع تكون الرفعة.
۲۶۸	—	اوحی الله الی داود: ما...
۲۶۹	—	ان النبی ﷺ قال لجبرئیل: و ما...
۲۶۹	امام رضا علیه السلام	... ان لاتخاف مع الله...
۲۷۰	رسول اکرم ﷺ	... اعقلها و توکل...
۲۷۰	امام صادق علیه السلام	اوجب الله لعباده ان...
۲۷۰	—	لا اتداوی حتی یعافینی...
۲۷۰	—	وعزتی و جلالی لا ابرؤک...
۲۷۰	—	اردت ان تبطل حکمتی...
۲۷۱	—	وعزتی و جلالی لا ارزقک...
۲۷۱	—	اردت ان تذهب حکمتی...
۲۷۳	—	اتقوا من مواضع التهم.
۲۷۴	رسول اکرم ﷺ	الاخبرکم بشرار رجالکم؟...
۲۷۸	—	اگر در خیر، دم بوده...
۲۷۹	—	ریتنی صغیراً و نوّهت...

۲۸۶، ۲۸۵	امام علی <small>علیه السلام</small>	غداً ترون ایامی و یکشف...
۲۹۰	امام کاظم <small>علیه السلام</small>	ثلاث یجلین البصر: النظر...
۳۰۴	—	اذا قام قائمنا وضع...
۳۰۸	امام صادق <small>علیه السلام</small>	یا مفضل، لا یفلح من...
۳۱۲	—	ابی الله ان یجری الامور...
۳۱۳	—	... اتیت البصرة؟ قال...
۳۱۶	امام علی <small>علیه السلام</small>	دعوه و لاتعجلوه فان الطیش...
۳۲۸، ۳۲۱	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	امرت ان اقاتل الناس...
۳۲۲	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	ان سیاحة امتی الجهاد.
۳۲۲	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	و رهبانیه هذه الامه الجهاد.
۳۲۲	—	رأس الامر الاسلام...
۳۲۳	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	انما الاعمال بالنیة و...
۳۳۰	امام علی <small>علیه السلام</small>	فوالله ماغزی قوم قط...
۳۵۹	امام علی <small>علیه السلام</small>	و حملوا بصائرهم علی...
۳۶۲	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	کلکم راع و کلکم مسؤول...
۳۶۲	امام علی <small>علیه السلام</small>	انکم مسؤولون حتی عن...
۳۶۲	امام علی <small>علیه السلام</small>	لولا حضور الحاضر و قیام...
۳۶۲	امام علی <small>علیه السلام</small>	أقنع من نفسی بان یقال...
۳۶۲	امام علی <small>علیه السلام</small>	و ما ظننت انک تجیب...
۳۶۴	—	بالعدل قامت السموات و...
۴۰۷، ۳۶۴	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	الملك یبقى مع الکفر...
۳۶۴	امام علی <small>علیه السلام</small>	العدل یضع الامور مواضعها...
۴۲۴، ۳۹۶	امام علی <small>علیه السلام</small>	مسجد احباء الله، متجر...
۴۲۴، ۴۱۸، ۳۹۷	امام علی <small>علیه السلام</small>	لا یزهدنک فی المعروف...
۳۹۷	امام علی <small>علیه السلام</small>	ایاک و ظلم من لا یجد...
۴۰۶	امام علی <small>علیه السلام</small>	اما والله لیسلطن هؤلاء...
۴۱۷	امام علی <small>علیه السلام</small>	هذا ما امر به عبدالله علی...
۴۱۸	امام علی <small>علیه السلام</small>	ولیکن نظرك فی عمارة...
۴۱۸	امام علی <small>علیه السلام</small>	ولا یثقلنّ علیک شیء...
۴۲۳، ۴۱۹، ۴۱۸	امام علی <small>علیه السلام</small>	وانما ینبغی لاهل العصمة...
۴۲۱	رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	اللهم اهد قومی فانهم...
۴۲۱	امام علی <small>علیه السلام</small>	وصیتی لکم ان تشرکوا...
۴۲۲	امام علی <small>علیه السلام</small>	اوصیکما بتقوی الله و ان...

۴۲۲	امام علی <small>عليه السلام</small>	يا بني عبدالمطلب لا الفينكم...
۴۲۳	امام علی <small>عليه السلام</small>	انها مدن كمدائنكم.
۴۲۴	—	اعرف الحق تعرف اهله.
۴۲۴	—	الدنيا منتهى نظر الاعمي...
۴۲۴	امام علی <small>عليه السلام</small>	من عشق شيئاً اعشى...
۴۲۴	امام علی <small>عليه السلام</small>	لو كشف الغطاء ما ازددت...
۴۲۴	امام علی <small>عليه السلام</small>	اماتت الدنيا قلبه و ولهت...
۴۲۵	امام علی <small>عليه السلام</small>	ايها الذامّ للدنيا المغتر...
۴۳۰	امام علی <small>عليه السلام</small>	انّ الدنيا قد ادبرت و...

□

فهرست اشعار عربی

صفحه	تعداد ابیات	نام سراینده	مصرع اول اشعار
۲۲	۱	متنبی	اذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه
۳۱۰	۱	متنبی	افاضل الناس اغراض لذا الزمن
۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰	۱	حاجی سبزواری	بل جعل القوم اولوا النطانة
۲۸۳	۱	ابوالعلا معری	خفف الوطؤ ما اظن الديم الـ
۶۵	—	ابونواس	دع عنك لومي فان اللوم اغراء
۲۲۶	۱	—	شفاء العمى طول السؤال و انما
۹۳	۳	—	غذتك شوييتي و نشأت عندي
۲۹	۱	متنبی	فاذا كانت النفوس كباراً
۲۵	۱	ابوتمام	لولا اشتعال النار فيما جاورت
۳۱۰	۱	متنبی	من يهن يسهل الهوان عليه
۲۶	۱	سعدی	و حرقة قلبي هيجتني لنشرها
۳۹	۲	ابن الدهان	و عهدى بالصبي زماناً و قدى
۱۲۵	۱	—	و عين الرضا عن كل عيب كليله
۴۲۶	۱	حاجی سبزواری	و كل ما هناك حتى ناطق
۹۴	۱	—	و من يصنع المعروف مع غير اهله
۱۰۲	۱	متنبی	و وضع الندى في موضع السيف بالعلی
۴۲۷، ۴۲۸	۱	ابوالعلا معری	هذا جنا عليه ابوه
۱۵۵	۲	—	هوّن عليك فان كل شديدة
۱۷۱	۱	—	هيئات ان يلد الزمان بمثله

□

فهرست اشعار فارسی

مصرع اول اشعار	نام سراینده	تعداد ابیات	صفحه
آدمی را دشمن پنهان بسی است	مولوی	۵	۱۰۶، ۱۰۵
آن خدای دان همه مقبول و ناقبول	—	۲	۴۳۰
آن را که جای نیست همه شهر جای اوست	سعدی	۵	۲۶
آن که هفت اقلیم عالم را نهاد	—	—	۳۶۱
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند	سعدی	۲	۳۶۳
اجرام که ساکنان این ایوانند	خیام	۲	۳۲۸
از آمدن و رفتن ما سودی کو	خیام	۲	۳۳۹
از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت	—	۲	۱۱۷
از جمادی مردم و نامی شدم	مولوی	—	۱۳۵
از جمادی مردم و نامی شدم	مولوی	۵	۱۲۲، ۱۲۱
			۱۳۶
از محبت تلخها شیرین شود	مولوی	۱	۷۷
از محبت دُردها صافی شود	—	۱۰	۷۸، ۷۸
اشراق جهان جمله چو نقشی بر آب	—	۲	۳۴۱
افلاک که جز غم نفزایند دگر	خیام	۲	۳۳۸
اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد	—	۷	۱۳۰، ۱۲۹
اگر لذت ترک لذت بدانی	سعدی	۱	۲۹
اندر بلای سخت پدید آید	رودکی	۱	۲۶
اندر دل من هزار خورشید بتافت	ابن سینا	۱	۴۲۴
ای آن که غمگنی و سزاواری	رودکی	۱۱	۲۱
ای برادر تو همه اندیشه‌ای	مولوی	—	۱۱۹
ای برادر تو همه اندیشه‌ای	مولوی	۱/۵	۱۱۶
ای چرخ فلک خرابی از کینه توست	خیام	۲	۳۳۸
این جهان جنگ است چون کل بنگری	مولوی	۲	۳۵۸
این حدیث از سر دردی است که من می‌گویم	سعدی	۱	۲۶
این کهنه رباط را که عالم نام است	خیام	۲	۳۳۸
برخیز و مخور غم جهان گذران	خیام	۲	۳۳۹
بر شاخ امید اگر بری یافتمی	خیام	۲	۳۴۰
بر مفرش خاک خفتگان می‌بینم	خیام	۲	۳۳۹
بسا خاکا به زیر پای نادان	سعدی	۱	۲۸۳

۱۳۰	۵	حافظ	به سرّ جام جم آنکه نظر توانی کرد
۱۳۱	۱	—	به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم
۴۲۴	—	—	به مجنون گفتم روزی عیبجویی
۱۳۱	۱	—	بی پیر مرو تو در خرابات
۴۲۵، ۲۲	۱	حافظ	پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
۴۰	۴	آذریگدلی	پیرم و عادت طفلان دارم
۱۸۶	۳	—	پیشه اول کجا از دل رود
۲۵۸	۳	سعدی	تواضع سر رفعت افرازدت
۱۵۴	۲	—	تو با دشمن نفس همخانه‌ای
۳۳۹، ۳۳۸	۲	خیام	جامی است که عقل آفرین می زندش
۴۰	۴	نظامی	جوانی بر سر راه است دریاب این جوانی را
۲۹۲	۲	نظامی	جوانی شد و زندگانی نماند
۲۲۹	۱۴	شبستری	جهان آن تو و تو مانده عاجز
۳۴۲	—	ناصرخسرو	جهانا چه در خورد و بایسته‌ای
۴۲۴	۱۱	ناصرخسرو	جهانا چه نیکو و بایسته‌ای
۱۲۸	۱	سعدی	چرا طفل یکروزه هوشش نبرد
۲۸۵	۱	عرفی	چنان با نیک و بد خوکن که بعد از مردنت عرفی
۱۴۱	۱	—	چندی گزیده یار زمن دوری
۲۲	۱	ناصرخسرو	چو آلوده‌ای بیندت آلوده‌ای
۱۲۲	۴	مولوی	چون به حق بیدار نبود جان ما
۴۲۷، ۳۳۹	۲	خیام	چون حاصل آدمی در این شورستان
۳۶۱	۱	مولوی	چونکه برگردی و برگردد سرت
۱۲۲	۱	مولوی	چونکه نفس آشفته تر گردد از آن
۴۲۷، ۳۳۸	۲	خیام	چون نیست ز هرچه هست جز باد به دست
۱۱۵	—	سعدی	چهار طبع مخالف سرکش
۳۰۹	۳	مولوی	حسرت و زاری که در بیماری است
۲۸۳	۱	سعدی	خاک راهی که بر او می‌گذری ساکن باش
۴۲۷	۱	نظامی	خبرداری که سیاحان افلاک
۲۳۰	۴	مولوی	خرم آن که عجز و حیرت قوت اوست
۳۵	۶	مولوی	خفته بر تختی شنید آن نیکنام
۱۲۰	۱	—	در این بزم ساغر به آن کس دهند
۲۳۶، ۲۳۵	۵	شبستری	در این ره اولیا باز از پس و پیش
۳۴۷	—	حافظ	در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند

۱۵۸	۲	—	در کعبه صدق جز صفا چیزی نیست
۳۴۰	۲	خیام	در گوش دلم گفت فلک پنهانی
۲۲	۲	سعدی	در مرد چو بد نگه کنی زن بینی
۱۰۷	۱	—	دزدی اندر نیمه شب ناگه درآمد در سرای
۱۲۶	۴	سعدی	دشمن به دشمن آن نپسندد که بی خرد
۲۹	۸	ادیب نیشابوری	دل به دام تو رفت و نامد باز
۳۰۹	۲	سنایی	راه از این و آن نباید جست
۲۲	۱	حافظ	روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد
۳۴۳	۲	ناصر خسرو	رهایت باید رها کن جهان را
۴۲۵	—	حافظ	زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت
۲۲	۴	حافظ	ساقی به نور باده برافروز جام ما
۶۵	۱	مولوی	سختگیری و تعصب خامی است
۲۶	۱	سعدی	سعیم این است که در آتش اندیشه چو عود
۱۳۱	۱	—	شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد
۳۴۴	—	سعدی	صاحبدلی به مدرسه آمد
۷۵	۱	حافظ	صبا به لطف بگو آن غزال رهنا را
۳۰۱	—	مولوی	طعمه هر مرغکی انجیر نیست
۲۴	—	مولوی	عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد
۹۳	۱	سعدی	عاقبت گرگ زاده گرگ شود
۹۶	۲	—	غازیان طفل خویش را پیوست
۱۵۲	۱	حافظ	غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
۴۱	۲	—	فارغی از قدر جوانی که چیست
۱۳۱	—	حافظ	قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن
۲۴	—	سنایی	قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر بر این بالا
۲۵	۱	سعدی	قول مطبوع از درون سوزناک آید که عود
۳۰۹	۱	عطار	کفر کافر را و دین دیندار را
۳۴۰	۲	خیام	گر آمدنم به خود بُدی نامدمی
۴۲۷، ۳۳۹	۲	خیام	گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان
۳۶۱	—	خیام	گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان
۲۴۳	۱	—	گر به مغزم زنی و گر دنیم
۱۱۶	۲	—	گر در طلب گوهر کانی کانی
۳۴۰	۲	خیام	گر کار فلک به عدل سنجیده بُدی
۱۵۵	۱	حافظ	گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

۲۷	۱	—	گوهر قیمتی از کام نهنگان آرند
۲۷۳	۵	رسا	لکه‌ای تیره‌تر از تهمت نیست
۱۱۴	۲	مولوی	ما طیبیانیم شاگردان حق
۲۴	—	مولوی	ما نداریم از رضای حق گله
۱۲۵، ۱۰۷	۲	سعدی	مرا شیخ دانای مرشد شهاب
۲۴۸	۲	باباافضل	مزدان رخت که مرد معنی‌دان‌اند
۳۰۰	۴	مینوی	مردی دو مو دو زن داشت یک پیر و یک جوان
۳۶۱	—	—	مقدّری که به گل نکهت و به گِل جان داد
۳۵	۲	مولوی	ملک برهم زن تو ادهم وار زود
۱۳۱	۱	—	من به سرمزل عنقا نه به خود بردم راه
۱۴۱	—	—	مهبجوری است مایه مشتاقی
۲۹۶	۱	ژنده‌پیل	میان مسجد و میخانه راهی است
۱۱۰	—	مولوی	میلها همچون سگان خفته‌اند
۱۰۵، ۱۰۴	۹	مولوی	میلها همچون سگان خفته‌اند
۷۳	۱	—	نالۀ مرغ گرفتار نشانی دارد
۱۱۰، ۱۰۵	۱	مولوی	نفس از درهاست او کی مرده‌است
۱۲۸، ۱۲۵، ۱۱۱			
۱۲۹	—	مولوی	نفس را هفتصد سر است...
۱۰۲	۲	سعدی	نکویی با بدان کردن چنان است
۱۰۴	۱	سعدی	نگفتمت که به ترکان نظر مکن سعدی
۱۳۱	—	مولوی	هر که او بی‌مرشدی در راه شد
۲۹	۱	سعدی	هر که را با گل آشنایی هست
۲۴	—	مولوی	هست حیوانی که نامش اسفر است
۳۰	۱	سعدی	همه عمر تلخی کشیده است سعدی
۹۳	۱	سعدی	یکی بچه‌گرگ می‌پرورید
۲۷۳	۴	سعدی	یکی رویی دید بی‌دست و پای

□

فهرست اسامی اشخاص

آدم <small>عليه السلام</small> : ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۶۹، ۲۳۸، ۲۵۶، ۳۶۲	ابی جعفر احوّل: ۲۱۳
۴۲۳، ۳۸۴	ابی خدیجه: ۱۴۸
آذریگدلی (لطفعلی بیگ بن آقاخان): ۴۰	احمد امین مصری: ۲۲۵
آشوکا: ۳۵	احمد بن حنبل (ابن محمد): ۲۲۵
آقابزرگ (مرحوم): ۲۲۶	احمدزاده: ۳۶۶، ۳۹۲
آملی (سید حیدرین علی حسینی): ۱۵۷	اختس: ۱۸۳
ابراهیم: ۲۷۲	ادیب نیشابوری (عبدالجواد بن ملاعباس): ۲۹
ابراهیم <small>عليه السلام</small> : ۵۰، ۵۱، ۱۸۵، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۶۶	ادیسون (توماس): ۶۴
۳۱۵، ۳۴۶، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۴	ارسطو: ۶۴، ۱۸۰، ۲۸۰، ۳۰۸، ۳۸۵، ۴۲۶
ابراهیم ادهم (ابواسحاق): ۳۴، ۳۵، ۲۷۹	اسدآبادی (سید جمال الدین حسینی): ۱۶۳
ابن الدّهان: ۳۹	۲۵۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۲۴، ۳۶۰
ابن تیمیه حرّانی دمشقی (ابوالعبّاس احمد): ۲۲۶	اسعد بن زراره: ۱۸۳
ابن جوزی: ۱۵۷، ۲۲۷	اسکندر: ۱۳۱
ابن خلدون (ابوزید عبدالرحمن بن محمد): ۴۰۳	اسمعیل بن عبدالخالق: ۳۱۳
ابن سگیت (ابویوسف یعقوب بن اسحق): ۲۴۷، ۳۱۰	افلاطون: ۶۴، ۱۲۹، ۳۰۳، ۳۰۸، ۴۲۴، ۴۲۶
ابن سینا (ابوعلی حسین بن عبدالله): ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۱، ۲۳۶، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۰	اقبال لاهوری (محمد): ۱۹۲، ۲۳۷
ابن مسکویه (ابوعلی خازن احمد بن محمد): ۱۲۹، ۹۴	امّ موسی: ۱۶۹
ابن مقله: ۳۹	امّ هانی: ۲۲۹
ابن ملجم مرادی (عبدالرحمن): ۲۱۷، ۴۲۱	انوار (سید یعقوب): ۲۸۱
ابن هشام: ۶۵	انوشیروان ساسانی: ۳۰۶
ابوتمام (حییب بن اوس): ۲۵	اویبوری (لرد): ۴۲۰
ابوذر غفاری (جناده بن جندب): ۱۸۳، ۲۲۰، ۲۶۵، ۲۲۸	اینشتین (آلبرت): ۱۹۲
ابوسفیان بن حرب: ۵۱	بابا افضل (افضل الدین محمد کاشانی): ۲۴۸
ابوطالب مکی: ۱۵۶	بازرگان (مهدی): ۲۵۱، ۴۱۷
ابونصر سراج طوسی: ۱۵۶	بایزید بسطامی (طیفور بن عیسی): ۸۸
ابونواس (حسن بن هانی): ۶۵	براون (ادوارد): ۲۵۷
ابی الخطاب: ۷۸	برژنف (لئونید): ۳۶۲
	بطلمیوس (قلوژی): ۱۲۴، ۱۳۷
	بغدادی: ۲۹۱
	بلال حبشی (ابن رباع): ۲۲۰
	بن بلا: ۳۱
	بودا (گوتمه سیدارتا): ۳۱-۳۵، ۱۳۲، ۳۷۷، ۴۲۶

- بوسونده: ۲۴۱
 بوهلر (جان آدولف): ۴۰۳
 بویدار (لرد جان): ۲۵۷
 بهرام: ۳۲۸
 بیرونی (ابوریحان محمد بن احمد): ۱۷۱
 بیکن (فرانسیس): ۶۴
 بیلوسپیوس: ۳۶۷
 پاپ: ۷۶، ۵۹
 پاستور (لوئی): ۶۴
 ترابی: ۳۸۸
 تقی زاده: ۲۵۱
 توین بی (آرنولد): ۲۵۶
 تهرانی (سید احمد): ۲۹۰
 جابر بن عبدالله: ۶۶، ۲۷۴
 جاحظ (عمرو بن بحر بن محبوب): ۲۹۱
 جالینوس: ۳۴۱
 جبرئیل علیه السلام: ۲۶۹
 جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام: ۶۵، ۶۶
 ۱۰۸، ۱۴۵-۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۱۰
 ۲۱۴، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۷۰، ۳۰۸، ۳۱۳
 جمشید: ۳۳۸
 جودی: ۶۹
 جیمز (ویلیام): ۱۹۲، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۹۱
 ۴۲۵
 حاتم طائی (ابوسفانه حاتم بن عبدالله): ۴۸
 حافظ شیرازی (خواجه شمس الدین محمد):
 ۲۱، ۷۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۵، ۲۲۷، ۳۶۱، ۴۲۹
 حبیبی (سید سعید): ۲۹۰
 حجاج بن یوسف: ۳۹۴
 حجازی (محمد): ۱۷۹
 حجة بن الحسن، امام زمان (عج): ۳۰۴
 حسن بن الجهم: ۲۶۹
 حسن بن علی، امام مجتبی علیه السلام: ۶۵، ۲۱۷
 ۲۲۷، ۳۱۷، ۳۳۲، ۴۲۲
 حسین بن علی، سیدالشهدا علیه السلام: ۲۹، ۶۵، ۶۸
 ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۹-۸۱، ۱۱۱، ۱۷۸، ۲۱۷
 ۲۴۲، ۲۶۴، ۳۹۴، ۴۲۲
- حکمت (علی اصغر): ۲۰، ۳۴، ۳۶
 خامنه‌ای: ۳۹۲
 خامه‌ای (انور): ۳۳۷
 خروشچف (نیکیتا): ۳۱، ۲۴۲
 خضر علیه السلام: ۱۳۱
 خلیلیان (خلیل): ۹۴
 خواجه نوری: ۱۲۷
 خیام نیشابوری (ابوالفتح عمر بن ابراهیم): ۲۱
 ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۶۱، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۲۹
 داوود علیه السلام: ۲۶۸
 دربندی (ملا آقا): ۸۰
 دعبل خزاعی (ابوعلی): ۶۹
 دکارت (رنه): ۶۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۳۸۶
 دورانت (ویل): ۲۰، ۴۸، ۴۹، ۱۴۱، ۱۴۲
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۸، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶
 ۲۵۸، ۲۹۱، ۳۸۷
 دورکیم (امیل): ۲۵۳
 دوکاسترو (ژوزونه): ۲۵۷
 دوگل (شارل): ۲۹۳
 دوموسه (آلفرد): ۳۰
 دونوبی (لکنت): ۴۰۴
 دیوئی (جان): ۱۹۴
 ذیمقراطیس: ۳۴۵، ۳۸۶
 راسخ (شاپور): ۹۴، ۲۰۰
 راسل (برتراند آرتور ویلیام): ۹۴-۹۷، ۱۰۱
 ۱۰۲، ۱۳۲-۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰-۱۴۲، ۱۶۰
 ۱۶۵، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۴۳، ۳۴۹
 ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۸۸
 راشد (حسینعلی): ۲۵۱
 راغب اصفهانی: ۶۸، ۷۵، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۵۹
 ۲۶۰
 ربیع بن خثیم: ۲۲۸
 رحیمی (مصطفی): ۱۲۰، ۳۶۸
 رسا: ۲۷۳
 رستم: ۱۵۴، ۱۷۱
 رضوی (میرزا حبیب): ۱۵۱
 رقیه بنت حسین علیه السلام: ۸۰

- رنان (ارنست): ۲۹۰
 رودکی (ابوعبدالله جعفر بن محمد): ۲۱، ۲۶، ۳۴۰
 رودنسون: ۵۰
 روسو (ژان ژاک): ۱۸۰، ۲۸
 زرین کوب (عبدالحسین): ۱۵۷، ۲۵۴، ۲۵۷، ۳۰۰
 زعفرجئی: ۷۹
 زلیخا: ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۲
 زمخشری (ابوالقاسم محمود بن عمر): ۶۵
 زیاد بن ابیه: ۳۴۵
 زیدان (جرجی): ۲۵۴
 زینب بنت علی رضی الله عنها: ۲۷
 زنده پیل (ابونصر احمد جام نامقی): ۲۹۵
 سارتر (ژان پل): ۱۱۹، ۳۴۵، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۶۹
 سالم مولی ابن حدیفه: ۲۲۱
 سام: ۱۵۴
 سبزواری (حاج ملاهادی): ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰
 ستاری: ۲۵۷
 سعدی شیرازی (مشرف الدین مصلح بن عبدالله): ۲۰-۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۲۲۷، ۲۵۸، ۲۷۳، ۲۸۳، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۶۱، ۳۶۳
 سفیان ثوری: ۲۲۷، ۲۳۱
 سقراط: ۱۷۳، ۱۹۳، ۴۲۶
 سکونی: ۱۴۶
 سلیمان بن داود رضی الله عنه: ۱۳۱
 سنایی غزنوی (ابوالمجد مجدود بن آدم): ۲۴، ۳۰۹
 سندی بن شاهک: ۲۸
 سن سیمون (لوئی دروورا): ۲۲۷
 سوزودانا گائوتاما: ۳۱
 سولزنیستین: ۶۰
 سهروردی زنجانی (شیخ شهاب الدین): ۱۵۷
 شادمان (سید فخرالدین): ۲۵۲
 شاو (جرج برنارد): ۲۳
 شاه خدابنده (محمد اولجایتو): ۳۶۰
 شایگان (داریوش): ۱۳۲
 شبستری (شیخ سعدالدین محمود بن عبدالکریم): ۲۲۸، ۲۳۵
 شریعتمداری (محمدتقی): ۶۶، ۷۴
 شریعتی (علی): ۲۲۱، ۲۴۱، ۳۶۹، ۴۰۴
 شریعتی (محمدتقی): ۲۸۴، ۴۰۳
 شعیب رضی الله عنه: ۱۳۱، ۲۳۸، ۲۶۶
 شفق: ۱۳۲
 شقرانی: ۶۵
 شقیق بلخی: ۲۷۲
 شکری القوتلی: ۲۸۱
 شلتوت (شیخ): ۳۲۸
 شوپنهاور (آرتور): ۱۳۴
 شوشتری (علامه شیخ محمد تقی): ۷۷
 شهیدثانی (زین الدین بن علی بن احمد): ۱۶۵
 شیخ انصاری (مرتضی بن محمد میر شوشتری): ۱۱۰، ۱۲۷، ۲۹۰
 شیخ بهایی (بهاء الدین محمد بن حسین عاملی): ۱۲۹
 شیخ حسن اردشیره: ۳۹۴
 شیخ صدوق (ابوجعفر محمد بن علی بن حسین): ۱۴۵
 شیروانی (زین العابدین): ۱۳۱
 شیطان: ۲۳۹، ۲۶۷، ۳۶۲
 صابر (جواد)، نام مستعار: ۲۲۰-۲۲۲
 صاحب اللؤلؤ المرصوع: ۲۳۶
 صاحب کتاب البحوث الفقهية: ۱۶
 صادقی: ۱۸۶
 صالح رضی الله عنه: ۲۳۹
 صدرالدین شیرازی (محمد بن ابراهیم قوامی، ملاصدرا): ۱۷۱، ۲۹۱
 صدقی (عباس): ۱۸
 صفوان جمال: ۲۴۴
 صناعی (محمود): ۹۴، ۱۷۲، ۲۹۵
 طباطبایی (علامه محمد حسین): ۸۳، ۲۷۰
 طوسی (خواججه نصیرالدین محمد): ۶۴، ۱۷۱، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲

- عبدالله بن ابی: ۲۲۰
عبدالله بن سنان: ۱۴۷
عبدالله بن عمرو بن العاص: ۱۰۹، ۱۴۳، ۱۴۴
عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف: ۴۲۲
عثمان بن حنیف: ۱۱۷، ۳۶۲
عثمان بن مظعون: ۱۰۹
عرفی شیرازی (جمال الدین محمد بن بدرالدین): ۲۸۵
عزتی: ۹۴، ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۸۲
عزیز مصر: ۲۴۱
عطار نیشابوری (فرید الدین ابو حامد محمد): ۱۲۲، ۳۰۹، ۴۲۵
عقّاد (عبّاس محمود): ۳۲۷، ۳۲۸
علی الوردی: ۶۳
علی بن ابیطالب، امیرالمؤمنین علیه السلام: ۲۸، ۵۷-۵۹، ۷۴، ۷۸، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۶-۱۱۸، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۴-۲۱۷، ۲۲۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۳۰، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۸۰، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۵-۴۱۷، ۴۱۹-۴۲۱، ۴۲۶
علی بن الحسین، امام سجاد علیه السلام: ۱۳۱
علی بن الجهم: ۲۷
علی بن محمد، امام هادی علیه السلام: ۳۱۰
علی بن موسی، امام رضا علیه السلام: ۵۸، ۱۴۸، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۹
عقار یاسر: ۷۸
عمران علیه السلام: ۳۸۴
عمر بن الخطاب: ۱۸۳، ۲۲۱
عمرو بن عمید: ۲۳۱
عنایت (حمید): ۲۵۰، ۲۸۶
عنوان بصری: ۲۳۶
عیسی الجلودی: ۲۴۶
عیسی بن مریم، مسیح علیه السلام: ۵۱، ۶۰، ۸۰
غزالی طوسی (ابو حامد محمد بن محمد): ۱۵۸، ۲۳۶، ۲۷۹
- فارابی (ابونصر محمد بن محمد بن طرخان): ۴۲۷
فارسی (جلال الدین): ۳۱۴
فاطمه الزهراء علیها السلام: ۸۰، ۲۲۰، ۳۲۵
فاطمه صغری: ۷۹
فرست الدوله شیرازی (سید میرزا محمد نصیر): ۲۹۰
فرعون: ۳۰، ۵۰، ۵۱، ۲۶۵، ۳۱۲، ۳۹۴
فروزانفر (بدیع الزمان): ۲۱
فروغی (محمد علی): ۳۶۶
فروید (زیگموند): ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۷۹، ۱۹۴
فرهنگ (شکوه): ۳۹
فضل بن ربیع: ۲۸
فکور: ۳۹۴
فلاماریون (نیکلا کامیل): ۳۰۶
فلسفی (محمد تقی): ۹۴، ۹۵
فیثاغورس: ۱۸۰، ۱۹۶
فیض کاشانی (ملا محسن): ۱۵۸
قاسم بن الحسین علیه السلام: ۷۹
قاضی (آقا میرزا علی آقا): ۱۲۸
قطب (محمد): ۸۶، ۹۴
قنفذ: ۲۲۱
قوشچی (ملا علی علاء الدین علی بن محمد): ۲۳۱
قیصر: ۶۲، ۴۰۸
کارل (آلکسیس): ۳۸۴
کاسیگین: ۳۶۲، ۳۹۴
کاشف الغطاء (علامه): ۲۱۱
کاظم زاده ایرانشهر (حسین): ۹۱، ۹۴، ۱۶۰، ۱۹۰، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۸۷
کامشاد (حسن): ۲۴۸
کانت (امانوئل): ۳۴۵
کپرنیک (نیکلا): ۱۲۴، ۱۳۷
کریشان: ۱۳۲
کلوکن (فلورانس): ۲۰۰
کمیت اسدی: ۶۹

- ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۹،
 ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴،
 ۳۲۸، ۳۳۰-۳۳۲، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۸۵، ۳۹۴،
 ۴۲۰-۴۲۲، ۴۲۶
 محمّد بن علی، امام باقر علیه السلام: ۶۶، ۱۴۹، ۲۲۶،
 ۲۲۷، ۲۷۴، ۳۰۴
 محیط طباطبایی: ۵۳
 مشایخی (محمّد): ۸۶
 مصعب بن عمیر: ۱۸۳
 معاذ بن جبل: ۶۵
 معاویه بن ابوسفیان: ۲۳، ۷۸، ۱۷۸، ۱۹۴، ۳۴۵،
 معاویه بن وهب: ۲۱۰
 مرّی (ابوالعلاء): ۲۸۳، ۳۳۷، ۴۲۷، ۴۲۹
 مفضل بن عمر جعفی: ۱۴۷، ۳۰۸
 مقداد: ۲۲۰
 ملا سلطانعلی: ۱۳۱
 منتسکیو (چارلز): ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۷۹، ۲۸۰
 منصور (حسن): ۳۵۲
 موسوی زنجانی: ۱۰۲
 موسی بن جعفر، امام کاظم علیه السلام: ۲۷، ۲۸، ۱۰۶،
 ۱۰۸، ۱۴۴، ۱۴۸، ۲۴۴، ۲۹۰
 موسی بن عمران علیه السلام: ۵۱، ۱۳۱، ۱۸۳، ۲۲۹،
 ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۹۴، ۳۱۲،
 ۳۱۵، ۳۹۴
 مولوی بلخی (جلال الدین محمّد): ۲۴، ۲۷، ۳۵،
 ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴،
 ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۵،
 ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۲۷، ۲۳۰، ۳۰۱، ۳۰۹،
 ۳۵۸، ۳۶۱، ۴۲۳، ۴۲۷
 مهری (حسین): ۲۵۵
 میرزای شیرازی (محمدحسن بن میرزا
 محمود): ۲۹۰
 میرزای قمی (ابوالقاسم بن حسن): ۲۲۷
 مینوی (مجتبی): ۳۰۰
 ناپلئون بناپارت: ۳۵۳
 نادرشاه افشار: ۳۹۴
 ناروت (تامسون): ۸۴، ۸۵
- کنت (اگوست): ۲۴۷
 کوئه (مسیو): ۹۴، ۱۶۰
 کواکبی (عبدالرحمن): ۲۵۵
 کوروش: ۳۱۵
 گیورگیو (کنستان ویرزیل): ۱۶۵
 لاهوری (آنری): ۲۵۵
 لاک (جان): ۳۶۷
 لاهیجی (شیخ محمّد): ۲۲۸، ۲۳۰
 لنین (ولادیمیر ایلیچ اولیانوف): ۲۴۲، ۳۳۶،
 ۳۳۷
 لوبون (گوستاو): ۲۵۴
 لیلی (مادر علی اکبر): ۷۹
 لیلی بنت سعد: ۱۰۹، ۴۲۴
 مائوتسه تونگ: ۳۶۲، ۳۹۴
 مأمون عباسی (عبدالله): ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۱۵،
 ۳۵۹
 مارکس (کارل): ۱۴۲، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۴۷،
 ۲۴۸، ۳۲۶
 مالک اشتر نخعی (ابن حارث): ۴۱۷
 مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر: ۲۲۵
 ماله (البر): ۲۱۸
 مامفورد (لویس): ۲۵۵
 مانی: ۱۲۷، ۳۷۷، ۴۲۶، ۴۲۷
 متنبی (محمد بن الحسین الجعفی الکوفی): ۲۹،
 ۳۰۹، ۳۲۱
 مجابی (جوآد): ۲۵۶
 مجنون عامری: ۱۰۹، ۴۲۴
 محتشم کاشانی: ۶۹
 محقق بیانی: ۲۳۱
 محمّد بن جعفر: ۲۴۶
 محمّد بن عبدالله، رسول اکرم صلی الله علیه و آله: ۵۱، ۵۸،
 ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۷۴، ۸۰، ۸۱، ۱۰۲، ۱۰۶،
 ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷،
 ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷،
 ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۹،
 ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶،
 ۲۱۷، ۲۲۰-۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱

- فاس (جان): ۳۴، ۳۶
 ناصر خسرو قبادیانی (ابومعین): ۲۲، ۳۴۱، ۳۴۲
 ناظم القدسی: ۲۸۱
 نبوی: ۳۵۰
 نراقی (احسان): ۱۸۶
 نظامی (ابومحمد الیاس بن یوسف): ۴۰، ۲۹۲، ۴۲۷
 نمرود: ۵۱، ۳۹۴
 نوح علیه السلام: ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۶۴، ۲۶۷، ۳۸۴، ۳۸۵
 نوری (حاج میرزا حسین): ۷۱
 نوری (آقاعلی): ۲۳۶
 نهرو (جواهر لعل): ۲۵۳
 نیچه (فردریک ویلهلم): ۱۴۲، ۳۸۸
 نیکسون (ریچارد): ۳۹۴
 نیوتن (سراسحاق): ۱۹۸
 واتسون (پتر): ۸۴، ۸۵
 ولید: ۱۸۳
 هادیزاده: ۳۹۱
 هارون الرشید: ۲۸، ۲۴۴، ۳۱۵
 هارون علیه السلام: ۲۳۸
 هامان: ۵۰
 هرلدلسکی: ۳۱۸
 هگل (جرج ویلهلم فردریک): ۱۹۴
 همدانی (آخوند ملاحسینقلی): ۲۹۰
 هنکا: ۴۲۱
 هیوم (دیوید): ۳۱۷
 یحیی علیه السلام: ۳۳۰
 یزدی (شیخ غلامرضا): ۵۸
 یزید بن معاویه: ۱۷۸، ۳۹۴
 یوسف بن یعقوب علیه السلام: ۲۷، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۲

فهرست اسامی کتب، نشریات و مقالات

- آثارالمجم: ۲۹۰
 آزادی فرد و قدرت دولت: ۱۲۴
 آزادی و تربیت: ۹۴، ۱۷۲
 آزادی و حیثیت انسانی: ۱۲۹، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸
 آستانه (مجله): ۲۷۳
 اتحاد السادة المتقين: ۲۳۶
 اثبات وجود خدا: ۴۰۳
 احادیث منوی: ۲۱
 اخلاق محتشمی: ۲۷۲
 اخوان الصفا: ۲۹۱
 ادیان شرق و فکر غرب: ۱۳۲
 ادیان و مکتهای فلسفی هند: ۱۳۲
 ارزش میراث صوفیه: ۱۵۷
 ارشاد: ۲۴۶
 از ترس دزدها و جانی‌ها... (مقاله): ۲۵۵
 اسرار الشهادة: ۸۰
 اسطورة ماشين: ۲۵۵
 اسفار اربعه: ۲۷، ۸۸، ۲۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۲۸
 اسلام شناسی (شریعتی): ۲۵۳، ۳۶۹، ۴۰۴
 اشارات و تنبیهات: ۶۹، ۷۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۲۸، ۴۳۰
 اصول بانکداری (جزوه): ۱۸
 اصول فلسفه و روش رئالیسم: ۳۰۶، ۴۲۸
 اصول کافی: ۳۰۸
 اطلاعات (روزنامه): ۳۱، ۵۳، ۸۴، ۱۲۵، ۱۷۲، ۲۴۲، ۲۵۵-۲۵۸، ۲۷۹، ۲۹۳، ۲۹۴
 اعتیاد در دنیا ۴ میلیون... (مقاله): ۲۵۵
 اگزستانسیالیسم و اصالت بشر: ۱۲۰، ۳۶۸، ۳۶۹
 الاخبار الدخيلة: ۷۷
 الاسلام عقيدة و شریعة: ۳۲۸

- الامانة: ۱۵۷
 البحوث الفقهية: ۱۶، ۱۷
 التنزيه: ۱۵۷
 الجزاير و مردان مجاهد: ۳۰
 الحيوان: ۲۹۱
 السياسة: ۳۸۵
 الكنى و الالقاب: ۲۴۷
 اللمع: ۱۵۶
 اللؤلؤ المرصوع: ۲۳۶
 المحاسن و الاضداد: ۹۳
 المستطرف: ۹۳
 المعبر: ۲۹۱
 المعجم المفهرس: ۲۹۰، ۳۲۲
 الملل و النحل: ۲۰
 المنجد: ۱۴۴، ۳۰۸
 امالى: ۱۴۵
 اميدهاى نو: ۱۳۳
 انسان در قرآن: ۲۵۶
 انسان گرسنه: ۲۵۷
 انسان موجود ناشناخته: ۳۸۴
 انسان و ايمان: ۳۵۶
 انسان و سرنوشت: ۲۶۲، ۲۷۱، ۳۵۶، ۳۹۲
 انوار سهيلى: ۳۰۰
 با دنياى كودك آشنا شويم: ۹۴
 بحار الانوار: ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۳، ۲۲۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۴۲۱، ۴۲۳
 بستان السياحة: ۱۳۱
 بعثت و ايدئولوژى: ۸۶، ۱۶۳، ۱۸۹، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۱۷
 بوستان: ۲۵۸، ۲۷۳
 بيست و سه سال: ۳۲۷
 پاپ و جوانان (مقاله): ۷۶
 پيامبر ائى: ۱۶۸
 تاريخ (آلبر ماله): ۲۱۸
 تاريخ ادبيات: ۲۵۷
 تاريخ اديان: ۲۰
 تاريخ تصوف در اسلام: ۱۵۵
 تاريخ تمدن: ۲۰، ۱۹۰، ۲۱۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۹۱
 تاريخ جامع اديان: ۳۴-۳۶
 تاريخ چيست؟: ۲۴۸، ۲۵۳
 تاريخ و علوم قرآن: ۲۲۱
 تجديدي نظر طلبى از ماركس تا مائو: ۲۱۹، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۷۷
 تحف العقول: ۲۱۳
 تداوى روحى: ۹۴، ۱۶۰، ۱۹۰، ۳۸۷
 تذكرة الموضوعات: ۱۰۴
 ترى پيتاكي: ۳۴
 تسخير تمدن فرنگى: ۲۵۲
 تعليم و تربيت اجتماعى: ۲۰۰
 تعليم و تربيت اسلامى (جزوه): ۹۴، ۱۶۴، ۱۸۱
 تعليم و تربيت در آلمان غربى (مقاله): ۸۶
 تعليم و تربيت در جهان امروز: ۹۴، ۱۷۲، ۱۸۹، ۲۰۰
 تفسير المنار: ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲
 تفسير الميزان: ۲۰، ۲۳، ۵۸، ۹۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۲۶، ۲۳۳، ۳۱۲، ۳۲۴، ۳۲۹-۳۳۱، ۳۸۴، ۳۹۱، ۴۳۱
 تفسير سورة بقره: ۲۲۰
 تفسير على بن ابراهيم قمى: ۳۳۰
 تليس ايليس: ۱۵۷
 تمدن اسلام: ۲۵۴
 تمدن اسلام و عرب: ۲۵۴
 تمدن امروز ضد انساني است (مقاله): ۲۵۵
 توحيد و ابعاد گوناگون آن: ۲۲۴
 تورات: ۱۳۱
 جاذبه و دافعه على عليه السلام: ۲۷۷
 جامع الاسرار: ۱۵۷
 جامع الحكمتين: ۲۲، ۳۴۲
 جامع السعادات: ۲۷۰، ۲۷۲
 جامعه و تاريخ: ۳۵۶
 جنگ عقايد: ۳۶۰
 جواهر: ۲۴۶

- جهان‌بینی توحیدی: ۲۵۶
جهان‌بینی علمی: ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲-۳۸۸
جهانی از خود بیگانه: ۵۰، ۲۵۰
چه باید کرد؟ (جزوه): ۱۶۰، ۲۸۶
حدوث و قدم (جزوه فلسفی): ۴۳۱
حقایق الاسلام: ۳۲۷، ۳۲۸
حق طلاق (مقاله): ۱۰۲
حقوق بین‌الملل اسلامی: ۳۱۴
حلیة الاولیاء: ۱۵۷
ختم نبوت: ۷۵، ۲۸۳
خدا در طبیعت: ۳۰۶
خصال: ۱۴۵
خلقیات ما ایرانیان: ۲۴۶
داستان راستان: ۴۰۷
در آغوش خوشبختی: ۴۲۰
در تربیت: ۹۴-۹۷، ۱۰۲، ۱۴۰، ۱۶۵، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۵
درسهای تاریخ: ۴۸، ۴۹، ۲۴۸، ۲۵۳، ۳۸۷
درسهای مارکس و مارکسیسم (جزوه): ۲۵۰
دنایای کودک: ۹۵، ۹۸، ۹۹
ده گفتار: ۱۶۸
دیباچه‌ای بر رهبری: ۲۴۹، ۲۵۷
دین در دنیا (مقاله): ۲۵۰
دین و جامعه: ۲۸۶
دین و روان: ۳۵۶، ۳۹۱
دینهای بزرگ: ۳۳۰
دیوان ناصر خسرو: ۳۴۲
راهنمای کتاب (مجله): ۳۰۰
ربیع الابرار: ۶۵
رسالة قشیریه: ۱۵۶
رسالة نیچریه: ۲۸۹
رسالة الارکان: ۱۵۷
رشد شخصیت: ۱۷۹
روانکاوی: ۱۲۷
روح القوانین: ۷۷
روضه کافی: ۳۱۳
رهبر نژاد نو: ۹۱، ۳۰۰
ریحانة الادب: ۳۹
زناشویی و اخلاق: ۱۰۱، ۱۴۱
زندگی جاوید یا حیات اخروی: ۳۵۶
سازش خروشچف در کوبا... (مقاله): ۲۴۲
سرگذشت دینهای بزرگ: ۳۱
سفینة البحار: ۲۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۴۳-۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲
سندی تایمز (هفته‌نامه): ۸۴
سنن ابوداود: ۳۲۹
سه زنبیل خرد: ۳۴
سیر حکمت در اروپا: ۳۶۶
سیره ابن هشام: ۶۵
سیری در اندیشه سیاسی عرب: ۱۶۳، ۲۵۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۲۴
سیری در نهج البلاغه: ۱۱۷، ۲۵۲
سیمای واقعی شورش و انقلاب...: ۲۹۳
شرح ابن ابی الحدید: ۲۳، ۹۳
شرح احادیث مثنوی: ۲۳۶
شرح اشارات: ۴۲۱
شرح تجرید (قوشچی): ۲۳۱
شرح حال و آثار عین القضاة همدانی: ۱۱۱
شرح لاهیجی بر گلشن راز: ۲۲۸، ۲۳۰
شروح سقط الزند: ۲۸۳
شش بال علم: ۲۱۸
شفا: ۲۷، ۳۸۵
شناخت (جزوه): ۳۴۸، ۳۵۰
شیرهای جوان بی‌یال و کویال (مقاله): ۳۹
صحیح بخاری: ۱۰۹، ۱۴۳، ۱۴۴
صحیح مسلم: ۳۲۳، ۳۲۹
صحیفه سجادیه: ۴۲۹
صفة الصفة: ۱۵۷
ضحی الاسلام: ۲۹۱
طرائق الحقایق: ۱۵۷
طهارة الاعراق: ۹۴
عبرية محمد: ۳۲۸

- عدل الهی: ۳۴۶
 عدّة الداهی: ۱۰۶، ۱۴۳
 عروة الوثقی (مجله): ۲۸۹
 عوارف المعارف: ۱۵۷
 غرر الحکم و درر الکلم: ۲۵۸
 فتوحات مکیّه: ۱۵۶
 فرائد الادب: ۳۰۶
 فردوسی (مجله): ۲۵۳
 فرهنگ (ماهنامه): ۳۰۴
 فريضة علم: ۱۶۸، ۱۸۹
 فصوص: ۴۲۷
 فلسفه علوم: ۳۸۸
 فی ظلال القرآن: ۳۱۲
 قابوسنامه: ۹۴
 قحطی غذا در جهان سوم (مقاله): ۲۵۷، ۲۵۸
 قرآن کریم: ۲۳، ۳۰، ۵۵، ۵۶، ۶۶، ۶۹-۷۱، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۹۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۵۳، ۱۸۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۳-۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۷۹، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۰
 قرب الاسناد: ۳۱۳
 قصّة الفلسفة اليونانية: ۱۳۳
 قوانين الاصول: ۲۳۰
 قوت القلوب: ۱۵۶
 کارنامه اسلام: ۲۵۴، ۲۵۷
 کافی: ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۷۸، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۳
 کشف المحجوب: ۱۵۷
 کشکول: ۱۲۹
 کلیات سعدی: ۲۵، ۲۶، ۲۹
 کلیات علوم اسلامی (جزوه): ۳۷۴، ۳۸۸
 کودک: ۹۴، ۹۵
 کیهان (روزنامه): ۳۹، ۵۹، ۷۶، ۲۵۵، ۲۸۱، ۲۹۲
 گفتار ماه: ۱۶۸
 گلستان: ۱۰۲
 گلشن راز: ۱۲۱
 لذات فلسفه: ۲۰، ۱۴۲، ۳۵۶
 لؤلؤ و مرجان: ۷۱
 مارکس و مارکسیسم: ۲۲۳، ۳۵۰
 متنبی و سعدی: ۲۰، ۲۲، ۱۰۲، ۱۰۴
 مثنوی: ۲۴، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۸، ۲۳۰، ۳۴۱
 مجله رادیو: ۴۰
 محجة البيضاء: ۱۳۲، ۱۵۸، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۷۲
 محمد خاتم پیامبران: ۱۶۸، ۲۸۳، ۴۰۳
 محمد پیغمبری که از نو باید شناخت: ۱۶۵
 مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی: ۲۴۷
 مسأله حجاب: ۱۰۹، ۲۸۶
 مسقط: ۳۰۶
 مسند احمد: ۲۹۰
 مشکلات اجتماعی قرن ما (مقاله): ۱۸۶
 مصباح الولاية: ۱۵۶
 مصنفات: ۲۴۸
 مفاتیح الغیب: ۲۹۱
 مفردات راغب: ۶۸، ۷۵
 مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی: ۴۷، ۵۲، ۲۴۸، ۳۳۶، ۳۵۵، ۳۵۶
 مکتب تشیع (ماهنامه): ۱۰۲
 منتخب التأویل: ۱۵۷
 منطق الطیر: ۱۲۲
 من لا یحضره الفقیه: ۱۴۷
 منهج التریبۃ الاسلامیة: ۸۶، ۹۴
 منیة المرید: ۱۶۵
 میراث اسلام: ۲۵۴
 نامه فرهنگ (ماهنامه): ۸۶
 نقد العلماء: ۲۲۷
 نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت: ۲۸۶

- نقشی از حافظ: ۴۲۹
نگاهی به تاریخ جهان: ۲۵۴، ۲۵۳
نگین (مجله): ۱۸۶، ۲۵۰
نهج البلاغه: ۲۳، ۶۹، ۷۰، ۹۲، ۹۹، ۱۰۶، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۷۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۴۳، ۲۴۵، ۳۸۵، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۰
وحی و نبوت: ۳۵۶
- وحی و نبوت (محمدتقی شریعتی): ۳۸۴، ۴۰۳
وداها: ۳۲، ۳۳
وسائل الشیعه: ۳۹، ۹۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۳، ۲۴۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۹۰، ۳۱۳
وفیات الاعیان: ۲۷۲
ولایت نامه: ۱۳۱، ۱۵۶
یادداشت‌های بدون تاریخ (مقاله): ۲۵۶
یغما (مجله): ۱۵۷

□



آثار صدر

باسمه تعالی

ناشر آثار متفکر شهید استاد مرتضی مطهری، در سال ۵۷ جهت تمرکز بخشیدن به نشر آثار آن اندیشمند گرانقدر اسلامی تأسیس گردید و پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شهادت استاد، همه تلاش خود را جهت برآوردن درخواستهای وافر ملت حقیقتجوی ایران نسبت به آثار آن بزرگمرد مصروف داشته است.

این انتشارات جهت حفظ هرچه بیشتر آثار استاد شهید مطهری - خصوصاً با توجه به تأکیدهای مکرر امام خمینی (رضوان الله علیه) - و سهولت بیشتر استفاده اهل تحقیق از این آثار اقدام به اجرای طرح مجموعه آثار در مورد آثار آن متفکر گرانقدر نموده است که تاکنون نوزده مجلد آن منتشر شده است. و اینک فهرست کتابهایی که تاکنون توسط انتشارات صدر منتشر گردیده است:

۱. آزادی معنوی
۲. آشنایی با علوم اسلامی (۳، ۲، ۱)
۳. آشنایی با قرآن (۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ...)
۴. اخلاق جنسی
۵. اسلام و مقتضیات زمان (۲، ۱)
۶. اصول فلسفه و روش رئالیسم (۱، ۲، ۳، ۴، ۵)
۷. امامت و رهبری
۸. امدادهای غیبی در زندگی بشر
۹. انسان کامل
۱۰. انسان و سرنوشت
۱۱. بیست گفتار
۱۲. پاسخهای استاد

۴۴. مقالات فلسفی
۴۵. مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی:
- انسان و ایمان
- جهان بینی توحیدی
- وحی و نبوت
- انسان در قرآن
- جامعه و تاریخ
- زندگی جاوید یا حیات اخروی
۴۶. نبوت
۴۷. نظام حقوق زن در اسلام
۴۸. نظری به نظام اقتصادی اسلام
۴۹. نقدی بر مارکسیسم
۵۰. نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر
۵۱. ولایات و ولایتها
۵۲. یادداشت‌های استاد مطهری (۱)
- * * *
۵۳. آزادی از نگاه استاد شهید آیه الله مطهری
۵۴. آئینه جام (دیوان حافظ، همراه با یادداشت‌های استاد مطهری)
۵۵. استاد مطهری و روشنفکران
۵۶. خاطرات من از استاد شهید مطهری
۵۷. در رثای استاد (مجموعه اشعار)
۵۸. سیری در زندگانی استاد مطهری
۵۹. سیمای استاد در آینه نگاه یاران
۶۰. شیخ شهید
۶۱. مصلح بیدار (۱ و ۲)
- * * *
- کتابهای در دست چاپ:
۱. آشنایی با قرآن (۹)
۲. فلسفه تاریخ (۴)
۳. یادداشت‌های استاد مطهری (۲)

۱۳. پیامبر اُمّی
۱۴. پیرامون انقلاب اسلامی
۱۵. پیرامون جمهوری اسلامی
۱۶. تعلیم و تربیت در اسلام
۱۷. تکامل اجتماعی انسان
۱۸. توحید
۱۹. جاذبه و دافعه علی علیه السلام
۲۰. جهاد
۲۱. نبرد حق و باطل (به ضمیمه «احیای تفکر اسلامی»)
۲۲. حکمتها و اندرزها
۲۳. حماسه حسینی (۱ و ۲)
۲۴. خاتمیت
۲۵. ختم نبوت
۲۶. خدمات متقابل اسلام و ایران
۲۷. داستان راستان (۱ و ۲)
۲۸. ده گفتار
۲۹. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام
۳۰. سیری در سیره نبوی
۳۱. سیری در نهج البلاغه
۳۲. شرح منظومه
۳۳. عدل الهی
۳۴. عرفان حافظ
۳۵. علل گرایش به مادیگری
۳۶. فطرت
۳۷. فلسفه اخلاق
۳۸. فلسفه تاریخ (۱، ۲، ۳...)
۳۹. قیام و انقلاب مهدی علیه السلام
۴۰. مسأله حجاب
۴۱. مسأله ربا (به ضمیمه «بیمه»)
۴۲. مسأله شناخت
۴۳. معاد